



۲۵۵

۱۰۷
۱۲۹۰



انتشارات
بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۳۳۹

مجموعه آکلیان شناس

۴۹



بنگاه ترجمه و نشر کتاب

کتابخانه ملی و اسنادی
بنگاه ترجمه و نشر کتاب
کتابخانه ملی و اسنادی

از این کتاب دوهزار نسخه روی کاغذ اعلان
در چاپخانه بهمن بطبع رسید
حق طبع مخصوص بنگاه ترجمه و نشر کتاب است

مجموعه ایران شناسی
زیر نظر احسان یارشاطر

نظام ایالات

در دوره صفویه

تألیف
رهبر بن

ترجمه
کیکاوس جهاننداری



نگاره ترجمه و نشر کتاب

تهران : ۱۳۴۹

APR 19 1911
LIBRARY OF THE
BUREAU OF THE CENSUS

U. S. DEPARTMENT OF COMMERCE
BUREAU OF THE CENSUS

1911

1911

1911



1911

منظور از انتشار مجموعه ایران شناسی این است که آثار برگزیده‌ای که به زبانی غیر از زبان فارسی درباره ایران و ایرانیان نوشته شده در دسترس فارسی زبانان قرار گیرد .

این مجموعه گذشته از آثار خاورشناسان شامل سفرنامه سیاحانی که اثری سودمند در باره ایران بجا گذاشته اند و همچنین آثار مورخان و نویسندگانی که گوشه‌ای از احوال مردم این کشور را بازدید نموده اند خواهد بود. امید می‌رود که انتشار این گونه آثار استفاده از تحقیقات ایران شناسان را آسان‌تر کند و موجب توسعه آشنایی با تاریخ و فرهنگ و هنر و ادبیات ایران و سرگذشت بزرگان آن گردد .

۱. ی.

فهرست مندرجات

۱۱	دیباچه
۱	۱- حکام ایالات مملکت
۱	الف - ملاحظات تاریخی - جغرافیائی
۲۸	ب - مراتب ، مناصب و عناوین
۳۶	ج - انتصابات
۴۳	د - کثیرالمشاغل بودن
۴۵	ه - وابستگی های اجتماعی حکام
۶۸	و - اختیارات حکام
۶۸	۱ - اختیارات نظامی
۸۱	۲ - اختیارات مالی
۹۲	۳ - اختیارات قضائی حکام
۱۰۳	۴ - حاکم و تشکیلات دینی
۱۰۹	ز - دربارهٔ والیان
۱۰۹	۱ - حکومت های باجگزار دولت صفوی
۱۱۲	۲ - ملاحظات تاریخی - جغرافیایی
۱۳۰	۳ - القاب ، انتصابات ، کثیرالمشاغل بودن
۱۳۸	۴ - ادارهٔ ایالات والی نشین و حکومت مرکزی
۱۴۳	۵ - دین والیان
۱۴۵	ح - وزرای حکام یا دست راست خان ها
۱۴۷	ط - وزرای حکامی که از طرف مرکز منصوب شده اند
۱۴۷	۱ - ملاحظات تاریخی - جغرافیائی
۱۴۹	۲ - اختیارات

۱۵۱	۲- وزرای کل
۱۵۱	الف - ملاحظات تاریخی - جغرافیائی
۱۶۱	ب - اختیارات وزرای کل
۱۶۱	۱ - اختیارات مالی
۱۶۷	۲ - اختیارات قضائی
۱۶۹	ج - زمین‌های دولتی و خاصه
۱۷۲	۳- وزرای ایالات خاصه
۱۷۲	الف - ملاحظات تاریخی - جغرافیائی
۱۸۳	ب - اداره ایالات خاصه
۱۸۳	۱ - اداره امور مالی
۱۸۶	۲ - قوه قضائی
۱۹۱	۳ - اوضاع نظامی
۱۹۵	ج - خاصه و خالصه
۱۹۹	د - املاک خاصه و تناسب قدرت در مملکت
۲۰۵	مآخذ
۲۱۹	فهرست‌های اعلام

۶۰۶

۶۰۶

۶۰۶

۶۰۶

۶۰۶

۶۰۶

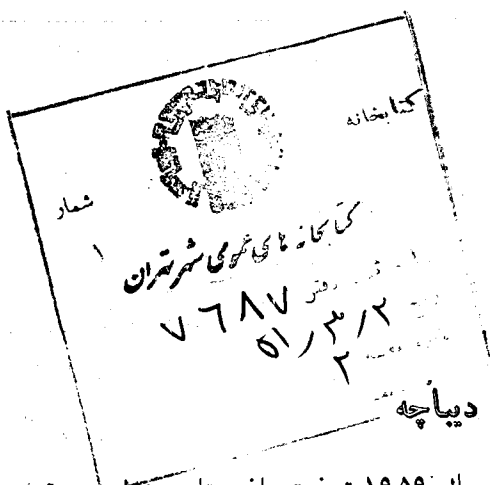
۶۰۶

۶۰۶

۶۰۶

۶۰۶

۶۰۶



هنگامی که مؤلف این کتاب در سال ۱۹۵۹ توفیق یافت تا به منظور تحقیق و مطالعه برای مدت یک سال به استانبول سفر کند از طرف آقای پروفیسور شیولر استاد کرسی علوم اسلامی دانشگاه هامبورگ به وی توصیه شد که منابع تاریخ صفویه را به خصوص از نظر طرز اداره مملکت مورد توجه قرار دهد. مؤلف که از طرف چنین مرجع صاحب نظری به تحقیق در تاریخ صفویه ترغیب شده بود بدو آ کوشید تا نسخ خطی معتبر محفوظ در کتابخانه های استانبول را از نظر بگذراند. به زودی معلوم شد که قسمتی از مآخذ و اسناد موجود که به کار تحقیق درباره طرز اداره کلی و عمومی مملکت می خورد قبلاً در آثار جدید مؤلفین مورد استفاده قرار گرفته است. بدین لحاظ توجه نویسنده خود به خود به طرز اداره ایالات در این دوره معطوف شد.

ما در قسمت اول این کتاب بدو آ کوشیده ایم که تصویری کلی از ایالات و وضع و موقع حاکم به دست بدهیم و فقط گاه گاه در این ضمن به اختلافات و کشمکش های بین رؤسای طوایف قزلباش و مقام سلطنت اشاره کرده ایم. اما بحث درباره تلاش پادشاهان برای قبضه قدرت به صورت مطلق و کوشش دربار برای تضعیف موقع حکام ایالات هدف اصلی این تحقیق است و قسمت های دوم و سوم کتاب بدان موقوف گردیده.

آقای پروفیسور شپولر به لطف خود در تمام مراحل این تحقیق نظارت داشت و با اظهار نظرهای خود آنرا غنی تر کرد. مؤلف این کتاب از آقای دکتر بوسه (هامبورگ) و آقای پروفیسور هینتس (گوتینگن) و آقای پروفیسور ریتر (استانبول) به خاطر توصیه ها و راهنمایی های گرانقدرشان و از آقای پروفیسور رومر (فریبورگ)، و آقای پروفیسور ساوری (نورنتو) به خاطر اینکه فتوکپی های خود را به او امانت دادند سخت سپاسگزار است. از آن گذشته لازم می داند از آقای کلوگه مدیر قسمت امانت دادن کتب در کتابخانه دولتی هامبورگ، آقای ایزن اگیر کارمند شعبه شرقی کتابخانه بریتیش میوزیوم و همچنین آقای دکتر پرسکات، کتابدار کالج ایتن به خاطر تسهیلاتی که از نظر دست یابی به کتب و نسخ خطی برای وی فراهم کرده اند اظهار امتنان کند. در هنگام ذکر اسامی جای ها، القاب و غیره روش واحد و معینی برگزیده نشد، بلکه نحوه ضبط منابع مختلف دو این کتاب به همان صورت اصلی ارائه شد. *

کلاوس میسائل رهبر بن

کیسن پانزدهم آوریل ۱۹۶۵

* از این دیباچه چند سطر که مربوط به طرز برگرداندن لغات فارسی و عربی و ترکی به خط لاتین بود و به کار خوانندگان فارسی زبان نمی آمد حذف گردید (مترجم).

۱ - حکام ایالات مملکت

الف - ملاحظات تاریخی - جغرافیائی

از دوره صفوی (۱۱۳۵ - ۹۰۷ = ۱۷۲۲ - ۱۵۰۲ م.) هیچ اثر جغرافیایی در دست نیست که بتواند تصویری از حکومت‌های ایالتی مملکت به ما بدهد^۱. ما بیش از همه بامواد مندرج در تذکرة الملوك و مطالبی که به صورت پراکنده در وقایع نامه‌ها یافته می‌شود سروکار داریم. وقایع نامه‌ها به ما امکان می‌دهد تا تصویری را که به کمک کتاب تذکرة الملوك از اواخر دوره صفوی به دست آورده‌ایم از بعضی جهات تکمیل کنیم. از این گذشته به کمک این وقایع نامه‌ها می‌توانیم به بعضی از تغییرات که در حدود و ثغور ایالات در ابتدای به قدرت رسیدن صفویه و اواسط دوره فرمانروایی آنان رخ داده است واقف شویم. از ملاحظه شرحی که در ذیل خواهد آمد هم‌چنین می‌توانیم به هیأت و شکل مملکت در دوران هر يك از سلاطین پی ببریم:

در اواسط دوره سلطنت شاه اسمعیل اول (۹۳۰ - ۹۰۷ = ۱۵۰۲ - ۲۴ م.) که مؤسس سلسله صفوی است مملکت ایران چنان بسط و توسعه‌ای یافت که هرگز دیگر در ادوار بعد بدان پایه نرسید. شاه طهماسب اول (۹۸۴ - ۹۳۰ = ۱۵۲۴ - ۷۶ م.)

۱ - رجوع شود به ملاحظات مینورسکی بر دوائر جغرافیایی دوران صفوی (تذکرة الملوك، ص ۱۶۲ و خصوصاً حاشیه نمرة يك).

و شاه اسمعیل دوم (۹۸۵-۹۸۴=۷-۱۵۷۶م.) توانستند حدود و ثغور مملکت را تقریباً به همان اندازه که در زمان مرگ مؤسس سلسله صفوی بود نگاه دارند. بر اثر پیرشانی اوضاع مملکت و حملات عثمانیها و ازبکها که متعاقب آن واقع شد مقارن اواخر دوران شاه محمد (۹۹۵-۹۸۵=۸۷-۱۵۷۸م.) و اوایل سلطنت شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵=۱۶۲۹-۱۵۸۷م.) فقط قسمت اصلی این مملکت وسیع بر جای مانده بود. شاه عباس اول طبق اظهار اسکندر منشی قصد داشت قلمرو سلطنتی اجداد خود را به همان وسعت برساند که در اواسط دوره اقتدار شاه طهماسب اول بود.^۲ اما او از نیت قبلی خود تجاوز کرد و عراق عرب را نیز تحت فرمان خود درآورد. البته خلف او شاه صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸=۴۲-۱۶۲۹م.) ناگزیر این قسمت را باز از دست داد، اما بقیه متصرفات او تا سال ۱۷۰۹م.* پای بر جا ماند. در این سال سقوط قندهار خبر از پایان عاجل کار این سلسله در سال ۱۱۳۵ (= ۱۷۲۲م.) داد. ما ابتدا نام ایالات را به ترتیب ذکر می‌کنیم و بعد به همان ترتیب به بحث درباره هر یک می‌پردازیم.

نام مرکز هر ایالت و مقر امیر بزرگ به شرطی که بانام خود ایالت یکسان نباشد بین دو هلال ذکر خواهد شد: ۱- شیروان (شماخی)، ۲- قراباغ (گنجه)، ۳- چخور سعد (ایروان)، ۴- آذربایجان (تبریز)، ۵- دیاربکر (قراآمد)، ۶- ارزنجان، ۷- قلمرو علی شکر (همدان) و ۸- بقیه عراق عجم، ۹- کرمانشاهان و کلهر، ۱۰- عراق عرب (بغداد)، ۱۱- فارس (شیراز) و ۱۲- کوه گیلویه (بهبهان)، ۱۳- کرمان، ۱۴- قندهار، ۱۵- بلخ، ۱۶- مرو، ۱۷- مشهد، ۱۸- هرات، ۱۹- استرآباد از گرجستان، خوزستان، کردستان، لرستان و چند منطقه دیگر در فصل مخصوصی بحث خواهد شد.^۳

۲- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۶۷۲. ۳- بند ۱ از فصل اول. * - ۱۱۲۱ ه. ق.

۱- شیروان (شماخی). حکام محلی شیروان پس از مدتی وابستگی به حکومت صفوی سرانجام در سال ۹۴۵ (= ۱۵۳۸ م.) به صورت قطعی از فرمانروایی برکنار شدند. اما باکو چند سال بعد و شکی^۴ تازه در سال ۹۵۸ (= ۱۵۵۱ م.) توسط قزلباش‌ها تسخیر شد. از این زمان تقریباً وسعت این ایالت از کر^۵ تا دربند بود و در غرب ارش و شکی را نیز شامل می‌شد. در زمان شاه محمد (۹۹۵-۹۸۵ = ۸۷-۱۵۷۸ م.) شیروان نیز به تصرف عثمانیها درآمد. شاه عباس اول در ابتدای سال ۱۰۱۶ (اواسط ۱۶۰۷ م.) باز آن را به کشور ملحق ساخت.

۲- قرا باغ (گنجه). منابعی که در اختیار ماست فقط اجازه می‌دهد که نسبت به زمان پس از بارس ئیل ۲-۹۶۱ (= ۱۵۵۴ م.) اظهار نظر صریح کنیم. برای قبل از این دوره در خلاصه التواریخ آمده است که شاه در مراجعت از لشکر کشی به گرجستان در گنجه در منزل شاهویردی سلطان زیاداغلی قاجار میهمان بود^۶.

می‌دانیم که شاهویردی سلطان که فرد اول و رئیس خانواده خود بود به حکومت قرا باغ رسید و این حکومت در خانواده وی باقی ماند. مطابق ماخذ گرجی، شاه پس از این لشکر کشی^۷ به تأسیس بیکلریگی قرا باغ اقدام کرد و حکام

۴- برای اطلاع از موقع شکی رجوع شود به حاشیه نمره چهار از صفحه ۸۳ کتاب زیر: A. Sanders, *Kaukasien*, München 1944 و از آن گذشته تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۸۲. ۵- در لشکر کشی‌هایی که به شیروان شد معمول چنین بود که از رود کر می‌گذشتند و به شیروان وارد می‌شدند (من جمله رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۸۰). ۶- خلاصه التواریخ، ص b ۱۷۶. خلاصه السیر در فاصله صفحات a ۱۷۷ تا a ۱۸۲ تاریخچه مختصر خانواده زیاداغلی را ذکر می‌کند. ۷- رجوع شود به وخشی (Wahušti)، ص ۳۰؛ سالنامه‌های کارتیل، ص ۳۴۸ [این هر دو اثر در قسمت دوم تاریخ گرجستان تألیف بروسه (Brosset) آمده است]؛ ماخذ گرجی سال دیگری را ذکر می‌کنند، ولی ما در اینجا به منابع معاصر فارسی تاسی می‌کنیم (احسن التواریخ، ص ۳۷۹ به بعد؛ خلاصه التواریخ، ص a ۱۷۶).

موکن*^۸، کزخ (یا کازاخ)، شمشیدیلو^۹ و تفلیس تحت نظر حاکم گنجه قرار گرفت.^{۱۰} در اوایل دوره سلطنت شاه عباس اول، در سال ۹۹۶ (= ۱۵۸۸ م.) قرا باغ به تصرف عثمانیها درآمد و شاه ناگزیر شد در سال ۱۵-۱۰۱۴ (= ۱۶۰۶ م.) باردیگر باتوسل به جنگ این ایالت را بگیرد^{۱۱}. باز در مآخذ گرجی^{۱۲} در ناحیه جنوب رود کر و رود آلتک از حاکم نشینهای کزخ، شمشیدیلو و از آن گذشته لوری هم که در سابق به گرجستان تعلق داشت^{۱۳} نام برده می شود. غیر از لوری و تفلیس از سایر حاکم نشین هایی که ذکر کردیم در مآخذ فارسی ذکری به میان نیست اما اسکندر منشی اشاره ای به این نواحی دارد و از «امرای (قبایل) شمس الدینلو و قزاق لر

۸- قبلا در ملتقای دو رود کر و آلازان قرار داشت (رجوع شود به ساندرس، اثر مذکور در فوق، ص ۱۳۹ نقشه). ۹- در مآخذ گرجی این اسم به همین صورت (Schamschadilo) آمده است، اما گویا آنطور که در یکی از اسناد گرجی مورخ به سال ۱۷۲۳ م. آمده باید این اسم مصحف شمس الدینلو باشد (ملخص این سند درس ۵۱۳ جلد دوم از قسمت دوم تاریخ گرجستان تألیف بروسه آمده است). ۱۰- و خشتی، ص ۳۰؛ سالنامه های کارتیل، ص ۳۴۸. ۱۱- در مورد سال ۹۹۶ (= ۱۵۸۸ م.) رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۰۵؛ در مورد سال ۱۵-۱۰۱۴ (= ۱۶۰۶ م.) باز رجوع شود به همین کتاب، ص ۱۵-۷۱۳؛ ضمناً رجوع شود به روضه الصفویه، ص ۴۲۵ a به بعد. ۱۲- و خشتی، ص ۶۶. ۱۳- مطابق اظهار و خشتی به کارتیل تعلق داشت؛ پادشاه کارتیل ناگزیر شد که از لوری و بردج دل بکند و این دو ناحیه را به شاه عباس اول هدیه کند. خلاصه التواریخ در صفحه ۱۸۲ a ذیل وقایع سال ۹۶۳ (= ۱۵۵۶ م.) از پادشاه کارتیل موقعی ذکر می کند که سخن از لوری به میان است (احسن التواریخ در صفحه ۳۹۲ از گوری یاد می کند). مطابق تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۷۱۶ شاه عباس، لوری را از یکی از حکام عثمانی گرفت. در دوره شاه اسمعیل اول لوری از متعلقات مسق بوده است (احسن التواریخ، ص ۱۶۸؛ خلاصه التواریخ، ص ۶۱۸). بهر تقدیر این موضع از توابع دولت صفوی نبوده است؛ تاریخ حیدری، ص ۵۷۸ a: ۹۵۳ [= ۱۵۴۶ م.] «در باریان از شوره گل عبور کردند و به گرجستان وارد شدند» (در صفحه ۲۲۳ a نسخ جهان آرا نیز مطلب به همین صورت آمده است).

* Movakan مینورسکی در کتاب: فصول من تاریخ الباب و شروان این محل را با موقانیه برابر دانسته است. رجوع شود به صفحه ۱۸۲ (فهرست) کتاب مزبور. (مترجم).

و غیر هم که در تفلیس و زگم و اخستانباد و لوری بودند « صحبت می کند ^{۱۴}. ایالت قراباغ که در زمان شاه طهماسب اول شامل قسمت اعظم آران قدیم واقع بین دو رود ارس و کر می شد و گاه بگاه حدود آن تا به تفلیس نیز می رسید از زمان شاه عباس اول در جهت مغرب حتی لوری و پمبک را نیز در بر می گرفت. در ناحیه شمال کر مآخذ گرجی در دوره شاه طهماسب اول موکن و منابع فارسی ^{۱۵} در سال ۹۵۸ (= ۱۵۵۱ م.) قرا آغاچ ^{۱۶} را از توابع قراباغ می شمردند. از زمان شاه عباس اول در طرف شمال باز هم زگم و تاپایان کارسلسله صفویه ایالت گرجی کاخت به صورت متناوب از توابع قراباغ بود. در نیمه دوم قرن هفدهم (= قرن یازدهم هجری) بیگلربیگی گنجه شخصاً حکمران کاخت نیز بود و آن دیار را از مقر خود قرا آغاچ اداره می کرد. ^{۱۷}

۳- چخورسعد (ایروان). اسناد مربوط به این ایالت که به دوران شاه اسمعیل اول (۹۳۰-۹۰۷=۲۴-۱۵۰۲ م.) ارتباط دارد در دست است ^{۱۸}. اسکندر منشی حتی

۱۴ - تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۷۸۵ راجع به زگم رجوع شود به تذکره الملوک ، ص ۱۶۶ و بعد از آن. مینورسکی سهواً به جای اخستانباد خوانده است اختاباد و حدس زده است که همان اهپت (Ahpät) واقع در کنار رود برچلو است. ظن قوی می رود که اخستانباد اکستفه باشد (رجوع شود به پاپازیان [Papazjan] ، جلد اول ، ص ۲۰۹ و بعد از آن ، تفسیر سند نمرة ۱۳) . ۱۵ - جواهر الاخبار ، ص a ۳۲۳ ؛ نسخ جهان آرا ، ص a ۲۲۷ . نمی دانیم که آیا دو موضوع به نام قرا آغاچ وجود داشته یانه . ۱۶ - برای روشن شدن موقع این محل رجوع شود به تذکره الملوک ، ص ۱۶۷ . ۱۷ - رجوع شود همچنین به فصل اول بند ۲ ، قسمت دوم . ۱۸ - پاپازیان ، جلد اول ، اسناد هشتم و نهم ؛ برای فرمان شاه اسمعیل اول مورخ ذوالقعدة ۹۱۲ رجوع شود به مجموعه اسناد و فرمانهای کتابخانه دولتی آلمان با مشخصات زیر :

Urkundensammlung, Deutsche Staatsbibliothek, Ms. or. fol. 617

(فهرست پرچ ، نمرة ۱۰۷۱) . در این مجموعه اسناد و فرمانها نسخه اصلی یک سلسله از فرمانهای پادشاهان از شاه اسمعیل اول تا شاه سلطان حسین و بعد از او گردآوری شده است.

در این دوره نیز حاکمی برای چخورسعد^{۱۹} ذکر می‌کند. تازه در ادوار بعد است که ما منابع بیشتری برای تحقیق درباره این ایالت به دست می‌آوریم. ما با احتیاط تمام یادداشت اولیا چلبی را می‌پذیریم که مطابق آن شاه اسمعیل فرمان داد تا یکی از خان‌ها به مرمت قلعه ایروان بپردازد و آنگاه این قلعه را به نام آن خان موسوم ساخت.^{۲۰}

در دوران حکومت صفویان این ایالت به کرات در اثر حمله‌ها و شیبخون‌های عثمانیها لطمه دید. در سال ۹۹۱ (= ۱۵۸۳ م.) عثمانیها بدو آدرایروان و بعد در سایر قسمت‌های این ایالت سربازخانه برپا کردند. در اوایل سال ۱۰۱۳ (= اواسط سال ۱۶۰۴ م.) شاه عباس اول باز به تسخیر ایروان توفیق یافت.

در شمال غرب، شوره گل^{۲۱} اغلب در ارتباط با چخورسعد ذکر می‌شود. رود آریاچای تقریباً سرحد با قارص عثمانی محسوب می‌گردد. مغازبرد که امروز در خاک ترکیه واقع است چند بار بین صفویه و عثمانیها دست بدست گشت. این ناحیه طبق قرارداد ۱۰۴۹ (= ۱۶۳۹ م.) می‌بایست ویران و غیرمسکون بماند. در طرف جنوب و جنوب شرق، این ایالت حوزه نخجوان، ماکو و گاهی بایزید^{۲۲} را هم شامل می‌شد.

۱۹ - تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۳۸. ۲۰ - به نقل از هامر (Hammer)، جلد دوم، ص ۴۹۵. ۲۱ - خلاصه التواریخ ص ۳۳۱ ب قوی نیل ۲ - ۹۹۱ را که آغاز آن مصادف با بیست و یکم مارس ۱۵۸۳ است یاد می‌کند؛ مطابق عالم آرای عباسی، ص ۲۸۹ خبر این امر هنگام محاصره هرات که در اواسط سال ۹۹۱ (= اواسط سال ۱۵۸۳ م.) شروع شد به دربار رسید؛ هامر در جلد دوم، ص ۴۹۶ سال ۱۵۸۲ را ذکر می‌کند. ۲۲ - مطابق تاریخ حیدری، ص ۵۷۸ a : شوره گل. ۲۳ - این هم با استفاده از تذکرة الملوك، ص ۱۱۱ a به بعد ذکر شده است. برای اطلاع بیشتر درباره مغازبرد رجوع شود به حاشیه نمرة ۴۵۷ فصل اول همین کتاب؛ بایزید که سه ای تذکرة الملوك در کمتر کتابی از آن یاد شده در ابتدای سال ۱۷۲۳ مسیحی جزو خاک عثمانی بوده است. رجوع شود به کتاب زیر:

Minasian, C.O.: The Chronicle of Petros di Sarkis Gilanentz, Lisabon 1959, p. 50.

۴ - آذربایجان (تبریز). آذربایجان در دوران صفویه جزء اصلی و هسته مملکت بود. در اینجا، یعنی در تبریز بود که شاه اسمعیل اول در سال ۹۰۷ (= ۱۵۰۲ م.) تاجگذاری کرد. تبریز در آغاز همچنان پایتخت بود.

در ابتدای کار صفویه درست روشن نیست که آذربایجان از نظر تقسیمات اداری و حکومتی چه وضعی داشته است. از یک طرف در فاصله سالهای ۹۰۹ تا ۹۳۹ (= ۱۵۳۲-۱۵۰۳ م.) به نام حکمرانان تبریز واقفیم که همان طور که گاه از طرز بیان منابع در اختیار ما برمی آید^{۲۴} ظاهراً بر تمام خطه آذربایجان فرمانروایی داشته اند. اما از طرف دیگر می توان پذیرفت که در ئیلان ئیل ۹-۹۳۸ (= ۱۵۳۲-۳ م.) تبریز خاصه بوده است: اولامه تکلو (از بارس ئیل ۷-۹۳۶ که با سال ۱-۱۵۳۰ مسیحی برابر است) حدود دو سال امیرالامرای آذربایجان^{۲۵} بوده) ظاهراً در وان اقامت داشته است. او که یاغی شده بود از آنجا راهی شد تا داروغه تبریز را بگیرد^{۲۶}. ما در یونت ئیل ۱-۹۴۰ (= ۱۵۳۴-۵ م.) بطور یقین و برای دوره بعد تا سال ۹۸۵ (= ۱۵۷۸ م.) با احتمال زیاد می توانیم بگوئیم که تبریز خاصه بوده است^{۲۷}. در این دوره ممکن است که حکام درجه دوم آذربایجان زیر نظر حاکم چخور سعد بوده اند^{۲۸}. مطابق هفت اقلیم^{۲۹} قرا باغ تا رود کر از توابع آذربایجان بود. در دوران سلطنت شاه محمد (۹۹۵-۹۸۵ که برابر است با ۸۷۷-۱۵۷۸ م.) ما از یک نفر «بیگلر-بیگی سراسر ایالت آذربایجان» خبر داریم که مقر وی در تبریز بود و اداره سرزمین

۲۴ - خلاصه التواریخ، ص ۹۶ب: ایالت آذربایجان و حکومت تبریز. ۲۵ - تذکره شاه طهماسب، ص ۵۸۷. ۲۶ - تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۴۴. ۲۷ - رجوع به فهرست ایالات خاصه تا سال ۹۹۵ که ضمن فصل سوم این کتاب تحت عنوان «وزرای ایالات خاصه» به دست داده شده است. ۲۸ - جواهر الاخبار درص ۳۳۳ از شاعقلی سلطان استاجلو که از سال ۹۶۶ تا حدود ۹۸۰ حاکم ایروان بود در سال ۹۷۵ بعنوان حاکم آذربایجان یاد می کند (شاید سهوی در کار باشد؟) پسر او مدت زمانی داروغه تبریز بود. ۲۹ - هفت اقلیم، جلد سوم، ص ۲۰۷.

وسیعی را «ناحیه شیروان، مغان، آران، ایروان و کردستان به عهده داشت.»^{۳۰} در پایان دوره صفویه^{۳۱} بیگلربیگی تبریز مشتمل بر ناحیه‌ای می‌شد که تقریباً با آذربایجان امروزی برابر بود و علاوه بر آن^{۳۲} مناطق زنجان، سلطانیه، مغان، طالش و در آن سوی رود ارس منطقه قیان را نیز شامل می‌شد. از سال ۹۱۳ تا ۹۳۹ (= ۱۵۳۲/۳ - ۱۵۰۷/۸ م.) بدلیس (= بتلیس)^{۳۳} و تا سال ۹۵۵ (= ۱۵۴۸ م.) وان^{۳۴} نیز به حکومت صفوی تعلق داشت. ارجیش، خنوس و پاسین (امروز به آن حسن قلعه می‌گویند) به هنگام خود مناطق مرزی عثمانی با ارزروم بود^{۳۵}. اسکندرمنشی عقیده دارد که چون پس از سقوط وان، تبریز به مرز ترکیه بسیار نزدیک شده بود شاه طهماسب اول در سال ۹۶۲ (= ۱۵۵۵ م.) قزوین را پایتخت مملکت کرد^{۳۶}. عثمانیها چند بار تبریز را غارت کردند و توانستند از سال ۹۹۳ تا ۱۰۱۲ (= ۱۶۰۳ - ۱۵۸۵ م.) پیوند این شهر را با مملکت خود با تأسیس سربازخانه‌ای محکم‌تر کنند. پس از موافقت نامه ترکیه و ایران در توشقان‌ئیل ۱۰۰۰ - ۹۹۹ (= ۱۵۹۱ - ۹۲ م.)

۳۰ - خلاصة التواریخ، ص ۳۳۹ b : بیگلربیگی تمام ولایات آذربایجان؛ ... تا نواحی شیروان و مغان و آران و ایروان و کردستان به عهده خود گرفت. ۳۱ - تذکرة الملوك، ص ۱۰۷ b تا ۱۱۰ b. ۳۲ - زیرا قزل‌اوزن در آن هنگام نیز سرحد بین عراق عجم و آذربایجان محسوب می‌شد (خلد برین، ص ۱۷۰). ۳۳ - خلاصة التواریخ، ص b ۹۳؛ تاریخ حیدری، ص ۵۷۷ b. نسخ جهان‌آرا در ص ۲۱۵ b چنین آورده است: بتلیس و عمادیه. ۳۴ - احسن التواریخ، ص ۳۳۰، تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۶۷۸. ۳۵ - تذکرة شاه طهماسب، ص ۶۲۵، ۶۳۹، ۶۴۳ تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۶۷۸ a، تاریخ حیدری، ص ۵۷۸ b. در سال ۱۵۴۷ الشکرد اواسی (واقع در جنوب الگز) سرحد بود. رجوع شود به لئون کلاویوس (J. Leunclavius) به نقل از تشنر در مجله انجمن شرق شناسی آلمان با مشخصات زیر: 77, S. 112 (1962), ZDMG. و in Täschner: Das Itinerar ... ۳۶ - تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۹۶؛ تاریخ مطابق ذکر خلاصة التواریخ، ص ۱۷۹ b نقل شده است.

قرار شد روستای ارشتناب، در دوازده فرسنگی جنوب شرقی تبریز سرحد باشد ۳۷. پس از آنکه بعدها عثمانیها قرا باغ را اشغال کردند حاکم قراجه داغ به پاشای تبریز ابراز انقیاد کرد و قزلباشها ناگزیر شدند از سرزمینهای واقع در شمال تبریز و اردوباد دست بردارند ۳۸. بقیه قسمت‌هایی از این ایالت که برای ایرانیان باقی ماند از مرکز اردبیل اداره می شد ۳۹.

۵- دیاربکر (قرا آمدیادیاربکر). ۶- ارزنجان. دیاربکر شاید هم ارزنجان در سال ۹۱۳ (= ۸-۱۵۰۷ م) جزء قلمرو دولت صفوی شد. اما در سال ۹۲۱ (= ۱۵۱۵ م.) باز این هر دو ایالت از چنگ قزلباشها خارج گردید. یکی از مآخذ ایتالیائی معاصر آن زمان گزارش می دهد که سوای پایتخت که قرا آمد (قراحمید، دیاربکر) بودش شهر مهم دیگر نیز تحت فرمان شاه اسمعیل اول قرار داشت که عبارت اند از: ارفه خربت*، ماردین، جزیره، حصن کیفا و سرت (امروزه سعرت نامیده می شود). جزیره و حصن کیفا بدست امرای محلی کُرد اداره می شد ۴۰.

۷- قلمرو علی شکر (همدان) و ۸- بقیه عراق عجم. با غلبه بر مراد سلطان در سال ۹۰۸ (= ۱۵۰۳ م.) همدان و اندکی پس از آن فارس و کرمان به دست قزلباشها افتاد. همدان در اوایل دوره صفویه یکی از مناطق مرزی مهم بود. از ابتدای دوره فرمانروائی شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵ = ۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) ما اطلاع داریم

۳۷- خلاصة التواریخ، ص ۴۳۱؛ رجوع شود همچنین به روضة الصفویه، ص ۴۰۶؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۴۳؛ ارشتناب امروز در دهستان مهران رود از بخش بستان آباد واقع است (فرهنگ جغرافیائی ایران، جلد چهارم، صفحه ۱۵). ۳۸- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۰۶. ۳۹- ریاض الصفویه، ص ۴۰۶.

۴۰- The Travels of a Merchant in Persia, in: A Narrative of Italian Travels in Persia in the Fifteenth and Sixteenth Centuries (= Hakluyt Society vol. 49 part II), London 1873, p. 145-56.

*- نام این شهر به صورت خرپوت هم ضبط شده است (مترجم).

که این ایالت در جنوب، توی و سرکان، نهاوند و بروجرد را شامل می‌شد^{۴۱}. تذکرة الملوك از اینها گذشته در طرف جنوب، هرسین و در شمال، گروس را نیز از توابع همدان می‌شمرد^{۴۲}.

هر چند که این ایالت به انحاء مختلف از لشکرکشی‌های عثمانی متحمل خسارت شد تنها قسمت جنوبی آن یعنی نهاوند مدتی طولانی یعنی از ۹۹۶ تا ۱۰۱۱ (= ۱۶۰۳-۱۵۸۸ م.) تحت سلطه عثمانیها قرار گرفت.

بقیه عراق عجم از بعضی جهات در قبال سایر ایالات وضع خاصی داشت. اینجا مقرر شاهنشاه بود؛ زیرا وی از سال ۹۶۲ (= ۱۵۵۵ م.) در قزوین و از سال ۱۰۰۷ (= ۱۵۹۹ م.) در اصفهان اقامت داشت. این شهرها و همچنین نواحی سمنان و خوار، ری، ساوه، قم، کاشان، ابرقوه و یزد - آنهم برای اینکه فقط از شهرهای خیلی مهم نام برده باشیم - اصولاً به عنوان حاکم‌نشین تلقی می‌شدند، اما اغلب این نواحی را به عنوان تیول به صاحب‌منصبان درباری می‌دادند و این صاحب‌منصبان دیگر تحت نظریه‌نگاری خاصی نبودند^{۴۳}. بعضی از نواحی که در فوق ذکر شد در اواخر دوران حکومت صفویه «خاصه» بوده است که ما در قسمت مخصوصی از این کتاب به آن خواهیم پرداخت^{۴۴}.

۹- کرمانشاهان و کلهر. از سرزمینی که بین ایالات کردستان، لرستان و همدان واقع است و کرمانشاهان نامیده می‌شود به ندرت در مآخذ ما ذکر می‌گردد. میان می‌آید. از ابتدای دوره سلطنت شاه طهماسب اول (۹۸۴-۹۳۰ = ۱۵۷۶-۱۵۲۴ م.) وقایع نامه‌ها بر حسب موقع از حاکم کردهای کلهر سخن می‌گویند که اغلب هم کرد نژاد نبوده است. عشایر کلهر بین کرمانشاهان و مرز ایران ساکن

۴۱ - تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۷۱؛ خلاصه التواریخ، ص ۴۱۱ a. ۴۲ - تذکرة الملوك ص ۱۲۰ a؛ بهر تقدیر مینورسکی فقط توانست موقع واقعی این دو نقطه را روشن سازد. ۴۳ - رجوع شود به بند ۱ از فصل اول همین کتاب تحت عنوان کثیر- المشاغل بودن. ۴۴ - در این مورد رجوع شود به بند الف از فصل سوم همین کتاب.

بودند. گویا در ابتدای امر نفوذ ایران در آنها اندک بوده است. ضمن وقایع سال ۹۵۰ (= ۴۴-۱۵۴۳ م.) مآخذ چنین می‌گویند که گروهی برای تنبیه عشایر کلهر «که همواره یاغی بودند»^{۴۵} فرستاده شد. ما فقط در زمان شاه اسمعیل دوم (۵-۹۸۴ = ۷-۱۵۷۶ م.) است که به وضوح به نام حاکم کرمانشاهان برمی‌خوریم^{۴۶}. در این مورد خاص مانند اوزار بعد از کرمانشاهان اغلب به نام سنقر^{۴۷} و دینوریادی می‌شود. عشایر کلهر حداکثر از زمان شاه صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸ = ۱۶۴۲-۱۶۲۹ م.) تحت نظر حاکم سنقر و کرمانشاهان قرار گرفتند^{۴۸}. حاکم سنقر و کرمانشاهان از همان هنگام تا قرن هفدهم مسیحی (= قرن یازدهم هجری) همواره از اتباع قبیله زنگنه بوده است. از زمان شیخ علی خان - یکی از وقایع نامه‌ها او را «بیگلریگی ناحیه مرزی بغداد»^{*۴۸} نامیده است. به بعد از ثیلان ثیل ۶-۱۰۱۵ (= ۶-۱۶۶۵ م.) تا سال ۲۱۱۰ (= ۱۶۹۸ م.) سران قبیله زنگنه در دربار سهمی به عهده داشتند (بدو آبغنوان «سردار» و بعداً در مقام وزیر اعظم) و نمایندگان^{۴۹} خود را به حاکم نشین گسیل می‌داشتند. این حاکم مطابق اظهار تذکرة الملوك به هیچ بیگلریگی وابستگی نداشت، اما خود نیز بیگلریگی نبود^{۵۰}.

- ۴۵ - بدین صورت است در خلاصه لتواریخ، ص ۱۳۷ a؛ مطابق تاریخ حیدری، ص ۵۷۸ a اطاعت نکردند، زیرا آنها در آنجا سخت مستقر بودند (؟) عین عبارت از این قرار است: «بواسطة استحکام توطن».
- ۴۶ - رجوع شود به همین کتاب، فصل اول، بند ۱ تحت عنوان «درباره والیان، قسمت دوم، ملاحظات تاریخی - جغرافیائی». بند ج - کردستان.
- ۴۷ - سنقر کلیائی امروز یکی از بخشهای حوزه کرمانشاه است. ۴۸ - در دوره شاه صفی، شاه عباس دوم و شاه سلیمان، شاهرخ سلطان زنگنه و اعاباش ایالت ولایت دینور و کلهر و سنقر را داشتند (خلدبرین، ص ۲۴۶، ۲۷۳، ۲۹۲؛ عباسنامه، ص ۱۸۲، ۲۲۷) (= خلد برین، ص ۱۹۷ b، ۲۲۱ a)؛ کمپفر (Kaempfer)، ص ۶۸؛ سانسون (Sanson)، ص ۱۱۳.
- * ۴۸ - قصص الخاقانی، نسخه خطی. پاریس، کتابخانه ملی، ذیل فارسی شماره ۲۲۷ بر گک ۲۶۹ a: بیگلریگی سرحد بغداد - فیلم این کتاب به لطف آقای پ. لوفت (Luft) در اختیار من قرار گرفت.
- ۴۹ - دستور شهریاران، ص ۱۰۸ a: نائب حاکم کلهر و سنقر و کرمانشاهان (رجوع کنید به همان مأخذ، ص ۱۰۲ a، ۱۱۳ a به بعد و ۱۴۳ b.
- ۵۰ - تذکرة الملوك، ص ۱۲۰ b.

۱۰- عراق عرب (بغداد). حتی در ابتدای روی کار آمدن صفویه عراق عرب از سال ۹۱۴ (= ۱۵۰۸ م.) تا آخر جمادی الاولی ۹۴۱ (= اول دسامبر ۱۵۳۴ م.)^{۵۱} تحت سلطه ایران قرار داشت.

در این دوره نواحی زیر را تابع بغداد شمرده‌اند: حله، رماحیه (تاسال ۹۳۶ که برابر است با ۳۰-۱۵۲۹ مسیحی این دو موضع به دست یکی از سادات محلی اداره می‌شد)، واسط با جواز، دقوق با کرکوک، کلهر با مندلی^{۵۲}. فقط درباره حاکم نشین اخیر الذکر می‌توانیم این را به قطع و یقین بگوئیم که از سال ۹۳۶ تحت نظر یک امیر قزلباش اداره می‌شده است. در دوره حکومت شاه عباس اول بغداد در ابتدای سال ۱۰۳۳ (= آخر ۱۶۲۳ م.) مجدداً تسخیر شد. غیر از حله، نجف، کر بلا و مناطقی که به همین ترتیب از بغداد تبعیت می‌کردند و در حوالی مندلی و ذهاب^{۵۳} قرار داشتند در جریان این لشکر کشی موصل نیز مدتی محدود زیر سلطه صفویه قرار گرفت. بیکلری یکی بغداد در دوره شاه عباس اول و شاه صفی در عین حال بیکلری یکی همدان نیز بود^{۵۴}. در سال ۱۰۴۸ (= ۱۶۳۸ م.) بغداد به طور قطع

۵۱- احسن التواریخ، ص ۲۵۲ سال ۹۴۰ (= ۴-۱۵۳۳ م.) را ذکر می‌کند، اما این اثر در این مورد نیز مانند اغلب موارد دیگر وقایع سال ترکی را ضمن وقایع سال هجری که سال ترکی در آن شروع می‌شود ذکر می‌کند. ۵۲- خلاصة التواریخ، ص ۴۲۵، ۸۲۵؛ جواهر الاخبار، ص ۳۰۲؛ واسط که در مشرق واسط الحی امروزی قرار دارد. جواز به صورت سنجاق حاکم نشین عثمانی بغداد نیز ذکر شده است (هامر، جلد هشتم، ص ۵۹۸؛ خانم س. واگنر ما به این نکته راهنمایی کرد). ۵۳- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۰۰۰؛ همچنین در دوره سلطه قزلباشها ذهاب از توابع بغداد به شمار می‌رفت (رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۰۸۷؛ در این اثر بجای ذهاب نوشته شده: قلعة لك). ۵۴- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۰۰۴؛ رجوع شود به احصای مشاغل وی در یکی از فرمانهای شاه صفی در: مجموعه مراسلات اثر میر محمد حسین الحسینی تفرشی، ص ۹۷۸، نسخه خطی با مشخصات N.F 50 (فهرست فلوگل، جلد اول، نمره (۲) ۲۸۱). در این مجموعه فقط دو فرمان از شاه صفی موجود است. برای کسب اطلاع بیشتر از مؤلف رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۷۵۶.

به دست عثمانیها افتاد. در سال بعد ایران ضمن قرارداد صلح به صورت رسمی نیز به الحاق عراق عرب که شامل سرزمین های بدره، مندلی و ذهاب نیز می شد به حکومت عثمانی تن درداد ۵۵.

۱۱ - فارس (شیراز) و ۱۲ - کوه گیلویه (بهبهان). شیراز در سال ۹۰۹ (= ۱۵۰۳ م.) به تصرف قزلباشها درآمد و تا آخر دوره حکومت صفوی جزئی از دولت آنان بود. در آن دوران از لفظ فارس حوزه شیراز به معنی وسیع آن مراد می شد. در لار یکی از خاندانهای محلی حکومت می کرد ۵۶ و مناطق ساحلی خلیج فارس که ما از ابتدای دوره صفویه هیچ اطلاعی از آن در دست نداریم حد اکثر از زمان شاه طهماسب اول ۵۷ (۹۸۴ - ۹۳۰ = ۱۵۷۶ - ۱۵۲۴ م.) به صورتی جداگانه به حکومت کوه گیلویه مبدل شد. کوه گیلویه در آن روزگار در دست افشارها بود. حوزه فرمانروائی آنها بعدها از طرف شمال و مغرب توسعه یافت. در سال ۹۴۶ (= ۱۵۳۹ - ۴۰ م.) برای شوشتر و از سال ۹۴۸ (= ۱۵۴۱ - ۴۲ م.) برای دزفول نیز حکامی از ایل افشار تعیین گردید ۵۸. مقارن اواخر دوره شاه طهماسب اول (متوفی در ۹۸۴ = ۱۵۷۶ م.) دورق (که امروز به آن فلاحیه می گویند) نیز در تصرف افشارهای کوه گیلویه بود تا اینکه والی حویزه این ناحیه را به تصرف در آورد ۵۹. شاه عباس اول (۱۰۳۸ - ۹۹۵ = ۱۶۲۹ - ۱۵۸۷ م.) حاکم نشین های فارس و کوه گیلویه را به الله ویردی خان سپرد. او و بعدها پسرش امامقلی خان لار، دورق، هرموز و

۵۵ - رجوع شود به همین کتاب، فصل اول، بند ز «درباره والیان»، قسمت دوم «ملاحظات تاریخی - جغرافیائی»، بند ج «کردستان». ۵۶ - رجوع شود به همین کتاب، فصل اول، بند ز «درباره والیان»، قسمت دوم «ملاحظات تاریخی - جغرافیائی»، جدول «حکومت های باجگزار دولت صفوی». ۵۷ - اولین بار در صفحه ۸۶ خلاصه التواریخ ضمن وقایع بارس ثیل ۷ - ۹۳۶ (= ۱۵۳۰ - ۳۱ م.) از «حاکم کوه گیلویه» ذکری به میان می آید. ۵۸ - رجوع شود به همین کتاب، فصل اول، بند ز «درباره والیان»، قسمت دوم «ملاحظات تاریخی - جغرافیائی»، بند ب «خوردستان». ۵۹ - تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۹۵۱.

بحرین را به دولت صفوی منضم کردند. امامقلی خان سر انجام به منطقه‌ای «از قمشه نزدیک اصفهان تا سواحل بحر عمان»^{۶۰} حکومت یافت. او «حاکم تمام نواحی فارس و لار، کوه گیلویه، شمیل و مینا^{۶۱}، بحرین و بعضی از ولایات خوزستان مانند حویزه و دورق و قسمتی از عراق عجم مانند جربادقان (امروز: گلپایگان)، توی و سرکان و محلات»^{۶۲} بود. پس از مرگ امامقلی خان در سال ۱۰۴۲ (= ۱۶۳۲ م.)^{۶۳} هریک از نواحی به صورت جداگانه به حکام واگذار شد. شیراز و بعدها لار وزیر نشین و سایر ولایات حاکم نشین شد.

غیر از نواحی که در عراق عجم واقع بود سایر حاکم نشین‌ها تحت نظر بیگلربیگی کوه گیلویه قرار گرفت. از ریاض الفردوس درباره دوره سلطنت شاه سلیمان (۱۱۰۵-۱۰۷۷ = ۱۶۹۴-۱۶۶۷ م.) چنین برمی آید که حدود فرمانروائی این بیگلربیگی در مشرق سوای شمیل، مینا، جرون و قشم، قلاع بهته (؟)، سَرَب (؟)، باروت (؟)، جاشک بپایان (شاید مراد بیابان باشد؟) و کوشک ماهی^{۶۴} را نیز شامل

۶۰ - ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۱۷. ۶۱ - برای اطلاع بیشتر از وضع شمیل و مینا به چند صفحه بعد متن به شرح مربوط به ایالت سیزدهم «کرمان» رجوع شود. ۶۲ - افضل التواریخ، جلد اول، ص ۸۲: حاکم کل ولایات فارس و لار و کوه گیلویه و شمیل و مینا و بحرین و بعضی از ولایات خوزستان چون حویزه و دورق و برخی از مملکت عراق مثل جربادقان و توی و سرکان و محلات؛ و شبیه به این است مطلب خلد برین، ص ۲۸۵؛ از آن گذشته رجوع شود به ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۸۱ و ۱۱۵؛ خلاصه السیر، ص ۱۲ b. ۶۳ - در ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۱۶ و بعد از آن، خلاصه السیر، ص ۷۶ b و خلد برین، ص a / b ۵۷ تاریخ اول جمادی الاخری ۱۰۴۲ (پنجی ٹیل) برابر با ۲۵ دسامبر ۱۶۳۲ م. روز مرگ امامقلی خان ذکر شده است (خلاصه السیر سهواً رقم ۱۰۴۱ را که برابر با ۱۶۳۱ مسیحی است ذکر کرده). ۶۴ - ریاض الفردوس، ص ۳۶۳ و ۳۸۱؛ برای بندرعباس به تذکره الملوك، ص b ۱۲۲ نیز رجوع شود. معلوم نشد مراد از سَرَب، باروت، کوشک ماهی کجاست. شاید بتوان گفت که مراد از بهته همان باخته (باخت، واخت) بین سیرجان و جیرفت باشد. رجوع کنید به اثر زیر:

می‌شد و در مغرب تا دورق، اهواز، شوشتر و دزفول^{۶۵} گسترده بود. مطابق این مأخذ در آن عهد شط العرب سرحد مملکت بود^{۶۶}. از او دئیل ۹-۱۱۰۸ (= ۱۶۹۷ م.) به بعد بیگلربیگی های کوه گیلویه تا مدتی شخصاً حکومت بصره را نیز که حاکم خوزستان در سال قبل تصرف کرده بود به عهده داشتند^{۶۷}. هنگامی که مقارن اواخر دوره صفویه اعراب مسقط امنیت سواحل خلیج فارس را مختل کردند لطفعلی خان داغستانی از طرف دربار مأمور دفاع آن ناحیه گردید. او نیز مانند الله‌وردی خان در روزگار خود، به سمت «بیگلربیگی بلاد فارس و کوه گیلویه و خان لار و بنادر»^{۶۸} منصوب شد.

۱۳ - کرمان. از زمان شاه اسمعیل اول (۹۳۰-۹۰۷=۱۵۲۴-۱۵۰۲ م.) ما اخبار و اطلاعات محدودی درباره کرمان در دست داریم. وقایع نامه‌ها ضمن شرح حوادث ربیع الاول ۹۰۹ (= سپتامبر ۱۵۰۳ م.) فقط این را ذکر می‌کنند که این ایالت به تصرف شاه اسمعیل اول در آمد^{۶۹}. تنهایکی از منابع متأخر دوره قاجاریه از اولین حاکم این دیار نام می‌برد که محمدخان استاجلو بوده است. پس از آنکه او بعدها حاکم دیار بکر شد تا زمان مرگش کرمان را توسط نمایندگان خود اداره می‌کرد^{۷۰}. منابع معاصر در سال ۹۳۲ (۶-۱۵۲۵ م.) از حاکمی نام می‌برند^{۷۱}. معمولاً مراد از کرمان تقریباً کم و بیش همان شهر کرمان و اطراف آن بود. یزد

۶۵ - رجوع شود به ریاض الفردوس، ص ۳۵۹، ۳۶۲ و بعد از آن؛ برای خوزستان به تذکره الملوك، ص a ۱۲۳ نیز رجوع شود. ۶۶ - رجوع شود به ریاض الفردوس، ص ۳۸۰. ۶۷ - دستور شهریاران، ص b ۱۲۳ به بعد، b ۱۵۶ و b ۲۱۶؛ تذکره شوشتریه، ص a ۴۸ به بعد. مطابق نظر لاکهارت (Lockhart) در انقراض سلسله صفویه، ص ۵۴ (متن انگلیسی)، سلطه ایران تا سال ۱۷۰۱ م. دوام یافت. ولی طبق دستور شهریاران، ص ۲۳۲ حاکم ایرانی، بصره را دربارس ئیل ۱۰-۱۱۰۹ که آغاز آن در یستم (!) مارس ۱۶۹۸ م. بوده عثمانیها تحویل داد. ۶۸ - مجمع التواریخ، ص b ۳۴ به بعد. ۶۹ - تاریخ حیدری، ص b ۵۷۴؛ لب التواریخ، ص ۸ و غیره. ۷۰ - تاریخ کرمان تألیف احمدعلی خان وزیر کرمانی، طهران ۱۹۶۱، ص ۲۶۵. ۷۱ - نسخ جهان آرا، ص a ۲۱۳.

تقریباً همیشه^{۷۲} يك حكومت مستقل یا وزیر نشین بود و هر موز نیز در دست پرتقالیها بود. «الکای گرمسیرات جرون»^{۷۳}، خصوصاً قلاع مینا، تَدَج (۱) ۷۴ و شمیل، تا سال ۹۷۷ (= ۷۰-۱۵۶۹ م.) هنگامی که به دست حاکم کرمان مسخر شد زیر فرمان حکام محلی قرار گرفت. از زمان شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵ = ۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) این نواحی، همانطور که قبلاً ذکر شد از توابع فارس یا کوه کیلویه بود. به همین ترتیب مقارن اواخر دوره شاه طهماسب اول (متوفی در ۹۸۴ = ۱۵۷۶ م.) مناطق کیج و مکران که باز در نقطه‌ای شرقی‌تر قرار داشت به تصرف قزلباشها درآمد، اما قزلباشها نتوانستند وضع خود را در زمان شاه محمد (۹۸۵ تا ۹۹۵ = ۱۵۸۷-۱۵۷۸ م.) حفظ کنند. اواسط سال ۱۰۱۷ (= ۱۶۰۸ م.) شاه عباس به تصرف مجدد آن نواحی فرمان داد. در ابتدای امر به مستقر ساختن جمعی از تحصیلداران مالیات نزد قبایل مختلف اکتفا شد^{۷۵}. از ابتدای سال ۱۰۲۲ (= ۱۶۱۳ م.) تا تخاقوی ثیل ۱-۱۰۳۰ (= ۱۶۲۱ م.) در قلعه بُن فهل (همچنین فهل، بمپور امروز) يك سر باز خانه ایرانی^{۷۶} وجود داشت. صفویه نتوانستند در مناطقی که بلافاصله در مشرق کرمان قرار داشت جای پائی برای خود محکم کنند: از خبری از توشقان ثیل ۱-۱۱۱۰ (= ۱۷۰۰-۱۶۹۹ م.) چنین می فهمیم که ساکنان سرحد،

۷۲ - فقط در دوره شاه محمد (۹۵-۹۸۵ = ۸۷-۱۵۷۸ م.) بکنش خان افشار، حاکم یاغی کرمان، یزدرا برخلاف قانون به ایالت خود منضم ساخت (خلاصة التواریخ، ص ۳۹۱).
 ۷۳ - خلاصة التواریخ، ص ۲۲۸؛ رجوع شود به احسن التواریخ، ص ۴۴۳ که به نظر می آید متن آن در این موضع مخدوش باشد. جرون اسم قدیم هرموز است. ۷۴ - تدرج قاعدة همان تدرج امروزی واقع در بخش طارم از حوزه بندر عباس باید باشد که تا مسافتی بعید بزرگترین نقطه‌ای است که به این نام وجود دارد و از سایر قراء نیز به شمول از همه نزدیکتر است. در نقشه قدیمی که در جلد دوم کتاب هانوی (Hanway) مقابل صفحه ۸۲ آمده است به جای میناب امروزی مینا ذکر شده است. ۷۵ - به تبعیت از تاریخ عباسی، ص ۲۹۵ تا ۳۰۰ a؛ رجوع شود به احیاء الملوك، ص ۲۰۲ a/b. ۷۶ - عالم آرای عباسی، ص ۸۶۱؛ ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۳۱ و بعد از آن (= خلد برین، ص ۶۲ a/b).

ریگ^{۷۷}، سیستان و هودیان^{۷۸} راه را برای غارتگری بلوچها و عشایر افغانی که در مشرق آنان مقیم بودند باز کردند^{۷۹}. همچنین مطابق یکی از منابع دیگر مربوط به اواخر دوره صفویه خبیش (شاهداد امروز)، نرماشیر و رودبار از طرف مشرق نواحی سرحدی کرمان^{۸۰} بوده اند.

۱۴- قندهار. پس از دو فتحی که در سالهای ۹۴۳ و ۹۵۲^{۸۱} (= ۱۵۳۶/۷ و ۱۵۴۵ م.) صورت گرفت قزلباشها فقط برای مدتی خیلی کوتاه توانستند در قندهار از خود دفاع کنند. از سال ۹۶۵ (= ۱۵۵۸ م.) تا سال ۱۷۰۹ مسیحی^{۸۲}، هنگامی که افغانها قندهار را متصرف شدند، این ایالت در تصرف صفویه بود. سلطه ایرانیها در دودوره قطع شد و این هنگامی بود که قندهار به مغول تعلق داشت: از سال ۱۰۰۰ (= ۱۵۹۱ م.) تا سال ۱۰۳۱ (= ۱۶۲۲ م.) و از اواخر سال ۱۰۴۷

۷۷- منطقه‌ای که در مشرق نرماشیر قرار دارد. ۷۸- قاعده^{۸۳} باید هودیجان امروزی واقع در شمال شرقی رودبار باشد؛ همچنین رجوع شود به احیاء الملوك، ص ۲۱۰. ۷۹- دستور شهریاران، ص ۲۴۲b. ۸۰- مجمع التواریخ، ص ۵۷b؛ دستور شهریاران، ص ۲۴۳b. ۸۱- از نظر سنوات رجوع شود به احسن التواریخ، ص ۲۷۷ و بعد از آن؛ خلاصه التواریخ، ص a ۱۲۰ و بعد از آن؛ تاریخ شاه اسمعیل و شاه طهماسب، ص a ۹۲ به بعد؛ تاریخ حیدری، ص b ۵۷۷ و کتاب همایون در ایران به قلم ری با خصوصیات زیر:

Ray, Humāyūn in Persia 53/56.

ما در این مقام به خصوص از آنرو برای سنوات مراجع دقیق را به دست می‌دهیم که این سنوات بعضاً با ارقام مذکور در دفتر رونوشت‌های اسناد کمپانی هند شرقی «East India Company» (چاپ اول، جلد دوم، ص ۷۶۱) و آنچه مینورسکی به دست داده است (تذکره الملوك، ص ۱۶۹) دو سال تفاوت دارد. ۸۲- برای سال ۹۶۵ (= ۱۵۵۸ م.) رجوع شود به: احسن التواریخ، ص ۴۰۴؛ افضل التواریخ، ص a ۲۲۵؛ خلاصه التواریخ، ص a ۱۹۰ به بعد؛ برای سال ۱۷۰۹ م. رجوع شود به: انقراض سلسله صفویه تألیف لاکهارت (متن انگلیسی)، ص ۸۷؛ هانوی، جلد دوم، ص ۱۱۳.

(=ابتدای سال ۱۶۳۸م.) تا ابتدای سال ۱۰۵۹ (=ابتدای سال ۱۶۴۹م.)^{۸۳} طبق مجمع التواریخ^{۸۴} این ایالت در دوره حکومت آخرین حاکم صفوی از طرف شمال قلاغلزائی بین قندهار و غزنین (غزنه) را شامل می شد که پنج تاشش منزل از قندهار و دو تاسه منزل از مرز بین قندهار و دولت مغول فاصله داشت^{۸۵}. بدو از اینکه می بینیم منابع ما در طرف مشرق و جنوب شرق قوشنج* (در منطقه کاکری)، شال^{۸۶}، مستنگ و قلا بنجاره بلوچ^{۸۷} را از توابع قندهار می شمارند دچار تردید می شویم، ۸۳ - برای سال ۱۰۰۰ (= ۱۵۹۱-۹۲م.) رجوع شود به: تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۸۶؛ روضة الصفویه، ص ۳۶۰ به بعد؛ برای سال ۱۰۳۱ (= ۱۶۲۲م.): تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۹۷۳ و بعد از آن: روضة الصفویه، ص ۴۸۲ b؛ برای سال ۱۰۴۷ (= ۱۶۳۸م.): خلدبرین، ص ۲۱۳؛ خلاصة السیر، ص ۱۴۰ b؛ برای سال ۱۰۵۹ (= ۱۶۴۹م.): عباسنامه، ص ۱۱۴ و ۱۲۸ و بعد از آن؛ زبدة التواریخ، ص ۷۴. مراجع دیگری که مربوط به دوره صفویه نیستند ظاهراً سنوات دیگری را ذکر می کنند. رجوع شود به دفتر رونوشت های اسناد کمپانی هند شرقی، چاپ جدید، لیدن و لندن سال ۱۹۶۰ به بعد ذیل لفظ: افغانستان. ۸۴ - مجمع التواریخ، ص ۶ a-۴. ۸۵ - نقطه مرزی طبق مجمع التواریخ چهارباغ است که قرا باغ نیز نامیده شده است. ۸۶ - شال ناحیه ای بود که کوه (Kwetta) امروزی و اطراف آنرا شامل می شد. رجوع شود به:

C. Ritter. Die Erdkunde von Asien, Berlin 1838, Bd. VI, Abt. 1, 3.

Buch (West - Asien), S. 168.

مراجع فارسی اغلب این ناحیه را توأم با مستنگ به صورت شال و مستانگ ذکر می کنند. مطابق خلاصة التواریخ، ص ۱۳۸ a شال و مستان (یا مستانگ) از توابع قندهار بود و بیست (۱) فرسخ از شهر فاصله داشت. دستور شهریاران در صفحه ۱۰۵ b ضمن وقایع سال ۱۱۰۸ (= ۱۶۹۶م.) ضمن شرح سفری به مغولستان شال را آخرین نقطه مملکت می نامد. ۸۷ - قلا (یا قلات) در ارتباط با بلوچ می توانست حاکی از کلات امروزی باشد. وقتی که مستنگ ایرانی باشد کلات نیز به دلیل موقع جغرافیائی خود می بایست ایرانی باشد. اصطلاح بنجاره مبهم است.

* اسم این شهر در متن کتاب به همین صورت آمده است، ولی در عالم آرای عباسی قوشنج و پوشنگ ضبط شده است. در ذیل عالم آرای عباسی (چاپ سهیلی خوانساری، ۱۳۱۷) قوشنگ ذکر شده است. (در این کتاب اسم این شهر به تبعیت از متن همه جا قوشنج آورده شده است.) مترجم.

اما طبق اظهار اسکندر منشی حکمران افغان پشینک در اواخر دوره سلطنت شاه عباس اول (متوفی در ۱۰۳۸ = ۱۶۲۹ م.) برای پای بوسی به دربار آمد.

در دوره شاه صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸ = ۱۶۴۲-۱۶۲۹ م.) ظاهر آ این ناحیه مستقل بوده است.^{۸۸} در مورد شال و مستنک ما از اواخر دوره شاه طهماسب اول (متوفی در ۹۸۴ = ۱۵۷۶ م.) چنین اطلاع داریم که این ناحیه دارای یک حاکم صفوی بوده و وی پانصد نفر «ملازم» داشته است.^{۸۹}

در زمان شاه عباس دوم (۱۰۷۷-۱۰۵۲ = ۱۶۶۶-۱۶۴۲ م.) از عباسنامه چنین برمی آید که ناحیه (الکا) دوکی و چوتیای قسمتی از «ممالک محروسه»^{۹۰} بوده است. ولی امیر محلی افغانی آنجا بفاو امر و خواسته های شاه بزرگ چندان توجهی نداشته و این مطلبی است که از منبع ما نیز به خوبی برمی آید. مقارن اواخر دوره صفویه چنین بنظر می آید که سراسر نیمه شرقی ایالت زیر نظر حکمرانان محلی بوده است و این حکمرانان فقط تا اندازه ای از دولت صفوی تبعیت می کرده اند.^{۹۱} در جنوب غربی و غرب، قندهار باسیستان، فراه و سبزوار (اسفراز)* هم مرز

۸۸- رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۰۷۴ و ۱۰۸۷؛ ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۲۰؛ خلد برین، ص ۲۱۱. ۸۹- مطابق خلاصه التواریخ، ص ۲۲۳b. ۹۰- عباسنامه، ص ۲۵۲ (= خلد برین، ص ۲۳۰b)؛ همچنین رجوع شود به عباسنامه، ص ۱۶۳ (= خلد برین، ص ۱۸۹b). ۹۱- درباره قلاة غلزائی و قوشنج مطلب در مجمع التواریخ (موضع مزبور) تأیید می شود. تمام این حاکم نشین ها در تذکرة الملوك، ص ۱۱۷b با اسامی قبایلی که در آنجا ذکر شده معرفی گردیده اند.

* احتمال دارد که مؤلف در این مورد اشتباه کرده باشد، زیرا اسفراز که نام دیگر آن سزار است و نزدیک فراه می باشد سوای سبزوار خراسان است. رجوع شود به مجمع-التواریخ مرعی چاپ اقبال، صفحات ۴، ۱۹ و ۲۰. آقای شفیع کدکنی مرا به این نکته متوجه کردند. مترجم.

بود. پس این ایالت ناحیه‌ای را که در کنار قسمت پائین رود هیرمند (هلمند) واقع بود و به گرمسیر قندهار شهرت داشت و همچنین ناحیه زمین داور را با قلعه‌ای به همین نام نیز شامل می‌شد. اسکندر منشی زمین داور را هم جزو گرمسیر قندهار می‌شمارد^{۹۲}. هفت اقلیم پس از ذکر غور قبل از آنکه نامی از اسفر ازبیرد ذکر ایالتی را به نام بادغیس می‌کند که در زمان سلطان حسین میرزا (متوفی در ۹۸۴ = ۱۵۷۶ م.) مسلماً از توابع قندهار بوده است. مینورسکی بدون دلیل موجه همین مطلب را در تذکره الملوك مورد تردید قرار می‌دهد^{۹۳}. در زمان شاه طهماسب اول (۹۸۴ - ۹۳۰ = ۱۵۷۶ - ۱۵۲۴ م.) اغلب مراجع به کرات سرزمین هزاره را جزو ایالت قندهار می‌شمارند^{۹۴}. مطابق اظهار اسکندر منشی قلا «در میانه هزار جات قندهار»^{۹۵} است و از این مطلب چنین استنباط می‌شود که سرزمین واقع در شمال شرق قندهار را بدین نام می‌خوانده‌اند.

۱۵- بلخ و ۱۶- مرو. پس از پیروزی شاه اسمعیل اول بر شیبک خان در سال ۹۱۶ (= ۱۵۱۰ م.) تمام خراسان به دست قزلباش‌ها افتاد. در مراجع مذکور است که کمی پس از نبرد یکی از حکمرانان صفوی به حکومت مرو منصوب شد. از سال بعد خبر داریم که یکی از امرای قزلباش را به حکومت بلخ فرستادند.

۹۲- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۷۸ و ۶۷۲. نقشه‌های جغرافیائی در اینکه ناحیه زمین داور کجاست با یکدیگر اتفاق ندارند. مراجع ما سرزمینی را که در ملتقای هیرمند و ارغنداب قرار دارد به این نام می‌نامند. ۹۳- هفت اقلیم، جلد دوم، ص ۱۲۸-۹؛ تذکره الملوك، ص ۱۱۷. ۹۴- رجوع شود به خلاصه التواریخ، ص ۲۰۹؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۸۰ به بعد. ۹۵- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۸۰ و ۴۸۴؛ قلا غلزائی اغلب در مراجع به صورت قلا تنها هم ذکر می‌شود. (رجوع شود به مجمع التواریخ، ص ۵ b).

این شخص بر اند خود، شبرغان، جیحکتو^{۹۶}، میمنه، فاریاب، مرغاب، و طبق ذکر خلاصه التواریخ همچنین غرjestan^{۹۷} فرمان می راند. با امرای ازبک بخارا و سمرقند در این سال توافق شد که آموی دریا مرز مشترك باشد.

بلخ در سال ۹۲۲ (= ۱۵۱۶ م.) برای همیشه از چنگ حکومت ایران خارج شد^{۹۸} و هنگام مرگ شاه اسمعیل اول (متوفی در سال ۹۳۰ = ۱۵۲۴ م.) قزلباشها مرو را نیز از دست دادند. مرو قبل از اینکه در سال ۹۳۲ یا ۹۳۳ (= ۱۵۲۵-۲۷ م.) به تصرف ازبکها در آید چند سالی متروک بود. شاه عباس اول بود که توانست مرو را به صورتی قطعی به کشور منضم سازد. پس از فتح سال ۱۰۰۷ (= ۱۵۹۸-۹۹ م.) شاه عباس حکومت مرو، نسا، ایبورد و درون را به یکی از امرای باجگزار داد. اما چون این امیر در سال ۱۰۰۸ (= ۱۶۰۰-۱۵۹۹ م.) از فرمان شاه سرپیچی کرد یکی از امرای قزلباش به جای او منصوب شد^{۹۹}.

۱۷- مشهد و ۱۸- هرات. از سال ۹۱۶ (= ۱۵۱۰ م.) این دو ایالت تحت ریاست فائقه قزلباشها اداره می شد. این دو ناحیه در طول دوره حکومت صفویه به گرات دچار ۹۶- واقع در کنار جاده میمنه - بالا مرغاب (رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۶۲۰)، شصت میل در جنوب شرقی میمنه. رجوع شود به :

J. Deny, Une Soyurgal du Timouride šāhruh, in J. A. 1957, p. 259 ff.

۹۷- خلاصه التواریخ، ص ۴۹ به بعد. غلام سرور (Sarwar) در ص ۶۵ کتاب خود به نام تاریخ شاه اسمعیل صفوی (متن انگلیسی) به هر حال تأکید و تصریح می کند که غرjestan تسخیر نشد. ۹۸- سرور، ص ۹۰. ۹۹- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۷۶ و ۶۰۱ به بعد؛ روضه الصفویه، ص ۳۹۳ به بعد. در زمان شاه طهماسب اول مرو به حکومت صفوی تعلق نداشت (رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۶۰۴؛ همچنین اثر دیکسون Dickson -، ص ۸۸ و بعد از آن، ۲۴۹، ۲۹۷ و تعلیقات، ص XIV) تصرفی که در سال ۹۴۳ (= ۱۵۳۶-۷ م.) انجام گرفت موقتی بود.

شیخون و غارتگری از بکهای ماورای جیحون گردید. از بکها از سال ۹۹۶ (= ۱۵۸۸ م.) تا سال ۱۰۰۷ (= ۱۵۹۸ م.) بدو بخشی از خراسان و بعداً تمام آنرا متصرف شدند. در پایان دوره صفویه، اواخر سال ۱۱۲۷ (= اواخر ۱۷۱۵ م.) یا ابتدای سال بعد از آن ۱۰۰ هرات بعد از قندهار دومین ایالت بزرگی بود که سر از فرمان شاه پیچید.

از سال ۹۶۲ (= ۱۵۵۵ م.) به بعد تا مدتی طولانی شاهزاده‌ای حکمرانی ۱۰۱ مشهد را داشت. مطابق خلاصه التواریخ وی حکام «سراسر ایالت خراسان را از سرحد سمنان تا هرات و سیستان» ۱۰۲ زیر نظر داشت. البته در حالت عادی حاکم مشهد دارای چنین اهمیتی نبود. در زمان شاه اسمعیل دوم (۹۸۵-۹۸۴=۱۵۷۷-۱۵۷۶ م.) می‌بینیم که حاکم مشهد «امیر الامرای نصف خراسان» ۱۰۳ بوده است. از طرف مغرب همواره مشهد به سمنان، دامغان و بسطام محدود می‌شد. از طرف مشرق در زمان شاه طهماسب اول (۹۸۴-۹۳۰=۱۵۷۶-۱۵۲۴ م.) سرحد، شمال اسفراین بود: خبوشان (قوچان) در اوایل دوره صفویه در تملک قزلباشها بود ولی در ابتدای دوره زمامداری شاه طهماسب اول به کرات بین صفویان و ازبکان دست به دست گشت و تازه در سال ۹۷۲ (= ۱۵۶۴ م.) به صورتی قطعی باز در شمار

۱۰۰- ذکر تاریخ به تبعیت از مجمع التواریخ، ص ۲۰ b. ۱۰۱- رجوع شود به همین فصل، بند ۵: وابستگی‌های اجتماعی حکام، فهرست شاهزادگانی که در ایالات بوده‌اند، مشهد. ۱۰۲- خلاصه التواریخ، ص a ۱۸۱: دکل ولایت خراسان از سرحد سمنان تا دارالسلطنه هرات و سجستان؛ و رجوع شود به خلاصه التواریخ، ص a ۲۶۵. قدرت بسیاری که در آن زمان حاکم مشهد داشت شاید از این جهت بود که قزاق خان تکلو، حاکم هرات در آن عهد یاغی شده بود. ۱۰۳- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۴۰.

نواحی تحت حکومت صفویه در آمد ۱۰۴. در مشرق این ناحیه، تبادگان (نزدیک مشهد)، سرخس و زورآباد نواحی مرزی ایران بود ۱۰۵. نسا، ایورد و درون و باغباد در شمال گرگان علیا ۱۰۶ توأم با مرو در هنگام مرگ شاه اسمعیل اول (۹۳۰ = ۱۵۱۴ م.) از دست قزلباشها خارج شده بود. شاه طهماسب اول اداره شهرهای کویر را پس از آنکه آنها را در شعبان ۹۴۳ (= ژانویه ۱۵۳۷ م. ؟) از چنگ شاهزادگان ازبک خوارزم خارج کرد فقط برای چندهفته یا چند ماه به دست یکی از امرای قزلباش سپرد. هنگامی که شاهزادگان منهزم به پای بوس آمدند باز حکومت این شهرها به آنها سپرده شد. در سال ۹۵۰ (= ۱۵۴۳ م.) بار دیگر ازبکها از این گوش به فرمانی و باجگزاری صوری خودداری ورزیدند ۱۰۷. تازه در اواخر سال ۱۰۰۸ (= اوایل ۱۶۰۰ م.) این نواحی باز به دست امرای قزلباش افتاد. مطابق تذکرة الملوك ۱۰۸ در اواخر دوره فرمانروائی صفویه این نواحی از توابع بیگلریگی مشهد بوده است. باغباد ظاهراً پیش از اینها به استرآباد ضمیمه شده بوده است. از طرف مشرق مشهد با تربت شیخ جام (تربت زاوه) *، خواف و تون

۱۰۴- برای سال ۹۷۲ رجوع شود به: خلاصة التواریخ، ص ۲۰۹؛ جواهر الاخبار، ص ۳۳۰b؛ احسن التواریخ، ص ۴۲۸. ۱۰۵- خلاصة التواریخ، ص ۲۲۷a/b؛ سرخس از سال ۹۱۶ (= ۱۵۱۰ م.) تا بیست و پنج سال غیر مسکون و ویرانه بود (هفت اقلیم، جلد دوم، ص ۳۶). ۱۰۶- برای دریافتن وضع باغباد رجوع شود به: تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۸۱. ۱۰۷- دیکسون، ص ۳۴۴، ۵۶ به بعد، تعلیقات، ص XIII به بعد. دیکسون ازبک کتاب تاریخ در باره ازبکهای خوارزم (شجرة ترك) استفاده کرده است. ۱۰۸- تذکرة الملوك، ص ۱۱۵b به بعد.

* تربت زاوه نام سابق تربت حیدریه است و با تربت شیخ جام تفاوت دارد. رجوع شود به فرهنگ جغرافیائی ارتش، جلد نهم، خراسان. (مترجم).

(فردوس امروزی) که از توابع هرات بودند هم مرز بوده است ۱۰۹. طبق تذکرة الملوك غیر از حاکم نشین هائی که هم اکنون ذکر شد در طرف جنوب، فراه و غور و در شمال، بادغیس، پنجده، ماروچاق و بالامرغاب از توابع هرات شمرده می شد.

در تکمیل آنچه گفته شد از سایر منابع استفاده زیادی نمیتوان کرد. در تذکرة الملوك از حاکم نشین هرات رود واقع در مشرق هرات ذکرى به میان نیست. در دوره شاه اسمعیل اول است که نامى از آن به میان می آید. در دوره شاه طهماسب اول در این موضع قبایل چادر نشین به حاکم هرات باج می دادند ۱۱۰.

از زمان شاه عباس دوم این ناحیه را به نام حاکم نشین شاهفلان واو به می نامند. حکام این حاکم نشین در آن عهد همه از ازبکان بودند ۱۱۱. ماروچاق و بالامرغاب که در دوره شاه عباس اول از آنها ذکرى در دست نیست ظاهراً ویران بوده اند و تازه شاه عباس اول بود که در تنگوزئیل ۹-۱۰۰۸ (= ۱۶۰۰ م.) فرمان به آبادانى مجدد این نواحی داد ۱۱۲. غرjestان در اوایل دوره سلطنت صفویه به صورت مکرر تسخیر شد، اما ظاهراً هیچگاه مدتی طولانی جزء دولت صفوی نشد ۱۱۳.

۱۰۹- زمان شاه طهماسب اول: خلاصة التواریخ، ص ۲۷۸؛ آخر دوره صفویه: تذکرة الملوك، ص ۱۱۴ به بعد. تون باطیس به عنوان حاکم نشین اغلب توأم بوده است و بیشتر از توابع مشهد محسوب می گردیده است. ۱۱۰- دوره شاه اسمعیل اول: روضة الصفویه، ص ۱۳۹ب؛ دوره شاه طهماسب اول: خلاصة التواریخ، ص ۱۵۷ب. ۱۱۱- عباسنامه، ص ۲۲۹، ۳۰۰ (= خلدبرین ۲۲۴ب، ۲۴۵ a)؛ مجمع التواریخ ۲۱۸، ۲۳ب. ۱۱۲- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۷۶. ۱۱۳- از فتوحاتی در سالهای ۹۲۵ (= ۱۵۱۹ م.)، ۹۳۹ (= ۱۵۳۲-۳۳ م.) و ۹۵۷ (= ۱۵۵۰ م.) گزارش در دست است. اما فقط در سال ۹۲۵ (= ۱۵۱۹ م.) از يك حاکم صفوی غرjestان سخن به میان است (رجوع شود به اثر سرور، ص ۹۰).

منابع ما همه متفق القولند که شاه در سال ۹۲۱ (= ۱۵۱۵ م.) «سلطنت خراسان را از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه» ۱۱۴ به شاهزاده طهماسب میرزا داد. از سال ۹۲۸ (= ۱۵۲۲ م.) خبری در دست داریم که طبق آن حاکم هرات ضمن اقدامات خود برای اسفراین، مشهد و حتی استرabad نیز حکامی معین کرد ۱۱۵. اولین کسی که در خراسان در سال ۹۲۱ (= ۱۵۱۵ م.) به «صدارت» منصوب شد مقر خود را در هرات قرارداد. حوزه قضائی این روحانی عالیمقام (صدر) «ایالات خراسان را از سرحد عراق (عجم) و آذربایجان تا انتهای طخارستان» ۱۱۶ شامل می شد. حوزه قضائی وزیر خراسان نیز که اوایل در هرات ساکن بود همین وسعت را داشت ۱۱۷.

تقریباً در اواسط قرن شانزدهم مسیحی (= اواسط قرن دهم ه. ق.) هرات لاقلاً از نظر مالی اهمیت و مرکزیت خود را از دست داد ۱۱۸، اما بیگلربیگی هرات باز هم از نظر فرماندهی بر قوای نظامی بر حاکم مشهد ریاست داشت. در دوره شاه محمد (۹۹۵-۹۸۵ = ۱۵۸۷-۱۵۷۸ م.) بیگلربیگی هرات و لله شاهزاده عباس میرزا به نام علیقلی خان که سرنا فرمانی داشت تقاضا کرده که شاه حاکمی را به حکومت مشهد منصوب کند که باشاهزاده توافق داشته باشد و «در وقایع و حوادث از سخن و صلاح لله و بیگلربیگی بیرون نرود» ۱۱۹. اما بعدها نیز هنگامی که دیگر شاهزاده ای در هرات نبود بیگلربیگی این ایالت باز در قیاس با حکام دیگر خراسان از امتیاز خاصی برخوردار بود و او را اغلب «بیگلربیگی

-
- ۱۱۴- به نقل از احسن التواریخ، ص ۱۵۴. ۱۱۵- رجوع شود به سرور، ص ۹۳.
 ۱۱۶- به نقل از حبیب السیر، ص ۳۷۹. ۱۱۷- رجوع شود به فصل دوم همین کتاب،
 بند الف: ملاحظات تاریخی-جغرافیائی. ۱۱۸- رجوع شود به فصل دوم همین کتاب،
 بند الف: ملاحظات تاریخی-جغرافیائی. ۱۱۹- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۲۷۷.

خراسان « می‌نامیدند ۱۲۰ ، در حالی که حاکم مشهد در زمان شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵=۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) فقط «حاکم» و بعدها «بیگلربیگی» مشهد خوانده می‌شد. دستور شهریاران، منبعی از اواخر دوره صفویه، حاکم هرات را حتی «بیگلربیگی کل خراسان» ۱۲۱ می‌نامد، اما وجود مراتب و درجات خاص بین خود بیگلربیگی‌ها در سایر قسمت‌های مملکت چندان معلوم نیست. ما در این مورد خوانندگان را به فصل مربوط به القاب راهنمایی می‌کنیم ۱۲۲.

۱۹- استرآباد. در سال ۹۱۶ (= ۱۱-۱۵۱۰ م.) هنگامی که شاه اسمعیل اول به خراسان لشکر کشید، حاکم ازبک استرآباد نیز گریخت و سران شهر برای عرض تهنیت به دربار آمدند. استرآباد صرف نظر از چند حمله از طرف ازبک‌ها تا پایان حکومت صفوی جزئی از ایران ماند. تنها در سال ۹۹۱ (= ۱۵۸۳ م.) یا دو سال بعد از آن قزلباشها ناگزیر شدند به علت وجود اغتشاش و ناراحتی این ایالت ساحلی را تخلیه کنند.

تازه در سال ۱۰۰۶ (= ۱۵۹۸ م.) هنگامی که شاه عباس اول مجدداً به فتح خراسان همت گماشت امکان مراجعت حاکم صفوی فراهم آمد ۱۲۳.

از ایالت استرآباد در آن روزگار بیشتر اطراف و حول وحوش شهری به همین نام منظور نظر بود. این ایالت در مغرب به ناحیه اشرف و هزار جریب ۱۲۴ که از

۱۲۰- رجوع کنید به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۰۸۴؛ خلدبرین، ص ۲۸۷. ۱۲۱- دستور شهریاران، ص ۶۹۵، ۱۰۳۵، ۱۷۳۵ و غیره: بیگلربیگی کل خراسان. ۱۲۲- رجوع شود به چند صفحه بعد متن کتاب. ۱۲۳- رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی ص ۵۶۵. ۱۲۴- رجوع شود به برگ ۱۱۳۵ يك جغرافیای بی‌نام ایران در بریتیش میوزیوم با مشخصات زیر:

Ms. Add. 7720 fol. 107-123 (فهرست ریو، ص ۸۱۳. این کتاب در دوره شاه عباس برای يك شاگرد تألیف شده است.)

توابع مازندران بود محدود می‌شد و در مشرق سرزمین‌های اصلی حاجیلر و گرایلی را شامل می‌گردید. از اینها گذشته بیابانی را هم که در آن طرف گرگان قرار داشت و اسکندر منشی آنرا «میانۀ ولایت جرجان و خوارزم فاصله» ۱۲۵ دانسته تا رود اترک از توابع استرabad می‌شمرده اند. پیش از آن در دوران شاه طهماسب اول (۹۸۴-۹۳۰=۷۶-۱۵۲۴ م.) قبایل و عشایر مختلفی که به یقه ترکمان (و همچنین صاین خانی) مشهورند یعنی اخلو، گوکلان، ایلور و سالور که در کنار اترک چادر زده بودند به گرگان آمدند، در آنجا به زراعت پرداختند و از رباعی صفویه شدند. بعدها، یعنی در همان دوران شاه طهماسب اول این جماعت سر به طغیان برداشتند ۱۲۶. در دوره شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵=۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) به دعوت شاه، ترکمن‌ها به صورتی روزافزون به ناحیه استرabad آمدند تا در آنجا مقیم شوند. سرانجام ناحیه‌ای از دورترین حدود گرایلی و حاجیلر تا مرز استرabad و گرگان تا وسط دشت فسحت آباد یعنی در حدود ده روز مسافت (منزل)، در عرض و طول از خیمه‌های آنان پوشیده شد. چندین سلطان و اروغه که مأمور وصول مالیات بودند برای اداره امور این طوایف و قبایل «معین شدند» ۱۲۷. همچنین نواحی واقع در آن سوی کوه البرز مانند دامغان و بسطام اغلب تیول حاکم استرabad محسوب می‌گردید ۱۲۸.

۱۲۵- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۸۰. ۱۲۶- این همه مطابق است با تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۸۰. از نظر قبایلی که در اینجا از آنها نام برده شده است و منشأ هر نام رجوع شود به کتاب زیر:

Wolfgang König, Die Achal - Teke, Berlin 1962, S. II f.

۱۲۷- دستور شهریاران، ص ۲۰۹b: «... از اقصای حدود ولایت گرایلی و حاجیلر تا سرحد استرabad و از کنار آب گرگان تا بمیان دشت فسحت آباد قریب ده منزل راه طولاً و عرضاً در زیر خیمه و خرگاه ایشان بوده و چندین سلطان و داروغگان باج ستان در میان طوایف و قبائل آنها معین گشته ...». ۱۲۸- رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی ص ۸۳۵؛ در دوره شاه محمد (۹۹۵-۹۸۵=۱۵۸۷-۱۵۷۸ م.) حاکم استرabad در عین حال حوزه دامغان، بسطام، بیارجمند، عرب عامری (= چادر نشینان ناحیه بسطام و هزار جریب) را نیز اداره می‌کرد (رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۲۹۰).

ب - مراتب ، مناصب و عناوین

برجسته‌ترین خصوصیت يك حاکم آن بوده که فرمانروائی يك طایفه یا عشیره را به عهده بگیرد و به عبارت دیگر مرتبه امیری داشته باشد^{۱۲۹}. درجات مختلف امرا که بعدها ایجاد شد مانند : خان، سلطان و بیگ^{۱۳۰} در ابتدای دوره صفوی با یکدیگر تفاوت مشخصی نداشت. در ابتدای دوره پادشاهی شاه اسمعیل اول (۹۳۰-۹۰۷=۲۴-۱۵۰۲ م.) مثلاً حکام ایالات بزرگ، مانند فارس، دیار بکر، بغداد یا هرات فقط و فقط مرتبه بیگی داشتند هر چند که در آن عهد اصطلاحات خان و سلطان نیز معروف بود. اما برعکس در اواخر دوره سلطنت شاه اسمعیل اول حکام تمام ایالات مهم خانها یا سلطانها بوده‌اند، اما مرتبه خانی و سلطانی هم از طرف دیگر حداقل تا زمان مرگ شاه طهماسب اول (متوفی در ۹۸۴=۱۵۷۶ م.) تقریباً هم پایه یکدیگر بوده‌است. به هنگام مرگ این پادشاه مثلاً شاهقلی سلطان از ایل استاجلو حاکم هرات و امیرالامرای خراسان بود در حالی که والی خان آنهم از همین ایل یکی از امرای زیردست او و حاکم خواف و باخرز بود^{۱۳۱}. از زمان شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵=۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) باز سلسله مراتب حکام در القاب نیز منعکس شد.

متنفذترین امرا یعنی حکام ایالات بزرگ و مقتدرترین حکام درجه دوم همه خان و حکام کم اهمیت تر سلطان بودند. بیگ به کسانی اطلاق می‌شد که در آینده می‌بایست به امیری برسند.

۱۲۹- درباره امیرنشین‌ها رجوع شود به همین فصل، بند و : اختیارات حکام.
۱۳۰- عناوین حاکی از درجه و مرتبه به دنبال اسامی خاص اضافه می‌شد. پیش از اسم (و همچنین به ندرت به دنبال اسم) عنوان خان قرار می‌گرفت و گاه این لفظ جزو خود اسم می‌شد : خان احمد خان (رجوع شود به خلدبرین، ص ۲۸۸)، ساروخان سلطان (پاپازیان، جلد دوم، سند سیزدهم)، حسین خان بیگ (خلدبرین، ص ۲۷۰). ۱۳۱- تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۳۹.

به همین ترتیب هم الفاظی که حاکی از مناصب بود بایکدیگر تفاوت داشت^{۱۳۲}، در ابتدای دوره صفوی معمولاً حکمرانان را از هر درجه فقط «حاکم» می گفتند. بعدها حکام ایالات بزرگ عنوان بیکلرییکی یافتند. گاهگاه نیز بجای بیکلرییکی «امیرالامرا» و خیلی به ندرت «خانلرخانی» به کار می بردند. برای نخستین بار ما به اصطلاح بیکلرییکی در رو نوشت فرمائی مورخ به سال ۹۵۰ (= ۴۴-۱۵۴۳ م.) که برای حاکم هرات صادر شده بر می خوریم^{۱۳۳}. در نیمه دوم قرن شانزدهم مسیحی (= قرن دهم هجری) این لفظ برای حکام ایالات بزرگ مقرر بوده است اما یک بار برای حکام قزلباش کیلان بیه پیش (لاهیجان) و اردبیل نیز استعمال شده است^{۱۳۴}. اسکندر منشی^{۱۳۵} در زمان مرگ شاه عباس اول (متوفی در ۱۰۳۸ = ۱۶۲۹ م.) برای ایالات زیر بیکلرییکی هائی را ذکر می کند:

۱- شیروان، ۲- قراباغ، ۳- چخورسعد، ۴- آذربایجان، ۵- قلمرو علی شکر، که بیکلرییکی آن در عین حال حکومت عراق عرب را هم داشته است، ۶- عراق عرب، ۷- کردستان، ۸- لرستان، ۹- فارس که بیکلرییکی آن در عین حال حکومت کوه کیلویه را هم داشته است، ۱۰- کوه کیلویه، ۱۱- قندهار، ۱۲- هرات، ۱۳- استراباد. تازه در زمان شاه صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸ = ۴۲-۱۶۲۹ م.) است که حکام مشهد و مرو نیز با منصب بیکلرییکی درمآخذ ظاهر می شوند.

۱۳۲ - عناوین حاکی از منصب به دنبال اسامی خاص و عناوین مرتبه و درجه می آمد.
۱۳۳ - افضل التواریخ، جلد دوم، ص ۱۱۷b به بعد؛ در اثر زیر منتشر شده است:

Ray, Humāyūn in Persia 69 ff.

۱۳۴ - درباره لاهیجان در دوره شاه طهماسب اول رجوع شود به فصل دوم همین کتاب، قسمت دوم؛ اختیارات قضائی؛ در دوره شاه عباس اول مراجعه کنید به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۵۱؛ درباره اردبیل رجوع شود به حاشیه شماره ۲۳۸ همین فصل کتاب. ۱۳۵ - رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۰۸۴ به بعد؛ درباره همدان رجوع شود به شرحی که در چند صفحه پیش راجع به ایالت عراق عرب داده شد.

بعضی از مآخذ مربوط به آخر دوره صفویه حاکم کرمان را هم دارای منصب بیگلربیگی ذکر می‌کنند^{۱۳۶}. تذکرة الملوك تنها مرجع معتبری است که حتی از بیگلربیگی قزوین نیز سخن به میان می‌آورد^{۱۳۷}.

حکمرانان درجه دوم حتی در ادوار بعد هم دارای عنوان حاکم بودند و در بین این اشخاص بر حسب مرتبه‌ای که داشته‌اند ما به ندرت به عناوین خان یا سلطان بر می‌خوریم^{۱۳۸}. برای آنکه به بیان مناسبات بین حکام درجه دوم با حکام ایالات بزرگ پردازند مآخذ، حکام درجه دوم را «امیرتابین» (یعنی امیر زیر دست) و بخصوص در ادوار بعد قول بیگی (یعنی فرمانده یکی از جناحهای سپاه) می‌نامند^{۱۳۹}.

برای مدارج مختلف موجود بین خود بیگلربیگی‌ها و وضعی که حکام در درقبال امرای درباری داشتند عناوین و لقب‌های دیوانی رایج در دوره صفویه که به آنها «لفظ» نیز می‌گفته‌اند بسیار گویاست^{۱۴۰}. البته این القاب و عناوین تا

۱۳۶- رجوع شود به تذکرة الملوك، ص ۸۸ و مراجع گرجی (رجوع شود به حاشیه شماره ۵۸۳ همین فصل کتاب). سایر مراجع هم (دستور شهریاران، ص ۶۳۸، ۱۷۵b؛ مجمع‌التواریخ، ص ۵۷b و ۶۰b) در پایان دوره صفویه فقط از يك نفر به عنوان «حاکم کرمان» خبر می‌دهند. ۱۳۷- تذکرة الملوك، ص ۷b؛ سانسون در ص ۴۵ و بعد از آن می‌گوید که داروغه قزوین تنها کسی است که در ایران از امتیازات خانی برخوردار است؛ رجوع شود به فصل سوم همین کتاب، بند ب: اداره ایالات خالصه، قسمت دوم: قوه قضایی. ۱۳۸- اغلب فقط هنگامی که نام حاکم ذکر نمی‌شود مورد استفاده قرار می‌گیرد، بخصوص در مراجع اروپائی، اما در مراجع فارسی هم این امر بی‌سابقه نیست (رجوع شود به سطور آخر شرحی که در صفحات قبل درباره فارس و کوه گیلویه گذشت). ۱۳۹- در مورد قول بیگی رجوع شود به تذکرة الملوك، ص ۴۴، حاشیه نمرة يك؛ اولین بار ما با کلمه قول بیگی در وقایع یونت ٹیل ۴۰-۱۰۳۹ (= ۳۱-۱۶۳۰ م.) بر می‌خوریم (رجوع شود به خلاصه السیر، ص ۳۳a)؛ در مجمع‌التواریخ و دستور شهریاران این اصطلاح بیشتر تکرار می‌شود. ۱۴۰- این عناوین و القاب برخلاف کلماتی که حاکی از رتبه و منصب است در جلو اسامی خاص قرار می‌گیرد.

اندازه معینی در ابتدای دوران سلطنت صفویه نیز وجود داشته است. اما مدارک و مأخذ موجود در این باره چندان نیست که بتوان اظهار نظر دقیق و قطعی کرد. ما در زیر قسمتهائی از «مکاتیب زمانه سلاطین صفویه» را که برای اطلاع شخصی شاه صفی تهیه شده است^{۱۴۱} بازگویی کنیم. در اینجا صحبت از انواع عبارت پردازیها در فرمانها و بخصوص القاب و عناوینی است که باید برای هر يك از صاحبان مشاغل دولتی بکاربرد^{۱۴۲}. رساله حاضر نام والیان را در رأس همه صاحب منصبان به کار می برد و ما بحث در آن باره را به قسمت مخصوصی در این کتاب موکول می کنیم^{۱۴۳}. پس از والیان از امیران نام برده می شود «که دارای دو رتبه هستند: در رتبه اول امرای درباری، خانهای مقتدر، بیگلربیگی ممالک محروسه و امرائی (قراردارند) که شاغل مقامات عالی (هستند)؛ قورچی باشی فی المثل دارای این عناوین است: ایالت و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه عالیجاهی نظاماً للایالة والاقبال فلان خان قورچی باشی ... مهرداد، بازرس کل (تواچی باشی)^{۱۴۴}، پیشکار و رئیس

۱۴۱ - رجوع شود به مکاتیب زمانه سلاطین صفویه، کتابخانه ملی پاریس، نسخه خطی، ذیل فهرست فارسی، ۱۸۳۸ (بلوچه، نمره ۲۳۳۸؛ استوری، ص ۱۲۸۳) قسمتی که در اینجا نقل شد ضمیمه ای است بر کتاب اصلی. ۱۴۲ - ما در اینجا بحث خود را به بازگو کردن عناوین و القاب محدود می کنیم و به جای عبارت پردازی های خاص فرمان ها و اعلاناتی عمومی که در چند مورد دیده شد سه نقطه می گذاریم. از اینها گذشته عناوین و القاب در قسمتهائی دیگر از سند جلو نام صاحب منصبان آمده است. ۱۴۳ - رجوع شود به همین فصل کتاب، بند ز: درباره والیان، قسمت ۳: القاب، انتصابات، کثیر المشاغل بودن، بند الف: القاب. ۱۴۴ - در سال ۹۳۴ تواچیان قبل از جنگ به کرد آوری سپاه اشتغال داشتند (تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۳۹۵)، تا دوره شاه صفی هم تواچیان از ایالات مختلف سربازگیری می کردند (لب التواریخ، ص ۲۷؛ احسن التواریخ ص ۲۱۰؛ روضة الصفویه، ص ۴۱۳، ۴۶۷؛ خلد برین، ص ۲۱۳). از اواسط قرن هفدهم به بعد کرد آوری سپاه کار «محصلان» بود (عباسنامه، ص ۲۱۵؛ دستور شهریاران، ص ۸۹ b).

تشریفات کل (ایشك آقاسی باشی) و ضابط کل (دیوان بیگی باشی) نیز دارای همین عناوین هستند. القاب و عناوین فرمانده کل قوا (سپهسالار)، فرمانده غلامان سلطنتی (قلر آقاسی) و فرمانده تفنگچی ها (تفنگچی آقاسی)، در صورتی که دارای درجه خانی بودند نیز چنین بوده است؛ در غیر این صورت این سه تن که ذکر آنان گذشت دارای عناوین ذیل بوده اند:

رفعت و اقبال پناه عزت و اجلال دستگاه مقرب الحضرة العلیه العالیه الخاقانیه
فلان ... بیگلربیگی های ایالات: القاب بیگلربیگی های خراسان، فارس، بغداد،
قندهار و شیروان به نحوی خاص نوشته می شود، یعنی امیرالامرائی به القاب آنان
افزوده می شود مثلاً: ایالت و شوکت پناه حشمت و ابهت دستگاه عالیجاه امیر-
الامرائی نظاماً للایالة والاقبال فلان خان بیگلربیگی فلان محل. بیگلربیگی
تبریز، چخور سعد، قراباغ، استراباد، مشهد، مرو، کوه کیلویه، شهرزور،
قلمرو علی شکر و لرستان همه دارای القابی به این صورت هستند: ایالت و شوکت
پناه نصف و ابهت دستگاه عالیجاه نظاماً للایالة والاقبال فلان خان. امرای درجه
دوم، (یعنی خانها و) سلطانهای بزرگ و کوچک: اینها دارای درجه خانی هستند،
به همین دلیل عنوان آنها از بیگلربیگی ها کمتر است مثلاً ایالت و حکومت
پناه کملاً للایالة والاقبال فلان خان... سلطانهای بزرگ: امارت و حکومت پناه
کملاً للامارة فلان سلطان... سلطانهای کوچک: امارت پناه کملاً للامارة (فلان
سلطان)... منتظر الاماره ها: «امارت شعار فلان بیگ یا: امارت مآب فلان بیگ» ۱۴۵.

۱۴۵ - در موضع مزبور، برگ b ۳۵۵: امرای دو درجه دارند درجه اول: امرای
درگاه معلی و خافان عالیقدر و بیگلربیگیان ممالك محروسه و امری صاحب مناصب
عالیه؛ مثلاً: قورچی باشی: ایالت و شوکت پناه حشمت و جلال دستگاه عالیجاهی نظاماً
للایالة والاقبال فلان قورچی باشی...، مهرداد و تواچی باشی و ایشك آقاسی باشی و دیوان
بیگی باشی به همین دستور؛ سپهسالار و قلر آقاسی و تفنگچی آقاسی اگر رتبه خانی داشته

آن گاه صحبت از عبارت پردازیهای فرمانهای خاص صدر، روحانیون، اطباء و دیگران، وزیراعظم و وزیرای ایالات بهمیان می آید. در آخر سخن از مسؤول امور مالی کل مملکتی (مستوفی الممالك) بهمیان است و پس از او از سایر مناصب دیوانی و درباری پست تر بحث می شود. فقط وزیراعظم و مستوفی الممالك غیر از امرائی که ذکر آنها گذشت حق استفاده از عنوان عالیجاه را دارند.

هر گاه اطلاعات مندرج در این رساله را با فرمانها و رونوشت فرمانهای موجود مقایسه کنیم می بینیم که این افراد در القاب و عناوین حتی در زمان شاه طهماسب اول (۹۸۴-۹۳۰=۷۶-۱۵۲۴ م) نیز متداول بوده و از آن گذشته انحراف نیز از نمونه هایی که در این رساله به دست داده شده بسیار دیده می شود. به ابتدا و انتهای القاب اجزای دیگری می افزوده اند یا از آنها می کاسته اند. اما در "اس" اساس عناوین و القاب محررین نمی توانسته اند به میل خود تصرف روا دارند. در رساله مورد استفاده ما لقب امیرالامرائی فقط به پنج تن از بیگلربیگی ها داده شده است. اما در یکی از اسناد سال ۱۰۵۵ (= ۱۶۴۵ م).^{۱۴۶} بیگلربیگی چخور سعد و در دوسند

→ باشد به همین دستور و گرنه: رفت و اقبال پناه عزت و اجلال دستگاه مقرب الحضرة العلیة العالیة (برگ ۳۵۶a) الخاقانیه فلان؛ بیگلربیگیان ممالك؛ بیگلربیگی خراسان و فارس و بغداد و قندهار و شیروان بیک طرز نوشته می شود و لفظ امیرالامرائی اضافه القاب ایشان می شود مثلاً: ایالت و شوکت پناه حشمت و ابهت دستگاه عالیجاه امیرالامرائی نظاماً للایالة و الاقبال فلان خان بیگلربیگی فلان محل؛ و بیگلربیگی تبریز و چخور سعد و قرا باغ و استرabad و مشهد مقدس و مرو شاهی جان و کوه کیلویه و شهرزور و قلمرو علی شکر و لرستان همگی بدستور که: ایالت و شوکت پناه نصف و ابهت دستگاه عالیجاه نظاماً للایالة و الاقبال فلان خان؛ درجه ثانی امرا: سلطانان خرد و کلان؛ و هر کدام رتبه خانی داشته باشد بیک فقره از بیگلربیگیان کمتر مثلاً: ایالت و حکومت پناه کمالاتاً للایالة و الاقبال فلان خان....؛ (برگ ۳۵۶b) سلطانان بزرگ: امارت و حکومت پناه کمالاتاً للامارة فلان سلطان....؛ سلطانان کوچک: امارت پناه کمالاتاً للامارة....؛ و بعضی که منتظر الامارة باشند: امارت شعار فلان بیکه یا: امارت مآب فلان بیکه.... ۱۴۶- پاپازیان، جلد دوم، سند بیست و هشتم.

مورخ به سالهای ۱۰۵۷ (= ۱۶۴۷ م.)^{۱۴۷} و ۱۱۳۳ (= ۱۷۲۱ م.)^{۱۴۸} بیگلر - بیگی های تبریز نیز چنین القابی یافته اند. ظاهر چنین است (شاید فقط در دوره های بعد) که ابراز کاردانی و لیاقت شخصی نیز در دریافت این القاب بی اثر نبوده است : هنگام منسوب کردن کلبعلی خان زیاداغلی قاجار به بیگلربیگی قراباغ و حکومت کاخ در سال ۱۱۰۶ (= ۱۶۹۴ م.) گذشته از اعزاز و اکرام های دیگری « لقب خجسته امیرالامرائی »^{۱۴۹} نیز گرفت. برای محمد زمان خان ، بیگلربیگی کوه کیلویه به مناسبت حلول سال نو (۱۰۶۳ = ۱۶۵۳ م.) خلعت شاهنشاهی فرستاده شد. به همراه این خلعت « فرمانی شاهانه بود بالقب امیرالامراء »^{۱۵۰}. هیچ دلیلی در دست نیست که ادعا کنیم لقب امیرالامرائی فقط در زمان بحران و انحطاط اعطاء می شده است^{۱۵۱}.

اما لقب عالیجاه از این نیز سخت با اهمیت تر بود. از تقریباً بیست سندی که ما از آن اطلاع داریم و در آنها بیگلربیگی ها با عناوین و القاب یاد شده اند فقط دو

۱۴۷ - سندی که در تملک حاج حسین آقای نخجوانی در تبریز است، طبق نسخه عکسی آن که در اختیار پروفیسور رومر قرار دارد. ۱۴۸ - فرمان شاه سلطان حسین به وختنگ ششم در صفحه ۱۲۷ به بعد اثر ذیل :

Sovetskoe Vostokovedenie, 1957 (4) .

۱۴۹ - دستور شهریاران، برگ ۵۳b : لقب والای امیرالامرائی . در یکی از فرامین شاهانه سال بعد (خوبوا Chubua ، سند نمرة ۱۹) کلبعلی خان در گروه اصلی القاب دارای این عنوان است : عالیجاه امیرالامراء العظام . ۱۵۰ - ریاض الفردوس ، ص ۳۶۲ : رقم مبارک مشحون بقید امیرالامرائی ؛ رجوع شود به عنوان وی در ریاض الفردوس ، ص ۳۷۱ . ۱۵۱ - چنین است ظن ساوری در اثر زیر :

Savory / R. M. , Some Notes on the Provincial Administration of the Early Sofawid Empire, in BSOAS, Bd. XXVII (1964), S 121 و 128.

سند هست که در آنها ذکرى از لقب عالیجاه هست ۱۵۲.

برای اهمیت این لقب فقط کافی است یادآور شویم که در تذکرة الملوك صاحب منصبان دربارى و دولتى بر حسب القاب خود تقسیم شده اند. در این اثر « امرای معظمی که لقب عالیجاه دارند » و آنها که لقب « مقرب » گرفته اند جدا جدا ذکر شده اند ۱۵۳. امرای نواحى مرزى، یعنى والیان، بیکلریکى ها و تمام حکام درجه دوم و چهارده تن امرای دربارى ۱۵۴ از شمار امرایان هستند و ما هم در این جا فقط کار خود را به بحث درباره آنان محدود می کنیم. ضمناً این را هم بگوئیم که به تعداد امرای دربارى در مقایسه با دوره شاه صفى (۵۲-۱۰۳۸ = ۴۲-۱۶۲۹ م.) افزوده شده است. در این دوره بین امرای دربارى وزیر اعظم، مستوفى الممالک و منشى مخصوص دولتى (مجلس نویس) دیده می شوند و این خود قابل توجه است، زیرا صاحبان این مشاغل اغلب از ایرانیان بوده اند ۱۵۵. توجه به این حقیقت از نظر ما

۱۵۲- بوسه (Busse)، سندهای شماره ۱۱ و ۷. ۱۵۳- تذکرة الملوك، ص ۶ b، ۳۰ a. ۱۵۴- اما در عمل چنین بود که تنی چند از این چهارده صاحب منصب دربارى درجه امیرى نداشتند. در مورد قلا آقاسى و تفنگچى آقاسى رساله مزبور خود حاکی است که آنها لازم نبود خان و به طریق اولی امیر باشند. مثلاً از زمان شاه سلطان حسین خبر داریم که دیوان بیگى (دستور شهریاران، ص ۴۹ a، ۱۵۱ a) و ناظر بیوتات (دستور شهریاران، ص ۲۳۹ a) در آن زمان فقط مرتبه بیگى داشته اند. اما از طرف دیگر صاحب منصبان دربارى که از جمله این چهارده تن نبودند ممکن بود مورد اعزاز قرار گیرند و به لقب عالیجاه ملقب شوند. در اواخر دوره صفویه معمولاً صدر (دستور شهریاران، ص ۴۶ a؛ تذکرة الملوك، ص ۴ a و بعد از آن) و یا ایشک آقاسى حرم (دستور شهریاران، ص ۲۳۸ b) به این لقب خوانده می شدند. ۱۵۵- اغلب لقب امیرى به ایرانیان داده نمى شد. به هر تقدیر در اواخر دوره صفویه وزیر اعظم اغلب شخصیتى بود که بتواند مورد حمایت يك عشیره قرار گیرد (در دوره شاه سلیمان: شیخ علی خان زنکنه؛ در دوره شاه سلطان حسین: فتحعلی خان داغستانی و محمد قلی خان شاملو).

بازدارای اهمیت بیشتری است که همه امرا یعنی همه حکام و نه فقط بیگلربیگی‌ها در اواخر دوره صفویه لقب عالیجاه دارند. اطلاعات مندرج در تذکره الملوک در این مورد توسط چند سند دیگر نیز تأیید می‌گردد ۱۵۶. احتمال دارد که این آغاز تنزل ارزشی باشد که لقب عالیجاه بعدها در دوره قاجاریه یافت ۱۵۷. تنها یک بار در جوار عالیجاه و امیرالامرا لقب سوّمی نیز برای بیگلربیگی آذربایجان و یکی از سرداران به کار برده شده است: صوفی زاده قدیم خاندان ولایت نشان ۱۵۸. از مآخذ فارسی هیچ بر نمی‌آید که صاحبان کدام یک از القاب و شاغلین کدام مناصب حق شرکت و حضور در مجامع درباری را داشته‌اند.

ج - انتصابات

انتصاب حکام از هر درجه حق مطلق پادشاه بود و همواره با صدور فرمان شاهانه عملی می‌گردید. اما با این گفته منظور آن نیست که شخص شاه در تمام موارد از این حق استفاده می‌کرده است. شاه گاه گاه نیز انجام این امر را به یکی از صاحب منصبان درباری تفویض می‌داشته. مشهور است که شاه اسمعیل اول در سال ۹۲۰ (= ۱۵۱۴ م.) «ناظر» دیوان اعلیٰ ۱۵۹ خود را مأمور انجام دادن این مهم کرد.

۱۵۶ - لقب عالیجاه برای یکی از حکام نخجوان (مجموعه اسناد در کتابخانه دولتی آلمان با این خصوصیات: Ms. or. fol. 617 فرمان مورخ رجب ۱۱۲۴)، برای بختیاری (همان جا، سند مورخ رجب ۱۱۱۰)، برای شوشر (دستور شهریاران، ص ۱۲۸ b)، برای مغان (خوبوا، سند نمرة ۲۴) به کار برده شده است. ۱۵۷ - رجوع شود به تذکره الملوک، ص ۱۱۴؛ مینورسکی هنگامی که می‌گوید در دوره صفویه تنها چهارده نفر لقب عالیجاه داشته‌اند متن را درست تعبیر نکرده است. ۱۵۸ - در فرمان وختنگ ششم که در حاشیه نمرة ۱۴۸ این کتاب قبلاً مذکور شد. ۱۵۹ - رجوع شود به لب التواریخ، ص ۲۹. «ناظر دیوان اعلیٰ، لقب شغلی «وکیل»، در آن دوره بوده است. رجوع شود به:

شاه اسمعیل اوّل (۹۳۰-۹۰۷=۲۴-۱۵۰۲ م.) ظاهراً به حکام ایالات بزرگ عموماً این حق را داده بوده که حکام نواحی تحت حکومت خود را به کار منصوب دارند. در حبیب السیر آمده است که در سال ۹۲۸ (= ۱۵۲۲ م.) حاکم هرات در خراسان ظاهراً به دلخواه خود حکام درجه دوم را به کار منصوب کرده است. امیری که بدین سبب در مشهد از کار معزول شده بود خشمناک شد و به دربار روی آورد. همین که این مطلب به گوش شاه رسید امیر را که هنوز پایش به دربار نرسیده بود به مشهد بازگرداند و به او یادآور شد که وی باید از اوامر حاکم هرات پیروی کند. اما حاکم هرات نیز طبق مطالب مندرج در حبیب السیر به زودی با او بر سر مهر آمد و حکومت یکی از نواحی خراسان را بدو داد^{۱۶۰}. پس از بر تخت نشستن شاه طهماسب اوّل (۹۳۰=۱۵۲۴ م.) در فرمان انتصاب دورمیش خان، حاکم خراسان چنین ذکر شده که حکام و داروغگان و غیره «باید بدانند که وی حق عزل و نصب آنان را دارد»^{۱۶۱}. بعدها ظاهراً از اختیارات بیگلربیگی ها کاسته شده است. وقوف به آنچه ما خذ بعدی- که همه اطلاعات خود را از حبیب السیر گرفته اند - درباره اوضاع و احوال خراسان در دوره شاه اسمعیل اوّل نوشته اند جالب توجه بسیار است.

در احسن التواریخ آمده است که حاکم هرات حکام درجه دوم را به «اشاره» شاه به کار منصوب می کرد^{۱۶۲}. خلاصه التواریخ که مقارن اواخر قرن دهم تألیف شده از حاکم مشهد چنین ذکر می کند که او به «حکم» شاه اسمعیل اوّل و به «استصواب» حاکم هرات حکومت می کرد^{۱۶۳}. اطلاعات مربوط به اواخر دوره صفویه نیز

۱۶۰- حبیب السیر، ص ۳۸۴. ۱۶۱- به صورت خلاصه در تاریخ شاه اسمعیل و شاه طهماسب تألیف خواند میر، ص ۱۱۹ ذکر شده است: ... به نصب او منصوب و به عزل او معزول دانند. ۱۶۲- احسن التواریخ، ص ۱۷۶. ۱۶۳- خلاصه التواریخ ص ۷۳۵.

به همین ترتیب پایان می یابد و مطابق آنها حکام درجه دوم با پیشنهاد (باعرض) بیگلربیگی ها توسط شاه منصوب و معزول می شوند^{۱۶۴}.

علت اینکه در ادوار بعد بیگلربیگی حق داشت شخصاً حکام زیر دست خود را عزل و نصب کند در مآخذ کثیر المشاغل بودن ذکر شده است. بیگلربیگی در این زمان شخصاً حکومت تمام نواحی زیر فرمان خود را به عهده داشت. بنا بر این تمام حکام درجه دوم مأمور (داروغه) شخصی او محسوب می شدند. قبلاً^{۱۶۵} گفتیم که امامقلی خان چندین حکومت را شخصاً به عهده داشت. اسکندر منشی می گوید که «امرای تاین او که به حکومت اشتغال دارند چون عزل و نصب ایشان منوط به رأی بیگلربیگی مذکور است اسامی ایشان معلوم مسود اوراق نبود»^{۱۶۶}.

هرگاه پادشاه به سن بلوغ نرسیده بود و یا به کار مملکتداری چندان عنایتی نمی کرد با واگذاری حکومت نواحی مختلف اغلب تحت نفوذ امرای مقتدر قزلباش قرار می گرفت و این مطلب در ابتدای دوره سلطنت شاه طهماسب اول (۹۸۴-۹۳۰ = ۷۶-۱۵۲۴ م.) و از زمان بر تخت نشستن شاه محمد (۹۸۵ = ۱۵۷۸ م.) تا سالهای اول سلطنت شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵ = ۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) صدق می کند^{۱۶۷}. طبیعی است که گاه گاه در این قبیل موارد زنان شاهنشاه نیز سهم عمده ای به عهده

۱۶۴- رجوع شود به تذکره الملوك، ص ۷۸. در زمان شاه سلیمان يك بیگلربیگی حکومت را برای این خان یا آن بیگه دعرض و استدعا می کرد، و پس از آن فرمان صادر می شد (رجوع شود به ریاض الفردوس، ص ۳۶۲ و بعد از آن). ۱۶۵- رجوع شود به همین فصل کتاب بندالف: ملاحظات تاریخی و جغرافیائی نمره ۱۱ و ۱۲ مربوط به فارس و کوه گیلویه چنانکه گذشت. ۱۶۶- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۰۸۸. ۱۶۷- رجوع شود به تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۳۶۸ و ۴۳۲ که در آنجا این مطلب در مورد شاه طهماسب اول به وضوح مذکور است. در تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۳۸۱ همین امر برای شاه عباس اول ذکر شده است.

داشته‌اند^{۱۶۸}. در اواخر دوره صفویه اعمال نفوذ خواجگان در کار تنصیب حکام روزافزون بود^{۱۶۹}.

نازمانی که حکام منحصرأ از امرای قزلباش انتخاب می‌شدند عزل بی‌سبب هر حاکمی ممکن بود قزلباشها را ناراحت و آزرده خاطر سازد. با سلب قدرت از قزلباشها زمینه از هر جهت برای تبعیض و سپردن کار به سوگلی‌ها آماده شد: یکی از مآخذ ارمنی مربوط به اواخر دوره صفویه چنین گزارش می‌دهد که قبل از آن حکام، وزرا و غیره را نمی‌شد به این سهولت تعویض کرد و عزل آنها همواره مبتنی بر رسیدن شکایاتی از ایشان بود. در دوره شاه سلطان حسین (۳۵-۱۱۰۵=۱۷۲۲-۱۶۹۴م.) یک شهر یا یک ایالت فقط در عرض یک سال چندین حاکم به خود می‌دید. از آنجا که آنها خود با ارسال تحف و هدایا به حکومت رسیده بودند می‌کوشیدند حتی المقدور زبردستان را از خود نرنجانند^{۱۷۰}. گذشته از مسافرین اروپائی صاحب مجمع التواریخ نیز از این همه سقوط اخلاقی و انحطاط شکوه دارد: صاحب منصبان درباری چنان حریص بودند که از تمام کسانی که در ایالت به «خدمتی» یا «حکومتی» منصوب می‌شدند «مبالغی به عنوان حق آن شغل (تقبل) می‌گرفتند»^{۱۷۱}. حال هرگاه کسی رشوه بیشتری می‌داد مقام را بدو می‌سپردند حتی در مواقعی که دیگری قبلاً حکم رسمی و خلعت برای آن دریافت کرده و در راه رسیدن به محل خدمت خود بود. در چنین مواردی او را ناگزیر از میان راه باز می‌گردانند و «در این دور و تسلسل دائماً بازار عزل و نصب رواج داشت»^{۱۷۲}.

۱۶۸- در دوره شاه اسمعیل اول: جواهر الاخبار، ص ۲۸۶b. ۱۶۹- درباره نفوذ و سهمی که خواجگان در دادن حکومت نواحی به اشخاص در دوره شاه سلطان حسین داشته‌اند رجوع کنید به جلد دوم سفرنامه هانوی، ص ۱۰۳ و بعد از آن. ۱۷۰- مجموعه گردآوری بروسه، جلد دوم، ص ۲۰۴. ۱۷۱- مجمع التواریخ، ص ۵۲b: مبلغ‌ها بطریق نذرانه و رشوه از آن شخص به عنوان تقبل می‌گرفتند. ۱۷۲- در همان مرجع: به قاعده دور و تسلسل پیوسته بازار تغییر و تبدیل عمال دایر و رایج بود.

هرگاه کسی که نامزد حکومت بود هنوز به منصب امیری نرسیده بود بدو^{۱۷۳} حکم امیری می گرفت یعنی به فرماندهی طایفه ای یا قبیله ای منصوب می شد. در این تشریفات معمولاً يك «طبل و علم» به عنوان نشانه امیری داده می شد. گاه نیز وقایع نامه ها در این مورد از اعطای «علم و نقاره» صحبت می کنند. آیا این کار بدان علت بوده است که می خواسته اند از فردی تقدیر و تمجید خاصی کنند؟ نمی توان به سهولت چنین ادعائی کرد. مثلاً مطلع می شویم که شاه طهماسب اول (۸۴-۹۳۰=۷۶-۱۵۲۴ م.) برای حاکم سرخس و زورآباد که چندان اهمیتی هم نداشت به مناسبت انتصابش «علم و نقاره و اسبهای عربی و کمر و شمشیر مرصع و جقه و سایر لوازم امارت» فرستاد^{۱۷۳}. یکی از وقایع نامه ها گذشته از اینها اصطلاح عربی را به کار می برد و طبل و علم را مرادف «توق و نقاره»^{۱۷۴} می شمارد. سانسون به وضوح گزارش می دهد که علائم و نشانه های خاصی هم بوده است. وی می گوید که موالیان و خانها بر حسب اهمیت قلمرو حکومت خود تادوازده کرنای بزرگ نیز داشته اند که در بعضی از تشریفات دستور نواختن آنها را توأم با بوق* و طبل و نقاره می داده اند. حکام درجه دوم ناگزیر می بایست به طبل، نقاره و بوق اکتفا کنند^{۱۷۵}. شاه هرگاه هوس می کرد به اشخاص عادی نیز نقاره خانه می بخشید، مثلاً به یکی از فقهای شوشتر نقاره خانه داد که او هم «در صبح و شام به دستور خوانین عظام نوبت دولت می گرفت»^{۱۷۶}.

هرگاه حاکم آینده امیر بود فقط فرمان حکومت و خلعت می گرفت. این

۱۷۳ - خلاصة التواریخ، ص ۲۲۷b: علم و نقاره و اسبان تازی و کمر و شمشیر مرصع و جقه و سایر اسباب امارت. ۱۷۴ - تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۲۲۸ و ۲۹۸. ۱۷۵ - سانسون، ص ۴۴. ۱۷۶ - تذکره شوشتریه، ص ۴۰b.

* - در اصل کتاب نوشته شده «او بوا». مترجم.

کلمه و جمع آن که اغلب به صورت «خلاع» * فاخره» به کار برده می شود فقط به جامه های گران بها اطلاق نمی شد، بلکه شامل اقلام گوناگون مانند اسب، سلاح و غیره نیز می گردید ۱۷۷.

همه سلاطین صفوی به این رسم علاقمند بودند که لقب هائی به نشانه مرحمت خاص خود به امرا بدهند. اغلب چنین القابی به هنگام نصب حاکم نیز داده می شد. در ذیل چند موردی که جالب توجه خاص است ذکر می شود:

شاه محمد در سال ۹۸۵ (= ۱۵۷۸ م.) به محمد سلطان ترکمان حکومت کاشان را بخشید، او را به درجه خانی ترفیع داد و به لقب «مصاحب» مفتخر ساخت ۱۷۸. همین لقب در زمان شاه عباس دوم (۷۷-۱۰۵۲ = ۱۶۴۲-۶۶ م.) به «امیر شکارباشی» وقت داده شد به همراه حکومت استرآباد ۱۷۹. به خصوص اغلب اعضای خاندان زیاد-اغلی که از قاجار بودند و تقریباً همه حکام قرا باغ از آنها انتخاب می شدند از این لقب برخوردار بودند ۱۸۰. لقب مصاحب با اسم اشخاص توأم به کار برده می شد ولی موروثی نبود. اما ممکن بود که چنین لقبی مانند نام زیاداغلی موروثی هم بشود. شاه اسمعیل اول امت بیگ را که پدرش با تمام قوم و قبیله از آناطولی به زیر

۱۷۷- رجوع شود به صفحات بعد همین فصل، بند ز: درباره والیان، قسمت ۳: القاب، انتصابات، کثیر المشاغل بودن، بند ب: انتصابات. ۱۷۸- خلاصة التواریخ، ص ۲۷۸a. ۱۷۹- عباسنامه، ص ۱۴۰. ۱۸۰- در دوره شاه طهماسب اول: افضل التواریخ، جلد دوم، ص ۲۵۷a: در دوره شاه عباس اول: تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۵۸، ۵۳۳: در دوره شاه صفی: خلدبرین، ص ۱۷۷: کلبعلی خان زیاداغلی در سال ۱۱۰۶ (= ۱۶۹۴ م.) به مناسبت منتسب شدن به شغل پدراش بنیر از سایر خلعت ها این لقب را هم گرفت (دستور شهریاران، ص ۵۳b). طغرای مهر او در زیر یکی از فرمانها در مجموعه خوبوا (سند نمرة ۱۸) چنین است:

از کرم شاه حسینی نسب کلبعلی یافت مصاحب لقب

* - در اصل به همین صورت ذکر شده است. مترجم.

پرچم او گرد آمده بودند به این نام خواند^{۱۸۱}.

در سال ۹۸۵ (= ۱۵۷۸ م.) حاکم افشارکوه کیلویه توسط شاه محمد در شغل خود تحکیم و تأیید شد. او از طرف شاه به «بابا» موسوم شد و دیگر همیشه از طرف شاه با این نام مورد خطاب قرار می گرفت^{۱۸۲}. شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵=۱۵۸۷-۱۶۲۹ م.) هنگامی که گنجعلی خان زیك را به حکومت کرمان منصوب کرد وی را «بابا» خواند و پسر و جانشین او را هم به «بابای ثانی»^{۱۸۳} ملقب ساخت. این خطاب دیگر به همراه اسم مورد استفاده قرار نمی گرفت و به فرزند خواندگی نیز ارتباطی نداشت. در صورتی که شاه کسی را به فرزندگی می پذیرفت او را با لفظ «فرزند» مورد خطاب قرار می داد. چنین امری در اواخر قرن شانزدهم (= قرن دهم هجری) دوبار در مورد امرای قزلباش اتفاق افتاده است و این هنگامی است که دیگر پادشاهان آلت دست بزرگان مملکت بوده اند^{۱۸۴}. ما درباره فرزند خواندگی و ارتباط آن با والیان به موقع خود بحث خواهیم کرد^{۱۸۵}.

نام گذاری مستقیم نیز امری بوده است شبیه به لقب دادن و به خصوص در اواخر دوره صفویه رواج داشته است. يك صاحب منصب یا حاکم به هنگام نصب^{۱۸۶} نام

۱۸۱- رجوع شود به تاریخچه مختصر خاندان زیاداغلی در خلاصه السیر، ص ۱۷۷۸ تا a ۱۸۲. ۱۸۲- خلاصه التواریخ، ص ۲۷۸b. ۱۸۳- روضة الصفویه، ص a ۳۸۲؛ عالم آرای عباسی، ص ۱۰۴۱. ۱۸۴- رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی ص ۲۹۰، ۴۶۲ (= خلاصه التواریخ، چاپ مولر، ص ۷۰). شاه طهماسب اول در تذکره خود ذکر می کند (تذکره شاه طهماسب، ص ۶۰۴) که فرزند یکی از امرای قزلباش را «پسر» خطاب کرده است. اینکه در اینجا فرزند خواندگی مطرح است یا نه روشن نیست. ۱۸۵- رجوع شود به صفحات بعد همین فصل، بند ز: درباره والیان، قسمت ۳: القاب، انتصابات، کثیر المشاغل بودن، بند ب: انتصابات. ۱۸۶- دادن لقب خیلی بندرت بدون انتصاب تازه ای صورت می گرفته است به استثنای هنگامی که به کسی خلعت می داده اند: عباسنامه، ص ۱۶۶ (= خلدبرین، ص ۱۹۱b).

جدیدی می گرفت که از آن پس در تمام مراجع از او با این نام جدید ذکر می شد. مثلاً در سال ۹۱۵ (= ۱۰-۱۵۰۹ م.) محمد سفرچی استاجلو به حکومت تبریز رسید و لقب «چایان سلطان»^{۱۸۷} گرفت، دورمیش خان در او دئیل ۱۱۰۸-۰۹ (= ۱۶۹۷ م.) حکومت قندهار و «اسم» منصور خان گرفت^{۱۸۸}. محمود پسر میرویس گردنکش افغانی در قندهار هم اسم تازه ای گرفت و هم لقب جدیدی: طبق مجمع التواریخ او نامه ای مبتنی بر اظهار انقیاد به شاه فرستاد. از دربار نیز متقابلاً «اورا مخاطب به خطاب حسینقلی خان و ملقب به لقب صوفی صافی ضمیر نموده خلعت واسب و شمشیر و رقم حکومت قندهار برای او ارسال نمودند»^{۱۸۹}. چندی بعد همین محمود بود که به سلطنت سلسله صفویه در ایران پایان داد.

د- کثیر المشاغل بودن

حکومت را می شد با سایر مناصب توأم کرد. این مناصب از آن جمله کارها بودند که حاکم خود می توانست آنها را تقبل کند مانند فرماندهی سپاه یا تولیت اماکن مقدسه. اما هرگاه سخن از اختیارات حکام پیش آید در این باره نیز بحث خواهیم کرد^{۱۹۰}. در این فصل ما از حکومت هائی که تیول مناصب درباری بوده است صحبت می کنیم.

امرای درباری برای گرفتن حکومت بعضی از نواحی عراق عجم حق تقدم داشته اند. اسکندر منشی گزارش می دهد که در تقسیم ایالات پس از به سلطنت رسیدن شاه محمد (۹۸۵ = ۱۵۷۸ م.) «محال عراق اکثر به امرای درگاه معلی قسمت شده»

۱۸۷- خلاصه التواریخ، ص ۴۵۸. طبق لب التواریخ، ص ۲۰ ملازمانش (نوکران) بدو چنین نامی داده بودند. ۱۸۸- دستور شهر یاران، ص ۱۵۱۸. ۱۸۹- مجمع التواریخ، ص ۵۵۸. ۱۹۰- رجوع شود به صفحات بعد در همین فصل، بند و: اختیارات حکام.

است^{۱۹۱}. مطابق تمام آنچه ما می‌دانیم در ابتدای دوره صفویه حکومت‌های نواحی معینی مخصوص و منحصر به بعضی مناصب نبوده است. اما بعدها مسلماً در مورد برخی مناصب کارچنین شده است. حداکثر از اوایل قرن یازدهم هجری حکومت ری بامنصب ایشک آقاسی باشی توأم گردید. در اواخر دوره صفویه معمولاً فرمانده قوای سواره نظام (قورچی باشی) حکومت کازرون (نزدیک شیراز)، فرمانده غلامان سلطنتی (قلر آقاسی) حکومت گلپایگان، فرمانده تفنگچی‌ها (تفنگچی باشی) حکومت ابرقوه و فرمانده توپخانه (توپچی باشی) حکومت شفت را درگیلان^{۱۹۲} داشته‌اند. بقیه نواحی عراق عجم از ابتدای قرن یازدهم هجری به صورت خاصه اداره می‌شده است.

از ایالات بزرگ، حکومت آذربایجان از قرن دهم توأم بایکی از مناصب دولتی بوده است: حکومت آذربایجان از زمان شاه اسمعیل اول لاقلا گاموبیگاه و بعدها تقریباً به صورت مستمر مخصوص فرمانده کل قوا (امیرالامرا، سپهسالار)^{۱۹۳} بوده است. از قرن یازدهم به بعد حکومت تعداد زیادی از ایالات بزرگ مخصوص بعضی مناصب درباری می‌شود که برای وقوف به جزئیات آن به فهرست حکام در قسمت بعد رجوع کنید.

شاردن می‌گوید که احدی جسارت نمی‌کرد در کارها و مناصب درباری برای خود جانشینی تعیین کند^{۱۹۴}. خلاصة التواریخ به عنوان مثال ذکر می‌کند که در سال ۹۸۵ (= ۱۵۷۷ م.) مهرداد وقت برای اولین بار به قم رفت که حکومت آن از زیست سال پیش با خود او بود^{۱۹۵}. اما چنین به نظر می‌آید که حتی ایالات بزرگ نیز در

۱۹۱ - تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۲۲۷. ۱۹۲ - تذکرة الملوك، ص ۸۶۵.

۱۹۳ - ساوری (Prov. Ad. 122) بدون مدرک و دلیلی در این حقیقت تردید می‌کند.

۱۹۴ - شاردن، جلد پنجم ص ۳۵۹. ۱۹۵ - خلاصة التواریخ، ص ۲۶۸۵.

مواردی که ذکر آن گذشت فقط تیول مناصب درباری بوده است. مثلاً از امیرشکار-
باشی و حاکم کوه کیلویه چنین نقل است که در یازده سال دوره حکومت خود، نایب
و جانشین به ایالت (الکا) خود می فرستاد. او که مورد توجه و عنایت خاص پادشاه
بود نمی توانست شخصاً به محل حکومت خود برود ۱۹۶.

ه - وابستگی های اجتماعی حکام

وقتی کمپفر به ما گزارش می دهد که شاه به استثنای والیان از نظر انتخاب حکام
«کاملاً مستقل» بود ۱۹۷، باید بدانیم که این گفته تنها به صورت مشروط آنهم در
ابتدای دره صفویه صدق می کند و بس. تازمان شاه عباس اول حکام منحصرأ از
اعیان طوایف قزلباش و گروهی چند از طوایف دیگر برگزیده می شدند ۱۹۸. اما
به کرات از استثنای دیگر هم ذکر شده است ۱۹۹. حکومت های درجه دوم را
گاه به رؤسای قبایل چادر نشین محلی می دادند، همان طور که مثلاً در گرجستان
حکومت در دست خاندان سلطنتی قدیم همان محل باقی بود. در فصل مربوط به
والیان به تفصیل در این مورد به بحث خواهیم پرداخت. از اینها جالب توجه تر
مواردی است که شاه چنین سمت هایی را به سادات محلی (که اکثراً از زمین داران و
ملاکین بزرگ بودند) می داد و این سادات از آن پس دیگر امیر می شدند. اما اینان
فقط از لقب «سلطانی» برخوردار می شدند و برای بعضی نیز در مراجع هیچ لقبی
ذکر نمی شده است. ما در این مقام حکومت هایی را که به طور قطع می دانیم در قرن دهم
مدتی توسط سادات اداره شده اند نام می بریم: حیلّه با رماحیّه ۲۰۰؛ یزد با (۹) کاشان و

۱۹۶ - ریاض الفردوس، ص ۳۶۰. ۱۹۷ - کمپفر، ص ۱۲۹. ۱۹۸ - تذکرة الملوك،
ص ۱۴ یعنی جایی که فهرست اسکندر منشی از امرای شاه طهماسب اول مورد بحث قرار می گیرد.
۱۹۹ - رجوع شود به صفحات گذشته همین فصل، بند الف: ملاحظات تاریخی و جغرافیائی،
نمره ۱۴ - قندهار. ۲۰۰ - خلاصة التواریخ، ص ۴۲ b؛ جواهر الاخبار، ص ۲۸۷ b.

جربادگان و شیراز ۲۰۱؛ هرات رود ۲۰۲؛ سرخس با زور آباد ۲۰۳؛ قلعه داراب (در شیروان) ۲۰۴؛ شال و مُستان (در قندهار) ۲۰۵؛ سبزوار ۲۰۶؛ شوشتر ۲۰۷؛ سمنان ۲۰۸. در قرون یازدهم و دوازدهم هم ممکن است که وضع بر همین منوال بوده است، اما در دوره بعد دیگر چندان موجب حیرت نیست، زیرا قزلباشها مانند گذشته مدعی تصدی «مشاغل شمشیر» به صورت انحصاری نبودند.

در قرن دهم قبایل قزلباش از نظر نظامی نگاهدارنده حکومت صفوی به شمار می‌رفتند^{۲۰۹}. لحظاتی که شاه زمام امورا محکم در دست نداشت هنگامی بود که نفوذ رؤسای مقتدر قزلباش در سیاست مملکت بیش از اندازه می‌شد. در این اوقات اغلب جنگ و چشم و هم چشمی بین بعضی از طوایف و قبایل وجود داشت^{۲۱۰}. حکامی که بلافاصله در این جنگها که هدف آن به دست گرفتن قدرت بود شرکت نمی‌کردند، هرگاه با تفوق این یا آن طایفه موافق نبودند خود را مستقل می‌خواندند. اینکه چند ایالت برای مدتی در از تحت حکومت طایفه واحدی بود و در نتیجه قلمرو این طایفه به شمار می‌رفت پیش آمدن چنین اوضاع و احوالی را تسهیل می‌کرد. فارس از زمانی که به دست شاه اسمعیل در سال ۹۰۹ (= ۱۵۰۳ م.) فتح شد تا یونتیل ۳-۱۰۰۲ (= ۱۵۹۴-۵ م.) در دست طایفه ذوالقدر بود. کوه گیلویه

۲۰۱- تمام مراجع. دیکسون در حاشیه نمره ۲ صفحه ۱۱ در این مورد تردیدهایی ابراز می‌کند. ۲۰۲- رجوع شود به صفحات بعد همین فصل، بند و: احتیاجات حکام، قسمت ۲، اختیارات مالی. ۲۰۳- خلاصه التواریخ، ص ۲۲۶ به بعد. ۲۰۴- خلاصه التواریخ، ص a/b ۲۳۳. ۲۰۵- همان مرجع. ۲۰۶- هفت اقلیم، جلد دوم، ص ۲۸۸. ۲۰۷- خلاصه التواریخ، ص b ۲۸۰. ۲۰۸- خلاصه التواریخ، ص a ۲۹۷. ۲۰۹- رجوع شود به تذکرة الملوك، ص ۱۸۸. ۲۱۰- برای وقوف بر این جنگها در دوره شاه طهماسب اول رجوع شود به:

حد اکثر از اوایل دوره شاه طهماسب اول (۹۳۰ = ۱۵۲۴ م.) تا پچی ٹیل ۵-۱۰۰۴ (= ۱۵۹۶ م.) و کرمان از همین اوقات تا سال ۱۰۰۰ (= ۱۵۹۲ م.) در دست حکام افشار بود.

شاه عباس اول نیز در ابتدای حکومت خود در برابر قزلباشها آزادی عمل نداشت. نقل قول اسکندر منشی از طرف امرا در این مورد خیلی روشن کننده است. اومی گوید امرا کمی پس از جلوس شاه عباس بر تخت سلطنت به سال ۹۹۵ (= ۱۵۸۷ م.) به شاه اعتراض کردند، زیرا مرشد قلی خان استاجلو، «وکیل» شاه همه امور مملکتی را به دلخواه خود انجام می داد. آنها ضمن تقاضاهای خود خواسته بودند که باید* «در هر هفته دو روز دیوان کرده امراء عظام که هر يك منصبی از مناصب دیوان دارند و ریش سفید او یماق بودند جمع شوند و مهمات الکا و قشون هر طایفه بصلاح و استصواب ریش سفیدان طایفه فیصل یابد»^{۲۱۱}.

باز مثال دیگری ذکر می کنیم. در سال ۹۹۶ (= ۱۵۸۸ م.) شاه وکیل خود مرشد قلی خان را عزل کرد. در همین هنگام بوداق خان چگنی را نیز بجا نشینی برادر مرشد قلی خان یعنی ابراهیم خان به حکومت مشهد فرستاد. در این موقع آتش «تعصب قومی»^{۲۱۲} بین طایفه استاجلو و شعله ور شد. آنها استدلال می کردند که مشهد به طایفه استاجلو تعلق دارد. اگر مرشد قلی خان و ابراهیم خان نالایق بوده اند مگر دیگر کسی از آن طایفه نبود که حکومت مشهد را به اعضای طایفه دیگری بدهند؟ در اثر فشار آنها شاه ناگزیر از تصمیم خود عدول کرد و یکی دیگر از اعضای طایفه استاجلو را به حکومت مشهد گماشت.

۲۱۱ - تاریخ عالم آرای عباسی ص ۳۸۳. ۲۱۲ - خلاصه التواریخ، ص ۴۱۱ b: تعصب اویماقیت.

* - عین متن تاریخ عالم آرای عباسی در این جا نقل شد. (مترجم).

هر چند قرآینی در دست است که حتی شاه طهماسب اول (۸۴ - ۹۳۰ = ۷۶-۱۵۲۴ م.) نیز کوشید تا با ترجیح دادن عناصر غیر قومی و ملی نفوذ اعیان و اشراف طوایف و عشایر را از بین ببرد^{۲۱۳}، ولی باز اقدام قطعی در این زمینه به دست شاه عباس اول صورت گرفت. او که خود به کمک یکی از حکام یاغی به تخت سلطنت جلوس کرد این را پیشنهاد خود قرارداد که از آن پس با ایجاد نیروئی از غلامان سلطنتی (قُلّ) با خود سری ها و استقلال طلبی های اعیان و رجال طوایف مقابله کند. سهمی که این غلامان سلطنتی به عهده داشته اند قبلاً در انتشارات علمی و تحقیقی مورد بحث قرار گرفته است^{۲۱۴}. ما در اینجا به تکمیل بعضی از نکات اکتفامی کنیم. دون ژوان مرتد ایرانی* در گزارشی یاد آور می شود که شاه عباس اول کمی پس از جلوس خود بر تخت سلطنت به سال ۹۹۵ (= ۱۵۸۷ م.) نیروی غلامان سلطنتی را ایجاد کرد^{۲۱۵}. و در یکی از مراجع ایرانی نیز ما تأییدی بر این مدعا یافته ایم^{۲۱۶}. روضة الصفویه ضمن وقایع سال ۹۹۸ (= ۱۵۹۰ م.) گزارشی از ایجاد

۲۱۳- رجوع شود به: Savory, The Principal Offices II 85 از آن گذشته باز رجوع شود به صفحه ۲۴۶ رساله دانشگاهی همین نویسنده تحت عنوان:

The Development of the Early Safawid State...

۲۱۴- تذکرة الملوك ص ۱۶ تا ۱۹ و همچنین صفحات ۵۲۳ تا ۵۳۹ اثر زیر: Lang: Georgia and the Fall of the Safavi Dynasty ۲۱۵- دون ژوان ایرانی چاپ جی. لسترنج لندن ۱۹۲۶ (سیاحتنامه های برودوی) ص ۲۰۹. مفهوم نیست که چرا لانگ (گرجستان و سقوط صفویه، ص ۵۲۵) سنه ۱۵۸۸ م. را برای تاریخ اصلاحات شاه عباس اول از این موضع برگزیده است. ۲۱۶- مینورسکی (تذکرة الملوك ص ۳۱) می پنداشت تا آنجا که آشکار است در مراجع زبان فارسی هیچ گزارشی درباره اصلاحات و تاریخ انجام شدن آن در دست نیست. * اروج بیگه بن سلطان علی بیگه بیات یکی از اعضای سفارت ایران بود که در زمان شاه عباس بزرگ به کشورهای اروپا سفر کرد و در اسپانیا اقامت گزید و کیش مسیحی اختیار کرد. از یادداشتهای این شخص کتابی بنام دون ژوان ایرانی توسط آقای رجب نیا به فارسی ترجمه و بوسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ و منتشر شده است. مترجم.

غلامان سلطنتی به دست می‌دهد. این غلامان بعدها به نسبتی افزایش یافته به حکومت ایالات و نواحی مختلف رسیدند. بنابر گزارش منبع در اختیار ما چون جنگ و جدال امر را بایکدیگر مملکت را به سرحد زوال و تباهی رسانده بود شاه عباس اول مقرر داشت «که باید امرای عظام را از طوایف مختلف انتخاب کنند و ارتباط ایشان را با خاندان و تیره خود قطع کنند. درست عین قورچی‌ها - ملازم حضور شاهنشاه ایران (ملازم خاصه پادشاه قزلباش) را قورچی و رهبر قورچی‌ها را قورچی باشی می‌نامیده‌اند - او بسیاری از کسانی را که به دین و اعتقاد دیگری بودند و یا مورد حمایت او قرار داشتند مانند چرکسها، گرجیها و آرامنه گرد آورد و قسمت اعظم امور دولتی و کارهای مهم شهرهای بزرگ و ایالات را بدانان سپرد»^{۲۱۷}. در عین حال از همین مرجع مطلع می‌شویم که شاه عباس مقام فرماندهی غلامان سلطنتی (قلر آقاسی) را ایجاد کرد و بدو «کسی را» به نام یولقلی بیگ به این مقام منصوب کرد و پس از مرگ او الله‌وردی خان را جانشین وی ساخت. الله‌وردی خان در هنگام انتصاب با اعطای «طبل و علم» و «لقب خانی» نیز مفتخر شد. بعد به آنها اقطاع و حقوق شایسته (اقطاع و ادرات عمده) نیز داده شد و «وزیر و مستوفی خاصی» را نیز برای تمشیت امور آنها مأمور کردند. مرجع ماکه در سال ۱۰۲۵ (= ۱۶۱۶ م.) تألیف

۲۱۷ - روضة الصفویه، ص ۳۷۱ b، در اینجا از نسخه خطی لندن (B.M., Ms. or 3388)، برگ ۲۹۲ b چنین نقل می‌شود: ... قرار فرمودند که امرای عظام از طوائف مختلفه متنوعه ملازم اختیار فرمایند و مدار بر او یماق خویش نگذارند و بر مثال قورچی که ملازم خاصه پادشاه قزلباش را به آن نام می‌نامند و رأس (و) رئیس ایشان را قورچی باشی از ذمی و زنهارای چراکسه و گرجیه و ارمینیه عبید و خدم بلانهای جمع آورده اکثر حکومت و مهمات بلاد و ولایات عمده بر نام اقتدار ایشان بازگشت.

شده در پایان چنین می‌آورد: «غلامان اکنون قسمت عمده لشکریان رزمخواه پادشاه ایران»^{۲۱۸} محسوب می‌شوند.

طبق اظهار اسکندر منشی بین نود و دوتن «امیر مقتدری» که در زمان مرگ شاه عباس اول (متوفی در ۱۰۳۸ = ۱۶۲۹ م.) حیات داشتند بیست و یک تن از غلامان بوده‌اند. هرگاه ما به تقسیم حکومت‌های نواحی بزرگ (بدون کردستان و لرستان، با کرمان) توجه کنیم یعنی وضع نظامی را در آن زمان مورد نظر قرار دهیم باید بگوئیم که در زمان مرگ شاه عباس از چهارده ایالت بزرگ هشت تا و در زمان مرگ شاه صفی از یازده ایالت بزرگ سه ایالت در دست غلامان سلطنتی بود. از زمان شاه عباس دوم ما چنین ارقامی در دست نداریم. فقط می‌توانیم بگوئیم که از سی و هفت تن بیکلری بیگی که در زمان سلطنت او به کار گماشته شدند بیست و سه تن حتماً و دوتن به احتمال زیاد از غلامان بوده‌اند. اولین حکومتی که به یکی از غلامان داده شده حکومت فارس بود در قوی‌ئیل ۴-۱۰۰۳ (= ۶-۱۵۹۵ م.). در هرات ما به هیچ حاکمی که از غلامان باشد بر نمی‌خوریم (البته تا پایان سال ۱۰۷۵ = اوایل ۱۶۶۵ م. که مورد ملاحظه و تحقیق ما بود). بر خلاف هرات در استرآباد از ئیلان ئیل ۳-۱۰۱۲ (= ۵-۱۶۰۴ م.) همواره یک «غلام» حاکم بوده است (تا سال ۱۰۷۵ = ۵-۱۶۶۴ م. که مورد تحقیق قرار گرفت). برای سایر مناطق به فهرست جداگانه رجوع کنید. موضوع غلامان البته با این مختصر مورد بحث کامل قرار نگرفته است. سوای تکمیل این فهرست که به دست دادیم واقعاً شایسته بود که به بحث در ترکیب داخلی این نیرو نیز می‌پرداختیم^{۲۱۹}.

۲۱۸- همان مرجع: «مدار عالی» سپاه رزمخواه پادشاه ایران الحال غلامان‌اند. سال ۱۰۲۶ در برگ ۴۰۳b به عنوان تاریخ صدور این فرمان ذکر شده است. ۲۱۹- در موضعی از یکی از اعضای خاندان زنکبه به عنوان غلام یاد شده است.

بیگلربیگی های زمان شاه عباس اول ، شاه صفی و شاه عباس دوم
(نام غلامان با حروف سیاه ذکر شده است)

شیروان	قرا باغ	چخورسعد
اول سال ۱۰۱۶ فتح شد و حکومت آن داده شد به: ذوالفقار خان قرامانلو از ایت ئیل ۱۰۱۹ به بعد: یوسف خان میرشکار باشی (عالم آرای عباسی ، ص ۱۰۴۰)	مفتوح و حکومت در یونت ئیل ۵-۱۰۱۴ داده شد به: محمد خان بن خلیل خان زیاد اغلی. پسرش مرشد قلی خان محمد قلی خان، برادرش از توشقان ئیل ۷-۱۰۳۶ به بعد به :	اول سال ۱۰۱۳ حکومت آن داده شد به : امیر گونه خان قاجار طهماسب قلی خان
عالم آرا، ص ۱۰۸۸	الله ویردی خان (عالم آرا ، ص ۱۰۸۸)	قاجار، پسرش تنگوزئیل ۵-۱۰۴۴ به : کلبعلی خان (جامع مفیدی جلد سوم، قسمت اول ، ص ۱۷۰۸) محمد قلی خان
فرخ خان (عالم آرا، ص ۱۰۸۸)	محمد قلی خان	
عرب خان اغزیوار-		
اغلی شاملو	چغتای	
خسرو خان (عباسنامه، ص ۳۲۲) بختان خان (اسم دیگر او مهر علی خان) قوم	مجدداً به کار گماشته شد کیخسرو خان چرکس (عباسنامه، ص ۸۹)	
ذوالفقار خان بیگلربیگی قندهار. (قصص	مستقیماً (؟) به: مرتضی قلی خان زیاد اغلی	مستقیماً (؟) به : محمد قلی خان (چغتای؟)

شاه عباس اول
(۱۰۳۸-۱۰۹۵=۱۶۲۹-۱۶۵۸م.)

شاه صفی
(۱۰۵۲ سال ۱۰۹۴ تا ۱۰۹۴م.)

شاه عباس دوم
(۱۰۷۷ سال ۱۰۹۶ تا ۱۰۹۶م.)

شاه عباس دوم
(تاسال ۱۰۷۷ = ۱۶۶۶ م.)

الخاقانی ، ص b ۲۲۸ . قاجار
رجوع شود به حاشیه نمرة
(۴۸۸) .

حاجی (منوچهر) خان
(عباسنامه، ص ۱۱۳، ۱۳۴)
محمد (ی) خان بن
سیاوش بیگ

نجفقلی خان بن قزاق
خان چرکس

(قصص الخاقانی ، ص a توشقان ئیل ۴-۱۰۷۳ به: (قصص الخاقانی ، ص b
۲۵۱؛ عباسنامه، ص ۳۰۰) اغورلو خان، عموزاده اش (۲۳۳) یازنگنه (عباسنامه؛
بارس ئیل ۳-۱۰۷۲ به: (غلام ۴)

نجفقلی خان بن قزاق

بارس ئیل ۳-۱۰۷۲ به:
عباسقلی خان بن امیرگونه
خان قاجار

خان چرکس
(قصص الخاقانی ، ص a
(۲۲۵)

بغداد

هرات

مرو

شاه عباس اول
(۹۹۵-۱۰۳۸)
(۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.)

تخاقوی ئیل ۴-۹۹۳

علیقلى خان شاملو در شغل
خود تثبیت می شود.

۹۹۶ در دست از بکهاست.

۱۰۰۷ باز فتح می شود و

داده می شود به : فرهاد

خان قرمانلو. حسین خان

عبداللو شاملو (قورچی

سال ۱۰۳۳ تسخیر و داده

شد به :

صفیقلى خان

شمشیر).

حسن خان ،

در پایان سال ۱۰۰۸ تسخیر
و داده شد به :

بکناش خان داملو

استاجلو

محراب خان قاجار

عاشور خان -

چگنی	پسر وی	گرچی،
مرتضی قلی خان بن	عباسقلی خان ،	با همدان (عالم آرا ، ص ۱۰۸۸؛ ذیل عالم آرا، ص ۱۲۶)
محراب خان قاجار .	پسرش	بکتاش خان،
از تخاقوی ئیل ۶-۱۰۵۵ به: (در پایان سال ۱۰۷۵ برای	علیقلی خان	خویشاوند وی، با همدان
(عباسنامه، ص ۶۲)	قورخمس خان	(ذیل عالم آرا، ص ۱۲۶)
(زبدۃ التواریخ، ص ۷۰۵)	ایت ئیل ۹-۱۰۶۸ به :	۱۰۴۸ به دست عثمانیها
اصلان خان	(عباسنامه، ص ۲۳۹)	افتاد.

شاه صفی
(تاسال ۱۰۵۲=۱۶۴۳ م.)

شاه عباس دوم
(تاسال ۱۰۷۷=۱۶۶۶ م.)

شاه عباس اول	آذربایجان	همدان
(۱۰۳۸-۹۹۵=۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.)	از سال ۹۹۶ تنها اردبیل، از سال ۱۰۱۲	از سال ۹۶۶ : قورخمس خان شاملو ،
	همچنین تبریز .	مستقیماً (؟) به :
	مهدیقلی خان بیجارلو شاملو (چاوشلو	حسن علی خان چگنی (وصفی است
	استاجلو ، ایشک آقاسی باشی؟) .	مغشوش و درهم : در دوره خدمت او از
	ذوالفقار خان قرمانلو (یا مستقیماً	طهماسبقلی خان ارشلو افشار ، مهدیقلی
	به برادرش فرهاد؟) .	سلطان شاملو ایشک آقاسی باشی واغورلو
	فرهاد خان، برادرش .	سلطان بیات نیز به عنوان حاکم نام برده
	ذوالفقار خان، به صورت مکرر .	شده است) .
	پیر بوداق خان پرناک ترکمان .	
	شاه بنده خان ، برادرش .	مستقیماً (؟) به :
	از یونت ئیل ۸-۱۰۲۷ یا قوی ئیل	حسن خان استاجلو

۹-۱۰۲۸ : از سیچقان ٹیل ۴ - ۱۰۳۳ یا اودٹیل
 ۱۰۲۴-۵ :
 قرچقای خان، سپهسالار
 (عالم آرا، ص ۱۰۳۹).
 شاه بنده خان، مجدداً
 پیر بوداق خان بن

صفیقلی خان گرجی

شاه بنده خان
 (در سه سالگی).
 بعدها با بغداد
 بکتاش خان خویشاوند او
 با بغداد
 مستقیماً (۴) به :
 رستم خان ، سپهسالار
 گاهکاه
 پیر غیب خان

شاه صفی
 = ۱۰۵۲ سال (م)
 ۱۰۶۴ (م)

تفنگچی آقاسی
 (خلد برین ، ص ۲۸۹)
 پیر بوداق ترکمان، مجدداً.
 علیقلی خان، سپهسالار
 (عباسنامه، ص ۴۷، ۱۲۲، ۱۷۵)
 مرتضی قلی خان قاجار (قورچی باشی).
 میان سال ۱۰۷۴ مستقیماً (۴) به .
 پیر بوداق خان ترکمان، مجدداً .
 استاجلو
 مستقیماً (۴) به :
 مرتضی قلی خان بن محراب خان قاجار
 (سپهسالار، بعدها قورچی باشی)
 از یونت ٹیل ۵-۱۶۶۴ خاصه

شاه عباس دوم
 = ۱۰۷۷ سال (م)
 ۱۰۹۶ (م)

قندهار

کوه گیلویه

در بارس ٹیل ۹-۹۹۸ حسن خان بن
 عبداللطیف بیگ افشار در شغل خود تأیید
 می شود.
 امیر حسن افشار
 از پیچی ٹیل ۵-۱۰۰۴ :
 الله ویردی خان ، با فارس
 امامقلی خان،
 پسرش
 در سال ۱۰۳۱ تسخیر و داده شد به :
 گنجعلی خان زیك، در ابتدا با کرمان
 علی مردان خان،

شاه عباس اول
 = ۹۹۵-۱۰۳۸ سال (م)
 ۱۰۶۴-۱۵۸۷ (م)

شاه صفی
۱۰۵۳ = (تسال ۱۶۴۲)
(۱۶۴۲)

با فارس
اغورلو خان شاملو (ایشک آقاسی باشی).
نقدی خان شاملو
زینل خان ،
پسرش
آخر سال ۱۰۴۷ به نظر بیک زیک مغول ،
ملازم علی مردان خان داده شد (بدون
اینکه درقندهار بوده باشد).

شاه عباس دوم
۱۰۷۷ = (تسال ۱۶۶۶)
(۱۶۶۶)

سپاوش خان، قلر آقاسی
(عباسنامه، ص ۶۶)
الله ویردی خان مصاحب بن خسرو
خان، قلر آقاسی، امیر شکار باشی
(عباسنامه، ص ۳۲۲)
پیر بوداق خان پرنایک ترکمان
پایان سال ۱۰۷۴ به :
محمد زمان خان بن قراق خان
(ریاض الفردوس، ص ۳۶۱)
تسخیر مجدد در سال ۱۰۵۹ ، داده
شد به :
محراب خان، چرخچی باشی،
با استراباد (عباسنامه، ص ۱۱۳).
اوتارخان (اسم دیگر او ذوالفقار
خان) با درون (خلدبرین، ص ۲۴۰).
بارس ئیل ۳-۱۰۷۲ داده شد به :
گر جاسب (یا گر جاسبی) بیگ
(اسم دیگر او منصور خان)، برادرش
(خلدبرین، ص ۲۴۰)

مشهد

استرآباد

شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵ = ۱۶۲۹-۱۵۸۷)
(۱۵۸۷-۱۶۲۹)

قوی ئیل ۲-۹۹۱ مرشد قلی خان
استاجلو درشغل خود تأیید می گردد.
ابراهیم خان چاوشلو استاجلو.
بوداق خان چگنی (چندروزی)
امت خان استاجلو
سال ۹۹۷ به دست ازبکها افتاد ، در
۱۰۰۶ مجدداً تسخیر شد و داده شد به :
بوداق خان چگنی.
یوسف علی خان ، پسرش
محراب خان قاجار
شاه نظر خان توکلی
از سال ۱۰۲۸ به بعد :
قرچقای خان، سپهسالار
از سال ۹۹۶ داده شد به :
بدرخان افشار، با بسطام.
علیارخان ایمور (؟) (ترکمان) .
محمد یارخان، پسرش.
قلیچ خان، برادر محمد یارخان
فرهادخان قرمانلو
حسین خان زیاداغلی قاجار.
حدائق در ئیلان ۳-۱۰۱۲ مستقیماً
(؟) به :
یوسف خان، میر شکار باشی
(عالم آرا، ص ۱۰۴)
فریدون خان چرخس
(عالم آرا، ص ۹۶۶)

(عالم آرا، م ۱۰۳۹) بهبودخان چرکس، پسرش .
منوچهر خان، خسروخان

پسرش (عالم آرا، م ۹۶۶، ۱۰۸۸)
قزاق خان چرکس (عالم آرا، م ۱۰۸۸)
حسین خان بن زمان بیگ (مازندرانی).
قرچقای خان، محراب خان قوم صفیقلی خان

شاه صفی
۱۰۵۲ (تا سال)
(م ۱۶۴۲)

پسر منوچهر خان، سرانجام باقندهار (خلدیرین، م ۲۵۳).
مرتضی قلی خان بن محراب خان قاجار از سال ۱۰۶۰ تا ۱۰۶۳ این شغل بدون مقصدی بوده است
قرچقای خان، الله ویردی خان، امیر شکار باشی.
پسر منوچهر خان، محمدقلی خان بن سیاوش خان .
(عباسنامه، م ۱۴۹)

شاه عباس دوم
۱۰۷۷ = ۱۶۶۶ (م)
(تا سال ۱۰۷۷)

مجدداً به این سمت منصوب شد . مستقیماً (۴) به :
منوچهر خان بن قرچقای خان (آیا پسر کسی است که قبلاً ذکر کردیم؟)
تا ابتدای سال ۱۰۷۷ :
حاجی منوچهر خان . جمشید خان قلی آقاسی ، پسرش
(عباسنامه، م ۲۳۸) سال ۱۰۷۵ به :
صفیقلی خان پسر سپهسالار سابق رستم خان (قصص الخاقانی، م ۲۵۷۸، ۲۷۱۸)
(بیکلریکی سابق فارس ؟ آیا او هم غلام بوده ؟)
(قصص الخاقانی، م ۲۵۸ a).

کرمان

فارس

از آخر ۹۹۵ : مهدیقلی خان ذوالقدر
یعقوب خان بن ابراهیم خان ذوالقدر .
بنیادخان ذوالقدر (تواجی باشی).
حسین خان مصاحب قاجار .
آخر سال ۹۹۵ والی خان افشار (دیوان بیگی؟).
در شغل خود تأیید می شود.
بکتاش خان، پسرش.
یوسف خان بن قلی بیگ افشار.

شاه عباس اول
۹۹۵-۱۰۳۸ (م)
۱۵۸۷-۱۶۲۹ (م)

شاه عباس اول
۱۵۸۷-۱۶۲۹ = ۹۹۵-۱۰۳۸ م

یکی از امرای ذوالقدر بدون ذکر نام. والی خان افشار، مجدداً به این شغل منصوب می‌شود.
(قرا) حسن خان چاوشلو استاجلو
(بدون آنکه در آن دیار باشد).
مستقیماً (۴) به :
فرهادخان قرامانلو، با آذربایجان و غیره.
از قوی‌تیل ۴-۱۰۰۳ :
الله‌ویردی خان، قلر آقاسی،
بعدها با کوه کیلویه
امام‌قلی خان،
مستقیماً (۴) به :
گنجعلی خان زیک، سرانجام با قندهار
طهماسب‌قلی خان ترخان ترکمان
امیرخان بن رستم سلطان سوگلن

پسرش

ذوالقدر (مهردار، بعدها قورچی‌باشی).

شاه صفی

از سال ۱۰۴۲ خاصه

از بارس‌تیل (۴) ۸-۱۰۴۷ : جانی خان

شاه عباس دوم
(۱۶۲۹-۱۰۷۷ م)

(قورچی‌باشی، شاملو؟).
مرتضی‌قلی خان بیجارلو شاملو
(قورچی‌باشی).
مستقیماً به :
عباس‌قلی خان (قاجار؟).
از ایت‌تیل ۹-۱۰۶۸ خاصه

می‌دانیم که سیاست آخرین سلاطین صفویه و به خصوص شاه سلطان حسین که مردی سخت پای‌بند دیانت بود به مقدار زیاد مبتنی بر مخالفت با افراد قزلباش بود. در یکی از وقایع نامه‌های اواخر قرن دوازدهم هجری که کمتر مورد توجه محققان قرار گرفته مذکور است که او امرای قزلباش را به علت «جرو تعدی» از کار برکنار ساخت و سادات خدا ترس را به جای ایشان گماشت.

«...طریقه صوفیه که شعار و اطوار سلسله صوفیه بود بر انداخت از آن جمله توحید... خانه که در دولخانه آن حضرت متصل عالی قاپو (!) بود و در هر شب جمعه مشایخ صوفیه جمع شده با خلفا و امرا وجد کرده یا هومی زدند موقوف فرموده...» ۲۲۰. همه مشایخ از اصفهان اخراج شدند و بدین طریق سراسر کشور زیر نفوذ ملا محمد باقر (مجلسی) قرار گرفت ۲۲۱.

هنوز سهم واقعی صوفیگری در دوره صفویان به خوبی روشن نشده است. اما این حقیقتی است که صوفیانی که به يك اشاره شاه هر دشمن یا عهد شکنی را زنده زنده می خوردند ۲۲۲، نگاهدارندگان اصلی دولت جوان صفوی به شمار می رفتند. تا زمان شاه عباس اول نیز، آن طور که از گوشه و کنایه های موجود در وقایع نامه ها بر می آید، باز به وفاداری صوفیان قزلباش در قبال مرشد کامل (= شاه) اهمیت فراوان داده می شد ۲۲۳.

مسلم است که قزلباشها از اینکه از امور مملکتی برکنار شدند و قدرت از آنان سلب شد سخت ناراحت بوده اند و شاید هم بعضی از توطئه ها توسط آنها ایجاد شده باشد که ما از آن اطلاعی نداریم. فقط از دوره اواخر حکومت صفویه منابع ما به وضوح چنین خبر می دهند که در بین عناصر گرجی و قزلباش سپاه ایران اختلاف

۲۲۰ - تاریخ طهماسبیه، ص ۱۳۱ a. ۲۲۱ - اخراج یکی از علما از اصفهان به دهمت صوفیگری، در روضة الصفاي ناصری اثر رضاقلی خان، (ده جلد چاپ قم، ۱۳۳۹) در جلد هشتم، صفحه ۵۸۶ آمده است لاکهارت نیز در انقراض صفویه این مطلب را به صورت مشروح مورد بحث قرار داده. رجوع کنید به صفحه ۳۸ متن اصلی کتاب. ۲۲۲ - برای زمان شاه اسمعیل اول رجوع شود به تاریخ ایلچی نظام شاه، ص b ۱۱ (= شرفنامه، ص ۳۷۳)؛ برای دوران شاه محمد رجوع شود به خلاصة التواریخ، ص ۳۵۹ b؛ برای زمان شاه عباس اول رجوع شود به خلاصة التواریخ، ص a ۴۳۰. ۲۲۳ - دوره شاه طهماسب اول: تاریخ ایلچی نظام شاه، ص a ۳۵، b ۵۳، ۶۱؛ جواهر الاخبار، ص ۲۹۸ b؛ تذکره شاه طهماسب، ص ۶۱۴؛ دوره شاه اسمعیل دوم: جواهر الاخبار، ص a ۳۳۸؛ دوره شاه عباس اول: تاریخ عالم آرای عباسی، در فهرس، ذیل لفظ: مرشد کامل.

نظرهائی وجود داشته است^{۲۲۴} و طبق منبعی که از آن یاد کردیم این اختلاف نظر لااقل به اعتقاد معاصران، یکی از علل سقوط سلسله صفویه بوده است: «گویند که سرداران قزلباشیه به جهت پیشرفت کار خود محمود نابود (؟) را بروی کار آورده بودند» و بعد چنین به مطلب ادامه می‌دهد: «وهنگامی که مرادشان حاصل شد (البته) دیگر نتوانستند خری را که به بام برده بودند باز پائین بیاورند»^{۲۲۵}.

در ابتدای به سلطنت رسیدن سلسله صفویه اغلب حکام ایالات از بستگان خاندان سلطنتی از قبیل پسران، نوادگان، برادران و برادرزادگان پادشاه بودند. اکثر شاهزادگان را در طفولیت یا سالهای نوجوانی به ایالات می فرستاده‌اند. تقریباً همواره يك مربی نیز به نام «لله» همراه آنها به محل حکومت می‌رفت. حتی هنگامی که آنها به سن بلوغ نیز رسیده بودند باز لله ملازم آنها بود. شاهزاده اسماء دارنده حکومت بود. مثلاً به منصب شاهزاده و حاکم هرات «حکومت خراسان» و اغلب هم «میرزائی خراسان»^{۲۲۶} و به ندرت «جانشینی» شاه^{۲۲۷} نیز اطلاق می‌شد. در مراجع کم نیست مواردی که از لله به عنوان «حاکم» نیز ذکر شده است و این مطلبی است که با اوضاع و احوال هم وفق می‌دهد. کار للگی در موارد محدودی به چند تن از امرا متفقاً نیز داده شده است^{۲۲۸}. همچنین للگی را پدری (اتاییگی) شاهزاده نیز می‌دانسته‌اند. پس نباید حیرت کرد که اغلب در جوار لله و پدر، امیر دیگری سمت پدر بزرگی (ده بیگی) شاهزاده را به عهده

۲۲۴- رجوع شود به انقراض صفویه تألیف لاکهارت، متن اصلی، ص ۸۶، ۸۹. ۲۲۵- تاریخ طهماسبیه، ص ۱۳۲. آیا در اینجا لفظ قزلباش معنی قدیم خود را می‌دهد یا به مفهوم «اهل شمشیر» آمده است؟ ۲۲۶- در خلاصه التواریخ نیز تقریباً به همین صورت است! ۲۲۷- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۳۱ برای شاهزاده هرات؛ افضل التواریخ، جلد دوم، ص ۲۱۸ برای شاهزاده مشهد. ۲۲۸- خلاصه التواریخ، ص ۲۵۹ b.

داشته است ۲۲۹. همسر حاکم در اوضاع و احوال خاصی به دایگی شاهزاده «منصوب» می شد مانند همسر حاکم خراسان و الله طهماسب میرزا در دوران شاه اسمعیل اول. شاه «فرمود چون آن حضرت (یعنی شاهزاده) هنوز شیر می خورد وی بایستی به او شیر بدهد» ۲۳۰.

این روشن نیست که آیا شاهزادگان نسبت به سایر حکام امتیازاتی داشته اند یا نه؟ در این مورد به نکته‌ای که در خلاصة التواریخ اشاره شده است باید توجه خاص مبذول داشت. هنگامی که در سال ۹۶۴ (= ۷-۱۵۵۶ م.) شاهزاده ابراهیم میرزا به حکومت مشهد رسید امرای ایالات تابعه به او عرض خدمت کردند «و خلعت آنحضرت با تاج و سارق که دادن آن مخصوص آن شاهزاده کمران بود می پوشیدند» ۲۳۱.

آن طور که از صورت ضمیمه استنباط می شود حکومت چند ایالت را به دفعات شاهزادگان داشته اند و در بعضی از ایالات دیگر هیچگاه شاهزاده‌ای به حکومت نرسیده است. در هرات تازمان شاه محمد (۹۵-۹۸۵ = ۸۷-۱۵۷۸ م.) تقریباً همیشه شاهزاده ای حکومت را داشته است.

این سیاست که بستگان خاندان سلطنت را به حکومت ایالات منصوب دارند اغلب دارای عواقب وخیمی بود. حاکم که متکی به قوای ایالت خود بود می توانست مدعی تاج و تخت بشود. مادر اینجا فقط قیام برادر شاه طهماسب اول را به نام القاس* میرزا یاد آور می شویم. شاه او را به حکومت شیروان فرستاده بود. در

۲۲۹- خلاصة التواریخ، ص ۷۱: سال ۹۳۲ (= ۱۵۲۶ م.) حسین خان شاملو حاکم هرات و الله شاهزاده آن دیار بود. اما یار احمد خلیفه دده همین شاهزاده محسوب می شد. ۲۳۰- خلاصة التواریخ، ص ۳۳۷. ۲۳۱- خلاصة التواریخ، ص ۲۶۵.

* در این کتاب همه جا القاس میرزا به صورت القاس میرزا ذکر شده و به همین دلیل در ترجمه نیز از نظر مؤلف تبعیت شده است. مترجم.

بعضی از موارد لله‌ها برای رسیدن به مقاصد جاه طلبانه و اهداف شخصی خودشان مدعی ولایت عهدی شاهزادگانی می‌شدند. هنگامی که اسکندر منشی دربارۀ شاهزاده‌ای چنین می‌گوید که وی «سرمایه»‌ای در دست حاکم ولله بود کاملاً حق را به جانب او باید داد ۲۳۲.

قبلاً شاه اسمعیل دوم (۵-۹۸۴=۷-۱۵۷۶ م.) از این نظر به اقدام تازه‌ای دست زده بود. زیرا پس از جلوس به تخت سلطنت فرمان داد تا تمام فرزندان ذکور خاندان سلطنت را یا کور کنند یا بکشند. اما پسر خود را باز به یکی از ایالات فرستاد و فقط شاه عباس اول بود که توانست تغییر قاطعی در این وضع ایجاد کند. از توشقان نیل ۱۰۰۰-۹۹۹ (= ۲-۱۵۹۱ م.) به نظر می‌آید که دیگر هیچ شاهزاده‌ای به حکومت ایالات منصوب نشده باشد. شاه عباس اول برادر خود را دستگیر کرد و پسرش را که بدو در یکی از ایالات بود چون بدو مظنون شد به قتل رساند. پادشاهان بعدی به این اکتفا کردند که به محض جلوس بر تخت سلطنت برادران خود را نابینا سازند و در عوض پسران خود را در حرمسراها، یعنی جایی که با دنیای خارج ارتباطی ندارد بزرگ کنند ۲۳۳. اوضاع و احوال دولت عثمانی که کشور همسایه ایران بود نیز بر همین منوال بود. در آن دیار برای آخرین بار از سال ۱۵۸۳ تا ۱۵۹۵ مسیحی شاهزاده‌ای به حکومت ایالتی منصوب شد ۲۳۴.

تازه وقتی که می‌بینیم شاه سلطان حسین (۳۵-۱۱۰۵=۱۷۲۲-۱۶۹۴ م.) تا چه پایه به کار حکومت و دولت بی‌علاقگی و بی‌اعتنائی نشان می‌داد می‌توانیم ۲۳۲- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۳۶۳؛ به همین صورت است همچنین خلاصه التواریخ، ص ۳۵۵b. ۲۳۳- رجوع شود به شاردن، جلد پنجم، ص ۲۴۱ و بعد از آن و ص ۲۴۵ و بعد از آن. ۲۳۴- سلطان مراد سوم پسر ارشد خود را از سال ۱۵۸۳ م. تا ۱۵۹۵ م. به منیه (Manisa) فرستاد. رجوع کنید به:

A.D.Alderson, The Structure of the Ottoman Dynasty, Oxford 1956, p.21. ff.

دریابیم که توقف شاهزادگان در ایالات چقدر در آمادگی آنها برای زمامداری مفید فایده بوده است.

فهرست شاهزادگانی که در ایالات بوده‌اند^{۲۳۵}

شیروان

۹۴۵-۵۴ (= ۴۷-۱۵۳۸ م.) القاس میرزا، برادر شاه طهماسب اول (ظاهراً بدون الله). ۹۵۴-۵۶ (= ۴۹-۱۵۴۷ م.) اسمعیل میرزا، پسر شاه طهماسب اول، الله: گوکچه سلطان قاجار. سال ۹۷۴ (= ۷-۱۵۶۶ م.) یا ابتدای ۹۷۵ (= آخر ۱۵۶۷ م.) سلطان محمود میرزا، پسر شاه طهماسب اول، الله: فرخزاد بیگ قراداغلو، ایشک آقاسی باشی^{۲۳۶}.

در سال ۹۸۴ (= ۱۵۷۶ م.) این ایالت برای مدت کوتاهی مجدداً به این شاهزاده داده شد (البته بدون آنکه در آن دیار حضور داشته باشد). الله: ارس(۹) سلطان (خان) روملو^{۲۳۷}.

قرا باغ

حد اکثر از ۹۷۸ تا ۹۸۵ (= ۱-۱۵۷۷/۱۵۷۰ م.) سلطان علی میرزا، پسر شاه طهماسب اول. الله: ابراهیم سلطان زیاداغلی قاجار، بعدها یوسف خلیفه زیاد اغلی قاجار.

اردبیل

۹۵۶ تا ۹۶۹ (= ۲/۱۵۶۱-۱۵۴۹ م.) سام میرزا، برادر شاه طهماسب اول
^{۲۳۵} - ارقامی که به دست داده شده همواره مربوط به تاریخ انتصاب است نه به ورود شاهزاده به ایالت. ^{۲۳۶} - فقط خلاصه التواریخ، ص ۲۵۹. این انتصاب قبل از ۹۷۴ نمی‌تواند انجام گرفته باشد، زیرا عبدالله خان استاجلو حاکم شیروان در این سال مرد.
^{۲۳۷} - فقط در تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۳۴.

(ظاهر آ بدون الله) ۲۳۸.

همدان

از حداکثر ۹۵۳ (= ۱۵۴۶ م.) تا حداکثر ۹۵۶ (= ۱۵۴۹ م.) بهرام میرزا،
برادر شاه طهماسب اول، لله: چراغ سلطان استاجلو ۲۳۹.
در سال ۹۶۳ (= ۱۵۵۵-۶ م.) اسمعیل میرزا، پسر شاه طهماسب اول (بدون
آنکه در آنجا باشد) ۲۴۰.
در سال ۹۹۷ (= ۱۵۸۸ م.) حسن میرزا، پسر شاه عباس اول، لله: بوداق خان
چگنی (بدون آنکه در آنجا باشد) ۲۴۱.
از توشقان ئیل ۱۰۰۰-۹۹۹ (= ۱۵۹۱-۲ م.) (تاچه زمانی؟) محمد باقر میرزا،
پسر شاه عباس اول، وکیل: اغورلو سلطان بیات ۲۴۲.

کاشان

در سال ۹۸۴ (= ۱۵۷۶-۷ م.) ابراهیم میرزا، پسر عموی شاه اسمعیل دوم
این ایالت را به عنوان تیول یکی از مناصب درباری داشته است ۲۴۳.

فارس

آخر سال ۹۲۹ (= آخر ۱۵۲۳ م.) طهماسب میرزا، پسر شاه اسمعیل اول (برای
مدتی کوتاه، بدون آنکه در آنجا باشد)، وزیر: قاضی جهان حسینی ۲۴۴.

۲۳۸- شروع به کار او به عنوان حاکم، متولی و بیگلربیگی اردبیل: افضل التواریخ، جلد دوم، ص ۱۴۰؛
شرح حال او مندرج است در خلاصه التواریخ، ص ۲۲۲ و بعد از آن. ۲۳۹- در تاریخ
حیدری، ص ۵۷۸؛ تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۶۱۸؛ نسخ جهان آرا، ص ۲۲۳. ذیل وقایع
سال ۹۵۳ از او به عنوان حاکم همدان یاد شده است. مرگ او به سال ۹۵۶ بود. ۲۴۰- فقط
خلاصه التواریخ، ص ۱۸۰. ۲۴۱- فقط خلاصه التواریخ، ص ۴۱۸ و بعد از آن، ص ۴۲۷.
۲۴۲- فقط تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۴۰. ۲۴۳- فقط خلاصه التواریخ، ص ۲۵۸. ۲۴۴- فقط
خلاصه التواریخ، ص ۶۵؛ نسخ جهان آرا، ص ۲۱۱.

بارس ئیل ۲-۹۶۱ (= ۵-۱۵۵۳ م.) تائیلان ئیل ۵-۹۶۴ (= ۸-۱۵۵۷ م.)
 سلیمان میرزا، پسر شاه طهماسب اول، لله: ابراهیم خان ذوالقدر، بعدها علی
 سلطان تاتی اغلی ۲۴۵.

۹۷۹ تا ۹۸۵ (= ۸-۱۵۷۷/۲-۱۵۷۱ م.) سلطان محمد میرزا، پسر شاه
 طهماسب اول، لله: ولی سلطان قلهاچی * (؟) اغلی ذوالقدر.
 در سال ۹۸۵ (= ۱۵۷۷ م.) شجاع الدین محمد میرزا، پسر شاه اسمعیل دوم،
 همان لله ۲۴۶.

قندهار

در سال ۹۵۲ (= ۱۵۴۵ م.) سلطان مراد میرزا، پسر شاه طهماسب اول (برای
 مدتی کوتاه)، لله: بوداق خان قاجار ۲۴۷.
 ۹۶۵ تا ۹۸۴ (= ۷۶-۸-۱۵۵۷ م.) سلطان حسین میرزا، برادر زاده شاه
 طهماسب اول، وکیل: حمزه بیگ ذوالقدر (کور حمزه) ۲۴۸.
 ۹۸۵ یا ۹۸۶ تا ۱۰۰۰ (= ۲-۱۵۹۱/۲-۱۵۷۸ م.) مظفر حسین میرزا، پسر
 سلف خود (با وقفه‌هایی، بدون زمین داور و گرمسیرات)، لله: حمزه بیگ
 ذوالقدر، بعدها محمد بیگ بیات.

زمین داور و گرمسیرات

۹۸۵ یا ۹۸۶ تا ۹۹۸ یا ۹۹۹ (= ۹۱-۱۵۸۹-۱۵۷۸ م.) رستم میرزا، که
 او هم پسر سلطان حسین میرزا بود (آخرین حکومت او در فراه بود)، لله: حمزه
 بیگ ذوالقدر.

۲۴۵- فقط خلاصه التواریخ، ص ۱۷۶ b، ۱۸۷ a. ۲۴۶- خلاصه التواریخ، ص ۲۶۹ a؛
 احسن التواریخ، ص ۴۹۵. ۲۴۷- برای اطلاعات مشروح‌تر در این باره رجوع شود به:
 همایون در ایران به قلم ری (متن انگلیسی)، ص ۳۹، ۵۳ به بعد. ۲۴۸- همه منابع؛
 رو نوشت حکم انتصاب در افضل التواریخ، جلد دوم، ص ۲۲۳ b به بعد.
 * این اسم در تاریخ عالم آرا به صورت قلمانچی و قلخانچی نیز ضبط شده است. مترجم.

سیستان

از سال ۹۶۳ تا ۹۶۵ (= ۱۵۵۸-۱۵۵۵ م.) سلطان حسین میرزا ، برادرزاده شاه طهماسب اول ، لله : الله قلی سلطان (یا حسین بیگ) ۲۴۹ ایچک (؟) اغلی استاجلو* .

از ۹۶۵ تا ابتدای ۹۸۵ (= ابتدای ۱۵۷۷-۱۵۵۸ م.) بدیع الزمان میرزا ، برادرزاده شاه طهماسب اول . لله : امامقلی بیگ بن بدرخان (ذوالقدر ؟) (یا محمدجان بیگ ذوالقدر) ، آنگاه محمدخان موصلو تر کمان ، آنگاه تیمورخان استاجلو ۲۵۰ .

قاین

از نیکوزئیل ۱-۹۷۰ تا ۹۷۳ (= ۱۵۶۶-۱۵۶۳/۴ م .) ابراهیم میرزا ، برادرشاه طهماسب اول (ظاهراً بدون لله) ۲۵۱ .

هرات یا خراسان

از ۹۲۱ تا ۹۲۷ (= ۱۵۱۵-۲۱ م.) طهماسب میرزا ، پسر شاه اسمعیل اول ، لله : امیرسلطان (خان) ، موصلو .

از سال ۹۲۷ تا ۹۳۶ (= ۱۵۲۹/۳۰-۱۵۲۱ م.) سام میرزا ، برادرشاه طهماسب اول ، لله : دورمیش خان شاملو ، بعدها حسین خان شاملو .

در سال ۹۳۶ (= ۱۵۲۹-۳۰ م.) علیقلی میرزا ، پسر شاه طهماسب اول (در همین سال مرد ؛ ظاهراً بدون اینکه در هرات بوده باشد) ، لله اوشناخته نشد ۲۵۲ .

۲۴۹- چنین است طبق احیاءالملوک ، ص ۷۳۸ . ۲۵۰- تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۱۳۷ ، ۱۳۹ ؛ احیاءالملوک ، ص ۷۳۸ ، ۷۴۰ ؛ محمدجان فقط در خلاصه التواریخ ، ص ۱۹۰ b ؛ امامقلی فقط در احیاءالملوک ذکر شده است . ۲۵۱- فقط خلاصه التواریخ ، ص ۲۰۷ b ، ۲۰۹ b ، ۲۱۱ b و بعد از آن ، ص ۲۶۵ . ۲۵۲- فقط خلاصه التواریخ ، ص ۲۴۴ a .

* نام این شخص در احیاءالملوک که به همت آقای دکتر منوچهر ستوده به چاپ رسیده است حسین بیگ اجیک اغلی ذکر شده است . مترجم .

از سال ۹۳۷ تا ۹۳۹ (= ۱۵۳۲/۳ - ۱۵۳۰ م.) بهرام میرزا، برادر شاه طهماسب اول، لله : غازی خان تكلو، بعدها اغزیوار (؟) خان شاملو.

از سال ۹۳۹ تا ۹۴۱ (= ۱۵۳۳ - ۳۵ م.) سام میرزا، برادر شاه طهماسب اول، لله : اغزیوار (؟) خان شاملو.

از سال ۹۴۳ تا ۹۶۳ (= ۱۵۳۷ - ۵۶ م.) سلطان محمد میرزا، پسر شاه طهماسب اول، لله : محمد خان شرف الدین اغلی تكلو.

از سال ۹۶۳ تا ۹۶۴ (= ۱۵۵۶ م.) اسمعیل میرزا، پسر شاه طهماسب اول، لله : محمد خان شرف الدین اغلی تكلو.

از سال ۹۶۴ تا ۹۷۹ (= ۱۵۷۱/۲ - ۱۵۵۶ م.) [باوقفه‌ای از سال ۹۷۳ تا ۹۷۴ = ۱۵۶۵ م.] سلطان محمد میرزا، پسر شاه طهماسب اول، لله : محمد خان شرف الدین اغلی تكلو، بعدها پسرش قزاق خان، آنگاه شاهقلی سلطان یگان (؟) چاوشلو استاجلو.

از سال ۹۷۹ تا ۹۸۸ (= ۱۵۷۱/۲ - ۸۰ م.) عباس میرزا، پسر شاه سلطان محمد، لله : شاهقلی سلطان یگان (؟)، بعدها ارس (؟) سلطان روملو، آنگاه علیقلی خان شاملو.

مشهد

از سال ۹۶۳ تا توشقان نیل ۵ - ۹۷۴ (= ۱۵۶۷/۸ - ۱۵۵۵/۶ م.) [باوقفه‌ای در تنگوز نیل ۱ - ۹۷۰ تا ۹۷۳ = ۱۵۶۶ - ۱۵۶۳/۴ م.] ابراهیم میرزا، برادرزاده شاه طهماسب اول، وزیر: میرمنشی الحسینی، بعدها میرزا بیگ سابق ۲۵۳.

۲۵۳ - تقریباً همه مراجع: از همه مفصل‌تر در خلاصه التواریخ، ص ۱۸۰ b به بعد، a ۲۰۷ و بعد از آن، b ۲۱۱ و بعد از آن، b ۲۱۵، b ۲۶۴ و بعد از آن؛ رونوشت قرمان انتصاب ذیل وقایع سال ۹۶۳ در افضل التواریخ، جلد دوم، ص a ۲۱۷ به بعد (نقل قولی از آن در حاشیه نمرة ۳۷۲ فصل اول همین کتاب).

از سال ۹۹۵ تا ۹۹۷ (= ۸۸-۱۵۸۷ م.) صفی میرزا، پسر شاه عباس اول، لله :
ابراهیم خان چاوشلو استاجلو ۲۵۴.

سبزوار

از توشقان ئیل ۵-۹۷۴ تا ۹۸۲ (= ۵/۱۵۷۴-۸/۱۵۶۷ م.) ابراهیم میرزا،
برادرزاده شاه طهماسب اول، لله اوشناخته نشد ۲۵۵.

استراباد

در سال ۹۳۹ (= ۱۵۳۳ م.) القاس میرزا، برادر شاه طهماسب اول، لله : بدر
خان استاجلو ۲۵۶.

از سال ۹۶۴ (= ۴۰/۱۵۳۹ م.) [تاچه سالی؟ معلوم نیست] اسمعیل میرزا،
پسر شاه طهماسب اول، لله : صدرالدین خان استاجلو ۲۵۷.

مازندران

از سال ۹۷۷ تا ۹۸۵ (= ۷۷-۷۰/۱۵۶۹ م.) سلطان حسن (یا حسین) میرزا بن
سلطان محمد میرزا، نوه شاه طهماسب اول، لله وی شناخته نشد ۲۵۸.

لاهیجان

در سال ۹۴۳ (= ۷/۱۵۳۶ م.) بهرام میرزا، برادر شاه طهماسب اول، لله و

۲۵۴ - فقط خلاصة التواریخ، ص ۳۹۷ b ، ۴۱۱ b : صفی میرزا و محمد باقر میرزا
هر دو اسم يك نفر است . ۲۵۵ - فقط خلاصة التواریخ ، ص ۲۱۵ b ، ۲۳۷ b ،
۲۶۵ b : مطابق ذکری از همان منبع (۲۲۹ b) وی در قوی ئیل ۹-۹۷۸ (آیا فقط
به صورت موقت ؟) به دربار احضار شد . ۲۵۶ - روضة الصفویه و شرفنامه (رجوع
شود به دیکسون، ص ۲۳۸ ، حاشیه نمرة ۲) از به کار گماشتن این هر دو در شیروان
گزارش می دهند و این دیگر سهواست . ۲۵۷ - فقط تاریخ ابلجی نظام شاه، ص ۵۷ a-
۲۵۸ -- تاریخ شروع به کار فقط در خلاصة التواریخ، ص ۲۲۶ a : تاریخ حیدری، ص ۵۸۳ b
می نویسد سلطان حسین میرزا؛ خلاصة التواریخ از حسن و حسین ذکر می کند .

وکیل: حسن آقا ۲۵۹.

از سال ۹۷۵ تا ۹۷۹ (= ۱۵۷۱/۲ - ۱۵۶۷ م.) سلطان محمود میرزا ۲۶۰،
پسر شاه طهماسب اول، لله: الله قلی سلطان ایجک (؟) اغلی استاجلو.
از سال ۹۷۹ تا ۹۸۴ (= ۱۵۷۱/۲ - ۷۶ م.) امامقلی میرزا، پسر شاه طهماسب
اول، لله: پیره محمدخان استاجلو.

و - اختیارات حکام

۱ - اختیارات نظامی

«خانها تمام قدرت ایالت خود را در اختیار دارند و در آنجا در حکم پادشاهان
کوچکی هستند» ۲۶۱. ما در این قسمت می‌خواهیم تحقیق کنیم تا بدانیم از نظر
اختیارات نظامی، مالی و قضائی حکام، این اظهارشاردن تا کجا منطبق با حقایق است
و اعطاء کننده همه قوا و اختیارات یعنی شاه چه مقدار از این حقوق را به خود
مخصوص کرده بوده است.

مهمترین خصوصیت حکام تصدی فرماندهی قوای نظامی بوده است. در
نتیجه، اعطای قدرت فرماندهی (امارت) همواره مقدم بر اعطای حکومت بوده است.
به همین دلیل اغلب، منابع مورد استفاده ما بجای حکومت از امارت این یا آن
ایالت سخن می‌گویند ۲۶۲. هنگامی که امیری را به امارت می‌رسانند و جز القاب
و عناوین، تپل و علم ۲۶۳ نیز بدو می‌دادند زمام اداره امور عشیره‌ای را نیز به او

۲۵۹ - وکیل، تنها در جواهر الاخبار، ص ۳۰۸ b، ۳۱۴ a ذکر شده است. ۲۶۰ - در
جواهر الاخبار به صورتی نادرست از امامقلی خان ذکر است. ۲۶۱ - شاردن، جلد
پنجم، ص ۲۵۵. ۲۶۲ - مثلاً رجوع کنید به خلاصه التواریخ، ص ۲۲۶؛ خلاصه السیر،
ص ۲۰ b؛ دستور شهریاران، ص ۲۳۹ b؛ سند مورخ به سال ۱۱۱۰ (= ۱۶۹۸ م.) در کتاب
مالك وزارع در ایران اثر لمبتن (متن انگلیسی)، ص ۱۰۹ آورده شده است. ۲۶۳ - در
این مورد رجوع شود به همین فصل بند ج - انتصابات که ذکر آن قبلاً گذشت.

می سپردند. به همین دلیل اسکندر منشی از امیران شاه طهماسب اول (۸۴-۹۳۰= ۱۵۲۴-۷۶ م.) بدین صورت سخن می گوید:

«جمعی کثیر از آن طایفه... رتبه امارت داشتند و صاحب طبل و علم و جیش و لشکر و تیولات معتبر داشتند» ۲۶۴.

بیگلربیگی‌ها در میان امیران وضع خاصی داشتند. دومن درباره بیگلربیگی چنین اظهار نظر می کند و می گوید: «در زمان جنگ قدرت فرماندهی وی آشکار می شود. او دیگر نسبت به خانهای خود و افراد سپاهی تحت نظر آنها فرماندهی نامحدود و قدرت فائقه دارد» ۲۶۵. به همین دلیل به بیگلربیگی اغلب اوقات امیرالامراء خطاب می کردند ۲۶۶. هرگاه گوشه‌ای از مملکت دچار تاخت و تاز قبایل مجاور می گردید بلافاصله یکی از بیگلربیگی‌های ناحیه‌ای که در مخاطره افتاده بود و یا یکی از امرای درباری «به سرداری» انتخاب می شد و رفع خطر را به عهده می گرفت. از دوره شاه صفی (۵۲-۱۰۳۸= ۴۲-۱۶۲۹ م.) در خراسان منصب فرماندهی سپاه تقریباً دارای تشکیلاتی دائمی بود و اغلب به عهده یکی از درباریان محول می شد. اما گاه این شغل به بیگلربیگی هرات نیز داده می شد مانند ابتدای دوره سلطنت شاه سلطان حسین (۳۵-۱۱۰۵= ۱۷۲۲-۱۶۹۴ م.). در بسیاری از موارد بیگلربیگی ریش سفید ۲۶۷ یکی از عشایر بود. مواردی نیز دیده شده است که شاه سمت ریش سفیدی را به کسی اعطا کرده است ۲۶۸.

۲۶۴- تاریخ عالم آرای عباسی، صفحه ۱۳۸. ۲۶۵- دومن (Du Mans)، ص ۱۵۱. ۲۶۶- رجوع شود به همین فصل بند ب- مراتب، مناصب و عناوین که ذکر آن گذشت. ۲۶۷- ریش سفید مطابق است با اقسقل قبایل ترکمن آسیای مرکزی؛ برای توضیح بیشتر درباره اقسقل ترکمن‌ها رجوع شود به صفحه ۷۴ و ۷۵ اثر زیر:

Wolfgang König: Die Aehl - Teke; Berlin 1962.

۲۶۸- خلاصه التواریخ، ص ۳۳۸ a، ۳۴۲ a، ۳۸۰ a؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۵۱.

خلاصة التواریخ رو نوشتی از فرمانی را به دست می دهد که بدان وسیله در سال ۹۵۴ (= ۱۵۴۷ م.) امیر محمد بیگ موصلو که در همان زمان حاکم همدان نیز شد «به تفوق طائفة موصلو و اویماقات ترکمان و آن طبقه»^{۲۶۹} مفتخر شد و ضمن فرمان چنین آمده است که: «زمام اختیار آن زمره عالمقدار را از امر او قورچیان عظام و سایر عساکر نصرت فرجام به قبضه اقتدار او داده و فیصل قضایا و مهمام و انجاس مقاصد و مرام ایشان را به عهده اهتمام او مقرر فرمودیم»^{۲۷۰}. این نیز ممکن بود که شخصی دیگر جز حاکم ریش سفید باشد: در زمان شاه محمد (۹۵-۹۸۵ = ۸۷-۱۵۷۸ م.) علی خان ذوالقدر حاکم شیراز شد و مهدیقلی بیگ ساروشیخ ذوالقدر به سمت «وکیل» (یعنی نایب) او و «ریش سفید آقایان ذوالقدر» منصوب گردید^{۲۷۱}. اما کمی بعد سران قوم (آقایان) این «وکیل» را خان کردند و وی را بر جای حاکم نشاندند^{۲۷۲}.

ما ذیلاً از چند مرجع فارسی^{۲۷۳} درباره ترکیب سپاهیان صفوی نقل قولهایی می کنیم. بدواً مطلبی را که در خلاصة التواریخ^{۲۷۴} آمده و تاکنون مورد توجه قرار نگرفته درباره سان دیدن شاه طهماسب اول از لشکریان در سال ۹۳۶ (= ۱۵۳۰ م.) ذکر می کنیم. این امر در واقعه لشکر کشی برای جنگ با عبیدخان که خراسان را اشغال کرده بود اتفاق افتاد. ما تنها به ذکر میزان قدرت و خصوصیات واحدهای مختلف سپاه اکتفا می ورزیم و از ذکر اسامی امرای قزلباش درمی گذریم:

القاس میرزا (برادر شاه طهماسب اول): ۴۰۰۰ سوار

۲۶۹ - خلاصة التواریخ، ص ۳۳۸. ۲۷۰ - همان موضع. ۲۷۱ - خلاصة التواریخ، ص ۳۸۰. ۲۷۲ - خلاصة التواریخ، ص ۳۹۳. ۲۷۳ - مینورسکی ارقام گزارش دهندگان اروپائی را قبلاً باهم تلفیق کرده است (تذكرة الملوك، ص ۳۰ به بعد)؛ اما به نظر نمی آید که این ارقام خیلی مورد اطمینان باشد. ۲۷۴ - فقط در این مأخذ، ص ۸۶ a تا ۸۸ a.

- بهرام میرزا (بزادرشاه طهماسب اول) : ۳۰۰۰ سوار
 امرای تگلو : حدود ۱۵۰۰۰ سوار ۲۷۵
 « استاجلو : ۱۶۰۰۰ سوار ۲۷۶
 « افشار : ۶۰۰۰ سوار (این رقم کامل نیست!) ۲۷۷
 « شاملو : ۹۱۵۰ سوار
 « ذوالقدر : ۸۰۰۰ سوار (آیا این رقم کامل است؟)
 « قاجار : ۶۰۰۰ سوار
 « ترکمان، موصللو، بایندریه : ۱۰۰۰ سوار (این رقم کامل نیست؟)
 « زیك و چگنی و سایر اکراد، از آن گذشته
 « چینی ۲۷۸، عربگیرلو، ورساق و خنسلو جمعاً : ۱۵۵۵۰ سوار
 سیدها، نقیب‌ها، روحانیون، شیوخ، قضات، خدمتگزاران
 بقاع متبرکه : ۴۰۰۰ مرد
 خواجه مظفر بتکچی ۲۷۹ : ۱۰۰۰ تیرانداز سوار از جرجان ۲۸۰

وساری

«امرای مازندران، امیر شاهی خان و برادرش امیر تیمور

سلطان ۲۸۱ که هر دو سید بودند» : ۲۰۰۰ سوار و پیاده مازندرانی

- ۲۷۵ - در مورد بعضی از امرای قزلباش دیگر از سوار سخن به میان نرفته، بلکه فقط نوشته شده است «مردجرار»، «نفر». اما بدون هیچ تردیدی منظور نویسنده همان سوار است.
 ۲۷۶ - روشن نیست: چه بسا که می‌توانست از ۲۱۰۰۰ سوار استاجلو صحبت به میان باشد.
 ۲۷۷ - برای چند تن از امرای افشار، ذوالقدر و ترکمان ارقامی ذکر نشده است.
 ۲۷۸ - نام این عشیره در مآخذ مختلف به صورتهای گوناگون آمده است. غازیان چینی در قرن هفدهم مسیحی در گیلان بوده‌اند (رجوع شود به عالم آرای عباسی، ص ۱۰۸۸؛ عباسنامه، ص ۳۰۸). اینکه اصل و منشأ این عشیره چه بوده است روشن نیست.
 ۲۷۹ - درباره این شخص رجوع شود به صفحه اول از فصل دوم همین کتاب. ۲۸۰ -
 ۲۸۱ - در موضع مزبور، ص ۸۷ b: از امرای مازندران امیرزاده‌های

«خواجده‌های ولایت ترشیز چون مظفر سلطان

وضیاءالدین سلطان» ۲۸۲ : ۱۰۰۰ تیرانداز

«تبرائیان دیندار مقدم ایشان میرکیکی (؟)

سبزواری» ۲۸۳ : ۴۰۰ مرد «با اسب و تجهیزات»

«وزرا و مستوفیان و منشیان و سایر نویسندگان

دفترخانه و بیوتات» ۲۸۴ : ۱۷۰۰ سوار

«عمله بیوتات» ۲۸۵ : ۳۸۰۰ سوار

«قورچیان عظام و یوزباشیان کرام و خواص لشکر انام» ۲۸۶

تحت فرمان دورق بیگ قورچی باشی : ۵۰۰۰ قورچی

۱۰۲۶۰۰ نفر

جمع کل

اینکه جمع تعداد نفرات هریک از قسمتهای قشون بالغ بر یکصد و بیست هزار نفری که مأخذ ذکر کرده اند نمی شود شاید از آن جهت است که ارقام مربوط

→ آنجا امیرشاهی خان و امیر تیمور سلطان هر دو برادران سادات عالی نسب؛ امیرشاهی فرمانروای معروفی است از سلسله مرعشی که از سال ۹۳۲ تا ۹۳۹ (= ۱۵۳۲/۳ - ۱۵۲۵/۶ م) در بار فروش حکومت می کرد. رجوع کنید به اثر زیر در مجله ژورنال آزیاتیک سالهای ۴۵-۱۹۴۳، ص ۲۳۹ و ۲۴۵ :

H. L. Rabino di Borgomale, L' Histoire du Mâzandarân.

و همچنین صفحه ۲۴۵ سال ۱۹۴۸ همان مجله مقاله ای به قلم همین نویسنده تحت عنوان.

L, Histoire du Mâzandarân, Note Complémentaire.

۲۸۲ - همان موضع. ۲۸۳ - همان موضع. تبرائیان از پیروان متعصب مذهب

شیعه بودند که جهت تأمین معاش خود (۱) سه خلیفه را العن می کردند (رجوع کنید به عالم آرای

عباسی، ص ۲۱۴؛ تاریخ عباسی، ص b ۲۰ به بعد؛ روضه الصفویه، ص ۹۷۸، ۲۷۲ a، ۲۸۷ b؛

احسن التواریخ، ص ۲۷۲؛ تاریخ ایلچی نظام شاه، ص a ۸؛ از آن گذشته شاه اسمعیل دوم اثر

هینتس، ص ۷۶، ۷۸ به بعد). ۲۸۴ - همان موضع. ۲۸۵ - همان موضع.

۲۸۶ - همان موضع.

به تعداد بعضی از طوایف قزلباش کامل و دقیق نیست. اما به هر حال به ارقامی که در خلاصه التواریخ مذکور است و جزئیات را به دست داده است بهتر می توان اعتماد کرد تا به این خبر مندرج در احسن التواریخ: تعداد قشون ایران در لشکرکشی مورد بحث «زیاده از هفتاد هزار» بود ۲۸۷. از آن گذشته تاریخ حیدری نظر ما را تأیید می کند. طبق اظهار این منبع در حین مرگ شاه طهماسب اول (۹۸۴ = ۱۵۷۶ م.) «يك صد و چهارده هزار کس علوفه خوار* به قلم در آمدند» ۲۸۸. مؤلف خلاصه التواریخ البته هنگامی که گزارش این زمان را می دهد و یاد آور می شود که طبق اظهار یکی از راویان معتبر، شاه گفته است «من دویست هزار کس از طوایف اویماقات قزلباش موجب خوار دارم» ۲۸۹، قدری زودباوری کرده است. با آنچه گفته شد گزارش روضة الصفویه مربوط به سال ۹۹۶ (= ۱۵۸۸ م.) چندان مبالغه آمیز به نظر نمی آید: بنابراین مرشد قلی خان هنگام تقسیم جدید ایالات در طول سه یا چهار ماه دستور داد که برای يك صد و بیست هزار «سوار نامدار» از ایالات موجب حواله کنند. او می خواست با این لشکریان در سال آینده به خراسان روی آورد تا هرات را وادار به اطاعت کند ۲۹۰.

پس می توان تا ابتدای دوره فرمانروائی شاه عباس اول تعداد سپاهیان را بیش از يك صد هزار سوار قزلباش دانست. قسمت اعظم عده تحت فرماندهی حکام

۲۸۷ - احسن التواریخ، ص ۲۳۳؛ و به تبعیت از او همچنین افضل التواریخ، جلد دوم، ص ۵۰b به بعد. این مأخذ اخیر گذشته از این از بیست هزار نفری صحبت می کند که از خراسان به قشون پیوستند. ۲۸۸ - تاریخ حیدری، ص ۵۸۲b. ۲۸۹ - خلاصه التواریخ، ص ۲۴۳b. ۲۹۰ - روضة الصفویه، ص ۳۴۳a (نسخه خطی لندن با این مشخصات: MS. B.M., Or 3388, fol. 271a. مرشد قلی خان با این لشکر در فکر سال آینده بود. *نویسنده در متن کتاب علوفه خوار را در اینجا به معنی مزدبگیر دانسته است. (مترجم).

ایالات بوده‌اند. شاه به‌طور مستقیم فقط قورچیان را که تعدادشان اندک بود در اختیار داشت. پس از ایجاد واحدهای جدید قشون در دوره شاه عباس اول این وضع دیگرگون شد. تذکرة الملوك در تعلیقات ضمن سایر اطلاعات تعداد «نفری ملازمان مقررۀ هر ولایت» ۲۹۱ را نیز ذکر می‌کند. تمام حکام مملکت رویهم‌رفته طبق این صورت ۵۹۴۶۹ نفر ملازم داشته‌اند ۲۹۲.

حال در اینجا می‌خواهیم نظری اجمالی به‌قوائی که مستقیماً به‌دربار ارتباط داشته‌اند یعنی ملازمان خاصه بیفکنیم. نخست به‌قورچیان بپردازیم که تاریخ تشکیل رسته آنها به اوایل صفویه راجع می‌شود. برای نخستین بار ضمن اخبار سال ۹۱۱ (= ۱۵۰۵ م.) از قورچی‌باشی ذکری به‌میان می‌آید ۲۹۳. راجع به تعداد قورچیان در دوره شاه طهماسب اول ارقامی که در دست داریم متغیر است: ما قبلاً شنیدیم که تعداد قورچیان در سال ۹۳۶ (= ۱۵۳۰ م.) پنج هزار تن بوده است. اما پس از مرگ این پادشاه اسکندر منشی و صاحب جواهر الاخبار ضمن ذکر خیری که از او کرده‌اند صحبت از شش هزار «ملازمان خاصۀ پادشاه» به‌میان آمده است. به‌تبعیت از اسکندر منشی باید گفت «از آن جمله چهار هزار و پانصد نفر قورچی و یک هزار و پانصد تن سایر جماعت از قورچیان داش ۲۹۴ و یساولان و بوکولان و غیر ذلک» ۲۹۵ بوده‌اند. مأخذ دوم در عوض از سه هزار قورچی «و تا سه

۲۹۱- تذکرة الملوك، ص ۱۰۷ b. ۲۹۲- فهرست تذکرة الملوك فقط در يك یاد و مورد

ناقص است. ۲۹۳- Savory, Principal Offices I 101.

۲۹۴- معنی آن روشن نیست. جواهر الاخبار نیز در صفحه ۳۳۱ b ذکر می‌کند: آنها در جنگل در جستجوی خان احمد بودند که گریخته بود. ۲۹۵- تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۴۱ و بعد از آن؛ برای نیمۀ قرن هفدهم مسیحی (= قرن یازدهم هجری) ریاض‌الفردوس در ص ۳۶۲ در ارتباط با دربار حکام لفظ بوکاول را به معنی آشپز دربار به کار می‌برد. در مورد معانی متعدد این کلمه رجوع شود به مقاله بانگ در سلسلۀ تحقیقات فرهنگستان علوم پروس با خصوصیات زیر:

W. Bang : Vom Köktürkischen ... in : Abh. d. Pr. Ak. d. Wiss. 1919, Phil.-hist. Kl. Nr. 5, S. 61 f.

هزار دیگر یساوول و بوکاول و ارباب توجه و منصب...» ۲۹۶ یاد می‌کند. بادر نظر گرفتن این حقایق چنین بنظر می‌آید که گزارش دلا والله که برای فاصله بین سالهای ۱۶۱۷ تا ۱۶۲۳ دوازده هزار قورچی را ذکر می‌کند خیلی مبالغه آمیز باشد ۲۹۷. اما مسلم است که شاردن با ذکر شصت تا هشتاد هزار قورچی که شاه عباس اول آنها را به سی هزار تن تقلیل داد دچار اشتباه گردیده است ۲۹۸.

مشهور است که قورچی‌ها را از طوایف قزلباش انتخاب و هریک از واحدها را بنام طایفه آنها موسوم می‌کرده‌اند ۲۹۹. وفاداری این واحدها به طایفه خودشان خیلی بیش از اخلاصی بود که به شاه ابراز می‌داشتند: مقارن اواخر دوره شاه محمد دربار به مقدار زیاد تحت تأثیر امرای استاجلو و شاملو بود. ابتدای سال ۹۹۴ (= اواخر سال ۱۵۸۵ م.) امرای نافرمان ترکمان که با امرای ذوالقدر و تکلو همدست بودند جلو شهر تبریز مستقر شدند تا دربار را تحت قدرت و نفوذ خود درآورند. هنگامی که در این احوال ریش سفید ترکمان بنام ادهم خان نیز به نافرمانان پیوست «عرق حمیت او یماقیت به حرکت آمده هر کس از طائفه ترکمانان که ملازم (خاصه) و قورچی بودند به اردوی ترکمانان ملحق گشتند» ۳۰۰. در اینجا بی‌موقع نیست یادآور شویم که قورچیان در ابتدای دوره صفویه زیر نظر ریش سفید طایفه خود قرار داشتند ۳۰۱. در اواخر دوره صفویه طبق تذکرة -

۲۹۶- جواهر الاخبار، ص ۲۹۷a. ۲۹۷- دلاواله (Della Valle) به نقل از تذکرة الملوك، ص ۳۲. ۲۹۸- شاردن، جلد پنجم، ص ۲۹۹؛ کبیر نیز در ص ۷۲ اظهاراتی در همین حدود دارد؛ طبق گفته او پس از تقلیلی که در زمان شاه عباس اول داده شد باز تعداد سواران به پانزده هزار بالغ می‌گردید. لاکهارت که در صفحه ۹۲ اثر خود (Persian Army) تقریباً کلیه منابع ایرانی را نادیده می‌گیرد رقم شاردن را حقیقت می‌شمارد بدون اینکه از او نقل قول مستقیم کند. ۲۹۹- رجوع شود به مثلاً احسن التواریخ، ص ۲۳۵: قورچیان ذوالقدر؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۱۴: قورچیان استاجلو و غریلو؛ خلاصة التواریخ، ص ۲۴۹b: قورچیان ذیک. ۳۰۰- خلاصة التواریخ، ص ۳۶۰b. ۳۰۱- این مطلب درباره ریش سفیدان فرمان اتصای که چند صفحه پیش از آن نقل کردیم به خوبی حاصل می‌شود.

الملوك قورچی باشی ریش سفید قورچیان و از آن گذشته ریش سفید همه قزلباش-های مملکت بود^{۳۰۲}.

هر چند قورچیان را از قبایل قزلباش برمی‌گزیدند آنهارا «ملازمان، خاصه» می‌شمردند. این مطلب از تعدادی وقایع نامه‌ها به کمال وضوح برمی‌آید و مادر جریان تحقیق خود از سه تایی آنها نقل قول کرده ایم^{۳۰۳}.

در این مورد نیز در تحقیقات ممتعی که تاکنون شده منحصرأ به شاردن استناد جسته‌اند. شاردن قورچیان (*troupes réglées*) و ملازمان، حکام ایالات (*milices réglées*) را قوای دولتی (*troupes de l'état*) می‌داند و آنهارا از قوای سلطنتی (*troupes du roi*) یعنی قلرها، تفنگچیان و توپچیان سخت متمایز می‌شمارد^{۳۰۴}.

قبلاً یعنی در زمان شاه طهماسب اول (۸۴-۹۳۰=۷۶-۱۵۲۴ م.) ظاهراً قورچی‌ها در ایام صلح در ایالات به سر می‌برده‌اند. بهر تقدیر اشاره گاه و بیگاه به قورچیان نخجوان یا طهران مؤید این نظر است^{۳۰۵}. در سال ۹۶۳ (= ۱۵۵۵ م.) هنگامی که ابراهیم میرزا به حکومت مشهد منصوب شد گروهی از قورچیان طهران («قورچیان بلده طهران») را نیز همراه او کردند^{۳۰۶}. بعد در اخبار مربوط به سال ۹۸۴ (= ۱۵۷۶ م.) از «قورچی باشی قورچیان مشهد»^{۳۰۷} اطلاعی در دست داریم.

۳۰۲ - تذکرة الملوك، ص ۱۱ b. ۳۰۳ - رجوع شود به نقل قولهایی که قبلاً شد (در حاشیه نمرة ۲۱۷ از صفحه ۳۷۱ b ریاض الفردوس)، (حاشیه نمرة ۲۸۱ از صفحه ۸۷ b خلاصة التواریخ) و (حاشیه نمرة ۲۹۴ از تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۴۲)؛ از این‌ها گذشته رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۹۹؛ عباسنامه، ص ۹۷، ۲۳۶، ۳۲۱؛ خلاصة التواریخ، ص ۲۸۷ b؛ تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۲۶ a، ۴۵ a، ۶۶ a. ۳۰۴ - شاردن، جلد پنجم، ص ۲۹۸، ۳۰۴ به بعد. اطلاعاتی که مینورسکی (تذکرة الملوك، ص ۳۲ و بعد از آن) و لاکهارت (The Persian Army 92) به دست داده‌اند بیشتر متکی به گزارش شاردن است. ۳۰۵ - مثلاً احسن التواریخ، ص ۳۶۲. ۳۰۶ - خلاصة التواریخ، ص ۱۸۱ b، ۲۶۴ b. ۳۰۷ - خلاصة التواریخ، ص ۲۲۱ a، ۲۷۰ a؛ جواهر الاخبار، ص ۳۰۷.

مقارن اواخر دوره شاه عباس اول (متوفی در ۱۰۳۸ = ۱۶۲۹ م.) و در دوره شاه صفی (۱۰۳۸-۵۲ = ۱۶۲۹-۴۲ م.) نجف نیز دارای ساخلوی مرکب از پانصد قورچی بود که تحت فرمان يك قورچی باشی قرار داشت ۳۰۸.

از اواخر دوره سلطنت صفویه نیز اخباری در دست است که به موجب آن گاه و بیگاه قورچیان در ایالات به سر می برده اند ۳۰۹. اما این هیچ مسلم نیست که به سر بردن قورچیان در ایالات به عللی باشد که شاردن ذکر می کند. مطابق گفته شاردن شاه عباس اول فرمان داد قورچی باشی را گردن بزنند و سربازان را که به گروههای کوچک تقسیم شده بودند به نواحی مختلف مملکت ایران بفرستند ۳۱۰. منابع فارسی هیچ این ادعا را تأیید نمی کنند. مسلم است که ایجاد غلامان قلر تأثیر مهمی در وضع قورچیان کرده است.

در باره غلامان در صفحات قبل ۳۱۱ به مناسبت دیگری بحث کردیم. از غلامان سلطنتی که اغلب آنها گرجی بودند به گفته دلاواله در حدود نیمی سرباز بودند ۳۱۲. در زمان شاه عباس اول تعداد کثیری از غلامان سلطنتی در فارس به سر می بردند. حاکم این ایالت، الله ویردی خان فرمانده غلامان سلطنتی (قلر آقاسی) بود ۳۱۳.

→ ص ۳۳۹a. ۳۰۸- بدو متولی نجف و حاکم حله (عالم آرای عباسی، ص ۱۰۱۲)، بعدها بیگلربیگی بغداد و متولی نجف این شغل را داشته اند (عالم آرای عباسی، ص ۱۰۸۸: از آن گذشته رجوع شود به رونوشت سندی از دوره شاه صفی در صفحه ۹۷a مجموعه مراسلات کرد آوری میر محمد حسین الحسینی تفرشی در کتابخانه ملی اطریش با این نشانی ها: (فهرست فلوکل، جلد اول نمرة ۲۸۱) Ms. N. F. 50. ۳۰۹- رجوع شود به نقل قولی که طبق حاشیه نمرة ۳۱۷ همین فصل از عباسنامه شده است. ۳۱۰- شاردن، جلد پنجم، ص ۳۰۱ و بعد از آن. ۳۱۱- رجوع شود به فصل اول بند ۵: وابستگی های اجتماعی حکام. ۳۱۲- دلاواله، به نقل از تذکرة الملوك، ص ۳۳. ۳۱۳- طبق روضة الصفویه، ص ۳۸۲b وی همواره دسی هزار سوار مکمل مزین چه از غلامان خاصه شریفه و چه از چریک و یساق، در اختیار داشت (در برگ ۳۰۰b نسخه خطی زیر نوشته شده است یساقی: Ms. B. M. و Or. 3388).

اما به صورت عادی به گفته شاردن فقط «معدودی از سواران غلامان سلطنتی»^{۳۱۴} از شاه حقوق می گرفتند و در خدمت حاکم بودند تا در موقع اقتضا آماده باشند. شاردن از «درموقع اقتضا» دستگیر کردن تبهکاران و اموری از این قبیل را در نظر دارد. بقیه غلامان سلطنتی همان طور که خواهیم دید مانند تفنگچیان در زمان صلح در ایالات مستقر بودند. در عباسنامه که مربوط به وقایع دوره سلطنت شاه عباس دوم (۷۷-۱۰۵۲ = ۶۶-۱۶۴۲ م.) است چنین آمده* : «سوی جماعت همیشه کشیک که پیوسته بر دربار جاه و جلال و اقبال مثال حاضر می باشند سایر عساکر منصوره در اقصای بلاد ممالک محروسه و محال تیول و همه ساله خود متفرق بودند»^{۳۱۵}. هنگامی که شاه در سال ۱۰۵۸ (= ۱۶۴۸ م.) می خواست برای فتح قندهار رهسپار شود بدین جهت «ارقام مطاعه به اسم بیگلر بگیان عظام و امرای گرام و قورچیان و غلامان و سایر ملازمان سرکار خاصه شرحفه» صادر گردید^{۳۱۶}، که در چمن بسطام در خراسان جمع شوند. در همان مرجع به مناسبت لشکر کشی گر جستان از «یوزباشیان و قورچیان و غلامان و تفنگچیان که منازل ایشان در آذربایجان و شیروان می باشد»^{۳۱۷} سخن رفته است**.

تفنگچیان شعبه ای از غلامان سلطنتی بودند. مطابق گفته اسکندر منشی شاه عباس اول دستور داد «مجموع این طبقه را داخل دفتر غلامان نمودند»^{۳۱۸***}.

۳۱۴- شاردن، جلد چهارم، ص ۱۰۲ :

Du corps des coulom ou esclaves

۳۱۵- عباسنامه، ص ۹۴. معنی همیشه کشیک از این موضع روشن می شود (رجوع شود به حاشیه نمرة ۲ تذكرة الملوك، ص ۳۴). ۳۱۶- عباسنامه، ص ۹۴. ۳۱۷-

عباسنامه، ص ۴۴ (= خلدبرین، ۱۴۵۵). ۳۱۸- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۰.

* این قسمت عیناً از عباسنامه نقل شد. م.

** این قسمت عیناً از عباسنامه نقل شد. م.

*** این قسمت عیناً از تاریخ عالم آرای عباسی نقل شد. م.

گزارش سیاحان اروپائی که بایکدیگر اتفاق نظر دارند حاکی است که تفنگچیان را ازدهات انتخاب می کرده اند^{۳۱۹}. اما این به هیچ وجه بدان معنی نیست که ایرانیان منحصر آ در این قسمت خدمت می کرده اند^{۳۲۰}. اسکندر منشی می گوید که تفنگچیان از « اویماقات جغتای و عشایر عرب و قبایل عجم از خراسان و آذربایجان و طبرستان^{۳۲۱*} تشکیل می شدند. بعدها بین تفنگچیان به اتباع قبایلی بر می خوریم که در سابق جزو قبایل قزلباش به شمار می رفته اند. دستور شهریاران مثلاً در اخبار راجع به اوایل دوره شاه سلطان حسین (۳۵-۱۱۰۵ = ۱۷۲۲-۱۶۹۴ م.) از «تفنگچیان الوار»^{۳۲۲} سخن می گوید. تفنگچیان فقط در ایام جنگ حاضر می شدند و در حین صلح در ایالات متفرق بودند. هر یک از رسته ها اغلب به نام شهری که متعلق بدانجا بودند نامیده می شدند^{۳۲۳}. اینها بدون واسطه و به طور مستقیم تحت فرمان حاکم وقت نبودند.

گزارش زیر از دستور شهریاران به خوبی می رساند که فراهم آوردن این قشون که همه وابسته به دربار بود چه قدر وقت می خواست و چه کار مشکلی بود: در سال ۱۱۰۷ (= ۱۶۹۶ م.) شاهزاده سلطان اکبر پسر اورنگ زیب که از نزد پدر گریخته و به دربار ایران پناهنده بود می خواست به وطن خود بازگردد. قوای

→ ص ۱۱۰۶. به تعداد محدود در دوره شاه طهماسب اول نیز وجود داشت: خلاصة التواریخ، ص ۲۲۰.۸ ذیل سال ۹۷۵ چنین ذکر می کند: تفنگچیان خاصه شریفه. آیا این افراد واقعاً صاحب تفنگ بوده اند؟ رجوع کنید به عباسنامه، ص ۲۳۲: تفنگچیان کماندار.

۳۱۹- درباره وضع سربازگیری رجوع شود به جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص ۲۱۵.۸ به بعد؛ دستور شهریاران، ص ۶۵.۸، ۹۲.۸. ۳۲۰- طبق عقیده مینورسکی (تذكرة الملوك، ص ۳۲) و لاکهارت (The Persian Army 93) اینها عنصر ایرانی خالص، قشون بودند. ۳۲۱- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۱۰۶. ۳۲۲-

دستور شهریاران، ص ۱۶۹.۸. ۳۲۳- رجوع شود مثلاً به روضة الصفویه، ص ۴۱۹.۸. تفنگچیان خراسان؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۸۷۴: تفنگچیان آذربایجانی.

* این قسمت عیناً از تاریخ عالم آرای عباسی نقل شده است. م.

کمکی ایران می‌بایست وی را مشایعت کند. «و چون تدارك فرستادن سپهسالار با دوازده هزار نفر امیر عظیم و معلوم بر ذهن سلیم بود که نوشته شدن نسخه براسامی ملازمان سرکار خاصه شریفه که به خدمتی مأمور نباشند و انتخاب کردن ریش سفیدان جمعی از ایشان را که به این سفر دور و دراز توانند رفت و تعیین محصلان به احضار ایشان و قشون امرای عظام و نوشته شدن ارقام به مدتی می‌کشید تا به رفتن محصلان و اخبار نمودن و تهیه دیدن ایشان و رسیدن به درگاه جهان پناه و دیده شدن تدارك سفر هندوستان چهرسد و بلا شك جمعیت آن قشون اقلاً به مدت شش ماه می‌کشد»^{۳۲۴}. اما شاهزاده حد اکثر بیش از يك ماه نمی‌خواست منتظر بماند و به همین دلیل امیران خراسان مأمور شدند يك هزار و پانصد تن از ملازمان خود را که مسلح باشند همراه شاهزاده کنند.^{۳۲۵}

وجود ملازمان خاصه در ایالات و زنه‌ای برای خنثی کردن قدرت نظامی حاکم به شمار می‌رفت. اسکندر منشی ضمن وقایع سال ۱۰۱۶ (= ۸-۱۶۰۷ م.) از مشاجره‌ای بین وزیر خراسان که از طرف حکومت مرکزی میرزای عالمیان^{۳۲۶} بود و حاکم مشهد موسوم به محراب خان قاجار خبر می‌دهد. وزیر در جریان این اختلاف «بی‌جهتی ظاهر» از حاکم دچار وحشت شد، چون وی «صاحب جیش و لشکر بود». میرزا به آستان قدس رضوی متحصن شد و «کسان به اطراف فرستاده تفنگچی بسیار جمع کرد»^{۳۲۷}*. چنین اتفاقاتی مطلوب طبع شاه نبود و به همین دلیل وزیر را که مانع حاکم وضع را به اطلاع وی رسانده بود مورد بی‌مهری قرار داد.

۳۲۴- دستور شهریاران، ص ۸۹a/b. ۳۲۵- همان مرجع، ص ۹۲b. ۳۲۶- درباره این وزیر و مشاجره مورد بحث رجوع شود به فصل دوم این کتاب به خصوص حاشیه نمره ۳۷ و قسمتی که در متن به آن ارجاع شده است. ۳۲۷- تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۷۶۰. * این قسمتها مستقیماً از تاریخ عالم‌آرای عباسی نقل شد. م.

چنین حال و وضعی نیز از یکی از یادداشت‌های عباسنامه که مربوط به اواسط قرن هفدهم (= اواسط قرن یازدهم هجری) است برمی‌آید. گروهی از طایفه اردلان که یکی از خاندانهائی بود که از دیرباز بر کردستان فرمان می‌راند در معیت سلیمان خان اردلان، بیگلربیگی کردستان به دربار آمدند. ملتزمین و همراهان سلیمان خان به اطلاع شاه رساندند که وی قصد دارد با تمام دار و ندار خود به خاک عثمانی بگریزد و «غلامان فدویت نشان اردلان او را از این عزیمت مانع آمدند». هنگامی که این مطلب از جانب دیگر نیز تأیید شد شاه او را از شغل خود خلع کرد ۳۲۸.

در يك واقعه دیگر ما می‌بینیم که قورچیان به صورت مدافع منافع شاه در ایالات درآمده‌اند. در سال ۹۹۸ (= ۱۵۹۰ م.) هنگامی که شاه عباس اول در شیراز به سر می‌برد خبر رسید که یوسف خان افشار، حاکم کرمان سر به طغیان برداشته است. او قورچیان و ملازمان درگاه را که برای تنظیم اموردیوانی در کرمان بودند از شهر اخراج کرده بود و به تحکیم قلعه آنجا فرمان داده بود ۳۲۹.

۲- اختیارات مالی

صدور فرمان امارت به نام شخصی معین، یعنی سپردن فرماندهی تعدادی از ملازمان بدو معمولاً با اعطای تیولی همراه بود. دادن این تیول در حکم دادن مزد و مواجبی محسوب می‌شد و این معنی هنگامی روشن‌تر می‌شود که می‌بینیم حکومت را به عنوان تیول يك منصب دیگر به کسی می‌دادند. در سال ۹۲۵ (= ۱۵۱۹ م.) صدر خراسان به نام غیاث الدین محمد از طرف شاه به منصب امیری رسید و اختیارات خاصی گرفت که طبق آن می‌توانست کارهای حاکم خراسان را نظارت ۳۲۸ - عباسنامه، ص ۲۲۷ (= خلد برین، ص ۲۲۱)؛ جالب توجه اینست که ظاهراً در اینجا مراد از غلامان درباری خود اعضای خاندان اردلان بوده‌اند. ۳۲۹- تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۴۳۳.

کند^{۳۳۰}. حبیب‌السیر در این باره ضمن سایر مطالب می‌گوید که شاه به‌صدر، طبیل و علم بخشید و ترتیبی داد که طبق آن حاکم می‌بایست «... مالوجهات هرات را دروجه مواجب ملازمانش بازگذارد»^{۳۳۱}. مؤلف روضة‌الصفویه که اطلاعات خود را از حبیب‌السیر گرفته است به‌صورتی دیگر می‌گوید: «... ولایت هرات رود به اقطاع او مقرر باشد»^{۳۳۲}. با در نظر گرفتن این نکات می‌توان مطلب مندرج در لب‌التواریخ را فهمید هنگامی که می‌گوید سرانجام صدر «... به‌منصب امارت و حکومت رسید»^{۳۳۳}.

استقلال مالی حاکم در ازمنه و امکانه مختلف ظاهراً به يك میزان نبوده است. به‌همین دلیل نمی‌توانیم در این مورد حکم قطعی بدهیم و باید به‌ذکر امثله اکتفا کنیم.

پس از آنکه القاس میرزا، برادر شاه طهماسب اول که حاکم شیروان بود به‌عصیان و نافرمانی مظنون شد در سال ۹۵۳ (= ۱۵۴۶ م.) ناگزیر از ادای سوگند و فاداری گردید. طبق اظهار خلاصة‌التواریخ وی ناگزیر به این تعهد تن‌درداد که: «... هر سال مبلغ هزار تومان تبریزی نقد بر سبیل خراج به‌خزانه عامره فرستاده يك هزار سوار نیز به جار و یساق فرستد»^{۳۳۴}. گویا مراد از هزار تومان مزبور «زرشاهلق» باشد که همان مرجع کمی بعد ضمن اخبار سال ۹۵۴ (= ۱۵۴۷ م.) از آن یاد می‌کند. در نتیجه شاه «... زرشاهلق (را) که مبلغی کلی می‌شد و داخل دفتر دیوان بود به عجزه آنجا تصدق فرمود»^{۳۳۵}. از این جمله چنین متبادر به ذهن می‌شود که

۳۳۰- در این مورد رجوع شود به فصل دوم این کتاب: وزرای کل. ۳۳۱- حبیب‌السیر، ص ۳۷۹. ۳۳۲- روضة‌الصفویه، ص ۱۳۹. ۳۳۳- لب‌التواریخ، ص ۳۱۰. ۳۳۴- خلاصة‌التواریخ، ص ۱۴۷a؛ احسن‌التواریخ، ص ۳۱۵ نیز شباهت به این دارد (البته ترجمه Seddon در اینجا نارساست). ۳۳۵- خلاصة‌التواریخ، ص ۱۵۱a.

صرف نظر از زر شاهلق مالیات شیروان در آن عهد در دفتر دیوان ثبت نشده بوده است. در دوره هائی که قدرت دولت مرکزی به خصوص دچار ضعف و فتور بود حکام در امور مالی اجازه دخالت به کسی نمی دادند و از کسی اطاعت نمی کردند. در سال ۹۹۸ (= ۱۵۹۰ م.) شاه عباس اول در شیراز به سر می برد. حاکم آن دیار بدو^۱ سر نافرمانی داشت و هیچ به دربار حاضر نشد. هنگامی که پس از وعده و وعید بسیار آماده شرفیابی شد در حضور پادشاه از وزیر کل «محاسبه داد و ستد» را خواست زیرا وزیر کل در غیاب حاکم امور آن «الکا» را اداره کرده بود^۲ ۳۳۶*.

اما گاه دربار به میل و دلخواه خود نیز به حکام تقریباً استقلال کامل اداری و مالی می داد. شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵=۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) «حکومت ولایت فارس (را) در کل به الله ویردی خان ... مفوض و مرجوع» داشت و «رتق و فتق معاملات دیوانی فارس به عهده اهتمام مشارالیه قرار یافت»^۳ ۳۳۷. پسر الله ویردی یعنی امامقلی خان نیز تاحین اعدامش در سال ۱۰۴۲ (= ۱۶۳۲ م.) ایالت پدر را در «تصرف» داشت^۴ ۳۳۸. آنگاه در سال ۱۰۴۲ (= ۱۶۳۲ م.) «الکای شیراز را به دیوان اعلی منصوب» کردند^۵ ۳۳۹.

به هر حال امامقلی خان ناگزیر می بایست مالیات بعضی از نواحی را به دیوان اعلی بفرستد: طبق اظهار خلاصه السیر در آن اوقات «... قریب به شصت هزار تومان از مقطعیّه فارس هر ساله به خزانه عامره می رسید...»^۶ ۳۴۰. اما «تحصیل

۳۳۶ - تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۳۵. ۳۳۷ - تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۱۵. ۳۳۸ - خلدبرین در صفحه ۲۹۵ چنین بیانی دارد. ۳۳۹ - خلدبرین، ص ۵۷۵. ۳۴۰ - خلاصه السیر، ص ۱۲۵.

* عین مطلب تاریخ عالم آرای عباسی چنین است: «... و در حضور اقدس با میرزا لطف الله وزیر دیوان اعلی در کمال تندى و تلخی خطاب کرد که محاسبه داد و ستد که در الکای من کرده اید از شما می خواهم». مترجم.

نمودن» این مالیات‌ها نیز به فرمان شاهنشاه از وظایف حاکم بود و این مطلبی است که ما از قسمتی از وقایع نامه میرمحمد تفرشی به آن پی می‌بریم.^{۳۴۱}

در تمام مواردی که ذکر شد می‌توان اطمینان داشت که حکومت تیول حاکم بوده است. درباره حکومت‌های درجه دوم اغلب اصطلاح تیول و اقطاع در منابع فارسی به چشم می‌خورد. اما در مورد حکومت‌های بزرگ یعنی برای ایالت‌های بزرگ سرحدی شیروان، آذربایجان و غیره^{۳۴۲} کمتر این اصطلاح به کار برده شده است. متأسفانه در موارد بسیار نادری می‌توانیم به دقت بگوئیم که آیا حاکم از آن استقلال مالی که در موارد فوق ذکر کردیم برخوردار بوده است یا نه.

۳۴۱- میرمحمد تفرشی، ص ۲۱۵؛ اما به هر حال منشأ پول در اینجا به نحوی دیگر قلمداد شده است (رجوع شود به فصل دوم همین کتاب، حاشیه نمره ۱۴۱). ۳۴۲- مثالهای متعددی برای به کار بردن اصطلاحات تیول یا اقطاع در مورد حکومت‌های بزرگ که همه متعلق به نیمه دوم قرن شانزدهم مسیحی (= قرن دهم هجری) است در اینجا ذکر می‌شود: شیروان: روضة الصفویه، ص ۴۳۸؛ آذربایجان: خلاصة التواریخ، ص ۳۳۹b؛ عباسنامه، ص ۱۷۴ (دوره شاه عباس دوم)؛ همدان: خلاصة التواریخ، ص ۶۹a، ۴۳۰a؛ عباسنامه، ص ۱۸۰ (دوره شاه عباس دوم)؛ کوه گیلویه: خلاصة التواریخ، ص ۳۰۱a؛ فارس: روضة الصفویه، ص ۳۷۹b؛ کرمان: روضة الصفویه ۳۸۲a؛ قندهار: خلاصة التواریخ، ص ۱۹۰b، ۲۶۶b؛ منشآت با خصوصیات زیر:

Ms. Bibliothèque Nationale, Suppl. Persan 1660, fol. 11 b ff. (= Blochet. Nr. 2339).

و منشآت با خصوصیات زیر:

Ms. India Office, Ethé Nr. 2122, fol. 27a :

فرمان انتصاب مربوط به زمان شاه عباس دوم؛ هرات: خلاصة التواریخ، ص ۲۶۶b؛ مشهد: خلاصة التواریخ، ص ۲۲۷b، ۲۶۶b، ۳۰۵a؛ استرآباد: خلاصة التواریخ، ص ۹۶a؛ روضة الصفویه، ص ۳۷۹b؛ انشای تیمنی، ص ۱۴a؛ فرمان انتصاب از زمان شاه طهماسب اول.

حاکم در هر صورت امور مالی خود را توسط يك نفر وزیر انجام می داد . تصور می رود با انتصاب يك نفر وزیر حکومتی از طرف مرکز، دیگر به کار بردن اصطلاحات تیول و اقطاع برای حکومت های ایالتی متروک شده باشد. در اواخر دوره صفویه دیگر این اصطلاحات منحصرأ برای نواحی کوچکتر یا مبلغ مالیاتی که در ازای پرداخت مزد و وظیفه شخصی به امیری واگذار می شد به کار برده شده است ۳۴۳. تا آنجا که می دانیم هیچ يك از سیاحان اروپائی نیمه دوم قرن هفدهم مسیحی (= قرن یازدهم هجری) ذکر نمی کنند که ایالات تیول حکام بوده است. شاردن از وجود وزرائی که از طرف دولت مرکزی برای حکومتها انتخاب می شدند اطلاع دارد اما از این آگاهی خود برای روشن کردن وضع حکام استفاده نمی کند. از این هم بالاتر ذکر می کند حکام از استقلال مالی بسیار برخوردارند : ایالات بزرگ ، که بزرگترین واحد مملکتی محسوب می شوند « اراضی دولتی » (Terres de l'état) هستند که برخلاف اراضی خاصه در « تصرف » (Possession) حکام اند. این حکام قسمتی از آنرا برای مصارف شخصی خود نگاه می دارند و بقیه را برای پرداخت مستمری قشون و کارکنان اختصاص می دهند . شاه در ایالاتی که حاکم دارند دارای اراضی شخصی نیست . وی عوارضی از این نواحی به نام « رسوم » می گیرد : قسمتی از آن عبارت است از مقدار معینی از بهترین محصولات هر ایالت به صورت جنسی و دیگر بر حسب استطاعت مالی و ثروت هر ایالت مقداری پول نقد به عنوان « بارخانه شاه » علاوه بر سایر هدایا « پیشکش » با همان خصوصیات و به خصوص چیزهای نادر و کمیاب و سرانجام هدایای سال نو ۳۴۴ . بر مبنای این ۳۴۳- رجوع شود من جمله به : ترجمه يك فرمان انتصاب در کتاب لمبتون مالك و زارع (اصل انگلیسی) ، ص ۱۰۹ و بعد از آن . ۳۴۴- شاردن ، جلد پنجم ، ص ۳۸۰ و ۳۹۴ و بعد از آن ؛ و در بعضی موارد شبیه این است اظهار دومن ، ص ۱۵۱ و ۱۵۱-۱۵۱ . بیکلری بیگی ها -

توصیف شاردن، لمبتون به حق اعتقاد دارد که حکومت‌های ایالتی دوران صفویه به اقطاع‌های دوره سلجوقی بی‌شبهت نبوده است ۳۴۵.

گزارش و توصیف سانسون که فقط کمی پس از شاردن در ایران بوده با گفته‌های شاردن تعارض دارد ۳۴۶. طبق اخباری که وی به دست داده تمام مملکت ملك طلق پادشاه بوده است و حکام به هیچ وجه دارای اختیارات و قدرت مالی نبوده‌اند. در گزارش سانسون چنین آمده: «در هر شهر يك وزير يا پيشكار مالی وجود دارد که کلیه مالیات‌ها را وصول می‌کند و حاکم تنها ده درصد آن را به عنوان مخارج زندگی خود برمی‌دارد» ۳۴۶*. ممکن است مواردی هم وجود داشته که يك حاکم مالیات را می‌گرفته ولی درباره خرج کردن آن از خود اختیاری نداشته است؛ فقط بدین طریق می‌توان به مفهوم فرمان مورخ رجب ۱۱۱۵ (= نوامبر و دسامبر ۱۷۰۳ م.) پی برد. در این فرمان دربار برای یکی از ملازمان حاکم کاخت مبلغی از «وجوهات ضبطی عالیجاه... حاکم مغانات وجه همه ساله» مقرر می‌دارد ۳۴۷.

مسلم است که در دوره شاه اسمعیل اول در ادارات مرکزی از میزان درآمد مالیاتی ایالات چندان آگاهی نداشتند. ظاهر آن‌فستین بار در زمان شاه طهماسب اول، کمی پیش از سال ۹۳۵ (= ۱۵۲۹ م.) ۳۴۸ «دفتر معروضه‌ای طرح شد که مال

→ نیز از حکام زیر دست خود چنین چیزهایی دریافت می‌داشتند: صاحب ریاض الفردوس، ص ۳۶۲ در اخبار مربوط به بیکلر بیگی کوه گیلویه این هدایا را «دارخانه» و «داد بوده» نامیده است؛ رجوع شود به شاردن، جلد پنجم، ص ۴۰۸. ۳۴۵- لمبتون؛ مالک و زارع (به زبان اصلی)، ص ۱۰۷. ۳۴۶- شاردن از سال ۱۶۶۴ تا ۱۶۷۰ و همچنین از ۱۶۷۱ تا ۱۶۷۷ و سانسون از ۱۶۸۳ تا ۱۶۹۱ در ایران به سر برده‌اند؛ سانسون که مبلغ مذهبی بود به ایالات ایران سفرهای بسیار کرده است. ۳۴۶*- سانسون، صفحه ۱۰۰ و بعد از آن. ۳۴۷- خوبوا، سند شماره ۲۴. ۳۴۸- بوداق در تحریر شرح حال خودش به هنگام ذکر سنوات چندان پای بند دقت نبوده است. اما می‌توان به این خبر او که می‌گوید به همراه محمدخان به بغداد رفته است یعنی سال ۹۳۵ اعتماد کرد.

وخرج ممالك محروسه را نوشته بودند»^{۳۴۹}. مطابق اظهار اسکندر منشی حاتم بیگ اردوبادی که بعدها وزیر کل شد در سال ۹۹۹ (= ۱۵۹۰-۱ م.) که به مدت شش ماه «مستوفی الممالك» بود باز طرح تازه‌ای برای جدول نموداری از درآمد و مخارج مملکت (نسخه تشخیص جمع و خرج ممالك محروسه) ریخت. در دوره آقامیرزا علی مستوفی الممالك که از سال ۱۰۰۶ (= ۱۵۹۷-۸ م.) پنج ماه تمام به این سمت اشتغال داشت، گویا این طرح پایان یافته باشد^{۳۵۰}. این طرح تآمدتی دراز «قدوه و قانون دفترخانه همایون»^{۳۵۱} بود. دربارس ئیل ۱۰۷۲-۳ (= ۱۶۶۲-۳ م.) می‌بایست در طرح بودجه یا «دفتر تشخیص» مربوط به زمان شاه عباس اول، قسمتی که مربوط به فارس بود تغییراتی داده شود زیرا از آن زمان درآمدها کمتر شده بود^{۳۵۲}.

ضوابطی نیز وجود داشت که مالیاتها را به چه صورت و چه مقدار بگیرند. افضل التواریخ ضمن وقایع سال ۹۶۳ (= ۱۵۵۵-۶ م.) به مناسبت شروع به کار صدر میرزین الدین سیدعلی ذکر می‌کند که وی «دستور العملی بر آداب مملکتداری و رعیت پروری و قشون آرائی و طمطراق پادشاهی و سلوک بارعیت و سپاهی و اخذ مالوجها و وجوهات هر محل و الوس حتی احداث و جریمه مجرمان...»^{۳۵۳} فراهم آورده است. آنگاه این منبع به ذکر مطلب خود ادامه می‌دهد و می‌گوید این^{۳۴۹} جواهر الاخبار، ص ۳۱۵a. ساوری این مطلب را طور دیگری فهمیده و ترجمه کرده است. رجوع شود به :

Savory, A Secretarial Career ..., in Islamic Studies (Karatschi), Bd. II, Nr. 3 (Sept. 1963), 343 ff.

۳۵۰- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۰۹۲. ۳۵۱- همان جا. ۳۵۲- عباسنامه، ص ۳۱۸ و بعد از آن؛ قسمت اخیر در جلد پنجم سفرنامه، ص ۲۵۳ و بعد از آن مورد تأیید شاردن نیز هست. ۳۵۳- افضل التواریخ، جلد دوم، ص ۲۱۲b.

«دستور العمل و قانون» تا امروز - یعنی تا سال ۱۰۲۶ (= ۱۶۱۷ م.) که تاریخ تحریر آن قسمت بوده است - رعایت می شود .

مسلم است که تدوین این دستور العمل مبتنی بر سوابق و قوانین قبلی بوده است. مطابق خلاصه التواریخ در زمان شاه طهماسب اول «مال و حقوق دیوانی را موافق شریعت نبوی و مطابق عمل و قانون حسن پادشاه * که عادل ترین سلاطین روی زمین بود می گرفتند و قانون نامه آن پادشاه را قدوه می دانستند»^{۳۵۴}. می دانیم که در زمان شاه طهماسب اول عملاً مقداری از مالیاتهایی که مبنای شرعی نداشت مانند مالیات بازار ، مالیات دواب و مالیات مراتع در قسمت اعظم مملکت^{۳۵۵} لغو شد . در سال ۹۷۲ (= ۱۵۶۵ م.) شاه گرفتن مالیات کسب و تجارت (تمغا) را نیز ممنوع ساخت^{۳۵۶}. خلاصه التواریخ ذکر می کند که این ممنوعیت تا سال ۱۰۱۳ (= ۱۶۰۴ م.) نیز ادامه داشت^{۳۵۷}. طبق همان مرجع در زمان شاه طهماسب اول (۸۴-۹۳۰ = ۷۶۴-۱۵۲۴ م.) گرفتن مالیاتهای غیر قانونی از رعایا به کلی ممنوع بود. عین عبارت متن چنین است: «... توجیهات و مطالبات از رعایا به نوعی مسدود بودند که عمال ولایات را قدرت و یارای آن نبود که يك دینار به خود سر توجیه توانند کرد و در اطراف و

۳۵۴- خلاصه التواریخ، ص ۲۴۲a و بعد از آن. ۳۵۵- طبق تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۲۳ به خصوص در مراکزی که اهالی آن شیعی مذهب بوده اند (رجوع شود همچنین به خلاصه التواریخ، ص ۲۴۲b). ۳۵۶- به استثنای قندهار که در آنجا تمغا و قسمت عمده عواید مالیاتی را تشکیل می داد، (تاریخ ایلچی نظام شاه ، ص ۷۸a). تاریخ ایلچی نظام شاه سال ۹۶۰ را ذکر می کند که سهو است. ۳۵۷- خلاصه التواریخ، ص ۲۱۰b.

* منظور از حسن پادشاه همان اوزون حسن آق قویونلو است. در اینجا مراد قانونی است که اوزون حسن شخصاً در باره وصول مالیاتها تدوین کرد و به نام «قانون نامه حسن بیگی» و گاهی «قانون حسن پادشاه» معروف شد. برای اطلاع بیشتر در این مورد رجوع شود به کتاب «تشکیل دولت ملی در ایران» تألیف والتر هینتس صفحه ۱۳۰ م.

اکناف مملکت حکم اشرف صادر گشته بود که عمال اگر يك دينار بر احدی از رعایا به خلاف حکم حواله نمایند پنجاه تومان از او جریمه طلب شود « ۳۵۸. قوانین مالیاتی که در زمان شاه طهماسب اول تدوین شده بود بعد از مرگ او نیز اعتبار خود را از دست نداد.

طبق خبری که خلاصة التواریخ می دهد مرشد قلی خان که نماینده (وکیل) شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵=۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) بود کمی پس از جلوس این پادشاه بر تخت سلطنت تغییراتی کلی و عمومی در آن قانون داد و چنین بدعت گذارد: «در باره اخذ مالیات از زمان شاه طهماسب اول و پس از آن تا این زمان مقرر بود که يك دينار را (بدون هیچ مخارج اضافی) يك دينار مطالبه کنند. چون طبیعت طایفه چاوشلو (که مرشد قلی خان از آنان بود) به ظلم میل داشت (او بر هر دينار ۰.۲۵ / افزود) چهار دينار را تبدیل به پنج دينار کرد» ۳۵۹. مرشد قلی خان مالیات های جدیدی نیز وضع کرد: نیمی از (درآمد سالانه) مالیات را به عنوان «مدد خرج لشکر و تفنگچی» بر مالیات همه کشور اضافه کرد و دستور داد آنرا بگیرند. نیم تایک برابر بر مالیات کسانی که سیورغال داشتند افزود و آنرا «قیمت اسب به جهت قورچیان» نام نهاد ۳۶۰. این بدعت بزودی در همه کشور رواج یافت و حکام دستور اخذ این مالیات جدید را

۳۵۸- خلاصة التواریخ، ص ۲۴۲b. ۳۵۹- خلاصة التواریخ، ص ۴۰۵b: «... چون طبیعت طایفه چاوشلو به ظلم مایل بود در باب اخذ مالو جهات که در زمان شاه جنت مکان علین آشیان و بعد از آن تا این زمان دیناری دیناری مقرر بود او چهار دينار پنج دينار کرد. متأسفانه مولر در چاپی که از خلاصة التواریخ (ص ۲۳) کرده نسخه بدل را که به گمان من تنها صورت معقول آن موضع است به دست نداده است. ۳۶۰- همان مرجع: ... و نصف يك مال بر تمامی ممالك محروسه به علت زر مدد خرج لشکر و تفنگچی مقرر کرد و به تحصیل داد و برار باب سیور غالات ... نصف جمع سیورغال بلکه برابر سیورغال حواله و اطلاق فرمود و آن را قیمت اسب به جهت قورچیان نام نهاد.

از رعایا «به بهانه مدد خرج لشکر» صادر کردند و این امر باعث خانه خرابی مردم گردید.

گویاعلت، فقر و فلاکت مردم بوده است که بعدها شاه عباس اول ناگزیر شد باردیگر قوانین مالیاتی را به دقت تمام رعایت کند. اسکندر منشی گزارش می دهد که شاه مردم را از قید پرداخت چند مالیات آزاد ساخت ۳۶۱. مهمترین این تدابیر آن بود که وی در سال ۱۰۰۷ (= ۱۵۹۸-۹ م.) افزایش عمومی مالیات را که توسط مرشد قلی خان انجام پذیرفته بود لغو کرد. فرمان داد تاحکام از هر پنج دیناری که قبلاً دریافت می کردند يك دینار تخفیف بدهند ۳۶۲. شاه عباس اول می خواست با این تدبیر بدعتی را که به مرور زمان در عراق عجم پا گرفته بود لغو کند و مجدداً اوضاع و احوال را با «قانون قدیم» و «دستور العمل» زمان طهماسب اول مطابقت دهد ۳۶۳.

در دوره شاه عباس اول به این امر توجه شد که گرفتن مالیات در سراسر کشور طبق قواعد و ضوابط واحدی انجام گیرد. مثلاً در سال ۱۰۰۰ (= ۱۵۹۲ م.) شاه بلافاصله پس از فتح گیلان فرمانی برای «استمالت» مردم آن دیار صادر کرد. وی حکام، تیول داران و غیره را از گرفتن مالیات هائی که قبلاً توسط حکام محلی به صورت «مبتدع» اخذ می شد منع کرد ۳۶۴. در سال بعد شاه وزیر کل را

۳۶۱ - تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۸۷، ۸۹۵ و بعد از آن. ۳۶۲ - تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۸۷: تخفیف دیناری پنج دینار عمل کرد حکام. ۳۶۳ - مینورسکی این موضع را قدری متصنع ترجمه کرده است (تذکرة الملوك، ص ۱۷۶) به خصوص که «عمل کرده» مسلماً به همان معنی است که ما به دست داده ایم (رجوع شود به عباسنامه، ص ۳۱۸ و بعد از آن؛ همچنین جواهر الاخبار، ص ۳۳۲a: «عمل خان احمد» یعنی جمع وصولی مالیات خان احمد). ۳۶۴ - رونوشت فرمان در: مکتوبات خان احمد خان، ص a ۱۰۰ تا a ۱۰۱ با مشخصات زیر: کتابخانه دانشگاه توبینگن، مخزن سابق کتابخانه دولتی.

با مستوفیان، منشیان را با «داروغه دفترخانه همایون» به گیلان فرستاد. آنها مأمور بودند که «مال و حقوق دیوانی» ایالت را مطابق «قانون عدالت تعیین کنند» و هرگاه معلوم می شد که در زمان حکام سابق محلی «وجه بی حسابی» از مردم می گرفته اند می بایست آنرا بی اعتبار قلمداد کنند ۳۶۵.

مطابق گفته شاردن، که شرح او اخردوره صفویه را می دهد، حکام هنگام شروع به خدمت «دستور العمل» دریافت می داشتند. در این دستور العمل ها منجمله اطلاعات مفصلی بود درباره حدود و ثغور قلمرو حکومتی و مالیات هائی که تا آن موقع از مردم می گرفته اند ۳۶۶.

طبق گفته شاردن اداره امور ایالت نمونه ای بود تمام عیار از اداره امور مملکت. هم در آنجا دیوان محاسبات بود و هم اعضای که نظایر آنها در دربار به کار مشغول بودند. تفاوت فقط در تعداد کارمندان و میزان حقوق آنها بود و بس ۳۶۷. تنها کارمندی که در مآخذ ما درباره او شرح دقیق تری به دست داده شده وزیر ایالت است که مافصل خاصی را به شرح وظایف وی اختصاص داده ایم. اما اطلاعات شاردن تا آنجا که ما در اسناد به اصطلاحاتی نظیر «سرکار عالی» به معنی اداره امور مالی ایالتی و «مستوفی» و «ناظر» بر می خوریم تأیید می شود. اداره امور مالی ایالتی اصولاً مانند اداره عمومی ممکن بود از دو شعبه تشکیل شود و این معنی از مثال زیر به خوبی حاصل می شود. بیگلربیگی چخور سعد یعنی طهماسب قلی خان قاجار در سال ۱۰۴۵ (= ۱۶۳۵ م.) خیانت کرد و قلعه ایروان را به نیروی عثمانی که آن منطقه را محاصره کرده بود، تسلیم داشت ۳۶۸. پس از راندن عثمانیها، از طرف دیوان

→ پروس با مشخصات Ms. Petermann 175 (فهرست برج، نمره ۴۵) و صف هر يك از مالیاتها می تواند برای روشن کردن امور مالی گیلان کلیدی باشد، اما در اینجا بحث در آن از حوصله ما خارج است. ۳۶۵- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۵۹؛ در این مورد رجوع شود به جواهر الاخبار، ص ۳۳۲a. ۳۶۶- شاردن، جلد پنجم، ص ۲۶۵ و بعد از آن. ۳۶۷- شاردن، جلد پنجم، ص ۲۵۵. ۳۶۸- خلد برین، ص ۱۷۰.

اعلی شخصی مأمور شد تا املاك طهماسب قلی خان را که در دیوان به ثبت نرسیده بود^{۳۶۹} صادره نماید. ناگزیر شدند به ارقام و اطلاعاتی که پیشکار مخصوص مالی او (مستوفی خاصه) در حافظه داشت اتکاء کنند، زیرا تمام اسناد و مدارک از بین رفته بود^{۳۷۰}. برای دوره شاه طهماسب اول فقط يك بار از «وزیر خاصه» یکی از حکام ذکری به میان آمده است^{۳۷۱}.

۳- اختیارات قضائی حکام

حاکم به عنوان عالیترین مرجع دولتی در ایالت حق نظارت عمومی بر سازمان‌های اداری و قضائی حوزه حکومتی خود داشت. در يك فرمان انتصاب متعلق به سال ۹۶۴ (= ۷-۱۵۵۶ م.) که ضمن آن شاهزاده سلطان ابراهیم میرزا به سمت حاکم مشهد و «ناظر» آستان قدس منصوب می‌شود به او یادآوری می‌کنند که: «... در تحقیق و تفتیش حال هر کس از امرا و حکام و تیولداران و داروغگان و عمال و کلاتران و کدخدایان اهتمام نموده در منع و نهی ایشان از اعمال ناصواب مساهله و اهمال ننماید»^{۳۷۲}. حاکم با سازمان‌های مورد بحث همان رفتاری را داشت که شاه با حاکم. در برابر هر تصمیم یا تدبیر کارمندان چه قضائی و چه اداری می‌شد به حاکم شکایت کرد و تجدید نظر خواست. مثلاً شاردن ذکر می‌کند که چه جور اهالی يك ناحیه نزدیک شیراز از طرز رفتار میرآب باشی به حاکم شیراز شکایت بردند^{۳۷۳}. حاکم به خصوص مسئول اعمال و اقدامات «راهداران» بود. اسکندر منشی مخصوصاً برقرار-

۳۶۹ - پس، از مصونیت برخوردار بوده است. ۳۷۰ - طبق رونوشت سندی به نقل از پاپازیان، جلد دوم، سند شماره ۳۵. ۳۷۱ - جواهر الاخبار، ص ۳۱۵b. ۳۷۲ - رونوشت سند در افضل التواریخ، جلد دوم، ص ۲۱۸a. مؤلف خلاصه التواریخ در گزارشی که درباره انتصاب شاهزاده داده است (خلاصه التواریخ، ص ۱۸۱a) بسیاری از قسمتهای این سند را در کار خود مورد استفاده قرار داده ولی از مأخذ خود ذکر نکرده است. ۳۷۳ - شاردن، جلد ششم، ص ۱۰۸ و بعد از آن.

نگاهداشتن نظم را در مملکت و همچنین امن نگاهداشتن راه‌های ارتباطی را از اهم وظایف دولت می‌شمارد^{۳۷۴}. به همین دلیل در فرمانهای انتصاب حکام مخصوصاً نظارت راه‌ها و جاده‌ها را به آنها یاد آوری و گوشزد می‌کردند^{۳۷۵}.

در اواخر دوره شاه طهماسب اول (متوفی در ۹۸۴=۱۵۷۶ م.) امنیت جاده‌ها تا بدان حد بود که شاه اسمعیل دوم توانست قندهار، هرات و مشهد را بدون حاکم بگذارد^{۳۷۶}. هنگامی که در اثر اختلال و اغتشاش‌های دوره شاه محمد (۹۵-۹۸۵=۸۷-۱۵۷۸ م.) کار درست برعکس شد باز شاه عباس اول نظم را در مملکت برقرار ساخت. برای تأمین امنیت در سراسر کشور وی ناگزیر به برقراری اصولی کاملاً جدید گردید. حکام و تمام کسانی که حفظ جاده‌ها به عهده آنها بود مکلف شدند که امنیت جاده‌ها را تضمین کنند. در موارد سرقت و غارت بر آنها بود که به دنبال مال مسروقه بگردند و آنرا مسترد دارند. در غیر این صورت ناگزیر می‌بایست ارزش اموال مسروقه را بپردازند^{۳۷۷}. گویا در دوره شاه صفی (۵۲- ۱۰۳۸=۴۲-۱۶۲۹ م.) دیگر چندان پای بند رعایت این دستور نبوده‌اند^{۳۷۸}.

۳۷۴- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۱۰۴. ۳۷۵- رجوع شود به فرمان انتصاب حکام قندهار و استراباد که ما خصوصیات آنرا قبلاً در حاشیه نمره ۳۴۲ ذکر کردیم. ۳۷۶- طبق خلاصه التواریخ، ص ۲۴۲ b، ۲۶۶ b، ۲۷۲ b؛ تاریخ حیدری نیز در ص ۵۸۲a از امنیت کامل مملکت سخن می‌گوید: «... و جمیع اطراف... به نوعی امن بود که یک کس و دو کس با خروارهای زر آمد و شد می‌نمودند». یک‌ماخذ ارمنی نیز (مجموعه گردآوری پروسه، جلد دوم صفحه ۸) برقراری عدالت را در مملکت در زمان شاه طهماسب اول تأیید می‌کند. اما الثاریوس در صفحه ۶۳۷ نظری خلاف آن دارد و از «دزد بازار بزرگی» صحبت می‌کند (رجوع شود به فصل سوم این کتاب، بند ب: اداره ایالات خاصه ۳- اوضاع نظامی). ۳۷۷- طبق تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۱۰۶. ۳۷۸- در اثر شکایتی که بازرگانان انگلیسی در این مورد کردند وظایف حکام ضمن فرمانی به آنها مؤکداً گوشزد شد (دفتر رونوشت‌های اسناد کمپانی هند شرقی، ص ۲۶ a).

شاردن که جزئیات روشن کننده‌ای در این باره، راجع به فعالیت راهداران و غیره به دست می‌دهد می‌گوید که این قانون در زمان شاه سلیمان (۱۱۰۵-۱۰۷۷ = ۹۴-۱۰۶۶ م) هم وجود داشته است. اما حکام به بهانه‌های مختلف از اجرای آن جلوگیری می‌کرده‌اند^{۳۷۹}.

وظایف قضائی حاکم با تکالیفی که تا به حال وصف کردیم ارتباط نزدیک داشت. وی در مواردی که صلاحیت محاکم کوچک‌تر برای رسیدگی کافی نبود خود شخصاً در محاکمات دخالت می‌کرد. در فرمان‌های انتصاب اغلب می‌بینیم که به حاکم اخطار شده است که «در اعانت مظلومین و ملهوفین و دفع شرّ ظلمه و متغلبین طریقه نصفت و عدالت از دست ندهد»^{۳۸۰}.

همچنین دعاوی حقوقی نیز که رسیدگی به آنها واقعاً در صلاحیت فقها و روحانیون بود در حضور حاکم طرح می‌شد. در این موارد یا مستقیماً نزد حاکم طرح دعا می‌کردند یا در مرحله دوم پس از آنکه این دعوا بدو در محکمه شرع طرح گردیده بود. قضات در دوره حکومت صفویه سهم درجه دومی داشتند. از یکی از مآخذ معاصر آن دوره چنین برمی‌آید: «... قاضیان باعث عقد و طلاق اند و میراث را قسمت کنند و قبالة خرید و فروخت به مهر و ورقم ایشان است ...»^{۳۸۱}. در منازعات و به خصوص در اختلافات ملکی اغلب به يك محکمه عالی‌تر روحانی مثلاً به شیخ الاسلام رجوع می‌کردند^{۳۸۲}. آنان که مسلمان نبودند رجوع به حاکم را

۳۷۹- شاردن، جلد ششم، ص ۶-۱۲۳. ۳۸۰- فرمان انتصاب حاکم استرآباد در زمان شاه طهماسب اول که ذکر آن گذشت (رجوع شود به حاشیه نمره ۳۴۲ همین فصل)، برگه ۱۴. ۳۸۱- يك جغرافياي بی نام ایران در بریتیش میوزیوم بامشخصات زیر: Ms. Add 7720، برگه ۱۰۹؛ وصف وظایف قضات درسندی که برای تأیید و تحکیم قاضی اردوباد در سال ۱۰۷۹ (= ۱۶۶۹ م) صادر شده نیز با آنچه گفته شد شباهت دارد (سند در تصرف حاجی حسین نخجوانی است و عکس آن در اختیار پروفیسور ه. رومر قرار دارد). ۳۸۲- مطابق با گفته سانسون در صفحه ۴۶ سفرنامه اش درهرشهری که خان مقیم بود جزو سایر عمال يك نماینده از شیخ الاسلام پایتخت مملکت حضور داشت.

ترجیح می‌دادند و اصولاً دعاوی علیه بدهکاران به علت طول مدت محاکمه در محاکم شرعی بیشتر در حضور حاکم طرح می‌شد و طبق عرف حل و فصل می‌گردید^{۳۸۳}. با وجود اینها طبق گفته شاردن هیچ گاه بین محاکم شرعی و غیر شرعی بر سر موضوع صلاحیت اختلافی رخ نمی‌داد. محاکم شرعی هرگز جسارت این را نمی‌کردند که حکمی سوای آنچه دستگاه حکومتی مطلوب می‌دانست صادر کنند، زیرا آنها برای اجرای حکم خود ناگزیر می‌بایست انتظار مساعدت از قوای غیر روحانی و غیر شرعی داشته باشند^{۳۸۴}.

در امور جنائی که محاکم شرعی معمولاً^{۳۸۵} دخالتی نداشتند حاکم مهمترین مرجع قضائی ایالت به شمار می‌رفت.

به تبعیت از منابع معتبر می‌توان گفت که حق محاکمه برای بعضی از دعاوی جزائی در تمام مملکت منحصر به تشکیلات قضائی درباری بود و بس. شاردن می‌گوید تنها شاه بود که می‌توانست مجازات اعدام را برای کسی مقرر دارد. هرگاه دیوان بیگی دربار یا تشکیلات قضائی ایالات کسی را مستحق مجازات اعدام می‌یافتند مطلب را به عرض شاه می‌رساندند و وی بود که دربارهٔ مرگ و زندگی جانی تکرار تصمیم مقتضی می‌گرفت^{۳۸۶}. از طریق سفرنامه کمپفر در می‌یابیم که دیوان بیگی موظف بود که «مر تکبین نهب و غارت و جنایت را نه تنها در پایتخت بلکه در سراسر مملکت به مجازات برساند». در حضور وی «به خصوص چهار مورد زیر از جنایات مورد رسیدگی قرار می‌گرفت: ضرب و جرح، کور کردن، تجاوز به ناموس، قتل نفس»^{۳۸۷}. در تذکرة الملوك نیز مذکور است که دیوان بیگی این چهار جنایت

۳۸۳ - طبق گفته شاردن، در جلد ششم، ص ۷۲ و ۸۵. ۳۸۴ - همان مرجع، ص ۷۵ و بعد از آن. ۳۸۵ - برای استثناء در این مورد رجوع شود به فصل سوم این کتاب، بند ب اداره ایالات خاصه، قسمت ۲ - قوه قضائی. ۳۸۶ - شاردن، جلد پنجم، ص ۲۶۵؛ جلد ششم، ص ۱۰۰. ۳۸۷ - کمپفر، ص ۸۰؛ دومن نیز در ص ۱۸ کتاب خود اظهار قریب به همین معنی دارد اما وی تنها از قتل و زد و خورد نام می‌برد.

یا «احداث اربعه»^{۳۸۸} را محکوم می‌کرد و از «محال بعیده» شکایت‌هایی در این موارد به‌وی می‌رسید. البته چیزی در این باره گفته نشده است که تنها او به این شکایات می‌رسیده است. هر چند که این اظهارات جای تردید درباره حقوق اصلی دیوان بیگی باقی نمی‌گذارد باز منابع دیگری در اختیار داریم که حق رسیدگی به چهار جنایت موصوف یا «احداث اربعه» را مختص حکام می‌دانند. در فرمان انتصاب یکی از حکام مشهد که قبلاً ذکر کردیم^{۳۸۹} و مورخ به سال ۹۶۴ (= ۷-۱۵۵۶ م.) است بر سیل اخطار چنین آمده است: «... سادات عظام و خدام ذوالاحترام و کلانتران و اعیان و ارباب و رعایای مشهد مقدس معلی و توابع قضایا و سوانحی که در ممالک ایشان واقع شود از احداث اربعه و غیر آن در حضور گماشته و دیوان بیگی فرزند ارجمند که جانشین و نصب نموده نواب همایون ماست رفع نموده موقوف به عرض دیوانیان اعلی ندارند و وجه احداث را به سرکار آن فرزند اقبال‌مند جواب گویند»^{۳۹۰}. از طرز انشاء این سند همچنین بر می‌آید که معمولاً مأمورین اداره مرکزی بوده‌اند که به «چهار جنایت» رسیدگی می‌کرده‌اند و شاه برای ابراز عواطف خاص خود تمام کار قضاوت را به شاهزاده محول داشته است.

بعضی از حکام نیز که از بستگان خاندان سلطنت نبوده‌اند می‌توانسته‌اند بدین افتخار نایل آیند: خلاصه‌السير در یکی از تعلیقات، سرگذشت خانواده زیاداغلی را که از سالیان دراز حکام قرا باغ از میان آن برخاسته بودند بازگویی کند. بر طبق این سند شاه ویردی سلطان زیاداغلی اولین کس از این خانواده بود که در زمان شاه طهماسب اول (۸۴-۹۳۰ = ۷۶-۱۵۲۴ م.) به این سمت رسید. چندی پس از تنصیب، شاه وی را به مرحمت و انعامی شاهانه نواخت: به تیول وی افزوده شد، پاداشی

۳۸۸- تذکرة الملوك، ص ۲۰۵ بجای ضرب و جرح نوشته «شکستن دندان». ۳۸۹- رجوع شود به زیر نویس نمرة ۳۷۲ همین فصل درباره رونوشت فرمان انتصاب در افضل‌التواریخ و قسمتی که در متن به آن مربوط می‌شود. ۳۹۰- افضل‌التواریخ، جلد دوم ص ۲۱۸.

معادل هزار تومان در سال گرفت و حق رسیدگی به «احداث اربعه قرا باغ» به وی داده شد ۳۹۱. اگر گفته سانسون را قبول کنیم باید بگوئیم که در اواخر دوره صفویه با بزرگواری و دست و دل بازی بسیار این حق را به دیگران واگذار می کرده اند. در آنجا چنین آمده است که سوای خانها، چند تن از سلطانها و چندین نفر از داروگان برگزیده هیچ کس دیگر حق صدور حکم اعدام را نداشته است. این امر باعث بی نظمی بسیار در مملکت شد، زیرا دزدان و بدکاران بخصوص به ایالاتی می رفتند که می دانستند هیچ کس در آنجا در صدد اعدام آنها بر نخواهد آمد ۳۹۲.

به هر حال در بار برای خود این حق را محفوظ نگاهداشته بود که در صورت لزوم و ظاهراً در تمام موارد در کار قضاوت دخالت کند. مخصوصاً شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵=۱۶۲۹-۱۵۸۷م.) هرگاه در ایالات به سر می برد از این حق خود استفاده بسیار می کرد. مثلاً ما از طریق تاریخ عباسی مطلع می شویم که شاه هنگامی که در این محل یا آن محل به سر می برد «... به غوررسی عجزه و مساکین مشغول» ۳۹۳ بود. بین اسنادی که پاپازیان منتشر کرده از رأی صدر در یکی از دعاوی حقوقی مربوط به ایالت چخور سعد که به سال ۱۰۱۳ یا ۱۰۱۴ (= ۱۶۰۴م.) رخ داده مطلع می شویم. شخص پادشاه با صدور فرمانی این رأی را تنفیذ کرده است. تکمله ای که به اصل این فرمان افزوده اند نیز سخت جالب توجه است. در این تکمله چنین آمده است که «دربار شاهنشاهی اکنون در این ایالت مستقر است. هر کس از اهالی که با دیگری دعوائی دارد در دربار حاضر شود» ۳۹۴.

از لحاظ نظری همواره این امکان موجود بود که شاکیان از هر نقطه مملکت

۳۹۱- خلاصه السیر، ص ۱۸۰. ۳۹۲- سانسون، ص ۱۸۹ و بعد از آن. ۳۹۳- تاریخ عباسی، ص ۲۹۱؛ اطلاعات مندرج در تاریخ عباسی، ص ۲۷۱ و ۲۷۴ و غیره نیز به همین صورت است. ۳۹۴- پاپازیان، جلد دوم، سند نمرة ۳.

به دربار رجوع کنند و این امر لا اقل در دوره‌هایی که پادشاه زمام امور را محکم در اختیار خود داشته وسیله مؤثری علیه خودسری‌های حکام بوده است . به همین دلیل گویا شاه طهماسب اول در اثر شکایات رعایا بدون اینکه از صحت اظهارات ایشان مطمئن شود حکامی را عزل کرده است ۳۹۵ . شاردن از این کار به تحسین یاد می‌کند و آنرا «سیاست خوب حکومت ایران» می‌نامد که هرگز عریضه هیچ‌کس را رد نمی‌کردند و حکام یاوزرا هرگز جسارت آنرا نداشته‌اند که کسی را مانع رجوع و شکایت به دربار شوند ۳۹۶ .

دادخواهی از دربار به دو صورت ممکن بود. وسیله مطمئن‌تر ، با نتیجه‌تر و کم‌خرج‌تر آن بود که هنگام خروج شاه عریضه‌ای به‌وی تقدیم دارند ۳۹۷ . شاردن می‌گوید که شاه هیچگاه عریضه کسی را رد نمی‌کرد و اغلب به یکی از ملازمان یا معمولاً ایشک آقاسی باشی دستور می‌داد که آنرا بگیرد ۳۹۸ . در دوره شاه اسمعیل دوم برای این منظور عضو معینی را مأمور کرده بودند. شاه کمی پس از جلوس بر تخت سلطنت (۹۸۴ = ۱۵۷۶ م.) احمد بیگ آسایش (؟) اغلی استاجلو را به سمت حامل عرایض مظلومین و فقرا «پروانچی عجزه و مساکین» ۳۹۹ منصوب داشت. سانسون می‌گوید با وجود این ، حکام توانستند گاه‌گاه با دادن رشوه یا در اثر روابط خصوصی که با اطرافیان شاه داشتند کاری کنند که عرایض پذیرفته نشود یا معوق و بلا اجرا بماند ۴۰۰ . راه دیگر آن بود که عریضه خود را به یکی از صاحب منصبان درباری

۳۹۵- جواهر الاخبار، ص ۲۹۷a . ۳۹۶- شاردن، جلد پنجم، ص ۲۷۷ .
 ۳۹۷- شاردن، جلد پنجم، ص ۲۸۰ ؛ سانسون، ص ۱۴۸ . ۳۹۸- شاردن، جلد پنجم، ص ۳۵۸ ، ۴۴۳ ؛ در اخلاق شفائی که مخصوص شاه طهماسب اول تألیف شده کمک کردن به دادخواهان اولین فضیلت پادشاهان محسوب شده است. رجوع شود به :

Lambton, *Quis custodiet* 126 .

۳۹۹- خلاصه التواریخ، ص b ۲۵۶ ؛ راجع به این شغل در ایران قبل از صفویه رجوع کنید به بوسه، ص ۷۱ و بعد از آن . ۴۰۰- سانسون، ص ۱۴۹ .

بدهند و او شکایت شاکی را به سمع شاه برساند. در این مورد می بایست پول داشت یا از دوستان ذی نفوذی برخوردار بود^{۴۰۱}.

طبق اطلاعی که شاردن می دهد گاه تا ده هزار نفر شاکی در دربار جمع می شدند، اما معمولاً تعداد شاکیان هفت تا هشت هزار نفر بود. هر گاه جمیع اهالی یک ایالت از حاکمی شاکی بودند در دسته هائی متشکل از چند صد تن تا هزار تن به پایتخت می آمدند و در برابر قصر شاه آنقدر هیاهو می کردند تا وی فرمان می داد عریضه آنها را بگیرند و یکی از صاحب منصبان درباری را مأمور می کرد که به شکایت ایشان رسیدگی کند^{۴۰۲}.

از آن گذشته صاحب منصبان درباری نیز موظف بودند که چنین شکایاتی را بپذیرند و به آنها رسیدگی کنند. در امور شرعی صدر مملکت و در امور دنیوی دیوان بیگی یا امیر دیوان مملکت^{۴۰۳} صلاحیت رسیدگی داشتند و این هر دو شغل از ابتدای دوره حکومت صفویه وجود داشته است. شاه اسمعیل دوم کمی پس از جلوس بر تخت سلطنت در سال ۹۸۴ (= ۱۵۷۶ م.) یک شورای قضائی به نام «دیوان عدالت» تشکیل داد. وی پسر عموی خود را به سمت دیوان بیگی باشی منصوب داشت و به او فرمان داد هر هفته دو بار در معیت وزیر اعظم و دو نفر از امرای قزلباش محکمه تشکیل دهند^{۴۰۴}.

۴۰۱- شاردن، جلد پنجم، ص ۲۸۰. ۴۰۲- همان مرجع. ۴۰۳- از اواخر قرن شانزدهم مسیحی (= قرن دهم هجری) این دو اصطلاح هر دو برای یک صاحب منصب به کار برده شده است (رجوع شود به فرمان انتصاب یک امیر دیوان در: نسخه جامعه مراسلات اولوالایلاب، ص ۱۳۲ا و بعد از آن؛ از آن گذشته رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۰۴؛ عباسنامه، ص ۴۷ و بعد از آن، ۲۱۹ و بعد از آن. در ابتدای دوره صفویه فقط (۴) به اصطلاح امیر دیوان بر می خوریم. ۴۰۴- مطابق خلاصه التواریخ، ص ۲۵۵ا؛ برای کسب اطلاعات بیشتر در این مورد رجوع شود به شاه اسمعیل دوم اثر هینتس، ص ۷۵؛ از آن گذشته به پاپازیان، جلد اول، ص ۲۱۵ و بعد از آن، جایی که سند نمرة ۱۹ مورد تفسیر قرار گرفته و پاپازیان آنرا به عنوان فرمان این دیوان عدالت تلقی کرده است.

در دوره شاه عباس اول، قاعده و قانون استواری برای رسیدگی به این شکایت‌ها وجود داشت. تاریخ عباسی ضمن وقایع سال ۱۰۱۹ (= ۱۶۱۰ م.) ذکر می‌کند که فرمان عالی شرف صدور یافته بود که هیچکس حق ندارد هنگامی که شاه برای تفرج سوار شده است مزاحم وی گردد. شکایت‌ها و دادخواهی‌ها می‌بایست در حضور صدر مملکت به دیوان بیگی تقدیم گردد. ضمن بحث کوتاهی درباره انواع شکایت، منبع مورد نظر ما چنین ذکر می‌کند: «... مدعیات به سه قسم منقسم می‌شود: اول شرعیات آن حسب الحکم صدارت پناه به مهر دیوان بیگی ساخته شود؛ دوم عرفیات آنچه مالیات دیوان باشد به عرض اشرف رسانند، و یکی ستم رسیده‌ها به حکم دیوان بیگی با وقوف صدارت پناه رفع آن ظلم و ستم بکنند...» ۴۰۵.

شاه عباس دوم در یونیت ۵-۱۰۶۴ (= ۵-۱۶۵۴ م.) تصمیم گرفت شخصاً سه بار در هفته «دیوان عدالت» را تشکیل دهد. یک‌روز وابستگان قشون و ملازمان دربار و روز دیگر رعایا و مظلومین از سراسر مملکت عرایض و تقاضاهای خود را تقدیم می‌کردند و روز سوم مخصوص به عرض رساندن پیشکش‌های پادشاهان و خوانین و سلاطین بود ۴۰۶.

در اینجا می‌کوشیم تا تصویری از طرز تعقیب این قبیل دادخواست‌ها در آن زمان به دست آوریم ۴۰۷. در شکایاتی که از تعدی حکام می‌شد پیکری به همراه شاکی نزد یکی از معتمدان دربار که در ایالت مورد بحث مقیم بود فرستاده می‌شد و این فرد اخیر اختیار تام می‌یافت که در آن مورد خاص تحقیق کند و نظر دهد. پیکری که از جانب

۴۰۵- تاریخ عباسی، ص ۳۱۹ a و بعد از آن. ۴۰۶- طبق اطلاعات مندرج در عباسنامه، ص ۱۷۵، ۱۹۰ (= خلدبرین، ص ۱۹۴ b، ۲۰۲ b)؛ بهر حال شاردن در جلد پنجم، ص ۳۴۲ گزارش می‌دهد که شاه صفی و شاه عباس دوم کمتر در جلسه محاکمات شرکت می‌جستند. ۴۰۷- در صورتی که ماخذ دیگری ذکر نکرده باشیم در اینجا فقط نظر سانسون را از صفحه ۱۵۳ و بعد از آن بازگو می‌کنیم.

در بار فرستاده می شد اجرای حکم را تقبل می کرد. در موارد جدی تر کسی که مأمور تحقیق در حقیقت امر بود مدارك مكشوفه دال بر وقوع جرم را به دربار می فرستاد و شاه شخصاً درباره سر نوشت حاکم تصمیم می گرفت^{۴۰۸}. سانسون تأکید می کند که به جریان انداختن دادخواست بسیار امر دشواری بود. من جمله شاکی قبلاً «التزام»^{۴۰۹} می داد که هر گاه اظهاراتش خلاف واقع باشد مبلغ معینی بپردازد. آنگاه پیکی که از طرف دربار مأموریت یافته بود این مبلغ را از یکی از طرفین دعوا می گرفت. در عباسنامه اغلب از این ذکر است که شاه عباس دوم بر اثر دریافت شکایتی حکامی را به زندان افکند یا امر به قتل آنان کرد^{۴۱۰}. مثلاً در یونت ئیل ۵-۱۰۶۴ (= ۵-۱۶۵۴ م.) از اتباع قشون و رعایا شکایتی از «ظلم و تعدی و سلوک ناهنجار» سپهسالار وقت مملکت و حاکم تبریز به شاه رسید.

«رقم اشرف به جهت تحقیق چگونگی سلوک آن مست باده غفلت به اسم امناء دارالسلطنه تبریز ... صادر شد»^{*} چون از طرف امناء و همچنین امرا و حکام خراسان حقیقت عرایض شاکیان به ثبوت رسید وی از سمت خود معزول شد و به زندان افتاد^{۴۱۱}.

۴۰۸ - به عنوان مثال: خلدبرین، ص ۱۴۸؛ همچنین رجوع شود به مواضعی که پس از این از عباسنامه نقل شده است. ۴۰۹ - برای اطلاع بیشتر درباره «التزام» رجوع شود به تذکره الملوك، ص b ۲۱؛ بوسه، ص ۱۴۷ و بعد از آن. ۴۱۰ - رجوع شود به عباسنامه، ص ۱۹۰ و بعد از آن، ۲۱۶ (= خلدبرین، ص b ۲۱۴)، ۳۱۵ و بعد از آن. از نظر منتسکیو در جلد اول کتاب روح القوانین، ص ۳۱ (چاپ پاریس ۱۹۵۶)، انتشارات گارنیه) خوف دائم بزرگان مملکت در برابر «فرمانروای مستبد» پایه و اساس «حکومت استبدادی» است. او آخرین پادشاه سلسله صفویه را به عنوان مثال ذکر و اظهار عقیده می کند که سقوط حکومت او بدان علت است که به اندازه کافی خون نریخته است. ۴۱۱ - طبق عباسنامه، ص ۱۷۴ و بعد از آن (= خلدبرین، ص a ۱۹۵).

* آنچه در این قسمت به صورت نقل قول ذکر شد مستقیماً از عباسنامه ذکر گردیده.

است. م. م.

سرانجام باید مختصری نیز درباره ترکیب محاکم حکام ذکر کرد. حاکم در کلیه امور مهم شخصاً قضاوت می کرد. برای موارد کم اهمیت تر وی داروغه رابه نمایندگی از طرف خود برگزیده بود که ضمناً به عنوان مأمور اجرا در محکمه خود وی نیز شرکت می جست. به تبعیت از شاردن که در این مورد گویا فقط نیمه دوم قرن هفدهم مسیحی (= قرن یازدهم هجری) را در نظر دارد باید بگوئیم که داروغه با فرمان شاه به کار خود منصوب می شد نه به حکم حاکم ۴۱۲.

تاورنیه گزارش می دهد که در جوار خان و داروغه ای که توسط وی به کار منصوب شده بود یک نفر دیوان بیگی نیز از طرف مرکز مأموریت داشت ۴۱۳. مافقط در دو مورد در منابع فارسی اثر خود به دیوان بیگی مأمور در دستگاه حاکم برخورد ایم ۴۱۴. اما این حتم است که وزرای ایالتی که از طرف مرکز مأموریت داشتند یا نمایندگان نشان در محاکم شرکت می جستند و یا اقلاً می بایست شرکت بجویند. بر این گفته خود از

۴۱۲- شاردن، جلد پنجم، ص ۲۵۹؛ مطابق آنچه از منابع فارسی مستفاد می شود (مثلاً رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۶۵، ۸۳۵) داروغه نماینده حاکم بوده است. این معنی از سفرنامه تاورنیه، جلد پنجم، ص ۵۵۲ نیز به خوبی مستفاد می شود. دومن در صفحه ۱۵۳ نظر شاردن را تأیید می کند اما امکان دارد که در موضع مزبور سرزمین های خاصه را در مد نظر داشته است. در این باره می توانید به فصل دوم این کتاب بندج- زمین های دولتی و خاصه مراجعه کنید. ۴۱۳- تاورنیه،

جلد پنجم، ص ۵۵۲؛ شاردن (جلد ششم، ص ۹۸) در ایالات از شخصی به نام: _ président du divan ذکر می کند. اما شاید منظورش ایالات خاصه باشد. ۴۱۴- دیوان بیگی شاهزاده ابراهیم میرزا که ذکر آن در فوق گذشت و از طرف شخص شاه به کار گماشته شده بود (رجوع شود به خلاصه التواریخ، ص b ۱۸۱) نه دیوان بیگی که از طرف مرکز وی را فرستاده بودند و ریاض الفردوس، ص ۳۶۴ را اخبار او آخر دوره شاه عباس دوم از او یاد می کند. در گرجستان دوره صفویه قاضی القضاتی که به امور غیر شرعی رسیدگی می کرد نیز دیوان بیگی نامیده می شد (رجوع شود به پوتوریدزه Puturidze، سند نمرة ۱۳۶ که عبارت است از انتصاب یک نفر دیوان بیگی برای کارتیل توسط والی کارتیل؛ خوبوا، سند نمرة ۲۹ که در آن از دیوان بیگی کاخ صحبت شده است).

مقارن پایان دوره شاه طهماسب اول (متوفی در ۹۸۴ = ۱۵۷۶ م.) مدرکی و حجتی در دست داریم ۴۱۵.

طبق گفته سانسون که از سال ۱۶۸۳ تا ۱۶۹۱ مسیحی در ایران بوده است حاکم در حین قضاوت در محکمه می‌بایست یک مشاور روحانی نیز داشته باشد. بنابراین در هر شهری که یک نفر خان در آن اقامت داشت یک نفر «مدرس» یعنی معلم فقه و یک نفر «نایب‌الصداره» یعنی کسی که از طرف صدر نمایندگی داشت نیز به‌سر می‌برد ۴۱۶. مدرس نمایندگی «صدر ممالک» را در ایالات به‌عهده داشت. حاکم بدون فتوای اوق و صدور حکمی را نداشت ۴۱۷. نایب‌الصداره نماینده «صدر خاصه» بود ۴۱۸. وی در محکمه ایالتی همان وظیفه‌ای را به‌عهده داشت که رئیس وی محکمه دیوان بیگی مملکت، به عبارت دیگر او در صدور حکم برای موارد «احداث اربعه» مشاور حاکم بود.

۴- حاکم و تشکیلات دینی

بنظر می‌آید به‌جا باشد که برای تکمیل فایده قسمتی که گذشت مختصری نیز درباره روابط و مناسبات حاکم با احکام شرعی و فقهی نیز بگوئیم. در بسیاری

۴۱۵ - رجوع شود به فصل دوم این کتاب، بند ب - اختیارات وزرای کل، قسمت ۲ - اختیارات قضائی ۴۱۶ - سانسون، ص ۴۶؛ شاردن نیز در جلد ششم، ص ۶۲ از نماینده صدر «در همه ایالات» اظهار اطلاع می‌کند. تذکرة الملوك در صفحه ۴ فقط در ایالاتی که در حوزه قضاوت صدر خاصه بود از او یاد می‌کند، اما این را که در سایر ایالات چنین شخصی با این سمت اشتغال داشته است یانه مسکوت می‌گذارد. ۴۱۷ - سانسون، ص ۲۱؛ از حبیب‌السیر، ص ۳۷۹ نیز به خوبی برمی‌آید که در زمان شاه اسمعیل اول در خراسان صدر مشاور حاکم بوده است. ۴۱۸ - سانسون، ص ۲۳؛ احتمال دارد که سانسون دو مقامی را که به عنوان صدر در مملکت وجود داشته باهم اشتباه کرده باشد. ما این مطلب را طبق تذکرة الملوك، ص ۴۸ اصلاح کردیم.

از موارد می‌بینیم که حاکم مأمور اجرای حکم مراجع روحانی است. مثلاً در سال ۹۶۳ (= ۱۵۵۵ م.) شاه طهماسب اول تصمیم گرفت که ایالات را از لوٲ «منهیات» پاک کند. به‌گوش شاه رسیده بود که حکام مشهد به فرمانهای وی دربارهٲ امور مالی (سرکار) آستان قدس بی‌اعتناء مانده‌اند و در اجرای فرمان وی دربارهٲ «منع و نهی نامشروعات» تعلل و قصور ورزیده‌اند. به‌همین مناسبت وی شاهزاده سلطان ابراهیم میرزا را به‌جای حاکم قزلباش آن دیار منصوب کرد و سمت نظارت بر آستان قدس را نیز به‌وی محول ساخت^{۴۱۹}. در فرمان انتصاب به حاکم جدید اخطار شد که: «... و در اجرای احکام و اوامر شرعیه و دفع و رفع مکاره و مناهیه که به‌عهدهٲ اهتمام سیادت و نقابت پناه شیخ الاسلام معزالسیاده والنقابه [خلیفه] اسدالله [اصفهانیه] ^{۴۲۰} متولی آن آستان ملائک باستان* منوط و مربوط فرموده‌ایم مجهود و مبذول مرعی داشته به رأی شرع آرای او و مقتضای شرع شریف عمل نماید»^{۴۲۱}.

اما فقط‌کار در مشهد مقدس بدین منوال نبود. در بین اسنادی که توسط پایا زبان منتشر شده بعضی از احکامی که توسط «دیوان‌الصداره» صادر شده نیز یافته می‌شود. هم در احکام قضائی و هم در فرمانهای شاهانه‌ای^{۴۲۲} که همواره برای تأیید و تحکیم این احکام صدور می‌یافته علی‌الدوام به مقامات و مراجع دولتی ایالت مربوطه یعنی

۴۱۹- خلاصه التواریخ، ص ۱۸۰ b. ۴۲۰- خلاصه التواریخ، ص ۱۷۷ a: خلیفه اسدالله اصفهانیه در سال ۹۶۲ (= ۱۵۵۴ م.) متولی و شیخ‌الاسلام مشهد شد. ۴۲۱- رونوشت سند مندرج در افضل التواریخ، جلد دوم، ص ۲۱۸ a که قبلاً از آن نقل کردیم (قسمتی که در متن به‌زیر نویس نمره ۳۹۰ مربوط می‌شود). ۴۲۲- شاید در این اسناد صحبت از احکام صدر باشد که چند صفحه پیش ذکر آن گذشت و «بامهر دیوان بیگی، صورت قطعی می‌پذیرفت. * - ظاهراً پاسبان. م.

حاکم و اغلب نمایندگان وی «وکلا» یادآوری و گوشزد می‌شود که به استحکام مبانی شریعت کمک کنند ۴۲۳.

ظاهراً در عمل بسیار پیش آمده است که حاکمی حتی با وجود برخوردها و مقاومت‌های موجود به اجرای حکم محکمه شرع مساعدت کرده باشد. آنچه خلد برین ذیل وقایع سال ۱۰۵۰ (= ۱۶۴۰م) دربارهٔ محاکمه‌ای که در محکمه شیخ الاسلام ایران بر گزار گردیده ذکر می‌کند حاوی نکات دقیقی است. حکم محکمه یکی از طرفین دعوا یعنی «حاکم ایل بیات» را خوش نیامد، ولی ظاهراً ناگزیر شد در اثر فشار بیگلربیگی چخور سعدبدان تن در دهد. اما پس از مرگ بیگلربیگی حاکم دستور داد تا یکی از ملازمانش شیخ الاسلام را بکشد. البته این واقعه به گوش شاه رسید و وی مقرر داشت که بیگلربیگی جدید این قتل را مورد تعقیب قرار دهد ۴۲۴.

در برخی از اوضاع و احوال حاکم شخصاً به وکالت از طرف شریعت دست به کار می‌شد و وظیفه خود می‌دانست که اعمال خلاف شرع را مورد تعقیب قرار دهد. گاه به گاه بر اثر جلوس پادشاهی به تخت سلطنت «یا توبه» پادشاهی فرمان‌هایی صادر می‌شد که بر طبق آن می‌بایست به کمک قوای دولتی و قهری به تحکیم و تنفیذ قوانین شرعی بپردازند. از شاه طهماسب اول اطلاع داریم که دو بار توبه کرد. در سال ۹۳۹ (= ۱۵۳۳ م.) به این مناسبت دستور داد تا تمام میخانه‌ها را ببندند و قس علیهذا ۴۲۵. در سال ۹۶۳ (= ۱۵۵۶ م.) نذر کرد که از آن پس هرگز به عملی خلاف شرع

۴۲۳ - «امداد شرعی»، چنین است در پاپازیان، جلد دوم، سندهای نمره ۳ (۱۰۱۳) یا ۱۰۱۴ (= ۱۶۰۵ یا ۱۶۰۴ م.)، نمره ۱۵ (۱۰۲۹ = ۱۶۲۰ م.)، نمره ۲۱ (۱۰۴۳ = ۱۶۳۴ م.)، نمره ۲۵ (۱۰۵۳ = ۱۶۴۴ م.) ۴۲۴ - مطابق خلد برین، ص ۲۴۶.

۴۲۵ - رجوع شود به احسن التواریخ، ص ۲۴۶؛ شرفنامه، ص ۱۸۱؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۰۵.

دست نزنند و از همهٔ امرا بلکه تمام مردم خواست که از سر مشق او پیروی کنند^{۴۲۶}. یکصد و هجده نفر از اطرافیان شاه از وی تبعیت کردند^{۴۲۷}. در فرمان انتصاب حکومتی که قبلاً ذکر کردیم^{۴۲۸} و متعلق به سال ۹۷۷ (= ۷۰-۱۵۶۹ م.) است می بینیم که به حاکم اخطار کرده اند «... چون به قرد دولت قاهره در تمامی ممالک محروسه ابواب فجور و مناهای و فسق و ملامهی مسدود است در آن باب نیز کماینبغی غایت تدبیر بجا آورده و اگر عیاذ بالله منها در آن مملکت کس مرتکب امور منهیة غیر مشروعه شود او را به نوعی سزای و جزا دهند که دیگران را موجب عبرت و تنبیه گردد...»^{۴۲۹}. به هنگام جلوس شاه صفی بر تخت سلطنت (۱۰۳۸ = ۱۶۲۹ م.)^{۴۳۰} به مناسبت برگزیده شدن ابوطالب میرزا به مقام ولایت عهدی^{۴۳۱}، دوبار در دورهٔ شاه عباس دوم^{۴۳۲}

→ ص ۱۲۲؛ همچنین رجوع شود به: Belleten، سال ۱۹۴۹، ص ۷۵۸ به بعد؛ فرمانی را که به مناسبت منع و تحذیر صادر شده است در صحن بقعهٔ اردبیل در سنگ کنده اند. در قسمت اول فرمان مردم اردبیل را از قید پرداخت مالیاتهایی که جنبهٔ شرعی ندارد آزاد ساخته اند.

۴۲۶ - طبق رونوشت فرمانی (افضل التواریخ، جلد دوم، ص b ۲۱۱-۲۱۰ a) که به مناسبت نذر به تمام کارمندان و مستخدمین ایالات ابلاغ شده است؛ از آن گذشته رجوع کنید به: احسن التواریخ، ص ۳۹۶؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۲۲؛ تاریخ حیدری، ص ۵۷۸ b.

۴۲۷ - طبق همین فرمان؛ رونوشت بعضی از این «توبه نامه های» صاحب منصبان درباری در صفحات a ۱۴ تا b ۱۵ گلدستهٔ اندیشه تألیف ابن عبدالفتاح امین الوقاری الطبسی الیزدی، نسخهٔ خطی بریتیش میوزیوم به نشانی Ms.Or.3402 (ذیل فهرست ریو، نمره ۳۹۹) ذکر شده است. ۴۲۸ - رجوع شود به حاشیهٔ نمره ۳۸۰ و قسمتی که در متن به آن مربوط می شود.

۴۲۹ - رونوشت يك فرمان انتصاب برای حاکم استرآباد در انشای تیمنی، ص b ۱۴.

۴۳۰ - تنها میر محمد تفرشی در ص b ۱۳ آن را ذکر کرده است. ۴۳۱ - رجوع شود به فصل اول، بند ز - دربارهٔ والیان ۳- القاب، انتصابات، کثیر المشاغل بودن. و آن ذکر فرمانی است که شاهزاده به مناسبت انتصاب خود فرستاده بود. ۴۳۲ - هنگام جلوس بر تخت سلطنت (فقط زبدة التواریخ، ص b ۶۷) و در تخاقوی ثیل ۶ - ۱۰۵۵ که با ۱۶۴۵-۶ مسیحی برابر است (زبدة التواریخ، ص a ۷۰ و بعد از آن؛ عباسنامه، ص ۷۰ که برابر است با خلد برین، ص ۱۵۵ a به بعد).

وسرا انجام در واقعه جلوس شاه سلطان حسین بر تخت سلطنت (۱۱۰۵ = ۱۶۹۴ م.) ۴۳۳ چنین فرمانهایی مبتنی بر منع و تحذیر صدور یافته است.

شغل حکومت را ممکن بود با سمت تولیت بقعه‌ای که در محل قرار داشت توأم کرد معلوم است که این دو سمت را با هم توأم کرده‌اند تا در چنین مناطقی بتوانند رعایت دستورها و قوانین مذهبی را تضمین کنند ۴۳۴. اولتاریوس درباره اردبیل که بقعه متبرک خاندان صفوی در آنجا قرار داشت چنین می‌گوید که حاکم آن دیار باید «به خاطر چنین مدفن مقدسی» به روحانیت و شاه خدمت کند و «سوای قوانین دنیوی بر نوامیس مذهبی نیز نظارت» داشته باشد ۴۳۵. در فرمان انتصاب حاکم، متولی و داروغه اردبیل در زمان شاه طهماسب اول (۸۴-۹۳۰ = ۷۶-۱۵۲۴ م.) به مردم چنین آخطار می‌شود «... و هر قضیه که در آن محال واقع شود به رفعت پناه مومی الیه رفع نمایند که به قانون عدالت و راستی به فیصل رسانند و همچنین دست تصدی آن شریعت دستگاه را لوازم نهی منکرات و نا مشروعات (و) منع و زجر مرتکبان امور مذکوره و اخراج جمعی که اقامت ایشان در آن آستانه متبرکه و بلده طیبه که موجب قباحت و ماده اباحت شود ممکن دانند...» ۴۳۶ این تصدی

۴۳۳- شرح مفصل با ارائه رونوشت فرمانها و غیره در دستور شهریاران، ص ۳۲ تا ۴۹b؛ همچنین رجوع شود به فرمانی که در سنگ منقور است در مسجد جمعه لاهیجان به نقل از رابینو در کتاب مازندران و استرآباد، متن، ص ۷ به بعد. ۴۳۴- برخی از سیاحان اروپائی گزارش می‌دهند که گاهی مقامات دولتی از بعضی از اعمال مخالف شرع به شدت جلوگیری نمی‌کرده‌اند و این گونه کارها در آن دوره رونق داشته است (رجوع شود به اولتاریوس، ص ۵۹۲؛ شاردن، جلد پنجم، ص ۳۷۰ و بعد از آن). اما در عوض اولتاریوس در صفحه ۵۳۲ سفرنامه خود می‌گوید که شاه عباس اول دستور داد همه روسپیان را از اردبیل بیرون کنند.

۴۳۵- اولتاریوس، ص ۴۶۹. ۴۳۶- رونوشت سندی (که متأسفانه بی تاریخ است) در نسخه جامعه مراسلات اولوالالباب: ص ۱۱۹ و بعد از آن.

مشاغل کثیر توسط يك نفر در اردیبهیل ۴۳۷ به کرات دیده شده است و شواهدی نیز در این مورد برای نجف ۴۳۸، مشهد (؟) ۴۳۹ و کازرون ۴۴۰ به دست آمده است.

در ابتدای دوره صفویه حکام حتی در کار املاک و اراضی موقوفه نیز تا اندازه ای دخالت می کردند: در آن عهد در هر ایالت بزرگترین مرجع روحانی صدر همان دیار بود ۴۴۱. اما ظاهراً این مرجع روحانی در برابر حاکم آزادی و از خود اختیار کامل نداشته است. از حبیب السیر چنین اطلاع پیدامی کنیم که امیر خان، حاکم خراسان در زمان شاه اسمعیل اول آنطور که شاه امر کرده بود با صدر ایالت خراسان بر خورد و همکاری نداشت و ضمن سایر کارها «مبالغه زیادی از عواید املاک موقوفه را حیف و میل کرد». در سال (۹۲۶ = ۱۵۲۰ م.) بدین لحاظ باز فرمان همایون صادر شد مبنی بر اینکه حاکم باید «در تمام مواردی که به اراضی، مالیات و امور دیوانی و موقوفات ایالات مربوط می شود با موافقت صدر رأی بدهد» ۴۴۲. تازمانی که حکام تمام قدرت ایالات را در دست خود متمرکز کرده بودند مسلم است که دخالت آنها در امور مربوط به موقوفات نیز غیر قابل اجتناب بوده است.

۴۳۷- در دوره شاه طهماسب اول: خلاصه التواریخ، ص ۲۲۲ و بعد از آن (= افضل التواریخ، جلد دوم، ص ۱۴۰ و بعد از آن) ۲۷۸a؛ در دوره شاه محمد: خلاصه التواریخ، ص ۲۷۸a، ۳۸۰؛ در دوره شاه عباس اول: تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۵۴؛ در دوره شاه صفی: ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۹۲، ۹۹؛ خلدبرین، ص ۱۹۳ (= خلاصه السیر، ص ۱۲۹b)، ۲۲۸؛ در دوره شاه عباس دوم: عباسنامه، ص ۱۰۹، ۱۳۳، ۲۱۶؛ در دوره شاه سلطان حسین برای مدتی بیگلربیگی شیروان متولی بقعه اردبیل نیز بود (رجوع شود به خوبوا، سند نمرة ۲۶). ۴۳۸- در دوره شاه اسماعیل اول: خلاصه التواریخ، ص ۴۲ (= احسن التواریخ، ص ۱۰۳)؛ در دوره شاه عباس اول: تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۰۱۲، ۱۰۵۷، ۱۰۸۸؛ در دوره شاه صفی: مجموعه مراسلات گردآوری میر محمد حسین الحسینی التفرشی، ص ۹۷a؛ ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۲۶. ۴۳۹- در دوره شاه طهماسب اول: فقط افضل التواریخ، جلد دوم، ص ۲۶۱a. ۴۴۰- در اوخر دوره صفوی: فقط تذکرة الملوك، ص ۸۶b. ۴۴۱- درباره وظایف وی رجوع شود به حبیب السیر، ص ۳۷۱؛ روضة الصفویه، ص a ۱۲۳؛ بوسه، سند نمرة ۷. ۴۴۲- حبیب السیر، ص ۳۷۹.

درمآخذ موجود از صدرهای ایالات بسیار بسیار کم ذکری به میان آمده: در دوره شاه اسمعیل اول فقط از صدر خراسان که هم اکنون از او نام بردیم ذکری شده و در دوره شاه طهماسب اول چهار بار از صدرهای خراسان ۴۴۳، یک بار از صدر شیروان و شکلی ۴۴۴ و یک بار از صدر گیلان ۴۴۵ خبری به ما رسیده است. شاید بتوان این مطلب را چنین توجیه کرد که اصطلاحات «صدر» و «شیخ الاسلام» را مرادف یکدیگر استعمال می کرده اند. از صدر خراسان غیاث الدین محمد مثلاً در لب التواریخ به صورت «شیخ الاسلام هرات» یاد می شود ۴۴۶. یک وقایع نامه دیگر ۴۴۷ وی را یک بار «صدر خراسان» و بار دیگر «شیخ الاسلام هرات» می نامد. علاوه بر این تقریباً با اطمینان می دانیم که بالاترین مراجع روحانی در ایالات دیگر عناوین دیگری داشته اند و البته این سؤال مطرح است که آیا آنها نیز مانند صدرهای ایالات به همان درجه از اختیار در کار خود بوده اند یا نه؟ بزرگترین مرجع روحانی بغداد در زمان شاه طهماسب اول «قاضی القضاة» ۴۴۸ نامیده می شد. در دوره این پادشاه در آذربایجان ۴۴۹ و در دوره شاه محمد در فارس ۴۵۰ نیز دو نفر صاحب این شغل بوده اند. گویا در یزد (حدود سال ۱۰۷۳ = ۱۶۶۲ م.) یک نفر شیخ الاسلام در جوار یک نفر قاضی القضاة به کار اشتغال داشته است ۴۵۱.

ز- درباره والیان

۱- حکومت های باجگزار دولت صفوی

در اواخر دولت صفوی والی را حاکم یک ایالت می دانستند که از اتباع

- ۴۴۳- تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۳۳؛ دوبار در هفت اقلیم، جلد اول، ص ۲۳۳؛ روضة الصفویه، ص ۲۱۰ b (= تاریخ شاه اسمعیل و شاه طهماسب تألیف خواندمیر، ذیل وقایع سال ۹۴۳).
 ۴۴۴- بوسه، سند نمرة ۷. ۴۴۵- تاریخ حیدری، ص ۵۸۰ b (= تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۴۶).
 ۴۴۶- لب التواریخ، ص ۳۱، ۲۰. ۴۴۷- تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۲۹۸، ۲۲۸. ۴۴۸- جواهر الاخبار، ص ۳۱۱ a. ۴۴۹- رجوع شود به فصل سوم این کتاب: وزرای ایالات خاصه، بندب- اداره ایالات خاصه، ۲- قوه قضائی. ۴۵۰- هفت اقلیم، جلد اول، ص ۲۳۳. ۴۵۱- جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص ۲۸۳ b.

خاندان سلطنتی مخصوص همان ایالت باشد. این خاندان سلطنتی قبل از بروی کار آمدن صفویه در آن منطقه فرمان می‌راندند است. در عین اینکه منابع ما درباره تعریف والی اتفاق نظر دارند اطلاعاتی که درباره تعداد این قبیل حکام می‌دهند یعنی آنان که سزاوار داشتن عنوان والی هستند بایکدیگر تفاوت دارد: کمپفر ۴۵۲ از سه یا چهار والی خبر می‌دهد، سانسون ۴۵۳ تعداد والیان را به ده می‌رساند و این را هم بگوئیم که هر دو دوره شاه سلیمان را در نظر دارند.

واقعاً اگر بخواهیم والیان کم اهمیت تر را هم از دیده دور نداریم به دست دادن تعداد صحیح آنها کار دشواری است. قبلاً یاد آور شدیم ۴۵۴ که قسمتهائی از ایالات قندهار و استرآباد زیر نظر تعدادی از شاهزادگان و امرای قبایل محلی اداره می‌شد. در جدولی که از این والیان به دست خواهیم داد فقط آنان را که اهمیت بیشتری داشته‌اند ذکر می‌کنیم. همچنین ضمناً باید در خاطر داشت که مثلاً کردستان به دولت صفوی بیشتر وابستگی داشت تا داغستان.

اگر از خود پیرسیم که چرا صفویه نیز مانند سلسله‌های پیش از خودشان از وجود بعضی از خاندان‌های محلی برای اداره برخی از ایالات استفاده می‌کردند می‌بینیم که برای دادن جواب صحیح باید ملاحظات خاصی را مورد توجه قرار دهیم مثلاً: در دسترس و سهل الوصول نبودن (مازندران، گیلان) ۴۵۵ یا مقتضیات سخت اقلیمی (مازندران، گیلان، مکران) ۴۵۶ یک ناحیه، ناهمسازی مذهبی، زبانی یا فرهنگی (گرجستان، خوزستان و غیره) یا طرز زندگی شبانی اهالی (کردستان،

۴۵۲- کمپفر، ص ۱۲۹. ۴۵۳- سانسون، ص ۴۲ و بعد از آن. ۴۵۴- رجوع کنید به حاشیه شماره ۱۲۷ و ۹۱ و قسمتهای مربوط به آن در متن. ۴۵۵- رجوع شود به ملاحظات که در تاریخ حیدری، ص ۵۸۰ درباره فتح گیلان در زمان شاه طهماسب اول ذکر گردیده است. ۴۵۶- رجوع شود به ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۳۲ (= خلدبرین، ص ۶۲۸): سر نوشت

لرستان و غیره) يك ایالت. مسلم است که همه این مناطق جزء نقاط مرزی مملکت بوده اند. در نتیجه مثلاً ایالات والی نشین واقع در جنوب و مغرب گاه موقتاً در حکم دولت های کوچک حائل و حریم بین حکومت های صفوی و عثمانی بوده اند ۴۵۷.

در ابتدای دوره صفویه والیان فقط وابستگی اندکی به حکومت داشتند، باج می دادند و گاه گاه به دربار می آمدند. بعدها دستگاه سلطنت کوشید که داخل سلسله های محلی، هر چه بیشتر فرمانروایان را تحت نفوذ خود در آورد. آنگاه از اواسط دوره فرمانروائی شاه طهماسب اول (از سال ۹۴۳ = ۷-۱۵۳۶ م.) تلاشهایی شد که فرمانروایان محلی را از قدرت برکنار سازند و «اولیای دولت قاهره» را بجای ایشان منصوب سازند.

معمولاً به امرای قزلباش در قبال فرمانروایان محلی «اولیای دولت قاهره» خطاب می شد ۴۵۸. اما اولین کسی که در این زمینه در چند ایالت موفقیتی مستمر یافت شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵ = ۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) بود. در یکی از مآخذ گرجی او را يك بار «خصم همه فرمانروایان برحق» (یعنی محلی) شمرده اند ۴۵۹. در چهار

→ قزلباش در مکران در زمان شاه عباس اول؛ از آن گذشته تاریخ خانی (تألیف علی بن شمس الدین، چاپ درن در جلد دوم Muhammedanische Quellen) ص ۹۶-۱۸۶: دلایل بازگشت سپاه قزلباش در لشکر کشی به گیلان در سال ۹۱۱ (= ۱۵۰۵-۶ م.) ۴۵۷. در مرز آذربایجان و دولت عثمانی نیز چند تن از امرای تقریباً مستقل کرد مستقر بودند (رجوع شود به تاورنیه، جلد اول، ص ۲۵۱). هرگاه دولت های کوچکی در نقاط مرزی سرکار نبودند دیگر این مناطق را طبق موافقت و قرارداد همواره خالی از سکنه و بایر رها می کردند: قارص طبق قرارداد بارس فیل ۹۶۱-۲ (که برابر است با سال ۱۵۵۴-۵ م. رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۷۴۲)، قطور، ماکو و مغاذبرد طبق قرارداد سال ۱۰۴۹ برابر با ۱۶۳۹ م. (رجوع شود به خلد-برین، ص ۲۲۲). ۴۵۸- رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۰۰؛ از آن گذشته باز هم در همان مرجع، ص ۴۶۰، ۴۷۱، ۶۸۱. در اینجا منظور از قزلباش فرمانروایان غیر محلی است؛ مراجع فارسی نیز از این لفظ همین معنی وسیع را منظور دارند (رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۸۸۸: تفنگچیان قزلباش). ۴۵۹- و خشتی در جلد اول از قسمت دوم تاریخ گرجستان اثر بروسه، ص ۱۶۱.

ایالت برجسته تر والی نشین یعنی گرجستان، خوزستان، کردستان و لرستان امرای محلی تقریباً در تمام دوره حکومت صفوی توانستند برقرار بمانند. مآخذ فارسی تنها فرمانروایان این چهار ایالت را والی می نامند نه دیگران را، ولی ما در اینجا برای سهولت امر حدود استعمال این لقب را تعمیم داده ایم. تاریخ این چهار ایالت و به علاوه تاریخ سیستم در فصل زیر به صورت جداگانه مورد تحقیق قرار گرفته است.

۲- ملاحظات تاریخی - جغرافیائی

الف- گرجستان

هرچند که گرجستان از همان ابتدا با دولت صفوی تماس داشته باز تنها در ادوار بعد است که می توان آن را یکی از ایالات صفوی به حساب آورد. اولین و دومین پادشاه صفوی به گرجستان لشکر کشی هائی کردند. تازه در اواسط قرن شانزدهم (قرن دهم هجری) راه برای نفوذ بیشتر ایران در گرجستان هموار شد: در سال ۹۴۵ (= ۱۵۳۸ م.) شیروان و در سال ۹۵۸ (= ۱۵۵۱ م.) شگی به دولت ایران منضم شد و تقریباً در سال ۹۶۱ (= ۱۵۵۴ م.) بیگلربیگی قرا باغ تأسیس گردید. گنجه مقر بیگلربیگی گردید و حکومت های موکن، کزخ، شمس الدینلو و تفلیس نیز تحت نظر آن قرار گرفت ۴۶۰.

۱- بدوآ مسق، یعنی غربی ترین منطقه نفوذ ایران را در نظر بگیریم. اتابک مسق در سال ۹۵۸ (= ۱۵۵۱ م.) به شاه ابراز انقیاد کرد ۴۶۱. این وضع در قرارداد صلح بین عثمانی و ایران در سال ۹۶۱ (= ۱۵۵۴ م.) نیز تأثیر داشت. بدین معنی که حوزه آخسقه و قراجه - اردهان، از آن گذشته کار تیل و کاخ قرار شد از

۴۶۰- رجوع شود به زیرنویسهای شماره ۹۰، ۹۱ و ۱۰ و قسمتهای مربوط به آنها در متن.
۴۶۱- وخشی، ص ۲۱۷؛ این سنه طبق احسن التواریخ، ص ۳۵۱ به بعد و خلاصه التواریخ، ص ۱۶۷ ب است؛ وخشی سنه ۱۵۴۸ را ذکر می کند.

آن ایران باشد و بقیه ایالات گرجی جزء مناطق نفوذ عثمانی در آید ۴۶۲. اما خود مسق در این بین مایه دعوی و نزاع شد: در زمان شاه محمد (۹۵-۹۸۵= ۸۷-۱۵۷۸ م.) این محل به تصرف عثمانیها درآمد و در قرارداد صلح سال ۱۰۲۲ (= ۱۴-۱۶۱۳ م.) رسماً متعلق به آنان شناخته شد ۴۶۳. از سال ۱۰۳۲ (= ۳-۱۶۲۲ م.) آخسقه تا چند سال به دست یکی از امرای قزلباش اداره می شد ۴۶۴، تا اینکه در قرارداد سال ۱۰۴۹ (= ۱۶۳۹ م.) به صورتی قطعی به عثمانی منضم گردید ۴۶۵.

۲- در کارتیل حکومت صفوی بدواً منحصر به تفلیس بود. شاه اسمعیل اول و شاه طهماسب اول در لشکرکشی های خود به صورت منظم ساخلوهای در تفلیس مستقر کردند. اما برای اولین بار پس از لشکرکشی سال ۹۵۸ (= ۱۵۵۱ م.) قوای ایران توانست مدتی درازتر در این جا مستقر شود ۴۶۶. به عبارت دیگر شاه نمی توانست شاهان خاندان بگرتی کارتیل را وادار به انقیاد از خود کند. در سال ۹۶۹ (= ۲-۱۵۶۱ م.) داود برادر سیمون اول شاه کارتیل به دربار آمد، دین اسلام پذیرفت و «حاکم تفلیس» گردید ۴۶۷. او تازه از سال ۱۵۶۹ مسیحی به بعد توانست

۴۶۲- رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۷۸۵، ۸۷، ۱۰۰۷؛ منابع فارسی همه (عالم آرای عباسی، ص ۸۷؛ احسن التواریخ، ص ۳۷۹؛ خلاصه التواریخ، ص ۱۷۵a) سال ۹۶۱ را ذکر می کنند. ۴۶۳- رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۸۶۴؛ طبق اظهار خشتی در صفحه ۲۱۹ شاه طهماسب اول مسق را قبلاً در سال ۱۵۷۴ طبق قراردادی به عثمانیها واگذار کرده بود. ۴۶۴- رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۰۰۷؛ افضل التواریخ، جلد اول، ص ۸۷ a. ۴۶۵- رجوع شود به خلد برین، ص ۲۲۶؛ خلاصه السیر، ص ۱۵۱a/b؛ و خشتی، ص ۶۸. ۴۶۶- و خشتی، ص ۲۸؛ این سنه طبق احسن التواریخ، ص ۳۵۱ به بعد و خلاصه التواریخ، ص ۱۶۶a/b ذکر شده؛ هر گاه صفحه ۲۸ و خشتی را با آن مرجع، ص ۱۵۲ مقایسه کنیم معلوم می شود که سخن از لشکرکشی سال ۹۵۸ (= ۱۵۵۱ م.) است که در احسن التواریخ شرح آن آمده است. ۴۶۷- احسن التواریخ، ص ۴۱۷؛ حاکم تفلیس؛ و به همین صورت خلاصه التواریخ، ص ۲۰۵.

در بقیه کارتیل نفوذ کند و این هنگامی بود که قزلباشها توانسته بودند برادرش را دستگیر کنند ۴۶۸.

پس از مرگ شاه اسمعیل دوم (۹۸۵ = ۱۵۷۷ م.) کارتیل نیز به تصرف عثمانیها درآمد. شاه سیمون اول نیز که اکنون اسلام آورده بود ۴۶۹ با نام جدید خود سلطان-محمودخان باز به گرجستان فرستاده شد تا جنگ با عثمانیها را تدارک کند و این طور معلوم است که وی در عمل نیز به صفویه وفادار ماند.

پس سلطان محمود خان به نام ژرژ دهم در توشقان ثیل ۱۲-۱۰۱۱ (=) ۴-۱۶۰۳ م.) در قضیه محاصره ایروان به شاه ایران کمک نظامی کرد. اما دخالت مستقیم ایران در گرجستان تازه هنگامی امکان یافت که شاه عباس اول در یونت ثیل ۱۵-۱۰۱۴ (= ۷-۱۶۰۶ م.) توانست قرا باغ و تفلیس را از چنگ عثمانیها خارج سازد. در جنوب رود کر و رود آلکت که به هنگام خود مرز جنوبی کارتیل بود ۴۷۰، باردیگر حکومت های کزخ، شمس الدینلو و لوزی تأسیس گردید ۴۷۱ که خانهای آنها در مواقع بحرانی و حساس تحت نظر حاکم کارتیل ۴۷۲ و در ایام عادی زیر دست بیگلربیگی قرا باغ بودند. شاه عباس اول باردیگر در تفلیس ساخلوئی مستقر ساخت و «حکومت تفلیس و کوتوالی قلعه» ۴۷۳ را به محمد سلطان شمس الدینلو سپرد. پس از مرگ ژرژ دهم شاه، پسرش لوا رصاب دوم را به جانشینی وی تعیین کرد. بعدها

۴۶۸- و خشتی، ص ۳۲ و بعد از آن. ۴۶۹- مطابق تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۲۲۷؛ اسکندر منشی در یک موضع (ص ۲۷۱) گزارش می دهد که سلطان محمودخان به «خاج و انجیل» سوگند خورد. ۴۷۰- رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۷۱۷، ۷۳۴. ۴۷۱- راجع به تأسیس حکومتها رجوع شود به زیر نویس نمره ۱۳ و قسمت مربوط به آن در متن. ۴۷۲- و خشتی، ص ۷۷، ۶۶. ۴۷۳- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۷۱۹.

او علاوه بر این، حکومت «ولایت تفلیس»^{۴۷۴} را نیز به جای محمد سلطان شمس الدینلو گرفت. بنابراین تفلیس همواره به عنوان جزء مستقلی از مملکت تلقی می شد^{۴۷۵}. اما چون لو اوصاب یاغی شد ناگزیر گردید که در سلك ملازمان سلطنتی بماند^{۴۷۶}. در غیاب او کار تیل توسط «وکالای» وی اداره می گردید، اما «کو توالی قلعه تفلیس» را شاه به آقا سهراب لاریجانی داده بود که سیصد تفنگچی از اهالی رستم دار (درمازندران) تحت فرمان خرد داشت^{۴۷۷}. اما با وجود اینکه شاه حکامی از خاندان بگرتی برای این ناحیه تعیین کرده بود باز همواره آن دیار از طغیان و قیام خالی نبود.

تا اینکه شاه در سال ۱۰۴۲ (= ۱۶۳۲ م.)^{۴۷۸} رستم خان را که از خاندان بگرتی بود و در دربار ایران تربیت اسلامی یافته بود به حکومت کار تیل منصوب داشت و وی با کمک قوای قزلباش به سرعت بر کار مسلط شد. از این به بعد تا پایان سلطنت خاندان صفوی کار تیل دیگر يك ایالت ایرانی بود. شغل حکومت نیز در خانواده یکی از افراد منصوب به یکی از شعب خاندان بگرتی که پرورش یافته رستم خان بود باقی ماند. اما دربار خود را ملزم به رعایت ارثی بودن حکومت در این خانواده نمی دانست و حتی يك بار یکی از منسوبین خاندان فرمانروای کاخ را نیز به حکومت این ناحیه گماشت. خلف رستم خان به کمک فرزندش توانست به طور

۴۷۴- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۸۱۶. ۴۷۵- در تذکره الملوك نیز (ص ۷۵) تفلیس به صورتی جداگانه در جوار کار تیل و کاخ ذکر می شود. در سالنامه های کار تیل، ص ۳۵۳ آمده است که اهالی تفلیس به شاه سیمون اول که شهر را در محاصره گرفته بود از ترس انتقام شاه کمک نکردند. ۴۷۶- وخشتی، ص ۵۱. ۴۷۷- طبق تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۸۷۸. ۴۷۸- ذیل عالم آرای عباسی، ص ۱۱۴؛ رجوع شود به ملخص فرمان انتصاب (؟) مندرج در تاریخ گرجستان اثر بروسه، قسمت دوم، جلد دوم، ص ۴۸۲.

موقت دایره سلطه خود را به باشی آچوق (ایمرتی) ۴۷۹ و بعدها تا کاخ نیز بگسترانند. اما البته ناگزیر شدند به فرمان شاه بزودی از باشی آچوق دست بردارند زیرا این ناحیه بر حسب قرارداد از متعلقات حکومت عثمانی شمرده می شد ۴۸۰. از دوره رستم خان تا پایان دوره فرمانروائی صفویه در تفلیس، گوری و صورم ساخلو قوای ایران مستقر بود ۴۸۱. تاورنیه گزارش می دهد که حکام کارتیل و کاخ هر کدام سیصد سوار مسلمان برای حفظ و حراست خود در اختیار داشتند ۴۸۲.

۳- کاخ، یعنی سومین ایالت گرجی که در اینجا مورد بحث قرار می گیرد در اواخر دوره صفویه از رود عرک چائی* واقع در مغرب ۴۸۳ تا ناحیه کنخ در مشرق ۴۸۴ گسترده بود، یعنی شامل نواحی اطراف زکاتلی که امروز خارج از حدود جمهوری گرجستان شوروی است نیز می شد.

برخلاف پادشاهان کارتیل فرمانروایان بگرتی کاخ تا زمان شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵=۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) با موفقیت بسیار از سیاست اغماض و تفاهم با همسایگان مقتدر خود پیروی کردند. می شنویم که اسکندر اول پادشاه کاخ قبلاً

۴۷۹- رجوع شود به اصطلاح «باشی آچوق» برای ایمرتی در خلد برین، ص ۲۴۶؛ مطابق با احسن التواریخ، ص ۳۰۶ شاه بگرت سوم (شاه ایمرتی) به «باش آچوق» شهرت داشت.

۴۸۰- Lang, The Last Years 87 f.

۴۸۱- و خشتی، ص ۶۵ و بعد از آن، ۹۳، ۹۶ و بعد از آن؛ و رجوع شود به کرونینسکی، ص ۱۴۲. ۴۸۲- تاورنیه، ص ۲۹۲. ۴۸۳- رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۸۹۱، ۸۷۵. ۴۸۴- زگم که امروز نزدیک زکاتلی واقع است در حدود سال ۱۶۴۰ ناحیه مرزی شمال شرقی کاخ بود (تذکره الملوك، ص ۱۶۶، حاشیه نمرة ۳).

* نام این رود در متن این کتاب Aragwi ذکر شده، اما در تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۸۷۵ و ۸۹۱ به صورت عرک چائی آمده است. م.

در سال ۹۰۶ (= ۱۵۰۰ م.) هنگامی که شاه اسمعیل اول شیروان را فتح کرد پسر خود را باهدایا به دربار گسیل داشت. یکی از منابع گرجی شکوه دارد که در نتیجهٔ اخذ تماس با ایرانیان در اواخر سلطنت شاه طهماسب اول (متوفی در ۹۸۴ = ۱۵۷۶ م.) آداب و رسوم ایرانی در کاخت رواج یافته است ۴۸۵.

هنگامی که ترکها پس از مرگ شاه اسمعیل دوم (متوفی در ۹۸۵ = ۱۵۷۷ م.) به گرجستان و شیروان حمله ور شدند پادشاه کاخت با آنان کنار آمد و دست نشانده و باجگزار آنان شد ۴۸۶. اما باز همچنان روابط خود را با دربار شاهنشاه ایران حفظ کرد ۴۸۷.

در حین محاصرهٔ ایروان توسط شاه عباس اول در توشقان نیل ۱۲-۱۱۱۰ (= ۱۶۰۳-۴ م.) پادشاه کاخت برای عرض ادب و احترام به دربار آمد. حکام محلی البته در دورهٔ بعد یا از طرف شاه منصوب می شدند یا حکومتشان به تأیید وی بود. اما اینها یا در محل حکومت خود قدرت و شخصیتی نداشتند یا سر به طغیان بر می داشتند. شاه عباس اول برای گوشمال، به این ایالت که تقریباً خالی از سکنه شده بود لشکر کشید.

حال دیگر مقاومت گرجیان درهم شکسته بود و مقدمات برای به کار گماردن امرای قزلباش از هر جهت فراهم بود. از پیچی نیل ۳۰-۱۰۲۹ (= ۲۱-۱۶۲۰ م.) تا پایان دورهٔ سلطنت صفویه اغلب کاخت به دست حکام قزلباش اداره می شد و از این حکام قزلباش سه تن در آن واحد بیگلربیگی قرا باغ را داشتند ۴۸۸. به فرمان شاه در سه نوبت طوایف قزلباش قرا باغ و آذربایجان در این ایالت مستقر و متوطن

۴۸۵- و خشتی، ص ۱۵۳. ۴۸۶- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۲۳۴، ۶۴۸.

۴۸۷- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۲۷۱، ۶۴۸؛ خلاصة التواریخ، ص ۳۰۷.

۴۸۸- عباسنامه، ص ۲۸۸؛ دستور شهریاران، ص ۵۳؛ و خشتی، ص ۱۷۹ و بعد از آن.

شدند که عبارت بودند از اتباع ایگرمی دورت، سیل سپر، جوانشیر، بیات، اربطان (۹) و شاهی سیونان (یعنی وفاداران به شاه) شاملو و افشار آذربایجان ۴۸۹.

بازگاه و بیگاه حکام محلی نیز سرکاری آمدند: دوبار تیمور از اول که کم و بیش استقلالی داشت، مدتی بگری های کار تیل و بعدها اعقاب مسلمان تیمور از اول.

ب - خوزستان

در ابتدای قرن شانزدهم مسیحی (= قرن دهم هجری) حکومت آل مشعشع تمام خوزستان را با شوشتر، دزفول و پایتخت یعنی حویزه شامل می شد. پس از شکستی که اینها از شاه اسمعیل اول خوردند این سلسله فقط توانست در سال ۹۱۴ (= ۱۵۰۸ م.) در حویزه از خود دفاع کند. شوشتر و دزفول از آن زمان به دست فرمانروایان محلی اداره می شد. اما در سال ۹۴۶ (= ۱۵۳۹-۴۰ م.) مادر شوشتر از وجود يك امیر قزلباش مطلع می شویم ۴۹۰. هنگامی که شاه در سال ۹۴۸ (= ۱۵۴۱ م.) یا در دو سال بعد از آن به دزفول لشکر کشید، فرمانروای محلی آن دیار گریخت و در نتیجه دزفول نیز زیر فرمان قزلباشها درآمد ۴۹۱. در اهواز نیز لاقل در نیمه

۴۸۹- در دوره شاه عباس اول: تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۹۵۵؛ و خشتی، ص ۱۶۴ و بعد از آن؛ در زمان شاه صفی: ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۳۴؛ در زمان شاه عباس دوم: عباسنامه، ص ۲۴۸، ۲۸۸؛ از نظر عشایر رجوع شود به تذکرة الملوك، ص ۱۶ و بعد از آن. ۴۹۰- احسن التواریخ، ص ۲۹۴؛ خلاصة التواریخ در صفحه a ۱۳۰ همین واقعه را برای سیچقان تیل که از ذوالقعدة ۹۴۶ آغاز شده ذکر می کند. اطلاعات مختصر مذکور در تذکرة شوشتریه، ص a ۳۱ برای ابتدای این دوره مورد توجه قرار نگرفته است. ۴۹۱- در احسن التواریخ، ص ۳۰۰ که مؤلف آن خود را شاهد و ناظر قلمداد می کند سال ۹۴۸ ذکر شده؛ تاریخ حیدری، ص a ۵۷۸ سال ۹۴۹ و خلاصة التواریخ، ص b ۱۳۳ توشقان تیل را که در ذوالحجة ۹۴۹ آغاز شده ذکر می کنند. دزفول پس از این لشکر کشی آن طور که کسکل (Ein Mahdi 79; Die Wali's 417) عقیده دارد زیر نظر والی حویزه قرار نگرفت. طبق خبر افضل التواریخ، جلد اول، ص b ۷۶ قزلباشها در دزفول علی الدوام معروض مزاحمت های اعراب حویزه بودند.

دوم قرن هفدهم مسیحی که برابر است با قرن یازدهم هجری) به حکام مستقلی برمی‌خوریم و باید بدانیم که این منطقه از نواحی تحت فرمان والیان خوزستان نبوده است ۴۹۲.

در زمان شاه عباس اول (۱۳۰۸ - ۹۹۵ = ۱۶۲۹ - ۱۵۸۷ م.) فرمانروایان حویزه توانستند برای مدتی دورق و در اواخر حکومت صفویه به طور موقت بصره را نیز به متصرفات خود ضمیمه کنند ۴۹۳.

آل مشعشع تازمان شاه عباس اول بین عثمانیها و صفویه وضع متزلزلی اختیار کرده بودند.

در آن روزگار خوزستان که نامی قدیم‌تر بود به‌شوشتر اطلاق می‌شد ۴۹۴ و برای حویزه اصطلاح دیگری معمول بود.

فرمانروائی بدون اینکه به نحوی جدی موروثی باشد باز در همان خاندان قدیمی ماند. تنها از سال ۱۰۶۰ (= ۱۶۵۰ م.) به فرمان شاه، حویزه برای مدت دو سال تحت نظر حاکم لرستان قرار گرفت ۴۹۵.

حویزه فقط به‌صورت موقت، آنهم برای زمانی محدود در دوره فرمانروائی شاه عباس اول در سال ۱۰۳۳ (= ۱۶۲۳ م.) در دوره شاه سلیمان و از سال ۱۱۳۲ (= ۱۷۱۹ م.) تا پایان فرمانروائی سلسله صفویه دارای ساخلوئی برای حفظ و حمایت والیان بود ۴۹۶.

۴۹۲. ریاض الفردوس، ص ۳۵۹، ۳۶۳. ۴۹۳. رجوع شود به حاشیه نمره ۶۷ و قسمت مربوط به آن در متن. ۴۹۴. این معنی از تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۵۰۰ به‌وضوح به دست می‌آید؛ همچنین رجوع شود به Caskel, Die Wali's 416 و نیز بخصوص حاشیه نمره يك آن. ۴۹۵. رجوع شود به مقاله مشعشع به قلم مینورسکی در دائرة المعارف اسلامی، چاپ اول، جلد متمم، ص ۱۷۴ به بعد. ۴۹۶. همین مرجع؛ برای دوره شاه سلیمان رجوع شود به ریاض الفردوس، ص ۳۸۱.

از نظر نظامی والی حویزه تحت فرمان بیگلربیگی فارس یا کوه کیلویه بود.^{۴۹۷}

ج - کردستان

کردستان را فقط از زمان شاه عباس اول می توان به صورت مسلم جزو قلمرو حکومت صفویه به حساب آورد، هر چند که پیش از آن نیز گاه و بیگاه تماسهایی بین فرمانروایان کرد و دربار ایران برقرار بوده است. قلمرو سلطه خاندان کرد اردلان در قرن شانزدهم (= قرن دهم هجری) کاملاً توسعه و بسط یافته بود هر چند که اغلب در آن واحد افراد متعددی از این خاندان در قسمتهای مختلف آن دیار فرمان می راندند. سرخاب بیگ که در سال ۹۴۵ (= ۱۵۳۸ م.) به قدرت رسید، توانست در سالهای آخر فرمانروائی خود ناحیه فعلی شهرستان سنندج (سنه) و از آن گذشته هشلی، ناحیه ای که در کرمانشاه فعلی واقع است و سرزمین - هائی که بعدها جزء سنجاق عثمانی سلیمانیه در آمد و همچنین قسمتهائی از ناحیه ای را که بعدها سنجاق شهرزور از آن تشکیل شد تحت فرمان خود درآورد.^{۴۹۸} مطلع می شویم که قزلباشها دوبار از سرخاب بیگ در برابر بردارش و عثمانی ها حمایت کرده اند. شهرزور در جربان جنگها سرانجام به چنگ عثمانیها افتاد. سرخاب بیگ مر یوان^{۴۹۹} را مقرر خود کرد؛ مر یوان رادر آن هنگام سرحد شرقی شهرزور می دانستند^{۵۰۰}. خلف سرخاب بیگ نیز ظاهراً با دربار ایران روابط

^{۴۹۷} - رجوع شود به حاشیه نمرة ۶۲ همین فصل و قسمت مربوط به آن در متن. ^{۴۹۸} - رجوع شود به شرحنامه، جلد اول، ص ۸۴ و بعد از آن؛ حدیقه ناصری تألیف میرزا علی اکبر منشی وقایع نگار، ص ۷۷. از نظر سرزمین های عثمانی رجوع شود به نقشه مقابل صفحه ۷۶۲ کتاب زیر: V. Cuinet, La Turquie d'Asie, Tome II, Paris 1892.

^{۴۹۹} - تقریباً همه منابع، رجوع شود به احسن التواریخ، ص ۳۴۵ و بعد از آن، ص ۳۷۶.

^{۵۰۰} - رجوع شود به ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۱.

خوب و نزدیک داشته. به هر حال صاحب خلاصة التواریخ در قطعه‌ای که در رثاء شاه طهماسب اول (متوفی در ۹۸۴ = ۱۵۷۶ م.) نوشته «بعضی (قسمت‌ها را) از لرستان و کردستان» جزء «ممالك مجروسة» ۵۰۱ شاه طهماسب اول دانسته است.

به تقاضای بساط بیگ بن سرخاب بیگ، شاه اسمعیل دوم قشونی به سرکردگی سولاق حسین تكلو برای سرکوب برادر وی اسکندر که در قلعه پلنگان (امروز: پالنگان) اقامت داشت گسیل داشت. «حکومت و محافظت آن قلعه با الکای سنغر و دینور» ۵۰۲ پس از رانده شدن اسکندر به عهده سولاق حسین محول گشت و وی آنطور که آشکار است دیری از عهده نگاهداری پلنگان بر نیامد ۵۰۳.

برادرزاده بساط به نام هالو خان که بعدها به عنوان فرمانروای کردستان شرقی در پلنگان و حسن آباد ۵۰۴ به سر می‌برد باز در دوره شاه عباس اول (۹۹۵ تا ۱۰۳۸ = ۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) در صحنه وقایع خود نمائی می‌کند. او فرزند خود خان-احمد خان را به عنوان گروگان به دربار فرستاد. خان احمد خان را بعدها شاه به موطن خود باز گرداند و او پدر پیر خود را از حکومت برکنار کرد و وی را به دربار فرستاد ۵۰۵.

- ۵۰۱- خلاصة التواریخ، ص ۲۴۸b. ۵۰۲- خلاصة التواریخ، ص ۲۶۸a. رجوع شود همچنین به احسن التواریخ، ص ۴۹۲. مطابق با تاریخ حیدری، ص ۵۸۲a این قشون کشی در سال ۹۸۲ رخ داد.
- ۵۰۳- خلاصة التواریخ ضمن وقایع سال ۹۸۶ (= ۱۵۷۸ م.) در صفحه ۲۸۰b باریک‌رازلشکر-کشی که بعدها برای جنگ با اردلان‌ها اتفاق افتاد گزارش می‌دهد. شایسته توجه است که چگونه بعدها از سولاق حسین در خلاصة التواریخ نام برده می‌شود: حاکم دینور (برگ ۲۸۰b)، حاکم الکای دینور و کردستان (برگ ۳۱۳b)، (حاکم) دینور و سعدآباد (برگ ۳۸۰a).
- ۵۰۴- برای احراز موقع این حسن آباد رجوع شود به ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۱ (= خلدبرین، ص ۲۱a و b)؛ حدیقه ناصری تألیف میرزا علی اکبر منشی وقایع نگار، ص ۸۰. ۵۰۵- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۸۶۷، ۹۲۶، ۱۰۰۶، ۱۰۷۰؛ طبق تاریخ عالم آرای عباسی وی در ٹیلان ٹیل ۷-۱۰۲۶ (= ۸-۱۶۱۷ م.) و طبق افضل-التواریخ (جلد اول، ص ۷۸a) در سال ۱۰۲۴ (= ۱۶۱۵ م.) و طبق حدیقه ناصری (ص ۸۰) در ۱۰۱۴ (= ۱۶۰۵ م.) پدرش را از کار برکنار ساخت.

پس از سقوط بغداد وی شهرزور و کرکوک را به نام شاه فتح کرد. پس از مرگ شاه عباس اول باردیگر عثمانیها و صفویه در کردستان بایکدیگر دست و پنجه نرم می کنند و سرانجام برائثر قرارداد سال ۱۰۴۹ (= ۱۶۳۹ م.) تقسیم میگردد. مریوان و اورامان، که امروز نیز ناحیه مرزی ایران با ترکیه است طبق این قرارداد به عنوان ناحیه مرزی ایران تعیین گردید. از آن هنگام به بعد، خط مرزی تقریباً به طرف جنوب متمایل شد و از کردان امروزی گذشت و آن قسمت از سرزمین های فعلی ایران که در مغرب این خط واقع است ضمیمه عثمانی گردید ۵۰۶. حتی قبل از انعقاد این قرارداد نیز بیگاریگی کردستان به فرمان شاهانه پایتخت خود را به صورتی قطعی به سته (سندج) واقع در کردستان شرقی منتقل کرد ۵۰۷.

در دوره شاه عباس دوم (۱۰۷۷-۱۰۵۲ = ۱۶۶۶-۱۶۴۲ م.) سلیمان خان جانشین خان احمد خان که قبلاً از او یاد کردیم مظنون به خیانت شد و حکومت کل کردستان به پسر ارشد سلیمان خان واگذار گردید. «محال تیول سلیمان خان» ۵۰۸ بین او، برادرش و سه امیر دیگر که طبق اظهار اطلاع میرزا علی اکبر منشی وقایع نگار ۵۰۹ يك تن از آنها گرجی بود تقسیم شد.

در اخبار سال ۱۰۹۳ (= ۱۶۸۲ م.) برای اولین بار ما از وجود حاکمی مطلع می شویم که از اعضای خاندان اردلان نبوده است. در دوره شاه سلطان حسین از سال

۵۰۶ - ترجمه رونوشت يك سند ترکی و تجزیه و تحلیل قسمتی از قرارداد که به این مناطق مربوط می شود بایک نقشه در کتاب زیر در دسترس است:

C. J. Edmonds, Kurds, Turks and Arabs, London 1957, p.125-30.

متن خلاصه شده (۴) فارسی و ترکی قرارداد در خلدبرین، ص ۲۶ - ۲۲۰ و خلاصه السیر، ص ۱۵۲. b - ۱۵۰. b و عباسنامه، ص ۵۳ - ۵۰ نیز مندرج است. ۵۰۷ - حقیقه ناصری

تألیف میرزا علی اکبر منشی وقایع نگار، ص ۸۲. ۵۰۸ - عباسنامه، ص ۲۲۷.

۵۰۹ - حقیقه ناصری، ص ۸۳.

۱۱۱۳ (= ۱۷۰۱-۲ م): تا ۱۱۱۹ (= ۱۷۰۷-۸ م). چهار حاکم غیر کرد به دنبال یکدیگر در کردستان حکومت کردند. حداقل یکی از این چهار تن گرجی بوده است. میرزا-علی اکبر منشی وقایع نگار گزارش می دهد که آنها در بر خورده با اهالی دچار مشکلاتی بوده اند من جمله بدین علت که با آداب و رسوم محلی آشنائی نداشته اند ۵۱۰.

د - لرستان

حکام لر کوچک که از خاندان اتابکان بودند برخلاف حکام اردلان به ناچار در سال ۹۱۴ (= ۱۵۰۸-۹ م.) به حکومت صفویه ملحق و منضم شدند. لرستان پس از فتح بغداد به دست شاه اسمعیل اول در قلمرو نفوذ دولت ایران قرار گرفته بود ۵۱۱. شاه در حین مراجعت از بغداد طبق خبر افضل التواریخ شاه رستم، حاکم وقت آنجا را به عنوان حاکم « ولایت صدمره ، هارون آباد و سیلاخور » ۵۱۲ در شغل خود تایید کرد. وسعت ایالت وی طبق اظهار اسکندر منشی از شمال شرق تا جنوب غرب در حدود یکصد فرسنگ بود از بروجرد گرفته تا مرز عراق عرب و بغداد ۵۱۳ که در عین حال در تمام مدت حکومت صفویه سرحد کشور محسوب می گردید . هنگامی که یکی از فرمانروایان لردر زمان شاه محمد (۹۵-۹۸۵ = ۸۷-۱۵۷۸ م.) به عثمانیان روی آورد و به آنها ملحق شد و بعدها نیز موقعی که بغداد جزء متصرفات صفویه در آمد حکام لرستان توانستند به صورت موقت سرزمینهای جسن، بدره و مندلی را که معمولاً از توابع بغداد بود جزو مستملکات خود به شمار آورند ۵۱۴.

- ۵۱۰ - حقیقه ناصری ، ص ۸۴ و بعد از آن . ۵۱۱ - برای تمام مواردی که اطلاعاتی بدون ذکر مأخذ آن به دست داده شده رجوع شود به دائرة المعارف اسلامی، چاپ اول، جلد سوم، صفحه ۴۵ به بعد ، مقاله لر و لر کوچک به قلم مینورسکی.
- ۵۱۲ - افضل التواریخ ، جلد اول ، ص ۷۹۵ ، صدمره به جای صیمره (امروزه رودخانه ای است) ذکر شده ؛ هارون آباد ، شاه آباد امروزی است ؛ سیلاخور: قبیله و سرزمینی است واقع در شمال خرم آباد (رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۳۷).
- ۵۱۳ - تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۶۹ . ۵۱۴ - برای دوره شاه محمد رجوع شود ←

مرکز این ایالت خرم آباد بود.

پسر و جانشین شاه رستم موصوف را مادر سال ۹۴۰ (= ۴-۱۵۳۳ م.) در لشکر - کشی برای جنگ با عبیدالله درزمره لشکریان شاه طهماسب اول در خراسان می بینیم. بعدها به نظر می آید که دربار باز اندک اندک در امور لرستان صاحب نفوذ شده - باشد.

در ئیلان ئیل ۲-۱۰۰۱ (= ۴-۱۵۹۳ م.) شاه عباس اول به لرستان لشکر کشید تا فرمانروای باغی لر آن دیار را به نام شاهویردی بر جای خود بنشاند. مهدیقلی خان شاملورا به سرکردگی چند تن از امیران یعنی به سمت امیرالامرای خرم آباد منصوب کردند. حکومت بقیه این ایالت را به یکی از عموزادگان شاهویردی دادند. شاهویردی گریخت اما بزودی بازگشت، عموزاده خود را از پای در آورد و باز در شغل خود مورد تأیید قرار گرفت ۵۱۵. اما شاه عباس اول باز در تخاقوی ئیل ۶-۱۰۰۵ (= ۸-۱۵۹۷ م.) باردیگر به لرستان لشکر کشید و دستور به قتل شاهویردی داد. از این پس ایالت لرستان به دست حسین خان سلویزی (?) سپرده شد که از طرف مادر باوی بستگی داشت. اما صدمره، هندمس (?) و «محال قریبه بغداد» به طهماسب قلی خان اینانلو، یعنی یکی از امیرای قزلباش، داده شد. نسل ذکور خاندان قدیم همه یا کور شدند یا به حبس افتادند ۵۱۶.

در اواخر دوره صفویه نیز هنوز حکومت در دست خانواده حسین خان

→ به شرفنامه، جلدیک، ص ۵۲؛ برای زمان شاه عباس اول قبل از فتح بغداد رجوع شود به: تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۴۰؛ پس از فتح بغداد: تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۰۳۶؛ ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۹؛ پس از قرارداد ترکیه و ایران مورخ ۱۰۴۹ (= ۱۶۳۹ م.) رجوع شود به اثر C.J.Edmonds که ذکر آن گذشت، ص ۱۲۸ و بعد از آن. ۵۱۵- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۰۱. ۵۱۶- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۴۰ و بعد از آن.

سلویزی (؟) ۵۱۷ بود. در دوره شاه سلیمان (۱۱۰۵-۱۰۷۷ = ۹۴-۱۶۶۷ م.) بنابر اظهار کمپفر یکی از خانهای غیر لر حکومت این ناحیه را یافت، اما توسط اهالی رانده شد ۵۱۸.

ه - سیستان (سجستان، نیمروز) ۵۱۹

بلافاصله پس از پیروزی شاه اسمعیل اول بر شیبک خان نزدیک مرو در سال ۹۱۶ (= ۱۵۱۰ م.) فرمانروای سیستان، ملک سلطان محمود سیستانی از سلسله کیانیان ۵۲۰، برای عرض ادب و خدمتگزاری به هرات آمد. او در آن هنگام نه (همچنین: نه و بندان)، قلعه گاه (همچنین: گاه)، حاش (همچنین: حاش سرحد ۵۲۱)، خشک رود ۵۲۲ و سرزمین های واقع در کنار سفلی هیرمند (گرمسیرات کنار هیرمند) را زیر فرمان داشت و در همین اوقات بود که اوق را نیز فتح کرد ۵۲۳. شاه اسمعیل اول وی را در مقامی که داشت مورد تأیید قرارداد، اما هزار سوار ترکمان و یک امیر قزلباش به عنوان وکیل همراه او کرد. ولی کمی پس از جلوس شاه طهماسب اول بر تخت سلطنت (۹۳۰ = ۱۵۲۴ م.) ملک به امیر تکلیف کرد که از آن سرزمین خارج شود و گرمسیرات را به وی بسپارد.

۵۱۷- رجوع شود به مقاله لر به قلم مینورسکی در جلد سوم دائرة المعارف اسلامی (چاپ اول)، ص ۴۵ به بعد. ۵۱۸- کمپفر، ص ۱۲۹. ۵۱۹- هرگاه منبعی ذکر نشده باشد اطلاعات مذکور مبتنی است بر احیاء الملوك، ص ۶۳ به بعد، اما این اثر تنها وقایع تا سال ۱۰۲۸ (= ۱۶۱۹ م.) را داراست. ۵۲۰- در این مورد رجوع شود به مقاله سیستان در جلد چهارم دائرة المعارف اسلامی (چاپ اول)، صفحات ۴۹۰ به بعد به قلم V. F. Büchner طبق اظهار این مؤلف شاه اسمعیل اول در سال ۹۱۴ (= ۱۵۰۸ م.) سیستان را فتح کرد و امرای این ناحیه از آن تاریخ با جگزار دولت صفوی بوده اند. اما در منابع معاصر این دوره از چنین مطلبی ذکری نیست. ۵۲۱- بدین صورت در احیاء الملوك، ص ۲۱۱. سرحد: ناحیه ای در مشرق نرماشیر. ۵۲۲- ما تنها با رودی واقع در مشرق قلعه گاه به این نام آشنائی داریم. ۵۲۳- ظاهراً نزدیک قلعه گاه یا قسمتی از آن است (رجوع شود به هفت اقلیم، جلد اول، ص ۲۸۵). مطابق احیاء الملوك، ص ۱۷۲ این ناحیه بین سیستان و فراه واقع بوده است.

در کارطغیان و نافرمانی سام میرزا، ملك سلطان محمود وضعی دوبهلو اتخاذ کرد. بدین لحاظ شاه در تخاقوی ئیل ۴-۹۴۳ (= ۸-۱۵۳۷ م.) ۵۲۴ قلعه گاه و اوق را جمعاً بافراه، اسفراز (= سبزوار)*، غور، دره، اسکن (۴)، ساخر ۵۲۵ و تولک به عنوان يك حکومت مجزا اعلام کرد. از آن گذشته ملك می بایست نیمی از سیستان را به يك امیر قزلباش واگذار. اما وی گریخت و میدان را برای دیگری بلامعارض گذاشت. تا سال ۹۸۵ (= ۸-۱۵۷۷ م.) دیگر در این دیار یا امرای قزلباش حکومت می کردند یا شاهزادگان، از این پس بازظاهراً اخلاف مستقل خاندان حکومتی گذشته بر سر کار آمده اند.

شاه عباس اول در ایت ئیل ۷-۱۰۰۶ (= ۹-۱۵۹۸ م.) در حین تجدید فتح خراسان بدو سیستان را به حاکم کرمان اعطاء کرد. اما ملك بلافاصله برای عرض خدمتگزاری به حضور شاه شتافت ۵۲۶ و از آن زمان به بعد بزرگان سیستان با دربار شاه روابط حسنه ای برقرار کردند.

به اقتضای موقع از توابع سیستان بود ۵۲۷، اما گاه از آن به صورت حکومت مستقل نیز ذکر می شود ۵۲۸. در زمان شاه عباس اول ما مطمئناً می دانیم که حاش به ملك ها باج می پرداخته است ۵۲۹.

هنگامی که مکران (در اینجا یعنی دزک) از سال ۱۹-۱۰۱۸ (= ۱۰-۱۶۰۹ م.) گاه باجگزار حکومت مرکزی بود دیوان اعلی تازمان شاه صفی این وجوه را به سیستان واگذار می کرد ۵۳۰.

۵۲۴- احیاء الملوك درس b ۶۹ به بعد سال معینی را ذکر نمی کند. اما شاه در سال ۴-۹۴۳ ازبکان را که پس از طغیان سام میرزا به خراسان حمله ور شده بودند از آن دیار راند. جواهر الاخبار، ص ۳۳۰a باز برای سال ۹۷۲ (= ۵-۱۵۶۴ م.) از يك دحاکم فراه و گاه و اوق و آن حدود، سخن می گوید. ۵۲۵- اسکن و ساخر معلوم نشد در کجا واقع اند. * چنانکه در صفحات قبل یاد آور شدیم این موضع باید اسفزار باشد که نام دیگر آن سبزار است. م. بقیه پاورقی تاشماره ۵۴۱ در صفحه ۱۲۹

حکومت‌های باجگزار دولت صفوی ۵۳۱

تاریخ انضمام قطعی	تسلط موقت حکام صفوی	وابستگی فرمانروایان محلی	منطقه
۱۰۰۶ تا ۱۰۰۵	۹۸۴ تا ۱۵۶۹ م. (= ۷۰ - ۹۸۴)	از ۹۰۹ (= ۱۵۰۴ م.)	مازندران ۵۳۲
۱۵۹۶ - ۸ م.	درستی انما نندران ۵۳۳ م. (= ۱۵۷۶ م.)	از ۹۰۹ (= ۱۵۰۴ م.)	گیلان بیه پیش (لاهیجان)
۱۰۰۰ (= ۱۵۹۲ م.)	۹۷۵ تا ۱۵۳۶ م. (= ۷ - ۹۷۵)	از ۹۰۹ (= ۱۵۰۴ م.)	گیلان (رشت) بیه پیش
۱۰۰۳ (= ۱۵۹۵ م.)	۱۰۰۲ و ۱۵۸۱ م. (= ۱۰۰۲ - ۱۵۸۱)	از ۹۱۱ (= ۱۵۰۵ - ۶ م.)	
	در دودبار بهمدتی (= ۱۵۹۳ - ۴ م.)		
	کوئته.		
۹۴۵ (= ۱۵۳۸ م.)	حدود سال ۹۱۵ (= ۱۵۰۹/۱۰ م.)	به صورت سست از ۹۰۶ (= ۱۵۰۰ م.)، محکمر از ۹۲۳ (= ۱۵۱۷ م.)	شیروان ۵۳۴
۹۵۸ (= ۱۵۵۱ م.)		از حداکثر ۹۴۸ (= ۱۵۴۱ م.) ۵۳۵ سلسله شمال ترخو از ۱۰۴۶ (= ۱۶۳۶ م. ۵۳۶ تا ۱۷۱۹ م. ۵۳۷؛ سلسله اسمی قیطاق از ۱۰۱۵ تا ۱۰۴۸ (= ۱۶۳۸ - ۱۶۰۶/۷ م.) ۵۳۸	شکی داغستان
	از پیچی نیل ۳۰-۱۰۲۹ (= ۱۶۲۰-۱ م.)	به صورت سست از ۹۰۶ (= ۱۵۰۰ م.) محکمر از پیچی نیل ۳۰/۱۰۲۹ (= ۱۶۲۰/۱ م.)	تاخت
۱۰۳۲ - ۳	تنها در آخسته از تنگوز نیل ۳ - ۱۰۳۲	به صورت سست از ۱۵۶۹، محکمر از ۱۰۴۲ (= ۱۶۳۲ م.)	تارتیل
	تاکنی پس از تخاقوی نیل ۴/۱۶۲۳ (= ۱۶۲۳-۴ م.)	سلطنت طهماسب اول (متوفی در ۹۸۴) = ۱۵۷۶ م. (= ۱۶۳۳-۴ م.)	مسق

از ۹۱۳ تا ۹۳۹ (۰۲۱۵۰۷-۸) تا ۹۳۹
(۰۲۱۵۳۲-۳)

به صورت مست در نیمه دوم سلطنت طهماسب

در ۱۰۹۳ (= ۰۲۱۶۸۲) و از ۱۱۱۳ تا

اول (۰۲۱۵۲۴-۷۶ = ۹۳۰-۹۸۴)،

تنها در پلنگان در دوره شاه اسمعیل دوم

محکمت از غیلان میل ۱۰۲۶-۲۷ (=

(۰۲۱۵۷۶-۷ = ۹۸۴-۵

(۰۲۱۶۱۸ تا ۱۶۱۷

مدتی کوتاه در دوره شاه سلیمان (۱۰۷۷ تا

به صورت مست از ۹۱۴ (= ۱۵۰۸-۹ = ۱۰۰۵-۶

(۰۲۱۶۶۷-۹۴ = ۱۱۰۵

محکمت از تخاقوی میل ۱۰۰۵-۶

(۰۲۱۵۹۷-۸ =)

از ۱۰۶۰ تا ۱۰۶۲ (= ۰۲۱۶۵۰-۲ =

به صورت مست از ۹۱۴ (= ۰۲۱۵۰۸-۹ = ۹۹۵-۹۵

محکمت از دوره شاه عباس اول (۰۲۱۵۸۷-۹۶۲۹ = ۱۰۳۸

(۰۲۱۵۸۷-۹۶۲۹ = ۱۰۳۸

از ۹۱۴ (= ۰۲۱۵۰۸/۹ = ۱۰۳۸

۱۰۱۰ (= ۰۲۱۶۰۱-۲) اول

مقارن پایان سلطنت شاه طهماسب اول

۹۳۰-۹۸۴ (= ۰۲۱۵۲۴-۷۶ = ۹۳۰-۹۸۴)

مقارن پایان دوره شاه طهماسب اول (متوفی

در ۹۸۴ = ۰۲۱۵۷۶) تا ابتدای دوره شاه

محمد ۹۸۵-۹۸۷ (= ۰۲۱۵۷۸-۸۷ = ۹۸۵-۹۸۷)

از ۱۰۱۷ (= ۰۲۱۶۰۸-۹ = ۱۰۱۷

تا دوره شاه سلیمان (۰۲۱۶۶۷-۹۴

تا تخاقوی میل

(۰۲۱۶۲۱ = ۱۰۳۰-۱

(۰۲۱۵۳۷-۸ = ۹۴۳-۴

از تخاقوی میل (۰۲۱۵۱۰- = ۹۱۶

تا ۹۸۵ (= ۰۲۱۵۷۷ = ۹۸۵

از ۹۱۶ (= ۰۲۱۵۱۰- = ۹۱۶

(۰۲۱۵۷۷ = ۹۸۵

از ۹۱۶ (= ۰۲۱۵۱۰- = ۹۱۶

(۰۲۱۵۹۸/۹ = ۱۰۰۶-۷

بقیه پاورقی صفحات ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸

- ۵۲۶- احیاءالملوک، ص ۱۷۱ b، ۱۹۳ b؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۷۶، ۱۰۸۷.
- ۵۲۷- چنین است مجدداً از سال ۹۶۳ (= ۱۵۵۵-۶ م). ۵۲۸- دستور شهریاران، ص a ۱۵۷ برای سال ۱۱۰۹ (= ۱۶۹۷ م)؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۲۲۷ برای سال ۹۸۵ (= ۱۵۷۸ م). ۵۲۹- احیاءالملوک، ص ۲۰۲ b به بعد. ۵۳۰- همان مرجع و ذیل عالم آرای عباسی، ص ۱۳۳. ۵۳۱- ما در این جدول هرگاه اطلاعات مزبور از کتب چاپی به دست آمده باشد و با سایر مراجع تعارضی نداشته باشد دیگر منبع را ذکر نمی کنیم. به عنوان یک مأخذ درجه دوم برای همه ایالات در زمان شاه اسمعیل اول رجوع شود به: تاریخ شاه اسمعیل صفوی (به انگلیسی) تألیف غلام سرور. ۵۳۲- برای تاریخ مازندران و گیلان رجوع شود به آثار رایینو در این زمینه (همچنین به مقاله هایی که در حاشیه نمره ۲۸۱ همین فصل ذکر کردیم). ۵۳۳- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۲۶، ۲۴۰: نصف ولایت مازندران. گویا صحبت از ساری است یا بارفروش که هر دو از شهرهای مهم قرن شانزدهم (= قرن دهم هجری) است؛ سال ۹۷۷ به تبعیت از خلاصه التواریخ، ص a ۲۲۶ ذکر شده است. ۵۳۴- برای شیروان همچنین رجوع شود به: درن (Dorn).
- ۵۳۵- تاریخ حیدری، ص a ۵۷۸ و جواهر الاخبار، ص a ۳۱۷: القاس میرزا و درویش محمدخان «حاکم شکی» سال ۹۴۸ به دربار آمدند. احسن التواریخ، ص ۳۰۰ مانند اغلب موارد تاریخ یک سال قبل را ذکر می کند (رجوع شود به حاشیه نمره ۵۱ همین فصل کتاب). جواهر الاخبار در صفحه a ۲۹۳ ضمن وقایع سال ۹۲۵ کسی را به نام حسن بیگ شکی جزو میهمانان دربار ذکر می کند. ۵۳۶- دائرة المعارف اسلامی، چاپ جدید، لیدن و لندن ۱۹۶۰ به بعد، ذیل لفظ داغستان سال ۱۰۴۸ را ذکر می کند [بر مبنای «آثار داغستان» و منابع عثمانی (۴)]. ۵۳۷- مقارن اواخر دوره صفویه قبایل داغستان نیز سر به طغیان برافراشتند؛ اما دستور شهریاران در صفحه a ۲۳۹ باز از انتصاب یک شمشال توسط شاه صحبت می کند. ۵۳۸- سال ۱۰۴۸ فقط به تبعیت از دائرة المعارف اسلام، موضع ذکر شده به دست داده شده است. * ۵۳۸- نسخ جهان آرا، ص ۲۱۵ b نام بدلیس و عمادیه را (که ممکن است اشتباه باشد) آورده است. ۵۳۹- تاریخ عالم آرای عباسی (ص ۱۴۰) در زمان مرگ شاه طهماسب اول از یک نفر امیر قزلباش به نام «حاکم لار و بحر فارس» نام می برد. شاه اسمعیل دوم به هر حال به هنگام جلوس بر تخت سلطنت مورد تهنیت والی محلی لار قرار می گیرد (احسن- التواریخ، ص ۴۸۴ و غیره). ۵۴۰- در مورد مکران رجوع شود به: فصل اول: حکام ایالات مملکت، بند الف: ملاحظات تاریخی- جغرافیائی، ۱۳- کرمان. ۵۴۱- در دوره شاه سلیمان بلوچها نافرمانی کردند: رجوع شود به دستور شهریاران، مواضع مختلف؛ کمپفر، ص ۷۷ و بعد از آن.

۳- القاب، انتصابات، کثیرالشاغل بودن

الف - القاب . والیان نیز مانند سایر حکام ۵۴۲ در حین انتصاب خود به مرتبهٔ خانی ارتقاء می‌یافتند.

لقب والی نیز مانند سایر القابی که در دورهٔ صفویه حاکی از شغل و سمتی بود تازه از زمان شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵=۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) معنی خاصی پیدا کرد. قبل از آن عادةً به والی هم «حاکم» اطلاق می‌شد. از زمان شاه عباس اول تقریباً به صورتی منظم به حکام کارتیل، کاخ و خوزستان والی می‌گفتند؛ بیکلریکی از اواخر دورهٔ شاه عباس اول برای حکام کردستان و لرستان به کار برده می‌شد. اما در عوض در اواخر دورهٔ سلطنت صفویه به فرماندار لرستان فقط حاکم لرستان فیلی ۵۴۳ می‌گفتند و بس. تذکرة الملوك نیز این مطلب را تأیید می‌کند، ولی لرستان را از نظر نظامی زیر نظر بیکلریکی خراسان می‌داند ۵۴۴. شاردن ۵۴۵ مدعی است که لقب والی تنها در شان حاکم سیستان است. اما گفتهٔ او مورد تأیید منابع فارسی نیست. درجه و مرتبهٔ والیان در عناوین و القاب رایج در منشآت و ترسلات دیوانی اواخر دورهٔ صفویه بهتر منعکس است تا در عناوینی که حاکی از شغل و مقام دارند. آن است. مطابق مقررات و دستورهای که به کار بردن آنها در مراسلات دیوانی در دورهٔ شاه صفی (۵۲-۱۰۳۸=۴۲-۱۶۲۹ م.) لازم بود و ماقبلاً از آن یاد کردیم ۵۴۶ «والیان گرجستان و جمعی که برابر ایشان باشند» ۵۴۷ به عنوان «والیان اطراف» ۵۴۲ رجوع شود به فصل اول همین کتاب: حکام ایالات مملکت، بند ب - مراتب، مناصب و عناوین. ۵۴۳- رجوع شود به دستور شهریاران، ص ۵۷ a و ۱۵۴ b و غیره. ۵۴۴- تذکرة الملوك، ص ۱۲۱ b. ۵۴۵- شاردن، جلد پنجم، ص ۲۵۷. ۵۴۶- رجوع شود به فصل اول همین کتاب: حکام ایالات مملکت، بند ب - مراتب، مناصب و عناوین. ۵۴۷- در موضع مزبور، ص ۳۵۵ a / b. هنگامی روشن می‌شود چه اشخاصی «برابر ایشان» اند که دستورهای و فرمانهای خطاب به سایر والیان یافته شود.

در رأس سلسله صاحب منصبانی قرار دارند که دارای این القاب اند: ایالت و سلطنت. پناه، شوکت و حشمت دستگاه، عالیجاه عمده السلاطین العظام و الخوانین الکرام نظاماً للایالة و السلطنة و الامتتان. مطالعه اسناد و فرمانهای موجود^{۵۴۸} چنین نتیجه می دهد که این القاب فقط در حکم نمونه ای است و آنها را هم می توان مختصر کرد و هم می توان بسط داد و دیگر اینکه در مکاتبات دیوانی به این قواعد ترسل تا آخر دوره سلطنت صفویه وفادار مانده اند. در مورد والیان این معمول است که همیشه بعد از عالیجاه همواره القاب بسط داده می شود و این بسط یا به صورت اضافاتی است که فوقاً به آنها اشاره شد و یا به صورت مختصرتر «عمده (خلف و از این قبیل) السلاطین العظام»، يك بار نیز «عمده الحکام الکرام قدوة الولات العظام»^{۵۴۹}. حاکم قزلباش ایالتی گرجی کاخ که در گذشته^{۵۵۰} به وی اشاره شد، یعنی کلبعلی خان زیاد علی قاجار، به همین علت در اسناد و مدارک موجود دارای عنوان والی نیست^{۵۵۱}.

حکام کردستان و لرستان از نظر دیوان اعلی در زمره «حکام اطراف» نبوده اند. آنها فقط مانند همه بیگلربیگی ها «امرای درجه اول» بوده اند و حتی مانند بیگلربیگی های مقتدر بدانها «امیر الامر»^{۵۵۲}. نیز اطلاق نمی شده است.

ب - انتصابات. می دانیم که انتصاب والیان گرجی بخصوص جنبه رسمی داشته

۵۴۸- خوبوا، سند ۲ تا ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۲ (از سالهای ۱۰۴۵ [= ۱۶۳۵-۳۶ م.] تا ۱۱۱۲ [= ۱۷۰۰-۱ م.])؛ فرمان خطاب به وختنگ ششم مورخ ۱۱۳۳ (= ۱۷۲۱ م.)، در:

Sovetskoe Vostokovedenie 1957(4), p 127 ff.

۵۴۹- فرمان ابوطالب میرزا به خان احمد خان، والی گیلان، مورخ محرم ۹۹۵ در مکتوبات خان احمد خان، ص ۸ تا ۱۰ و مکتوبات خان احمد گیلانی، چاپ رابینو، برگ ۲۰۱ a. ۵۵۰- رجوع شود به حاشیه نمرة ۱۸۰ همین فصل کتاب و قسمت مربوط به آن در متن. ۵۵۱- خوبوا، سند نمرة ۱۹. ۵۵۲- رجوع شود به فصل اول همین کتاب: حکام ایالات مملکت، بند ب- مراتب، مناصب و عناوین.

است. وخشتی ۵۵۳ درباره داودخان (داوید) یعنی اولین حاکم مسلمان کارتیل چنین گزارش می‌دهد که شاه قبل از کسیل داشتن وی به گرجستان به او دوهزار تومان انعام و جامه مخصوص ۵۵۴ داد و وی را بدین طریق مفتخر و سرفراز کرد. این بخش عبارت بود از جامه‌ای بلند، يك كمر بند و يك قبای ۵۵۵ زربفت با پوست خزو يك عمامه (تاج) ۵۵۶، شمشیر، خنجر، چوب چپقی مزین به مروارید، اسبی با دهنه زرین و مرصع به جواهر و سرانجام يك گلدان و يك جام. از آن هنگام به بعد به اظهار مرجع ما رسم چنین شد که به والیان کارتیل چنین هدایائی داده شود.

اضافه بر آن از طریق یکی از منابع فارسی، یعنی دستور شهریاران وصف هدایائی را که شاه در سال ۱۱۰۶ (= ۱۶۹۴ م.) به کلبعلی خان زیادغلی قاجار به مناسبت انتصابش به بیگلربیگی قرا باغ و حکومت کاخ داده است می‌شنویم «... به خالاع فاخره تاج و طومار و رخوت مشرف (به) پوشش شهریار ۵۵۷ و شمشیر مرصع به جواهر ثمین آبدار و يك دست اسلحه روز کارزار و اسب مكمل یراق صبا رفتار و تعیین مقرری میهمانی به دستور مسلوك قدیم با والیان کاخ آن صوفی زاده را کثیر الاعتبار ساخته..» ۵۵۸.

ظاهراً سانسون نیز این قسمت مهم اخیر را مورد تأیید قرار می‌دهد آنجا که

۵۵۳- وخشتی، ص ۳۲، ۳۵. ۵۵۴- منبع گرجی در اینجا نوشته است: خلعت. ۵۵۵- بروسه ترجمه کرده است: Un vêtement؛ و در اینجا به «قبا» تعبیر شده است. قبای ایرانی که از جلو بسته می‌شود تنها پوشاکی است که در نقاشی‌های معاصر آن دوره گاه آنرا با پوست خز نشان داده‌اند (رجوع شود به تصویر شاه سلطان حسین در کتاب انقراض سلسله صفویه- متن انگلیسی-، تألیف لاکهارت، تصویر يك؛ از آن گذشته لباس شاهزاده عباس میرزا در یکی از تصاویر خلاصه التواریخ (ص ۳۵۰، در سمت چپ عکس). ۵۵۶- در اینجا کلمه فارسی «تاج» به کار رفته است، اما در تصور اروپائیان عمامه بیشتر به پوشش رایج سر دوره صفویه نزدیک است. ۵۵۷- در این مورد رجوع شود به تذکره الملوك، ص ۱۳۶. ۵۵۸- دستور شهریاران، ص ۵۳b.

می‌گوید که همه والیان آزمائیزات خاص میهمانان شاه بر خوردار بودند و به عبارت دیگر هنگام توقفشان در دربار باشخص شاه همسفره می‌شدند^{۵۵۹}.

اما وضع خاص والیان گرجی از اینجاروشن می‌شود که شاه گاهی شاهزادگان گرجی را به فرزندی می‌پذیرفت آنهم معمولاً هنگامی که آنها را والی می‌کرد. اولین فرد ذکور منتسب به خاندانهای فرمانروای گرجی که اسلام آورد تا جائی که بر ما معلوم است فرزند لئوس دوم فرمانروای کاخ است به نام یسه (عیسی خان) که قبلاً از او ذکر کردیم. خلاصه التواریخ ذیل وقایع پیچی ئیل ۸-۹۶۷ (= ۱-۱۵۶۰ م.) ذکر می‌کند که وی از طرف شاه به درجه شاهزادگی (رتبه فرزندی) ارتقاء یافت و «قدغن شد که به طریق سایر شاهزاده‌ها احدی از کوزه و سفره او آب و طعام نخورد»^{۵۶۱}. مطابق خبر و خشتی اولین حاکم مسلمان کارتیل یعنی داودخان (داوید) به هنگام انتصاب خود از طرف شاه به فرزندی پذیرفته شد^{۵۶۲}. بعدها در مراجع فارسی شواهد مکرری از این قبیل در دست است: سلطان محمود خان (سیمون اول) حاکم کارتیل به هنگام مسلمان شدن و اشتغال مجددش به کار «لقب ارجمند برادری»^{۵۶۳} یافت، زیرا همه مؤمنین بایکدیگر برادرند. اما برادرزاده وی لواریساب دوم حاکم کارتیل هم با وجود آنکه مسیحی بود باز به فرزندی پذیرفته شد^{۵۶۴}. جانشین وی باز «به خطاب مستطاب عمی»^{۵۶۵} سرافراز گردید. رستم خان حاکم کارتیل نیز باز به این نحو مفتخر گردید^{۵۶۶}. حتی در فرمانها نیز وی از طرف شاه

۵۵۹- سانسون، ص ۴۳؛ از آن گذشته رجوع شود به و خشتی، ص ۱۱۰. ۵۶۰- چون در ترجمه همه جانمره حواشی را به تبعیت از متن اصلی ذکر کرده ایم و نمرة ۵۶۰ در متن افتاده بودمانیز همان ترتیب را رعایت کردیم- مترجم. ۵۶۱- خلاصه التواریخ، ص ۱۹۶۸. ۵۶۲- و خشتی، ص ۳۲؛ همچنین رجوع شود به سالنامه‌های کارتیل، ص ۳۵۲. ۵۶۳- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۲۲۷؛ همچنین رجوع شود به تاریخ رستم خان، برگ ۷۸ با مشخصات: Ms.B.M., Add. 7655 (در فهرست ریو، ص ۱۸۸ b). در این موضع مختصری از تاریخ گرجستان در دوره صفویه به دست داده شده است. ۵۶۴- Luarsab II، تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۷۱۸. ۵۶۵- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۸۹۸؛ احیاء الملوك، ص ۲۱۱ b. ۵۶۶- خلدبرین، ص ۱۵۵، ۲۶۸، ۲۸۹.

«اخویم» ۵۶۷. مورد خطاب قرار گرفت. مادتورها و فرمانهائی را در اختیار داریم که سلطان محمود خان (سیمون اول) و رستم خان صادر کرده اند با «طغرائی» که فقط در خورشاهزادگان است ۵۶۸. در این طغراها «میرزا» به معنی شاهزاده و «کنیه» ای که خاص شاهزادگان است به کار رفته: ابوالمنصور سلطان محمود خان میرزا سوزم یا: ابوالغازی سلطان رستم خان میرزا سوزم ۵۶۹.

سرانجام ما از طریق يك سند گرجی از محمدقلی خان (قسطنطین دوم) آخرین والی که از طرف صفویان به حکومت کاخ منصوب شد، اطلاع داریم که از طرف شاه مورد خطاب «فرزند» قرار گرفت ۵۷۰. اصولاً طبق گفته سانسون به همه والیان به دیده شاهزاده می نگریسته اند ۵۷۱. صرف نظر از مواردی که ذکر آن گذشت فقط از چهار مورد دیگر «فرزندخواندگی» خبر به ما رسیده است. دو مورد از این چهار مورد مربوط می شود به منسوبین خاندان فرمانروای گیلان بیه پیش ۵۷۲، دو ۵۶۷- خوبوا، سندهای نمرة ۴، ۳، ۲. آن طور که و خشتی سهواً در صفحه ۶۶ می نویسد به وی «پدر» خطاب نشد. ۵۶۸- برای القاب شاهزادگان به طور عموم رجوع شود به بوسه، ص ۳۱؛ از آن گذشته به مقاله زیر:

Persische Diplomatie im Überblick از همین مؤلف در جلد سی و هفتم (۱۹۶۱) مجله Der Islam، ص ۲۲۸. ماهیچکدام از فرمانهای اصلی شاهزادگان صفوی را در اختیار نداریم. اما در وقایع نامه ها کنیه مزبور اغلب پیش اسم شاهزادگان به چشم می خورد (مثلاً رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۳۶؛ افضل التواریخ، جلد دوم، ص b ۲۵۵؛ در خلاصه التواریخ تقریباً این به صورت قاعده ای در آمده است). ۵۶۹- در مورد محمود خان رجوع شود به: پاپازیان، جلد اول، سند نمرة ۲۳؛ پوتوریدزه، سند نمرة ۹ و قس علیهذا؛ در مورد رستم خان رجوع شود به پوتوریدزه، سند نمرة ۷۶. ۵۷۰- سند مربوط به سال ۱۷۲۳، خلاصه ای از آن در قسمت دوم از جلد دوم مرجع زیر ذکر شده:

M.F. Brosset, Histoire de la Géorgie, p. 513.

۵۷۱- سانسون، ص ۴۳. ۵۷۲- در رونوشت فرمانی که از آن به مراسله تعبیر شده- است (مکتوبات خان احمدخان، برگ a ۹۸) شاه اسمعیل دوم در حالی که انتصاب مجدد احمدخان گیلانی را به وی اطلاع می دهد می گوید بدان جهت او را باز به کار منصوب می کند-

مورد دیگر با شاهزادگان ازبک ارتباط دارد که شاه عباس اول امیدوار بود با کمک آنها بلخ را به قلمرو خود ضمیمه کند ۵۷۳. فرزندخواندگی های حکام قزلباش که قبلاً ذکر آنها گذشت ۵۷۴ از موارد استثنائی بوده است.

اعطای اسم توسط شاه که در جائی دیگر ۵۷۵ مورد بحث ماقرار گرفت در مورد والیان گرجستان به کرات دیده می شود. ممکن است گمان کنند که دادن نام تازه بر اثر پذیرفتن دین اسلام از طرف والیان گرجی بوده است. اما حتی در این موارد هم می توان چنین کاری را در اثر ابراز مرحمّت شاه دانست: در خیلی از موارد حتی والیان گرجی که به دین اسلام گرویده بودند باز نام گرجی خود را حفظ کردند: بگرت ششم از کارتیل نامش بگرات خان بود و قسطنطین اول از کاخ کستندیل خان نامیده می شد و غیره. به هر تقدیر ما هیچ موردی را سراغ نداریم که یک نفر والی غیر مسلمان در حین انتصاب خود نام تازه ای گرفته باشد.

ج- کثیر المشاغل بودن. والیان هم می توانستند در آن واحد دارای مشاغل درباری باشند. افضل التواریخ یکی از شواهد قدیم این مورد را ذکر می کند: والی لار، امیر هارون که به شاه اسمعیل اول اظهار انقیاد کرد از طرف شاه به سمت دیوان بیگی باشی منصوب شد. شاه طهماسب اول نیز مطابق همان مأخذ ابراهیم خان را که از سال ۹۸۴ (= ۱۵۴۱ م.) تا ۹۷۳ (= ۱۵۶۵ م.) در لار به شغل پدران خود مشغول بوده به خطاب «دیوان بیگی باشی» ۵۷۶ مفتخر ساخت: «مهر بر پشت فرامین (و) احکام پادشاهی بدین نوع که با وقوف رکن السلطنة العالیة الخاقانی مؤتمن الدولة البهیة - که می خواهد به حکم اخوت که مؤید رفاقت است» عمل کند (رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۱۰). شاه محمد این اخوت را تجدید کرد (عالم آرای عباسی، ص ۲۲۷) و در نامه ای به وی (مکاتیب خان احمد گیلانی، ص ۱۳) او را «اخوی» خطاب کرد. ۵۷۳- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۹۸. ۵۷۴- رجوع شود به حاشیه نمره ۱۸۴ همین فصل و موضع مربوط به آن در متن. ۵۷۵- رجوع شود به حاشیه نمره ۱۸۶ فصل اول و موضع مربوط به آن در متن. ۵۷۶- افضل التواریخ، جلد اول، ص ۸۰ b.

السلطانی ظهیرالدین محمد ابراهیم خان امیر دیوان حاکم خطه لار نوشته مهر می نمود و همیشه وکیل و مهرایشان در خدمت اعلی بود^{۵۷۷} چنین به نظر می آید که این شغل در این خاندان موروثی بوده است^{۵۷۸}. پس از خلع قطعی والی لار توسط شاه عباس اول حاکم صفوی لار نیز تامدنی سمت دیوان بیگی داشته است^{۵۷۹}.

در دوره شاه صفی (۵۲-۱۰۳۸ = ۴۲-۱۶۲۹ م.) و جانشین وی، رستم خان والی کارتیل توسط «نایب» خود شغل داروغگی اصفهان را نیز به عهده داشت و قبل از والی شدن خود شخصاً این شغل را تصدی کرده بود. البته کسانی که از طرف رستم خان نیابت داشتند به هر حال می بایست مورد تأیید شاه قرار گیرند و البته در موقع لزوم توسط شاه نیز معزول می گردیدند^{۵۸۰}. این را نیز باید گفت که در اواخر دوره صفویه والی کاخ برای مدتی کوتاه سمت فرماندهی غلامان سلطنتی (قلر آقاسی) را نیز داشته است^{۵۸۱}.

در تمام مواردی که تاحال ذکر کردیم، مناصب درباری بیشتر جنبه تشریفات و عنوان را داشته است. هدف از اعطای این مناصب آن بوده است که صاحب منصب را به دربار نزدیکتر و مقرتر کنند. برخلاف آنچه گفته شد در اواخر دوره صفویه شاهزادگان گرجی اسماً والی بوده اند تا با علاقه ای بیشتر به سایر مشاغل که به آنها ارجاع می شده پیردازند: حاکم معزول کارتیل، شاهنواز دوم (قبلاً گورگین خان، گئورگ یازدهم) هنگامی که بیگلربیگی کرمان بود توانست بلوچها را بر جای خود بنشانند. حالا دیگر می بایست افغانهای نافرمان را ادب کند. در نتیجه وی را در سال ۱۷۰۳ م. به سپهسالاری، بیگلربیگی قندهار و حکومت کرشک^{۵۷۷} همان مرجع. ^{۵۷۸} در تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۶۱۶ به صورتی کاملاً عمومی چنین آمده است که والیان لار «منصب امیردیوانی در این دولت» داشته اند. ^{۵۷۹} رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۷۹۱. ^{۵۸۰} رجوع شود به عباسنامه، ص ۲۱۹؛ از آن گذشته رجوع شود به همان مرجع، ص ۲۶۸، ۲۸۹؛ خلدبرین، ص ۲۰۲. ^{۵۸۱} و خشتی، ص ۹۹، ۱۸۱.

وقلات ۵۸۲ و اسماً به ولایت کارتیل ۵۸۳ منصوب کردند. وی کار ولایت و بیگلربیگی کرمان را توسط نایب خود انجام می داد ۵۸۴. برادرزاده او خسرو خان (کیخسرو) پس از مرگ عمویش، هنگامی که سپاه ایران را برای جنگ به قندهار هدایت می کرد باز اسماً والی کارتیل و مطابق با اظهار چخیدزه همچنین حاکم تبریز و بردع بود ۵۸۵. بار دیگر در سال ۱۷۱۶م. برای نجات به یک شاهزاده گرجی دل بستند: حسینقلی-خان (وختنگ ششم) را والی کارتیل، بیگلربیگی آذربایجان و سپهسالار کردند و به او مأموریت دادند که در آذربایجان لشکری برای مقابله با افغانها تجهیز کند ۵۸۶. بعدها به علت دسیسه ها و توطئه های مختلف وی را به کارتیل فرستادند، اما باز هنگامی که اصفهان به محاصره افغانها در آمده بود به او عنوان بیگلربیگی آذربایجان دادند و این بار از او خواستند که شیروان را از جنگ لرگی ها خارج کند ۵۸۷. به احتمال می توان گفت که باز در این روزهای آخر حکومت صفویه و مسلماً پس از شکستی که در دوره طهماسب دوم رخ داد والی کاخ، محمدقلی خان، در عین حال بیگلربیگی شیروان بود و حکومت شمس الدینلو و کرخ ۵۸۸ را نیز به عهده داشته است. مشهور ۵۸۲- یعنی حکومت های وابسته به قندهار، رجوع شود به فصل اول همین کتاب: حکام ایالات مملکت، بند الف- ملاحظات تاریخی- جغرافیائی، ۱۴- قندهار. ۵۸۳- مشاغل او در یک سند گرجی مورخ ۱۷۰۶ مسیحی تعداد شده است. خلاصه این سند در جلد دوم از قسمت دوم اثر زیر آمده است:

M. F. Brosset, Histoire de la Géorgie, p. 505.

از آن گذشته رجوع شود به:

Lang, Georgia and the Fall 528; Lockhart, The Fall 84.

۵۸۴- چخیدزه، ص ۲۹، ۳۰، حاشیه نمره ۲؛ از آن گذشته رجوع شود به جلد دوم اثر هانوی، ص ۱۰۵. ۵۸۵- چخیدزه، ص ۳۰؛ از آن گذشته رجوع شود به:

Lang, The Last Years 101.

۵۸۶- تنها کروینسکی است که در صفحه ۱۴۳ از این مأموریت سخن می گوید. ۵۸۷- وختنی، ص ۱۱۷، ۱۸۸؛ چخیدزه، ص ۳۶. ۵۸۸- رجوع شود به همان مرجع و ملخص اسناد گرجی مورخ ۱۷۲۲ و ۱۷۲۳ مسیحی که در جلد دوم از قسمت دوم کتاب زیر آمده است:

M. F. Brosset, Histoire de la Géorgie, p. 511, 513

است که در حین جنگ‌هایی که در اطراف پایتخت در گرفته بود والی وقت خوزستان ۵۸۹ و طبق بعضی از مآخذ همچنین والی لرستان ۵۹۰ به طور موقت سمت سپهسالاری را نیز در تصدی خود داشته‌اند.

علت این راکه چرا والیان در اواخر دوره صفویه سهم نظامی چنین مهمی به عهده داشته‌اند باید در اینجا جست که تغییرات عمده حادث در سازمان‌های نظامی که در فوق ۵۹۱ به وصف آن پرداختیم در ایالات تحت نظر والیان ابداء اجرا نشد. والیان در اواخر دوره صفویه نیز کاملاً به قوای نظامی تحت فرمان خود که با آنان قرابت خوبی و طایفه‌ای داشتند و در برابر وفاداری و اخلاص آنها تردیدی نمی‌کردند، متکی بودند.

۴- اداره ایالات والی نشین و حکومت مرکزی

در چشم معاصران، والی بر خلاف سایر حکام مالک و صاحب ایالت تحت فرمان خود محسوب می‌شد، همان طور که شاه نیز مالک بقیه قلمرو و مملکتی به شمار می‌رفت ۵۹۲. اسکندر منشی در یک موضع حاکم کردستان، خان احمد خان را «به استقلال حاکم اردلان و متصرف ملک موروث و بیگلربیگی شهرزور» ۵۹۳ می‌نامد. آنچه گفته شد هنگامی روشن تر می‌شود که همین مؤلف سلطان محمود خان (سیمون اول)

۵۸۹- سید عبدالله؛ لا اقل منابع اروپائی وی را والی می‌خوانند؛ طبق اظهار کسکل (Die Wali's 429f.) در آن زمان برادر سید عبدالله در حویزه فرمان می‌راند. از آن گذشته رجوع شود به انقراض سلسله صفویه (متن انگلیسی) اثر لاکهارت، ص ۱۴۵. ۵۹۰- علی مردان خان؛ رجوع شود به مقاله لر به قلم مینورسکی در دائرة المعارف اسلام، چاپ اول، جلد سوم، صفحه ۴۵ به بعد؛ لاکهارت (انقراض سلسله صفویه، ص ۱۵۹) می‌نویسد که علی مردان- خان با وجود کوشش‌هایی که کرد به فرماندهی کل نایل نشد. ۵۹۱- رجوع شود به همین کتاب، فصل اول: حکام ایالات مملکت، بند و؛ اختیارات حکام، ۱- اختیارات نظامی. ۵۹۲- دمرود نظریه‌ای که مطابق آن شاه مالک و صاحب قلمرو تحت فرمان خویش است رجوع شود به تذکره الملوك، ص ۷-۱۹۵. ۵۹۳- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۰۷۰؛ استقلال، اغلب با انفراد توأماً ذکر می‌شود و این خود امارة‌ای برای ترجمه ما بوده است.

فرمانروای کارتیل را «متصرف الکای و وروئی» ۵۹۴ می خوانند. اماموضع زیر از یکی از فرمانهای رستم خان، والی کارتیل که مورخ سال ۱۰۶۷ (= ۱۶۵۷ م.) است دیگر جای شك و تردیدی باقی نمی گذارد «...جمع اراضی کل محال گرجستان کارتیل و توابع ملک و وروئی نواب عالی است» ۵۹۵.

ایالات والی نشین نیز مانند املاک خصوصی در دفاتر دیوانی به ثبت نرسیده بود: در فهرست حکام تذکرة الملوك از کارتیل اصلاً خبری نیست و در مورد حکام کردستان، لرستان و خوزستان هیچ اطلاعی از میزان درآمد آنها به دست داده نشده است ۵۹۶.

به همان صورت که دربار می توانست مالیات های ایالات مملکت را به عنوان تیول به کسی اعطا کند والی نیز اختیار کامل مالیات های ایالت تحت فرمان خود را داشت. در اسناد فارسی مربوط به گرجستان حتی در این مورد اصطلاح «تیول» نیز به کار رفته است ۵۹۷. مادر اینجایا باید به خاطر بیاوریم که اعطای تیول به طور عادی از امتیازات خاص شاه بوده است.

در ایالات والی نشین مالیات ها طبق رسوم و مقررات قدیمی اخذ می شد و به قواعد و دستور هائی که در این زمینه از طرف دیوان اعلی برای سایر مناطق وضع می شد به هیچ وجه کاری نداشت. در اسناد و فرمان های والیان گرجی که مربوط به اعطای «تیول» است اغلب به زیردستان گوزدوا اخطار شده است که مالیات های خود

۵۹۴ - تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۲۲۷. ۵۹۵ - پوتوریدزه، سند نمرة ۱۰۶.

۵۹۶ - رجوع شود به تذکرة الملوك، ص a ۱۲۱ به بعد؛ طبق تذکرة الملوك کاخ از توابع قراباغ است (رجوع شود به فصل اول همین کتاب، بند ۲: درباره والیان، ۲ - ملاحظات تاریخی جغرافیائی، قسمت سوم: کاخ). ۵۹۷ - رجوع شود به فرمان های متعدد اعطای تیول در اثر پوتوریدزه.

را... از قرارداد دستور العمل ولایت گرجستان»^{۵۹۸} به دارنده تیول پیردازند. در موضعی دیگر^{۵۹۹} ذکر کردیم که در گیلان که به دست حکام بومی و محلی اداره می شد مقدار زیادی مالیات وجود داشت که از نظر دربار نادرست و یابزه زبان آن عهد «بی حساب» بود و شاه عباس اول پس از فتح آن دیار همه را لغو کرد.

با وجود آنکه ایالات والی نشین در اداره امور خود به مقدار زیاد استقلال داشتند باز گویا گاه و مخصوصاً در اواخر دوره صفویه از طرف دربار دخالت هائی در کارشان شده باشد. در زمان شاه سلطان حسین (۳۵-۱۱۰۵ = ۱۷۲۲ - ۱۶۹۴ م.) اسقف گرجستان به دربار شکایت برد و گفت در کاخ او امانع شده اند که از املاک موقوفه بهره برداری کند. در بار اختیار او را در مورد این املاک تأیید کرد و او الیان را یادآور شد که حقوق اسقف را رعایت کنند^{۶۰۰}. در تمام اسناد و فرمانهای مجموعه خوبوا هر جا که در بار اعطای سیورغال یا تیول راصحه می گذارد و به والی یادآوری می کند که به آن دستور احترام بگذارد می توان نشانی از محدود کردن حقوق و اختیارات مالی والی سراغ کرد^{۶۰۱}.

سرانجام در اینجا باید پرداخت باج را مورد بحث قرارداد: در این مورد هم متأسفانه منابع موجود فقط درباره گرجستان اطلاعات نسبتاً کاملی در اختیار ما می گذارند. در اسناد و فرمانهای والیان گرجی که درباره لغو مالیات ها صادر شده گاهگاه مالیاتی که «ساوری» نامیده شده از معافیت مستثنی شده است^{۶۰۲}. در دو سند از اسنادی که ما از آنها اطلاع داریم اظهار شده است که این مالیات مختص

۵۹۸- پوتوریدنه، سند نمرة ۱۰۱ مورخ ۱۰۶۲ (= ۱۶۵۲ م.) و چنین است باز در اسناد پوتوریدنه نمرة های ۷۷، ۳۳، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۰، خوبوا، سند نمرة ۷ (از ۱۰۳۸ تا ۱۰۷۵ = ۹-۱۶۲۸ تا ۱۶۶۴ م.) ۵۹۹- رجوع شود به حاشیه نمرة ۳۶۴ و قسمت مربوط به آن در متن. ۶۰۰- وختی، ص ۱۰۱، ۱۸۳، رجوع شود به خوبوا، سند نمرة ۲۷ (مورخ ۱۱۲ = ۱۷۰۸ م.) ۶۰۱- رجوع شود به خوبوا، سند نمرة ۵، ۶ و ۱۰. ۶۰۲- رجوع شود به پوتوریدنه، سند های نمرة ۶، ۱۳، ۴۵، ۱۷۵؛ پاپازیان، جلد اول؛ سند نمرة ۶

دیوان اصلی است ۶۰۳. یکی از اسناد سال ۱۱۱۹ (= ۸-۱۷۰۷ م.) از مالیات «ساوری» صحبت می‌کند که هر سه سال یک بار اخذ آن اعلام می‌شود آنهم «... برای هر خانوار به مبلغ ۶۰۰ دینار» ۶۰۴. این خبر توسط اطلاعاتی که وخشتی به دست داده تأیید و تکمیل می‌شود. سلطان محمود خان (سیمون اول) والی کارتیل که سه سند معافیت از پرداخت مالیات که قبلاً ذکر کردیم همه از طرف وی صادر شده برای اولین بار مالیاتی به مقدار یک مرچل برای هر خانوار که منحصراً پرداخت باج به شاه بوده تصویب کرده است ۶۰۵. یک مرچل در حقیقت معادل ۶۰۰ دیناری بوده که در سند مورخ ۱۱۱۹ (= ۸-۱۷۰۷ م.) ذکر گردیده است ۶۰۶. طبق گفته وخشتی با این مبلغ هفت غلام برای شاه می‌خریده‌اند. اما رستم خان به جای آن پسران و دختران نجبای گرجی را فرستاده است ۶۰۷. مرجع مادر دوره شاه سلطان حسین در مورد کاخت از چنین باج غلامی خبر می‌دهد که ظاهراً از زمان قبل از صفویه رایج بوده است: دختران و پسران نجبای گرجی به عنوان غلام (!) برای خدمتگزاری به دربار ایران گسیل می‌شده‌اند ۶۰۸. اسکندر منشی چنین کاری را برای تخاقوی ئیل ۶-۱۰۰۵ (= ۸-۱۵۹۷ م.)

→ ۲۳ (متعلق به سال‌های ۹۸۹ تا ۱۱۱۹ = ۱۷۰۸ - ۱۵۸۱ م.). ساوری در اصل به معنی پیشکش و تکریم است. (رجوع شود به صفحه ۹۵۰، جلد نهم [۱۹۳۷-۳۹] مجله BSOAS، مقاله Minorsky: A Soyūrghāl...)

۶۰۳- پوتوریدزه، سند نمرة ۶؛ پاپازیان، جلد اول، سند نمرة ۲۳. ۶۰۴- پوتوریدزه، سند نمرة ۱۷۵. ۶۰۵- وخشتی، ص ۴۳؛ سالنامه‌های کارتیل، ص ۳۷۳. ۶۰۶- طبق اظهار بروسه (تاریخ گرجستان، قسمت دوم، جلد اول، ص ۳۷۳، حاشیه نمرة ۲) مرچل با سه عباسی (= ششصد دینار) برابر بوده است. وخشتی برای آخر قرن شانزدهم (= قرن دهم هجری) رقم یک مرچل را به دست می‌دهد ولی سندی که از آن نقل شده متعلق است به سال ۱۱۱۹ (= ۸-۱۷۰۷ م.). آیا پس از یک صد سال باز همان مبلغ را می‌گرفته‌اند؟ ۶۰۷- وخشتی، ص ۷۱. ۶۰۸- همان مرجع، ص ۱۸۳.

تأیید می‌کند^{۶۰۹}. سرانجام باید گفته سیاح فرانسوی تورنه‌فور* را که در سال ۱۷۰۱م. در گرجستان بوده در اینجا نقل کرد: «بنا علیهذا کارتیل هر ساله چهارباز، بیست و چهار بار شراب و هر سه سال یک بار هفت غلام به عنوان باج به شاه می‌داد. غیر از آنچه گفته شد گرجیان هر سال مالیات سرانه‌ای به میزان شش عباسی می‌پرداختند که کل آن مالیات به ازای سیصد تومان به یک نفر کار گزار مالیاتی واگذار شد»^{۶۱۰}. اما ما در سایر مراجع تأییدی برای واگذاری این مالیات به این مبلغ پیدا نکردیم.

به باج شخص والی «پیشکش» می‌گفتند و در مراجع ما اغلب از آن ذکر شده است^{۶۱۱}. اغلب در وقایع نامه‌ها از باج مورد توافق به صورت «مال محدود، باج و خراج محدود»^{۶۱۲} و یا باج معین شده به صورت «مال مقرری»^{۶۱۳} و یا به طور عمومی و کلی از «باج و خراج»^{۶۱۴} یاد شده است. اما حتی هنگامی که از «پیشکش» صحبت است باز می‌توان پذیرفت که مقداری مقطوع و معین داشته است. شاه طهماسب اول در فرمانی که کمی قبل از فتح گیلان در سال ۹۷۵ (= ۱۵۶۷م.) به والی آن دیار نوشت چنین می‌گوید: «... دارائی و مال و خراج کل گیلان را... که در عوض آن مقرر فرموده بودیم که هر ساله مبلغ هفت صد تومان به طریق پیشکش به سرکار خاصه شریفه رسانند بدو مفوض و ارزانی داشته بودیم»^{۶۱۵}.

۶۰۹- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۴۵. ۶۱۰- در کتاب زیر نقل شده است:

Lang, The Last Years 21

۶۱۱- رجوع شود مثلاً به: تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۰۱؛ افضل التواریخ، جلد اول، ص ۷۹a. ۶۱۲- رجوع شود مثلاً به: تاریخ حیدری، ص ۵۸۰a؛ تاریخ گیلان، تألیف عبدالفتاح فومنی، ص ۲۳. ۶۱۳- رجوع شود به تاریخ حیدری، ص ۵۸۰a. ۶۱۴- تاریخ حیدری، ص ۵۸۰a؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۱۹، ۲۷۱؛ عبدالفتاح فومنی، ص ۱۹. ۶۱۵- رونوشت فرمان در مجموعه‌ای از ترسالات بدون عنوان در بقیع میوزیوم، ←

۵- دین والیان

هرگاه والیان از پیروان مذهب شیعه اثنی عشری- که مورد توجه و تبلیغ خاص صفویان بود- بودند این امر در استحکام روابط طرفین سهم مهمی به عهده داشت. خاندان کرد اردلان و اتابکان لر از ازمینه قدیم شیعی مذهب بوده اند ۶۱۶. اگر والیان پیرو مذهب یا دین دیگری سواى شیعه اثنی عشری بودند به انحاء گوناگون کوشیده می شدند که آنان را به قبول مذهب تشیع وادار سازند. فرمانروایان آل مشعشع در خوزستان شیعی مذهب بودند، اما نه بدان صورت و صبغه که صفویان تبلیغ می کردند. در نتیجه در سال ۹۱۴ (= ۹-۱۵۰۸م). شاه اسمعیل اول فرمان به قتل سلطان علی فرمانروای وقت آن دیار و برادرش که در بغداد به دربار آمده بودند داد. علت این مجازات هم زندقه این دو تن بود. والیان بعدی از این اقدام عبرت گرفتند و فرمانروایان حویزه از این لحظه به بعد همه از پیروان مؤمن و سرسپرده شیعه اثنی عشری شدند ۶۱۷.

شیر وانشاهان مانند اکثریت رعایای خود سنی مذهب بودند. در سال ۹۲۳ یا ۹۲۴ (= ۱۸-۱۵۱۷م). فرمانروای وقت آن دیار شیخ شاه، کس به دربار فرستاد تا مراتب انقیاد و فروستى خود را به ثبوت رساند. شاه نیز برای اینکه حسن نیت شاهانه خود را نشان دهد «وکیل» خود را به همراه «صدر» به شیروان فرستاد ۶۱۸. صدر مطابق اظهار روضه الصفویه وظيفه خاصی به عهده داشت. وی می بایست ظلمتی را که درباره «بعضی مسائل ملت عالیة امامیه» ۶۱۹ در قلب شیخ-

→ دستخط نمرة ۷۶۵۴ Add (فهرست ریو، ص ۸۰۸)، برگ ۱۹۳a. رونوشت دیگری از همین فرمان همچنین در مکتوبات خان احمدخان (برگ ۸۲a تا ۸۳b) و نسخه جامع مراسلات اولوالالباب تألیف ایواغلی (برگ ۱۱۴b تا ۱۱۷b). ۶۱۶- رجوع شود به مقاله مینورسکی تحت عنوان Senna در دائرة المعارف اسلامی، چاپ اول، جلد چهارم، ص ۲۴۰ به بعد؛ مقاله لر کوچک از همین نویسنده در جلد سوم دائرة المعارف اسلامی، ص ۵۲ به بعد. ۶۱۷- Caskel, Ein Mahdi 73 f ۰- ۶۱۸- در این مورد رجوع شود به درن، ص ۵۹۳. ۶۱۹- روضه الصفویه، ص ۱۲۵b.

شاه حکمفرما بود برطرف سازد . متأسفانه ما درباره نتیجه مجاهدات او هیچ اطلاعی در دست نداریم .

خاندان سادات امیرکیائی گیلان بیه پیش (لاهیجان) از پیروان مذهب شیعه زیدی بودند . شاه طهماسب اول که مردی متدین و متعصب بود توانست سلطان - احمدخان والی (متوفی در ۹۴۰ = ۱۵۳۳ م.) را هنگامی که در دربار به میهمانی آمده بود راضی به پذیرفتن مذهب شیعه اثنی عشری بکند . پس از بازگشت والی رعایای او نیز ناگزیر شدند از وی پیروی کنند ۶۲۰.

در گرجستان مسیحی اوضاع و احوال قدری پیچیده تر بود . در کارتیل برای نخستین بار در سال ۱۵۶۹ مسیحی و در کاخ در سال ۱۶۰۵ مسیحی یك والی مسلمان حکومت می کرد . در کارتیل از سال ۱۶۳۲ و در کاخ از سال ۱۶۴۸ اقلاً به صورت ظاهر می بایست قدرت در دست یك نفر مسلمان باشد . هرگاه سلطنت در گرجستان از فردی به فرد دیگر منتقل می شد در صورتی که شخص جانشین در دربار ایران پرورش نیافته بود باز موضوع تغییر دین مطرح می شد . زیرا تمام خاندان سلطنتی تغییر دین نداده بودند و فقط متصدی شغل حکومت به اسلام گرویده بود . می دانیم وختنگ ششم (بعدها به نام حسینقلی خان موسوم شد) که در سال ۱۷۱۱ مسیحی در کارتیل جانشین برادرش شد پس از حضور در دربار ایران دیگر نتوانست به محل خود باز گردد ، زیرا نمی خواست دین اسلام را بپذیرد . تازه در سال ۱۷۱۶ پس از اینکه دین اسلام را پذیرفته بود باز به کار منصوب شد ۶۲۱ ، اما از طرف ۶۲۰ رجوع شود به مقاله زیر :

Rabino, Les Dynasties locales du Gilân et du Daylam.

در ژورنال آریاتیک، جلد ۲۳۷ (۱۹۴۹)، ص ۳۲۵ . جواهر الاخبار در صفحه ۳۳۲ا باز ضمن وقایع سال ۹۷۵ (= ۱۵۶۷-۸ م.) از یك روحانی زیدی در دستگاه یکی از خانهای محلی نام می برد . ۶۲۱ و خشتی، ص ۱۰۹، ۱۱۲ و بعد از آن؛ از آن گذشته رجوع شود به :

Lang, The Last Years 106.

دیگر وی بدون اینکه معروض هیچ مزاحمتی باشد قبلاً به عنوان جانشین عموم بعدها جانشین برادرش که هر دو مسلمان بودند و اسماً حکومت این ناحیه را داشتند فرمان می رانده است ۶۲۲. فرمانروایان نوآیین گرجی معمولاً در قبال مسیحیان سخت تسامح داشتند و آنان را حمایت می کردند ۶۲۳. گزارشهایی در دست است که اینها فقط از نظر صوری مسلمان می شدند و باز کم و بیش علناً به مسیحیت ابراز وفاء داری می کردند ۶۲۴.

اما دربار نیز از این کار تغییر دین بیشتر قدرت نمایی خود را در گرجستان در نظر داشت تا خود دین را، زیرا هنگامی که نفوذ و قدرت دربار ایران کاهش یافته بود دیگر حتی مسیحیان را هم به ولایت گرجستان منصوب می کردند ۶۲۵.

خ - وزرای حکام یا دست راست خانها

ما در قسمتهای گذشته دربارهٔ اختیارات حکام از نظرهای مختلف بحث کردیم. دیدیم که حاکم در ابتدای سلطنت سلسله صفویه، یعنی هنگامی که خیلی بیشتر از ادوار بعد نمایندهٔ یک قدرت مستقل اجتماعی بود، اغلب به عنوان تیولدار ایالت تحت فرمان خود تلقی می شد. او در آن هنگام تمام قدرت و مرجعیت ایالت را به خود مخصوص گردانیده بود. در نیمهٔ دوم دورهٔ شاه طهماسب اول (۸۴-۹۳۰ = ۷۶-۱۵۲۴ م.) و از دورهٔ شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵ = ۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) ایالات مملکت به صورتی روزافزون زیر نفوذ و نظارت حکومت مرکزی واقع شد. بدین ترتیب از اهمیت مقام حاکم کاسته شد. این تحول و دگرگونی در مناسبات متغیر وزیر ایالت با حاکم نیز منعکس گردید.

۶۲۲. Lang, The Last Years 98.

۶۲۳. همان مرجع، ص ۷۶ و بعد از آن، ۸۲ و بعد از آن. ۶۲۴. لاکهارت، انقراض سلسله صفویه (متن انگلیسی)، ص ۸۴ (حاشیهٔ نمرة ۲)، ۸۸. ۶۲۵. لوار-صاب دوم از کارتیل (رجوع شود به و خشتی، ص ۵۱) و تیموراز اول از کاخت (رجوع شود به عالم آرای عباسی، ص ۶۹۲، ۷۰۹) قطعاً مسلمان نبوده اند.

حاکم که به عنوان تیولدار ایالت خود مردی فوق العاده نیرومند بود از همه حقوق و اختیارات خود شخصاً و بیک تنه استفاده نمی کرد. از نظر اداره امور مالی هم او به هیچوجه در وضعی نبود که خود آن کارها را سر سامان دهد. بنابر این او از وجود یک یا چند مأمور که به اختیار خود آنها را منصوب و معزول می کرد استفاده می کرد.

در سال ۹۰۹ (= ۱۵۰۳-۴ م.) مثلاً ایالت اصفهان به «ایشك آقاسی باشی دیوان اعلی» دورمیش خان داده شد. «... مشار الیه میرزا شاه حسین معمار اصفهانی را وزیر و نائب خود ساخته به خدمتی که به او متعلق بود به او (کذافی الاصل!) رجوع نمود ...» ۶۲۶ و خود در سلك ملازمان دربار باقی ماند.

حبیب السیر نیز از امیر سلطان (خان)، حاکم خراسان در دوره شاه اسمعیل اول (۳۰-۹۰۷ = ۱۵۰۲-۲۴ م.) گزارشی می دهد که به آنچه گفتیم شباهت دارد. به محض اینکه وی به شغل جدید مشغول شد «منصب وزارت ... و ضبط اموال دیوانی ممالك خراسان به شیخ مجدالدین محمد کرمانی ... تعلق گرفت».* پس از تقریباً دو سال امیر سلطان به سعایت این و آن همین وزیر را معزول و سیاست کرد. وزیر جدید نیز پس از چندی به گفته مرجع ما بدون دلیل به قتل رسید و به دیگری جای پرداخت ۶۲۷. از مأمورین عالی رتبه ای که حاکم با آنها سروکار داشت در اینجا به عنوان «نواب» حاکم یاد شده است ۶۲۸. احسن التواریخ را جمع به وزرائی که در اینجا مورد بحث قرار گرفته اند به عنوان «وزرا و مقربان امیر خان» ۶۲۹ یاد می کند.

۶۲۶- وقایع نامه ای بدون نام و مشخصات درباره شاه اسمعیل اول، نسخه خطی Ms.B.M. Or. 3248 (سآوری در رساله خود، ص ۲۰۳ و بعد از آن آنرا نقل کرده؛ اطلاعاتی درباره این مرجع در همان رساله، ص ۷۱)، برگ ۹۲a. ۶۲۷- حبیب السیر، ص ۳۷۸ و بعد از آن.

۶۲۸- حبیب السیر، ص ۳۷۹. ۶۲۹- احسن التواریخ، ص ۱۷۵.

* - این قسمت از اصل نقل شد.

درعین اینکه ذیلاً از وزرای حکومتی که از طرف مرکز در اوایل برای چند ایالت منصوب شده اند نام می‌بریم باید ناگفته نیز نگذاریم که ظاهراً بسیاری از حکام هم در اواخر دوره صفویه خود شخصاً وزرائی را به کار منصوب کرده‌اند. اسکندر منشی در فهرست امرا، صاحب منصبان و غیره که به مناسبت مرگ شاه طهماسب اول (متوفی در ۹۸۴ = ۱۵۷۶ م.) به دست داده است از وزرای حکومتی که از طرف مرکز منصوب شده‌اند نیز یاد کرده است.^{۶۳۰} پس از تعداد کردن وزرای ایالات مختلفی که ما فعلاً نمی‌خواهیم به بحث درباره آنان پردازیم چنین آمده است: «جمعی دیگر از تاجیکیه و وزرای معزول و منصوب امرا ...»^{۶۳۱} مورد مرحمت شاه واقع شدند. آنگاه به ذکر جمعی از وزرای امرائی که نام آنها به دست داده شده می‌پردازد. مشهورترین همه آنها کسی بود به نام «خواجه ضیاءالدین سلمانی اصفهانی که وزیر عبدالله خان استاجلو بود (و) بعد از فوت او به اردوی معلی آمد»^{۶۳۲}. عبدالله خان در سال ۹۷۴ (= ۱۵۶۶ م.) پس از اینکه سالها حاکم شیروان بود مرد.

طرز بیان مراجع در این مورد اهمیت دارد: وزرائی که از طرف حکام منصوب شده‌اند به طور کلی وزیر این یا آن حاکم خوانده می‌شوند، وزرائی که از طرف مرکز منصوب شده‌اند وزرای این یا آن ایالت نامیده می‌شوند. ما بیش از این دیگر به بحث درباره وزرای مقولۀ اول نمی‌پردازیم، بلکه هم خود را وقف تحقیق درباره وزرائی می‌کنیم که از طرف مرکز منصوب شده‌اند.

ط - وزرای حکامی که از طرف مرکز منصوب شده‌اند

۱- ملاحظات تاریخی - جغرافیائی

مراجع فارسی اطلاعات بسیاری درباره این وزرا به دست نمی‌دهند. اما به هر حال اطلاعات مندرج در آنها برای این کافی است که به طور قطع و یقین بگوئیم

۶۳۰- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۶۵ و بعد از آن. ۶۳۱- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۶۶. ۶۳۲- همان مرجع. درباره این وزیر رجوع شود به خلاصه التواریخ، ص ۲۱۲b.

که دربار گاه و بیگاه کوشیده است اختیار برگزیدن وزرا را از حکام سلب کند. ما برای اثبات مدعای خود در نیمه دوم قرن شانزدهم میلادی شواهدی از يك حاکم قزلباش استرآباد ۶۳۳، يك حاکم (شاهزاده) همدان ۶۳۴، همه حکام مشهد ۶۳۵ به دلیل خاصی که در کار بود ۶۳۶ درست داریم. در نیمه اول قرن هفدهم میلادی (= قرن یازدهم هجری) به دو مورد برای حکام قزلباش قراباغ ۶۳۷ و يك خان گرجی شوشتر ۶۳۸ بر می خوریم. در دوره سلطنت شاه طهماسب اول در مورد يك حاکم دیگر استرآباد ۶۳۹، يك بار در مورد «شوشتر و خوزستان» ۶۴۰ و همچنین اردبیل ۶۴۱ و در نیمه اول قرن هفدهم میلادی (= قرن یازدهم هجری) دو بار برای هرات ۶۴۲ چنین گمانی می رود.

امکان دارد که همه اینها موارد خاص و استثنائی بوده اند، یعنی یا حاکم شاهزاده جوانی بوده است (دوبار در مشهد، همدان) یا ایالت مرکزی یکی از بقاع متبرکه بوده است (مشهد، اردبیل)، یا حاکم صغیر (يك بار در قراباغ) و یا نالایق بوده است.

- ۶۳۳- خلاصه التواریخ، ص ۲۳۴a. ۶۳۴- خلاصه التواریخ، ص ۱۸۰a. ۶۳۵- افضل التواریخ، جلد دوم، ص ۷۳b، ۹۶b (وزیر «ناظر» آستان قدس نیز هست)؛ خلاصه التواریخ، ص ۱۸۱b، ۲۰۶a، ۲۰۸b (وزیر «متولی» بقعه نیز هست)؛ تاریخ حیدری، ص ۵۸۲a. دیکسون هنگامی که می گوید (ضمیمه دوم، ص ۵۳) وزیر مشهد را ظاهراً با وزیر کل خراسان اشتباه کرده است پدر مؤلف خلاصه التواریخ از سال ۹۶۲ تا ۹۶۹ و بار دیگر از ۹۷۵ و وزیر خراسان بوده و توقف در مشهد داشته است. او در واقع فقط «وزیر مشهد» بوده است (خلاصه التواریخ، ص ۱۸۱b، ۳۱۷a؛ همچنین رجوع شود به خلاصه التواریخ، چاپ مولر، مقدمه، ص ۴). ۶۳۶- خلاصه التواریخ، ص ۳۲۹a: «وزارت مشهد همیشه از طرف دیوان اعلی داده می شود، زیرا مالیاتهای مشهد «سیورغال» آستان قدس است و «موجب» امرا از خارج داده می شود. ۶۳۷- خلدبرین، ص ۲۶۳؛ خلاصه السیر، ص ۱۷۶a. ۶۳۸- تذکره شوشتری، ص ۳۷a. ۶۳۹- خلاصه التواریخ، ص ۴۰۲b. ۶۴۰- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۷۲. ۶۴۱- خلاصه التواریخ، ص ۲۷۸a (= عالم آرای عباسی، ص ۱۶۶). ۶۴۲- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۶۷۵؛ خلاصه السیر، ص ۱۶۲a.

به هر حال مطابق اطلاعات شاردن که اوضاع و احوال نیمه دوم قرن هفدهم (= قرن یازدهم هجری) را بازگویی کند علی العموم در هر ایالت در جوار حاکم سه صاحب منصب دیگر که از طرف شاه منصوب شده بودند به کار اشتغال داشته اند: یکی «جانشین» خان، دیگری وزیر یا ناظر مخصوص شاه و سومی يك نفر «واقعہ نویس». اما اینطور معلوم است که همیشه هم وضع بدین منوال نبوده، زیرا شاردن در موضعی دیگر می نویسد: «امروز در این مملکت از این هم محتاط تر هستند، زیرا همواره سوای حاکم بیش از دو نفر دیگر را هم منصوب می کنند که کاملاً از او مستقل هستند» ۶۴۳.

۲- اختیارات

بر گزارش دهندگان اروپائی نیمه دوم قرن هفدهم میلادی (= قرن یازدهم هجری) به هیچوجه پوشیده نبود که مرکز از منصوب کردن وزرای حکام غرض خاصی داشته است. سانسون می گوید «شاهنشاهی ایران چنان پنهانور است که خانهای ایالات دور افتاده هر گاه زمام قوای مسلح قلمرو خود را در اختیار داشتند می توانستند دولت را بر اندازند. اما باگماشتن يك وزیر در هر ایالت که کار نظارت و بازرسی را به عهده دارد از این فاجعه جلوگیری کرده اند... این وزرا مزد سر بازان را از املاک خاصه ۶۴۴ می پردازند تا خانها نتوانند آنها را چنان تحت تأثیر خود قرار دهند که هر وقت خواستند دست به طغیان ضد حکومت مرکزی بزنند» ۶۴۵.

از مطالعه آنچه وقایع نامه ها درباره مرگ وزیر حاکم هرات خواجه حبیب الله که ما درباره وی بعدها به تفصیل بحث خواهیم کرد ذکر کرده اند ما تصویری از این اوضاع و احوال به دست می آوریم ۶۴۶. درباره اصول تمام مراجع باهم اتفاق نظر

۶۴۳- شاردن، جلد پنجم، ص ۲۵۷ و بعد از آن، ۲۶۰. ۶۴۴- برای این طرز تلقی خاص سانسون رجوع شود به فصل دوم این کتاب تحت عنوان «وزرای کل»، حاشیه نمره ۹۱ و موضع مربوط به آن در متن. ۶۴۵- سانسون، ص ۱۴۷. ۶۴۶- رجوع شود به فصل دوم همین کتاب تحت عنوان: «وزرای کل»، حاشیه نمره ۱۰ و موضع مربوط به آن در متن.

دارند. ما در اینجا مطلب خلاصه التواریخ را نقل می‌کنیم: «... مبلغی که از مواجب چند نفر از شاملویان بر ولایت اسفراین اطلاق کرده بودند منکسر شده بود ... آن شاملویان نزد وی آمده وجوه منکسر خود را طلب نمودند... چون مواجب ما تکمیل نمی‌یابد ما را از نوکری نواب میرزائی معاف داشته رخصت فرما» ۶۴۷. وزیر آنها را از خدمت مرخص کرد و اندکی بعد به دست افراد نافرمان و یاغی شاملو به قتل رسید.

پدر مؤلف مرجعی که اکنون از آن نقل کردیم و وزیر مشهد بود نیز دارای چنین اختیاراتی بود. شاه در سال ۹۶۳ (= ۱۵۵۵ م.) هنگامی که شاهزاده ابراهیم میرزا را به حکومت مشهد فرستاد «... زمام حل و عقد مهمات و امر وزارت و ریش سفیدی در خانه نواب میرزا را با جمیع امور ملکی و مالی و ترتیب لشکر و قشون را...» ۶۴۸ به دست وزیر سپرد. حدود اختیارات این وزیر حتی به مستقر کردن قوای نظامی در آن ایالت نیز کشیده می‌شد: «... الکای سرخس و روز-آباد (زورآباد صحیح است) داخل تیول نواب جهانبانی کامرانی میرزائی بود و والد راقم‌الکا را به حیدرقلی سلطان ورساق که ریش سفید آن اویماق بود داده دوست و پنجاه نفر از غازیان ورساق که در ملازمت نواب کامکار جهانبانی می‌بودند داده بود...» ۶۴۹.

همان‌طور که گفته شد برای ما روشن نشده و ثابت نیست که آیا تعداد وزرای حکام چندان بوده است که شاردن و سانسون می‌خواهند به ما بقبولانند. به هر حال دربار دارای سایر صاحب منصبانی بود که می‌توانست توسط آنان بر ایالات نظارت فائقه داشته باشد و اینها همان وزرای کل بوده‌اند.

۶۴۷- خلاصه التواریخ، ص ۷۱ a. و شبیه به این است همچنین اخبار مندرج در تاریخ شاه اسمعیل و شاه طهماسب تألیف خواند میر، ص ۱۲۶ b به بعد و احسن التواریخ، ص ۱۹۷ و بعد از آن. ۶۴۸- خلاصه التواریخ، ص ۱۸۱ b. ۶۴۹- خلاصه التواریخ، ص ۲۲۷ b.

۲- وزرای کل

الف - ملاحظات تاریخی - جغرافیائی

ظاهر آسمت وزارت کل خراسان از وزارت حکومت هرات که عزل و نصب وزرای آن از طرف ممرکز بوده مشتق شده است. در نتیجه ما باید مطالعات خود را در این زمینه قدری به قبل راجع کنیم: از اوایل دوره صفویه ما امارات و علائمی در دست داریم که حکومت مرکزی می کوشیده است در اداره امور داخلی ایالات نفوذ و قدرت به هم رساند. اما برای چنین کاری صورتی قطعی و مدون فراهم نشده بود. در بارگاه و بیگانه با گسیل داشتن مأمورینی به ایالات منویات خود را در آن مناطق اجرایی کرد و برای انجام این مقصود گروهی از وزیران^۱ در دربار بودند. از بین این وزراء خواجه مظفر بتکچی شخصیت ممتازی بود و مراجع ما چند بار از مأموریت های خاص وی در ایالات نام می برند^۲. او یکی از زمین داران متنفذ استرآباد بود، بدو وزارت حاکم ازبک استرآباد را

۱- مثلاً یادداشت زیر از خلاصه التواریخ، ص ۴۸ حاکی از آن است: پس از پیروزی بر شیک خان در سال ۹۱۶ (= ۱۵۱۰ م.) وزیر وی خواجه محمود به دربار اسمعیل شتافت و در سلك وزرای شاهی، درآمد. ۲- ما با وی دو بار در سالهای ۹۱۶ (= ۱۵۱۱ م.) و ۹۱۷ (= ۱۵۱۱-۱۲ م.) در مازندران بر می خوریم. او بدانجا رفته بود تا بین والیان صلح و صفا برقرار کند و مالیات بگیرد (رجوع شود به تاریخ شاه اسمعیل صفوی [به زبان انگلیسی] تألیف غلام سرور، ص ۶۴، ۶۶).

به‌عهده داشت و پس از فرار وی در سال ۹۱۶ (= ۱۱/ ۱۵۱۰ م.) به دربار آمد و به‌عنوان وزیر خدمت شاه را پذیرفت.^۳ خبری در دست نداریم که به‌موجب آن وی وزیر کل شده باشد، اما می‌دانیم که به فرمان شاه او می‌توانست مهر خود را زیر مراسلات، در کنار مهر وزیر کل بزند.^۴ بهر حال وزیر کل در ابتدای دوره صفویه دارای چنان مقام و منزلتی نبود که بعدها واجد آن شد.^۵ در سال ۹۲۴ (= ۱۵۱۸ م.) خواجه را درهرات می‌بینیم. حبیب‌السیر می‌گوید که: «به‌موجب فرمان شاهانه همهٔ امور خراسان می‌بایست به تصویب وی حل و فصل گردد».^۶ چنین معلوم است که وی درهرات شغل معینی نداشته است، ولی بهر حال مسلم آنکه وزیر حاکم نبوده است.^۷

در سالی که ذکر شد حاکم خراسان به نام امیرسلطان (خان) وی را به همراه غیاث‌الدین محمد، صدر خراسان که قبلاً از او یاد کردیم^۸ برای انجام مأموریت معینی به دربار فرستاد. خواجه دیگر به خراسان بازنگشت، بلکه در دربار ماند. اما صدر که باز در سمت خود تأیید شد اضافه بر شغل خود نظارت بر اموری را نیز که قبلاً به‌عهدهٔ خواجه بود تقبل کرد: «امیرسلطان می‌بایست سایر امور اداری و مالی را با موافقت ایشان رتق و فتق کند».^۹

روابط این دو تن از این پس سخت تیره شد، زیرا حاکم از پذیرفتن نظارت صدر بر کارهایش سر باز زد. سرانجام حاکم به قتل صدر فرمان داد و این اقدام باعث شد که شاه در سال ۹۲۷ (= ۱۵۲۱ م.) وی را معزول کند.

۳- همان کتاب غلام سرور، ص ۶۰. ۴- مطابق خلاصة التواریخ، ص ۶۲ b.

۵- در این دوره شخصیت وزیر کل در درجهٔ بعد از نماینده (وکیل) شاه قرار داشت.

۶- حبیب‌السیر، ص ۳۷۹. ۷- مادر باره (Savory, Principal Offices I 102).

۸- رجوع شود به حاشیهٔ نمرة ۳۳۰.

۹- حبیب‌السیر، ص ۳۷۹.

جانشین وی به نام دورمیش خان شاملو از ابتدای کار در کنار خود وزیری داشت که از طرف مرکز منصوب شده بود و ظاهراً در کار خود اختیارات کامل داشت. آنچه حبیب السیر به مناسبت ورود خواجه حبیب الله وزیر به هرات می نویسد از این نظر جالب توجه است: او به شرف دست بوسی حاکم نایل شد و او را به خلعتی که شاه فرستاده بود مخلع کرد «و همان طور که با شاه قرار گذاشته بود به اطلاع وی رسانید که امور ایالت خراسان باید سامان بگیرد». بعد چنین آمده که حاکم «به همان نحو مورد توافق مهر حکومت را به وی سپرد و برای فیصله بخشیدن به امور عمومی و درجه دوم اداری و مالی در تمام ایالت خراسان به وی اختیار مطلق داد و وزیر، بالاستقلال و تنها حکومت را به دست گرفت»^{۱۰}. قدرت وزیر مایهٔ اعجاب بود. هنگامی که حاکم در سال ۹۳۲ یا ۹۳۳ (= ۷-۱۵۲۵ م.) مرد، وزیر با موافقت سایر امرا برادر وی را به جانشینی برگزید و این انتصاب جدید را به دربار خبر داد^{۱۱}. از جانشین حبیب الله (که از سال ۹۳۲ یا ۹۳۳ تا اودئیل ۶-۹۳۵ (= ۳۰/۱۵۲۹-۷/۱۵۲۵ م.) فقط این اسم را می دانیم: احمد بیگ نورکمال اصفهانی «وزیر حسین خان»^{۱۲}.

پس از مدتی جنگ و اغتشاش و نابسامانی باز در سال ۷-۹۳۶ (= ۱۵۳۰ م.) از یک نفر وزیر در هرات خبری در دست داریم. شاه هرات را با توابع آن (منسوبات) به برادرش بهرام میرزا داد. غازی خان تکلو به سمت للگی وی منصوب شد با اختیار «رتق و فتق و قبض و بسط جمیع (امور) مملکتی و مالی آن ولایت»^{۱۳}. «وزارت کل

۱۰- حبیب السیر، ص ۳۸۳. ۱۱- تاریخ شاه اسمعیل و شاه طهماسب تألیف خواندمیر، ص b ۱۲۳ و بعد از آن؛ خلاصه التواریخ، ص b ۷۰. ۱۲- خلاصه التواریخ، ص a ۹۲؛ رجوع شود همچنین به: خلاصه التواریخ، چاپ مولر، مقدمه، ص ۴. ۱۳- خلاصه التواریخ، ص b ۹۱.

خراسان» به خواجه امیر بیگ مشهور به مهر (دار)^{۱۴} و وزارت بهرام میرزا به خواجه شجاع الدین محمود شیرازی سپرده شد. خواجه امیر بیگ ظاهر آسهمی بیشتر از آنچه در بادی امر به نظر می آید به عهده داشته است. در همین مرجع چند ورق بعد چنین آمده است که غازی خان تکلو «به تصویب» خواجه در خراسان علم عدالت برافراشته بود^{۱۵}. اما ظاهراً اصطلاح «وزیر کل» به صورت عمومی در آن زمان رواج نداشته است. حسن روملو و اسکندر منشی از خواجه به عنوان «وزیر غازی خان تکلو»^{۱۶} یاد می کنند.

معلوم نیست که وی تا چه مدت متصدی این شغل بوده است. مدتی وی را به زندان انداختند. ولی بعد باز به شغل خود منصوب کردند. در این فاصله گویا این شغل بدون متصدی بوده است^{۱۷}. شاه هنگام تنصیب مجدد طبق فرمان وی را «... به خلعت وزارت و ممیزی کل الکای خراسان از حدود سمنان که از ابتدای شروع در ولایت دامغان است تا ساحل آب (آ) مویه و دار السلطنه هرات تا قندهار و اقصای بلاد سیستان طولاً و عرضاً.../... تاج وزارت و رونق مهمات فرزندان... سلطان محمد میرزا...»^{۱۸} که در آن عهد حاکم هرات بود مفتخر ساخت. متأسفانه رو نوشت این فرمان

۱۴- معمولاً مهر دار؛ در خلاصه التواریخ، ص ۹۱ b، ۹۳ a، ۹۵ a، ۱۶۴ a، ۱۶۵ b، ۲۴۸ b همواره «مهر» آمده است. نسبت وی طبق خلاصه التواریخ، ص ۱۶۴ a چنین است: خواجه امیر بیگ مهر بن میر ابراهیم بن امیر زکریا کچی (؟). ۱۵- خلاصه التواریخ، ص ۹۳ b. ۱۶- احسن التواریخ، ص ۳۵۵؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۶۱. ۱۷- از آن قسمت که از این فرمان در صفحات بعد نقل شده است (حاشیه نمره ۵۰ فصل دوم و قسمت مربوط به آن در متن) ظاهراً چنین بر می آید. اما اینکه دیکسون در ص ۳۰۲ می گوید «یک وزیر سراسر خراسان» به نام آقا کمالی کرمانی بوده که در مشهد اقامت داشته و باید در سال ۹۴۱ مرده باشد و خواجه امیر بیگ جانشین وی شده است مطلبی است که کاملاً برای ما نامفهوم جلوه می کند. ۱۸- رو نوشت سند در نسخه جامعۀ مراسلات اولوالالباب، ص ۱۲۲، این متن با نسخه زیر مقابله شده است:

تاریخ ندارد. اما در متن آمده است که خواجه «از روی استقلال» از ابتدای ئیلان-ئیل به بعد تمام امور اداری ایالت را باید به عهده بگیرد و این مربوط می شود به سال ترکی که از بیست و هفتم ذوالحجه ۹۵۱ (= یازدهم مارس ۱۵۴۵ م.) آغاز می گردد^{۱۹}. در سال ۹۵۸ (= ۱۵۵۱ م.) خواجه معزول شد. گویا از او در دربار سعایت کرده بودند^{۲۰}. مطابق افضل التواریخ باز در همان سال شغل وی به خواجه روح الله اصفهانی که ظاهراً در این هنگام در مشهد به سر می برد سپرده شد^{۲۱}. پس از تسخیر مجدد قندهار در سال ۹۶۵ (= ۱۵۵۷ م.) مطابق روایت این مرجع «... وزارت پناه مسیحا خواجه روح الله وزیر خراسان را مقرر داشتند که به ولایت قندهار رفته جمع و بنیچه آن ولایت را مشخص نماید و نایب خود در آن ولایت گذارد...»^{۲۲}. ضمن وقایع ده سال بعد، یعنی سال ۹۷۵ (= ۱۵۶۷ م.) در همان مرجع باز از این وزیر یاد می شود. پس از تسخیر گیلان وی «... وزارت (کل) تیول و خالصه و ممیزی کل آن ملک را علاوه ممیزی و وزارت خراسان...»^{۲۳} گرفت. وزرای گیلان همه به عنوان زیر دست او تلقی می شدند. در فرمان انتصاب وزیر که این مرجع به این مناسبت ذکر می کند از «وزرای جزو گیلان»^{۲۴} صحبت می شود. مسیحا خواجه

- ۱۹- این قضاوتی است که از اوضاع و احوال بر می آید. در رونوشت سندی مربوط به سال ۹۵۱ (= ۱۵۴۴-۵ م.) از خواجه به عنوان «وزیر خراسان» یاد شده (حاشیه نمره ۶۲ همین فصل و قسمت مربوط به آن در متن). پس مطلبی که در احسن التواریخ، ص ۳۵۵ ذکر شده و مطابق آن هنگامی که وی در سال ۹۵۸ (= ۱۵۵۱ م.) به زندان افتاد، سابقه چهار سال اشتغال به کار داشت به نظر نادرست می آید. ۲۰- برای چند هفته یا چند ماه نیمی از وزارت کل به وی داده شد (خلاصه التواریخ، ص ۱۶۴) اما چون به سمع شاه رسید که وی تسخیر آفتاب کرده است (خلاصه التواریخ، ص b ۱۶۵؛ احسن التواریخ، ص ۳۵۵؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۶۱) باز دستگیر شد. طبق اظهار احسن التواریخ وی قبلاً هم مورد بی مهری بود و آن هم به علت ظلم و جور و اعمالش». ۲۱- افضل التواریخ، جلد دوم، ص b ۱۵۴. ۲۲- افضل التواریخ، جلد دوم، ص b ۲۲۳. ۲۳- افضل التواریخ، جلد دوم، ص a ۲۵۴. ۲۴- برای نقل قول بیشتر از این رونوشت ←

جد مؤلف افضل التواریخ^{۲۵} است. این شایسته توجه است که هیچ کدام از مراجع دیگری که مامی شناسیم از این وزیر نام نمی برد و به همین جهت ما این اخبار را با احتیاط می پذیریم^{۲۶}. آقا کمال الدین زین العباد کرمانی (که آقا کمالی نیز نامیده می شده) پس از چند صاحب منصب دیگر بین سالهای ۹۶۴ و ۹۷۹ (= ۷۱-۱۵۵۷ م.) در مقام وزارت کل خراسان به کار اشتغال داشت^{۲۷}. یکی از وزرا و مأمورین بر آورد مالیاتی «متمیز» تربت، یکی از مأمورین بر آورد مالیات «ارغیان و کلیدر و معادن» و همچنین یکی از بر آورد کنندگان مالیات بسطام و بیارجمند را که همه توسط او منصوب شده بودند می شناسیم^{۲۸}.

باز این شغل مدتی بلامتصدی ماند. اما در سال ۹۸۶ (= ۱۵۷۸ م.) شاه محمد «وزارت کل الکای خراسان (را) با متمیزی» به همان صورت که آقا کمال الدین زین العباد کرمانی داشت به میرزا شکر الله اصفهانی^{۲۹} که در دوره شاه اسمعیل دوم (۵-۹۸۴ = ۷-۱۵۷۶ م.) وزیر اعظم بود سپرد. اما این شخص فقط مدتی کوتاه توانست

→ فرمان رجوع شود به حاشیه نمرة ۶۱ همین فصل. گاه گاه از همه وزرای ایالات و همچنین وزرای کل در مقابل وزیر اعظم به عنوان «وزرای جزو» یاد می شود (مثلاً در تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۶۶، ۱۰۹۳). ۲۵- رجوع شود به افضل التواریخ، جلد دوم، ص ۹۷۸، ۲۵۶۸. ۲۶- برای وقوف به يك عدم صحت دیگر در افضل التواریخ رجوع شود به دیکسون، ص ۱۹۰ و بعد از آن. ۲۷- اولین بار ضمن وقایع ٹیلان ٹیل ۵-۹۶۴ به عنوان «وزیر مالک خراسان» یاد شده است (خلاصة التواریخ، ص ۱۸۷۸/ب)؛ متوفی در قوی ٹیل ۹-۹۷۸ پس از «تقریباً پانزده سال، خدمت (خلاصة التواریخ، ص ۲۳۱۸)، طبق تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۶۵، «قدری قبل از مرگ شاه طهماسب اول». طبق جواهر الاخبار، ص ۳۱۶ و بیس افتاد. ۲۸- جواهر الاخبار، ص ۳۱۵؛ ارغیان و کلیدر و سرکار معدن. و این قرائت خلاف رأی ساوری است که چنین آورده است: کلیدر و سرکار معدن. رجوع شود به کتاب زیر:

Savory, A Secretarial Career...in: Islamic Studies II,3 (Sept. 1963).

همچنین رجوع شود به نسخ جهان آرا، ص ۲۳۵: ... الکای کلیدر و بعضی مواضع. ارغیان همان جاجرم است. ۲۹- به تبعیت از خلاصة التواریخ، ص ۲۸۱ ب.

در خراسان بماند و بزودی خواه در اثر وجود اختلاف امرای محلی بایکدیگر^{۳۰} و خواه به علت غرور شخصی و بروز ناهماهنگی با دیوان بیگی های خراسان به دربار بازگشت^{۳۱}.

به علت آشفتگی هایی که قبل و بعد از جلوس شاه عباس اول (۹۹۵=۱۵۸۷ م.) بر تخت سلطنت در مملکت حکمفرما بود، دربار دیگر نمی توانست به خوبی در اداره امور ایالات اعمال نفوذ کند. شاه عباس که در سال ۱۰۰۶ (= ۱۵۹۸ م.) برای تسخیر مجدد خراسان لشکر کشیده بود تازه در سال ۱۰۱۴ (= ۱۶۰۵ م.) باردیگر وزیر کلی برای این ولایت تعیین کرد^{۳۲}. خواجه محمد صفی موسوم به میرزای عالمیان، وزیر کل ایالات ساحلی دریای خزر «وزیر کل دارالمرز»^{۳۳} برای این شغل در نظر گرفته شد. در فرمانی که برای انتصاب وی صادر شد چنین آمده است «... وزارت کل خراسان و رتق و فتق آن ملک را علاوه وزارت دارالسلطنه قزوین و دارالمرز ...»^{۳۴} به وی اعطا کردیم. از لفظ خراسان در این فرمان سرزمین های زیر منظور نظر بوده است :

«از دارالسلطنه قزوین تا سرحد قندهار و آب آمویه»^{۳۵}. وزرای کیلان،

- ۳۰- به تبعیت از خلاصه التواریخ، ص ۳۰۶a. ۳۱- به تبعیت از تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۶۲ و بعد از آن. ۳۲- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۷۰۸؛ فرمان انتصاب وی مورخ است به «آخر شعبان ۱۰۱۴». تاریخ عالم آراء او دئیل ۱۰۱۵ را ذکر می کند که باید ۱۵-۱۰۱۴ باشد. ۳۳- دارالمرز گاه گاه هم فقط برای کیلان به کار رفته است؛ رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۰۹۳ که در آنجا ذکر شده وی وزارت دارالمرز، مازندران و خراسان را داشته است. ۳۴- رونوشت سند مندرج در نسخه جامعه مراسلات اولوالالباب، ص b ۲۰۰: ... وزارت کل خراسان و رتق و فتق آن ملک را علاوه وزارت دارالسلطنه قزوین و دارالمرز ...؛ متن این سند هم باز در قسمت بعد نقل می شود. طبق تاریخ عباسی، ص b ۲۵۹ وزیر مورد بحث ما صاحب این مشاغل بوده است: وزارت کل دارالمرز و قزوین و ری و کل خراسان. ۳۵- در موضع مذکور. در این جمله نباید به معنی دقیق کلمات توجه داشت. حدود کشور

قزوین، مازندران و مشهد به نظر اسکندر منشی «از عمال و کماشتگان»^{۳۶} بوده‌اند و به اسم و رسم از آنان یاد می‌شود. او با امرای خراسان «سلوک ناهنجار» داشت و این امر همان‌طور که قبلاً ذکر کردیم^{۳۷} در سال ۱۰۱۶ (= ۸-۱۶۰۷ م.) منجر به عزل وی گردید.

چنین ظاهر است که از این به بعد وزارت کل خراسان به یک شغل ثابت مبدل گردیده است. تا زمان مرگ شاه صفی ۱۰۵۲ (= ۱۶۴۲ م.) ما با نام وزرای این ناحیه از طریق فهرست اسامی صاحب منصبان مندرج در وقایع نامه‌ها آشنائی داریم. اما گاه اسم این وزرا در پایان دوره حکومت صفویه نیز ذکر می‌شود: مطابق با گفته تذکره الملوك وزیر کل خراسان در ادوار بعد در عین حال حاکم سبزوار نیز بود^{۳۸}.

اطلاعات ما از وزرای کل آذربایجان که در تبریز مقیم بودند بسیار کمتر است. برای نخستین بار ماضن وقایع سال ۹۶۶ (= ۱۵۹۹ م.)^{۳۹} از وجود شخصی خبردار می‌شویم به نام میرزا عطاءالله خوزانی اصفهانی «وزیر با اعتبار کل آذربایجان و

→ ایران فقط در زمان شاه اسمعیل دوم موقتاً تا آموی دریا رسیده بود (رجوع شود به فصل اول این کتاب: حکام ایالات مملکت، الف - ملاحظات تاریخی - جغرافیائی ۱۵ - بلخ و ۱۶ - مرو). عبدالفتاح فومنی در تاریخ گیلان، ص ۱۴۲ حوزه قضاوت میرزای عالمیان را دقیق تر توصیف می‌کند: «از ابتدای خراسان تا ساحل مرغاب». ۳۶ - تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۸۰۳. ۳۷ - چنین است طبق اظهار تاریخ عالم آرای عباسی (رجوع شود به حاشیه نمره ۳۲۶ فصل اول این کتاب و قسمت مربوط بدان در متن)، عبدالفتاح فومنی در صفحه ۱۴۳ کتاب خود دلایل دیگری را ذکر می‌کند. ۳۸ - تذکره الملوك، ص ۱۱۶ b. مینورسکی عبارت «وزیر کل خراسان» را «وزیر سراسر خراسان» ترجمه کرده است. این ترجمه به همین صورت درست است و منابع مأموید آن است (رجوع شود به مثلاً تاریخ عباسی، ص ۲۵۹ که از آن در حاشیه نمره ۳۴ همین فصل نقل قولی شد). ۳۹ - جواهر الاخبار، ص ۳۲۷ a؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۰۱.

شیروانات و شکی و گرجی»^{۴۰}. وی به علت «کبر سن و شیخوخت» در حین رحلت شاه جنت مکان» یعنی شاه طهماسب اول (متوفی در سال ۹۸۴ = ۱۵۷۶ م.) از کار مستعفی شد و خواجه قاسم علی جانشین وی گردید. هنگام رحلت شاه او هنوز در دربار بود و به آذربایجان نرفته بود^{۴۱}. در دوره شاه محمد به زحمت بتوان گفت که امور اداری ایالات تحت نظر دربار انجام می گرفته است. تازه در دوره شاه عباس اول در سال ۱۰۱۶ (= ۱۶۰۷ م.) باز وزارت کل در این دیار تجدید شد^{۴۲}. نام وزرای آذربایجان را نیز تا سال ۱۰۵۲ (= ۱۶۴۲ م.) به صورتی مرتب و از آن تاریخ به بعد گاه گاه ذکر کرده اند. شیروان از دوره شاه عباس اول (همیشه؟) برای خود وزیر خاصی^{۴۳} که تحت نظر وزیر کل آذربایجان نبوده داشته است. از بعضی اشارات و کنایات مراجع می دانیم که چخور سعد و قرا باغ حتی در قرن یازدهم هجری (همیشه؟) باز از نظر قضائی تابع آذربایجان بوده است^{۴۴}.

۴۰. جواهر الاخبار، ص ۳۲۷۸: وزیر با اعتبار کل آذربایجان و شیروانات و شکی و گرجی؛ همچنین رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۶۵. ۴۱. تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۶۵. ۴۲. تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۷۶۰، ۷۵۸. ۴۳. مثلاً تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۷۵۳، ۹۶۴، ۹۹۱. ۴۴. از نظر چخور سعد رجوع شود به پاپازیان، جلد دوم، سند نمره ۳۵ مورخ ۱۰۵۸ (= ۱۶۴۸ م.)؛ از نظر قرا باغ رجوع شود به يك منبع ارمنی در اثر زیر:

Brosset, Collection II 203 f.

که چنین می گوید: در سال ۱۷۰۱ وزیر اعظم (مراد از آن وزیر کل است) میرزا طاهر (آیا همان کس است که از او در یک فرمان مورخ ۱۱۲۴ به نام محمد طاهر بیگ ذکر شده است؟ رجوع شود به مجموعه اسناد و فرمانهای کتابخانه دولتی آلمان با این نشانی: Ms. Or. fol. 617 [فهرست پرچ، نمره ۱۰۷۱]) که دارای مجموعه ای از اصل فرمانهای پادشاهان است از شاه اسمعیل اول تا شاه سلطان حسین و بعد از او که در تبریز مقیم بود با ۱۱۰۰ مرد به گنجه رفت. افراد وی در آن ناحیه پراکنده شدند تا مالیات سرانه مقرر را جمع آوری کنند. مالیات ها هر سال به این ترتیب گرفته می شد.

شواهدی برای وزرای کل سایر ایالات در دست نداریم. تنها خلاصه التواریخ ضمن وقایع پیچی ئیل ۸-۹۶۷ (= ۱-۱۵۶۰ م.) یک بار از میرزا سید شریف شیرازی به عنوان «وزیر کل مملکت عراق»^{۴۵} یاد می کند که در آنجا منظور از عراق همان عراق عجم است.

گاه گاه مناطق کوچکتر از قلمرو فرمانروائی وزرای کل منتزع می شد و اداره امور آنها به دست وزرای خاصی سپرده می شد. اما اینان نیز وظایفی مانند وزرای کل به عهده داشته اند: میرزا سید حسین فراهانی تاپیچی ئیل ۸۰-۹۷۹ (= ۳-۱۵۷۲ م.) به عنوان «وزیر شیروان» مأمور از طرف مرکز، مشغول کار بود. وی نسبت به «دادوستد» دوازده هزار تومان «جمع آن ولایت» اختیار داشت^{۴۷}. اما این فقط قسمتی از مجموع درآمد شیروان می تواند باشد (رجوع شود به تذکرة الملوك). به عبارت دیگر وزیر نیز مانند وزرای کل فقط مسؤولیت پیرآمدهای حاصله از املاک خاصه را داشته است. ما از وزیر کاخ در زمان شاه عباس اول^{۴۸} نیز که از طرف مرکز مأمور بود اطلاعی شبیه به این داریم و در مورد یکی از وزرای گیلان بیه پیش چنین گمانی می بریم^{۴۹}.

۴۵- خلاصه التواریخ، ص ۱۹۵b؛ همچنین رجوع شود به تاریخ حیدری، ص ۵۷۹b برای سال ۹۷۰: میرسید شریف شیرازی «وزیر». ظاهراً مراجع در اختیار ما وی را با پدرش صدرا میرسید شریف شیرازی (متوفی در ۹۲۰) اشتباه کرده اند و چنین است در تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۲ و بعد از آن، روضة الصفویه، ص ۲۷۱a. مطابق هفت اقلیم، جلد اول، ص ۲۳۰ نام وی امیر سید شریف باقی بن امیر سید شریف الدین علی «صدر» بوده است. نمره ۴۶ در متن کتاب نبود و ما هم چون در حاشیه از نمره های متن پیروی کرده ایم این نمره را حذف کردیم.

۴۷- خلاصه التواریخ، ص ۲۳۴a. ۴۸- افضل التواریخ، جلد اول، ص ۸۶a؛ افضل التواریخ، جلد دوم، ص ۲۵۷a. ۴۹- مساوی است با لاهیجان، پس از فتح سال ۹۷۵ بدو زیر نظر وزیر کل خراسان قرار گرفت اما مقارن اواخر دوره شاه طهماسب اول.

ب - اختیارات وزرای کل

۱- اختیارات مالی

از انتخاب وزرای کل بدو يك هدف عمومی در کار بود: ایالات نمی‌بایست منحصرأ تحت فرمان امرا باشند و از آن گذشته اهالی و رعایا نیز می‌بایست در برابر تعدّیات و سودجویی‌های بی‌اندازهٔ امرا حفظ و حمایت شوند.

در این مورد شرحی که شاه طهماسب اول بر فرمان انتصاب خواجه امیربیک نوشته و علت انتصاب وزیر کل را بیان داشته بسیار گویاست: شکایات رعایای خراسان از «وکلای تیولداران، ارباب و کلانتران» از حد خارج شده بود. بقیهٔ آن عیناً چنین است:

«... و افراط و تفریط مالا کلام در جمع و بنیچه و سایر مهمات آن ملک واقع است و توقعات بی‌حساب حکام و تیولداران از عجز به سر حدیقین پیوست...»^{۵۰}. اسکندر منشی نیز به همین ترتیب می‌گوید که شاه عباس اول در سال ۱۰۱۴ (= ۱۶۰۵ م.) وزیر کل را به خراسان فرستاد، زیرا به سمع وی رسیده بود که «در بلاد خراسان از حکام و عمال جزو نسبت به عجز و زیردستان زیادتی و حیف و میل می‌شود»^{۵۱}.

برای برطرف کردن این اجحافات و تعدّیات شاه عباس اول به میرزای عالمیان اختیارات تام داد. در فرمان چنین آمده است «... و احکام مطاعه و در هر باب هر کس

→ (رجوع شود به حاشیهٔ نمرة ۲۳ همین فصل و قسمت مربوط به آن در متن و تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۶۵) و مدتی نیز پس از فتح مجدد در سال ۱۰۰۰ دارای وزرائی بوده که از طرف مرکز مأمور شده بودند (رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۵۱ و فرمان آشتی که قبلاً در حاشیهٔ نمرة ۳۶۴ فصل اول و قسمت مربوط به آن در متن نقل کردیم و ضمن آن حاکم ملزم به اطاعت از وزیر شده بود).^{۵۰} - رونوشت در نسخهٔ جامعهٔ مراسلات اولوالالباب، ص b ۱۲۱. ۵۱- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۷۰۸.

* در اینجا عین مطلب از اصل نقل شد. م.

(برگ ۲۰۱۸) که در دست داشته باشد از مناصب و مهمات و تیولات و سیورغال و غیره. ذلك به نظر اقبال پناه آصفی مشارالیه رسانند که آنچه صلاح داند و تصدیق نماید معمول داشته آنچه مصلحت نداند تغییر داده به هر طریق که مصلحت داند به عمل آورده و احدی بدان احکام مستند نگشته از درجه اعتبار ساقط شناسند و مهر و نوشته او را در کل مواد و مهمات خراسان و تغییر و تبدیل و عزل و نصب^{۵۲} و قرار و مدار آن ملک معتبر دانسته احتیاج به عرض اشرف و حکم همایون ما ندانند که گفته و کرده او گفته و کرده نواب همایون ماست»^{۵۳}.

شاه از آن گذشته اختیار داده بود که گرفتن مالیات حتی در نواحی تیول امرا باز زیر نظر این وزیر باشد: «امرای عظام کرام و تیولداران کل و جزء^{۵۴} و داروغگان هر محل و ارباب و اهالی و اکابر و اعالی و کدخدایان مملکت خراسان... به اطلاع او و گماشته او به قلیل و کثیر و (!) داد و ستد ننموده و یک دینار و یک من بار به هیچ وجه من الوجوه توجیه و تخصیص نکرده بدرقم در نیاورند ... کلانتران و مخصّصان کل و جزو من بعد یک دینار به علت استصوابات^{۵۵} و اخراجات و توجهات

۵۲ - مطابق با اظهار عبدالفتاح فومنی در تاریخ گیلان، ص ۱۴۲ قرار شد «از ابتدای خراسان تا کنار آب مرغاب جمیع سلاطین و خوانین و امرا به عزل او معزول و به نصب او منصوب باشند». در تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۸۰۳ فقط چنین آمده که عزل و نصب عمال و کلانتران به رأی و رویه او منوط و مربوط گشته است. ۵۳ - رونوشت در نسخه جامعه مراسلات اولوالالباب، ص ۲۰۰. ۵۴ - تا آنجا که می دانیم دادن تیول از حقوق خاص پادشاه بود. به این لحاظ در اینجا نباید به فکراعی تیول به صورت دوم افتاد.

۵۵ - از نظر این اصطلاحات که به صورت مکرر به کار رفته است (مثلاً در پاپازیان، جلد اول، سند نمرة ۲۲) رجوع شود به جواهر الاخبار، ص b ۲۹۶: شاه طهماسب اول همواره «صدرها را در معیت خود داشت تا مهمات مملکتی را به کمک آنها موافق با آئین شرع فیصله دهد. وی کلیه مالیاتهای مخالف شرع را بخشید. (تمامی اخراجات حکمی که در دفتر بود به لعنت نامه تصدق کرد)؛ و تمنا را لغو کرد. مالیاتهای موافق قانون (مال راستی) را ده تا بیست سال گذاشت»

حکمی و غیر حکمی بی نوشته و رقم وزارت و اقبال پناه مومی الیه توجیه و تخصیص نمایند» ۵۶.

البته قسمتی از این دستورها از حدود آرزو و خیال تجاوز نکرد، زیرا احکام به این آسانی ها تسلیم این فرمان نشدند: طبق اظهار عبدالفتاح فومنی میرزای عالمیان دستور داشت «که سان عساكر خراسان دیده و به حقیقت مداخل و مخارج امرای خراسان برسد» وی «در سرحد مشهد مقدس نزول فرموده با خدام آستان ملائک آشیان در باب مداخل و مخارج آستانه رفیعۀ منیعۀ و وظایف و سیورغالات پیچیده گفتگوها می نمود و با محراب خان حاکم مشهد مقدس درباره جمع خرج الكاء و رسومات عساكر و مواجب سپاه و قشون ابواب منازعات و مكابرات كشود» ۵۷*.

وظیفۀ اصلی وزرای کل را باید در اداره املاك خاصه ای دانست که در محدوده ایالت حاکم قرار داشته و دخالت در درآمدهای آن کلاً از حدود اختیارات حکام خارج بوده است. در فرمان مورخ سال ۹۷۵ (= ۸-۱۵۶۷ م.) وزارت گیلان نیز به عهده وزیر کل خراسان گذارده می شود. در آن فرمان اخطار می شود که او باید «... آنچه از بابت مالوجهات و وجوهات هر محل از محال ولایت مذکور (به عنوان تیول) ۵۸ به مو(ا) جب هریک از امرای عظام به موجب احکام مطاعه تا نزد رعایا بماند (بدون اینکه آنها را وصول کند). تفسیرهایی که تا کنون شده (مثلاً در مقاله زیر:

Minorsky, A Soyūrghāl..., BSOAS IX (1939) P. 954.

و تذکره الملوك، ص ۲۸، ۱۵۷). هیچکدام به این اندازه مؤید و موجه نبوده است. ۵۶- رونوشت در نسخه جامعۀ مراسلات اولوالالباب، ص ۲۰۰. از نظر اصطلاحات خاص فنی رجوع شود به فهرست های کتاب بوسه، ص ۲۳۳ به بعد و تذکره الملوك، ص ۲۱۳ به بعد. ۵۷- عبدالفتاح فومنی، ص ۱۴۲ و بعد از آن. ۵۸- همان طور که در فوق یادآوری شد (حاشیۀ نمرة ۲۳ فصل دوم و قسمت مربوط به آن در متن) این وزیر مسؤولیت تیولها و خالصه های این ایالت را به عهده داشت.

* - عیناً از متن اصلی نقل شد. م.

مرحمت شده باشد به وقوف و صلاح وزراء جزو کیلان از محل خود^{۵۹} تنخواه داده آنچه زیاده باشد^{۶۰} جهت سرکار خاصه شریفه ضبط کرده ... و همچنین تحقیق و پیروی مالوجهات و حقوق دیوانی بعضی محال که به خاصه شریفه منسوب است نموده از قرار واقع به دستور معمول آن ملک اخذ و باز یافت نماید^{۶۱}.

حکام فقط در صورتی می توانستند در درآمدهای این نواحی خاصه اعمال نظری و دخل و تصرفی بکنند که دستور مستقیم از دربار در دست داشته باشند و این کار نیز با وساطت و دخالت وزیر کل انجام گرفته باشد: مثلاً به مناسبت سفری که همایون پادشاه مغول در سال ۹۵۰ (= ۱۵۴۳ م.) به ایران کرد شاه ضمن فرمانی به حکام هرات چنین مقرر داشت: «... و از محال خاصه شریفه دارالسلطنه هرات و باقی ولایات خراسان هر چه اورا ضرورت شود قبض به وزارت و اقبال پناه آصفی خواجه امیریگ وزیر خراسان داده اخذ اجناس و نقود نماید...»^{۶۲}. اصولاً مخارج پذیرائی میهمانان شاه اغلب از محل املاک خاصه تأمین می شده است: در ملاقات سال ۹۶۶ (= ۱۵۵۹ م.) سلطان بایزید هم وزیر کل آذربایجان کار پذیرائی را اتمام می کرد^{۶۳}. از زمان شاه عباس اول خبری در دست داریم که یکی از

۵۹- رجوع شود به پاپازیان، جلد دوم، سند نمرة ۷. ۶۰- در واقع چیزی دیگر باقی نماند، رجوع شود به جواهر الاخبار، ص ۳۳۲: جمع درآمد مالیاتی خان احمد به دوازده هزار تومان بالغ می شد. تا سه هزار یا چهار هزار تومان «سره زر و شاهپه زر و خانه زر» بود و بخشیده می شد، «برای دیوان هشت هزار تومان دیگر باقی می ماند یعنی که از کیلان چیزی عاید» خاصه شریفه، نمی شد بلکه مبالغ مکفی دیگری نیز بدان افزوده می گردید». ۶۱- رونوشت فرمان مندرج در افضل التواریخ، جلد دوم، ص ۲۵۵. ۶۲- رونوشت فرمان من جمله در افضل التواریخ، جلد دوم، ص ۱۱۷ به بعد. این فرمان در کتاب همایون در ایران به قلم ری (به زبان انگلیسی)، ص ۷۱ چاپ شده است. ۶۳- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۰۱، جواهر الاخبار، ص ۳۲۷.

محترمین سیستان که از طرف شاه به دربار خوانده شده بود مخارج مسافرت خود را به صورت «برات به وزیر (کل) خراسان» دریافت کرد^{۶۴}.

درآمدهای حاصل از املاک خاصه را می شد صرف مواجب حکام یاسر بازان آنها کرد. این امر به خصوص هنگامی مصداق پیدا می کرد که لازم می شد در یک ناحیه مرزی بیش از آنکه عایدی آن ایالت اجازه می داد سرباز نگاه داشت. خلاصه التواریخ موردی از این قبیل را ذکر می کند: رعایای ناحیه سرخس و زورآباد که از توابع مشهد بود در زمان شاه طهماسب اول بر اثر دستبردها و شبیخون های مکرر از بکان ایورد در ناراحتی و مضیقه به سر می بردند. دوستان و پنجاه جنگاور عشیره ورساق که وزیر مشهد در این موضع مستقر کرده بود از عهده از بکان بر نمی آمدند. به پیشنهاد وزیر موصوف شاه، سرخس و زورآباد را به حکومت مستقلی تبدیل کرد و یکی از سادات محلی را «... که تا پانصد ملازم نگاه دارد...»^{۶۵} به حکمرانی آنجا منصوب داشت. اما از آنجا که عواید (مداخل) سرخس و زورآباد حتی برای «مواجب و انعام» دوستان و پنجاه سپاهی ورساق نیز کفایت نمی کرد شاه به حاکم «... مبلغی هر ساله برات بر خاصه شریفه خراسان شفقت فرمودند...»^{۶۶}.

گویا قندهار نیز دارای چنین وضعی بوده است. دستور شهریاران ضمن وقایع سال ۱۱۰۶ (= ۱۶۹۴ م.) ذکر می کند که دوازده هزار تومان «... جهت مواجب مستحفظین آن سرحد...»^{۶۷} به «تحویلداری یوزباشی جزائری اندازن» همراه بیگلربیگی جدید قندهار به آن دیار فرستاده شد. شاید در اثر چنین حواله هایی باشد که می بینیم در فهرستی که در تعلیقات تذکره الملوك ارائه شده نسبت بین درآمدهای مالیاتی و مخارج سپاه در هر يك از نواحی يك ایالت بزرگ و به همچنین

۶۴- احياء الملوك، ص ۱۷۷. ۶۵- خلاصه التواریخ، ص ۲۲۷. ۶۶- همان موضع. ۶۷- دستور شهریاران، ص ۵۶.

مابین خود ایالات بزرگ با هم تا این اندازه متفاوت است.^{۶۸}

گویا قسمتی از درآمدهای املاک خاصه از زمان شاه عباس اول برای پرداخت مزد سپاهیان خاصه پرداخته می شده است: در مجموعه خوبوا فرمانی است مورخ به سال ۱۰۵۱ (= ۱۶۴۱ م.) که ضمن آن شاه به یکی از غلامان که در خدمت والی کارتیل بود از طریق وزیر شیروان حواله دائمی (همه ساله) مستمری می دهد.^{۶۹} در يك فرمان دیگر مورخ به سال ۱۱۰۷ (= ۱۶۹۵ م.) به یکی از غلامان که در خدمت بیگلربیگی قرا باغ بود توسط وزیر (کل) آذربایجان حواله وجه می دهد.^{۷۰} ما نمی دانیم که وزرای کل تا چه اندازه نسبت به سربازان سلطنتی قدرت امرونی داشته اند. فقط از موردی که قبلاً بدان اشاره کردیم^{۷۱} چنین بر می آید که وزیر کل خراسان دستور به بسیج تفنگچیان مشهد داد.

غیر از تمشیت کار املاک خاصه حفظ و نگاهداشت بعضی از حقوق مقام سلطنت در عهده وزرای کل بود. در اینجا باید بدو از ضرب سکه نام برد: فرزند نافرمان اورنگ زیب پادشاه مغول در سال ۱۱۰۷ (= ۱۶۹۶ م.) به ایران پناهنده شد و به هنگام مراجعت هر چه نقدینه داشت از دست داد. بدین جهت در مشهد مقداری از ظروف نقره را به نزد بیگلربیگی و میهماندار خود که از طرف دربار مأموریت داشت فرستاد... که در ضرابخانه مشهد مقدس مسكوك سازند چون از قرار تقریر وزیر خراسان سکه به نام نامی اشرف به مشهد مقدس فرستاده نشده بوده که در ضرابخانه مشهد مسكوك سازند و ادعای اوسکه زده می شود...^{۷۲} به هر حال

۶۸ - رجوع شود به تذکره الملوك، ص ۱۰۷ b به بعد؛ بیگلربیگی و حکام دست دوم ایالت بزرگ آذربایجان جمعاً مبلغ ۲۴۲۳۴ تومان درآمد مالیاتی داشتند و می بایستی ۱۱۴۳۹ سرباز را نگاهداری کنند. در عوض حکام و بیگلربیگی شیروان با درآمد ۵۷۵۷۷ تومان فقط مخارج نگاهداری ۵۸۶۵ سرباز را به عهده داشتند. ۶۹ - خوبوا، سندنمره: ۳. ۷۰ - خوبوا، سندنمره: ۱۹. ۷۱ - رجوع شود به حاشیه نمره: ۳۲۷ از فصل اول و قسمت مربوط به آن در متن. ۷۲ - دستور شهریاران، ص ۱۰۳ a.

ناگزیر به وی جواب رد دادند. اما بیگلربیگی چاره‌ای اندیشید و سرانجام هندیان وازمنیان را در يك موقع به حضور خواند و بدین طریق ظروف نقره را به فروش رساند.

همچنین حقوق شاه نسبت به منابع تحت الارضی توسط وزرای کل حفظ می شد و ما قبلاً در جائی دیگر ۷۳ از یکی از پیشکاران مخصوص در آمد معادن سخن گفتیم که توسط وزیر کل به شغل خود منصوب گردیده بود. از دوره شاه طهماسب اول ما برای اولین بار آگاهی پیدا می کنیم که چنین پیشکاری (مشرف) به همراه يك نفر داروغه مستقیماً از طرف دربار به محل مأموریت خود گسیل می شود و این در هنگامی است که به سمع شاه رسیده بود در جائی طلا پیدا شده است ۷۴.

سرانجام به این مطلب باید اشاره شود که مالیات سرانه‌ای هم از طرف وزرای کل از غیر مسلمانان اخذ می شد و ما قبلاً به این موضوع اشاره کرده ایم ۷۵.

۲- اختیارات قضائی

در این مورد نیز بر پایه فرمانهای انتصاب می توان گفت که می کوشیده اند از طریق وزرای کل نظارتی در امور قضائی که به دست امرا در حوزه تیول آنها انجام می شد بکنند. همان طور که قبلاً گفتیم حق محاکمه برای بعضی از دعاوی جزائی در سراسر کشور مخصوص شخص پادشاه بود ۷۶. در اینجا بدو متن اخطار مندرج در فرمان مورخ سال ۹۷۵ (= ۱۵۶۷ م.) را یاد آور می شویم که ضمن آن مسیحا خواجه روح الله مذکور در فوق ۷۷ به سمت وزارت کل گیلان منصوب شد.

۷۳- رجوع شود به حاشیه نمره ۲۷ فصل دوم و موضع مربوط به آن در متن.

۷۴- خلاصة التواریخ، ص ۱۹۷ برای پیچی ٹیل ۸- ۹۶۷. ۷۵- رجوع شود به حاشیه نمره ۴۴ فصل دوم. ۷۶- رجوع شود به حاشیه نمره ۳۸۶ فصل اول و قسمت مربوط به آن در متن. ۷۷- رجوع شود به حاشیه نمره ۲۲ فصل دوم و قسمت مربوط به آن در متن.

به شاهزاده‌ای که در آن دیار اسماً حکومت می‌کرد، الله شاهزاده و بیگلربیگی گیلان، امرا و داروغگان «مجال خاصه و غیر ذلک» گوشزد می‌شود که «... هر قضیه و قضایا که در میانه رعایای کل مملکت مذکور واقع شود به وقوف و حضور گماشته وزارت پناه مشارالیه موافق حق و حساب و قانون عدالت پرسش نموده جریمه به موجب دستورالعملی که از دیوان اعلی مقرر شده باز یافت نمایند و اصلاً از مضمون حکم جهان مطاع و دستورالعملی که نوشته تجاوز نمایند»^{۷۸}.

اگر از متن فوق هم به خوبی بر نیاید از يك موضع در فرمان انتصاب وزیر کل خراسان مورخ سال ۱۰۱۴ (= ۱۶۰۵/۶ م.) روشن می‌شود که وزیر به نحوی می‌بایست در امور قضائی نظارت کند: «... داروغگان احداث (و) قضایا به وقوف گماشته اقبال پناه مشارالیه پرسش نموده به خود سر تنقیح قضایا ندهند»^{۷۹}.

چنین مراقبت و نظارتی بخصوص هنگامی مطلوب و مأمول بود که متشکیان از اتباع کشورهای خارجی و غیر مسلمان بودند و پادشاه شخصاً علاقه داشت که در مورد آنان حق و قانون رعایت شود. در فرمانی مورخ به سال ۱۰۴۳ (= ۱۶۳۳-۴ م.) «چون کبیتان انگلیس به عرض رسانید که داروغگان و حکام به سبب بعضی تقصیرات مزاحم احوال ملازمان او»^{۸۰} شده اند دستور داده شد که «... بخلاف حساب متعرض ملازمان کبیتان انگلیس نشوند اگر گناهی از ایشان صادر شود که مستوجب بازخواست باشد وزیر و داروغه در حضور کبیتان مذکور به حقیقت رسیده موافق واقع به عمل آورند»^{۸۱}. البته در اینجا گفته نمی‌شود که مراد کدام نوع از وزیران است.

۷۸- رونوشت فرمان در افضل التواریخ، جلد دوم، ص ۲۵۵. ۷۹- رونوشت در نسخه جامعه مراسلات اولوالالباب، ص ۲۰۰. ۸۰- رونوشت در دفتر رونوشت های اسناد کمپانی هند شرقی، ص ۲۰. در این دفتر رونوشت ها مقدار کثیری از فرمانهایی که برای تحقیق در تاریخ قضائی اهمیت دارد موجود است. ۸۱- همان مرجع.

اما برخلاف آنچه گفته شد در قلمروهای خاصه قدرت قضائی وزرای کل بلامنازع بود. راجع به وزیر کل خراسان در نیمه دوم قرن شانزدهم میلادی (= قرن دهم هجری) در خلاصه التواریخ چنین آمده است: «... شاه عالم پناه اورا وزارت کل خراسان از سرحد قندهار و ماوراءالنهر تا سمنان با ممیزی ها و اکثر داروغگی ها دادند مشارالیه قریب به پانزده سال از روی استقلال در خراسان وزارت و حکومت فرمودند»^{۸۳}. در اینجا ما باید این متن را منحصرأ مربوط به خاصه های خراسان بدانیم. اما می توان ایالات حاکم نشین را هم در مد نظر داشت. مطلبی که در سفرنامه شاردن مندرج است می تواند در اینجا مؤید نظر ما باشد، زیرا طبق آن داروغه ها توسط حکومت مرکزی به کار منصوب می شوند نه توسط حکام^{۸۴}.

سرافجام در این باره نکته ای که در نامه ژرف ماری دو بورژ*، یکی از آباء فرقه کاپوسن به کلبر**، یکی از وزرای فرانسه (سالهای اشتغال از ۱۶۶۱ تا ۱۶۸۳ م.) به چشم می خورد بسیار جالب توجه است.

«در آنجا همچنین»، منظور در تبریز است، «یک نفر خزانه دار کل برای ایالات تابعه آن خطه است که به او وزیر آذربایجان می گویند و وظیفه او جمع آوری پولهای شاه است. او به طور مستقل حق قضاوت دارد، اما مجاز نیست حکم اعدام بدهد. تنها حاکم می تواند حکم اعدام صادر کند»^{۸۵}.

ج- زمین های دولتی و خاصه

ایالات ایران به «اراضی دولتی» و خاصه تقسیم می شد. اراضی دولتی که گاهی

نمره ۸۲ در متن کتاب نبود و ما هم چون در حاشیه از نمره های متن پیروی کرده ایم این را نمره حذف کرده ایم.

۸۳ - خلاصه التواریخ، ص ۲۳۱. ۸۴ - رجوع شود به حاشیه نمره ۴۱۲ فصل اول.

۸۵ - در تعلیقات کتاب ر. دومن (صفحه ۳۳۱).

به صورت تیول به اشخاص داده می شد تاکنون موضوع اصلی تحقیق ما بود. درباره خاصه ها نیز در فصل بعد سخن خواهیم گفت.

چنین ظاهر است که تفاوت بین زمین های دولتی و خاصه در اواخر دوره صفویه قدری مبهم بوده است. مراجع اروپائی گاه تمام ایالاتی را که تحت اختیار دیوان عالی بوده است خاصه می دانند. شاردن بین اراضی دولتی و خاصه تمایز دقیق قائل است و این تمایز در تمام آثار درجه اول منعکس است.^{۸۶} اما هنگامی که وی درباره امور نظامی بحث می کند ما مطلع می شویم که «فورچیان و چریکهای منظم مزدخود را از اراضی خاصه به صورت حواله دریافت می کنند...»^{۸۷}. چند صفحه قبل از آن چنین می خوانیم که «چریک منظم قوایی هستند که حکام ایالات مخارج آنها را باید تأمین کنند و در عمل هم چنین می کنند»^{۸۸}. در این موضع او همچنین می گوید که این کار به چه ترتیب صورت گرفته است: «اراضی دولتی که قسمت اعظم کشور را تشکیل می دهد در تصرف حکام است و آنها قسمتی از این اراضی را نگاه می دارند تا از آن در آمدی به دست آورند. بقیه را برای دادن مزد افسران و کارمندان و سپاهیان تخصیص می دهند»^{۸۹}.

دومین که به طور کلی اطلاعاتش با شاردن موافق است نیز هنگامی که می گوید «اغلب اراضی ملک شاه یعنی خاصه است و اندکی از آن اربابی یعنی ملک شخصی»^{۹۰}

۸۶- شاردن، جلد پنجم، ص ۲۴۹ و بعد از آن، ۳۹۴ به بعد، ۳۸۰ به بعد (قسمتی از این مواضع قبلاً نقل شد. رجوع شود به حاشیه نمرة ۳۴۴ فصل اول و موضع مربوط به آن در متن)؛ مثلاً لمبتون نیز در کتاب مالک و زارع خود (ص ۱۰۷ متن انگلیسی) از شاردن تبعیت کرده است.

۸۷- شاردن، جلد پنجم، ص ۳۰۳ و بعد از آن: Les Courtches, et les milices réglées.

۸۸- شاردن، جلد پنجم، ص ۲۹۸. ۸۹- شاردن، جلد پنجم، ص ۳۸۰.

۹۰- دومن، ص ۲۲۶.

تفاوت بین ایالات دولتی و املاک خاصه را نادیده گرفته است.

اما سانسون در این بین مطلب را به وضوح ادا می کند: «می توان گفت که سراسر ایران در شمار املاک خاصه شاه است؛ زیرا هرگاه بزرگان املاکی داشته باشند فقط آنرا در اثر گشاده دستی شاه دارا شده اند و شاه هرگاه آنرا مورد بی مهری قرار دهد باز املاک آنرا ضمیمه املاک خاصه خود می کند»^{۹۱}. پس از ذکر محاسبه دقیق و جزء به جزء تعداد سپاهیان هر یک از مناطق مرزی که بر طبق خبر راوی ما جمعاً با درباریان به یکصد و پنجاه هزار تن بالغ می شد چنین آمده است: «مخارج اینها همه از املاک خاصه و املاک مصادره شده که از طرف شاه ضمیمه املاک خاصه شده است تأمین می گردد»^{۹۲}.

در مراجع فارسی ماهیچ جا به موضعی بر نخوردیم که مفهوم خاصه درست به همین صورت مورد استعمال یافته باشد. شاید بتوان فرض کرد که املاک خاصه بعدها چنان توسعه ای پیدا کرده باشد که حتی ناظر دقیقی مانند دومن ناگزیر تیولها را ندیده گرفته است و از طرف دیگر سانسون تمام مملکت را خاصه پنداشته و گفته است که به طور استثناء «اراضی» (در اینجا مراد همان تیول است) از طرف شاه به بزرگان «بخشیده» می شده است.

درست است که از طرف دیگر در نیمه دوم قرن هفدهم (= قرن یازدهم هجری) رسم عمومی بر این بود که وزرای حکام از طرف مرکز انتخاب و منصوب شوند، اما در عمل تیولداران در ایالات به عمال اداری با بالاترین اختیارات قضائی بدل شدند و تیولها به حوزه های اداری مبدل گردید.

اما ما در این تحقیق باز تمایز بین اراضی دولتی و املاک خاصه را همچنان در مد نظر داریم.

۹۱- سانسون، ص ۹۶ و بعد از آن. ۹۲- سانسون، ص ۱۰۶. موضعی شبیه به این از سانسون قبلاً (حاشیه نمره ۶۴۵ فصل اول و قسمتی که در متن به آن مربوط است) نقل شد.

۳- وزرای ایالات خاصه

الف - ملاحظات تاریخی - جغرافیائی

در باره ابتدای دوره صفویه از مآخذ موجود مطلبی در باره سرزمینهای خاصه (محال خاصه) بر نمی آید. ولی بهر حال ما می توانیم حدس بزنیم موقعی ایالتی خاصه بوده است که «ارباب قلم» نوعی را در آنجا به حکومت منصوب می کرده اند. قاضی احمد در باره دوره شاه اسمعیل اول چنین ذکر می کند که عموی وی آقا فتح الله ابن آقا حسین منشی قمی برای مدتی به فرمان همایون «حاکم» قم بوده است^۱. اولین اشاره در مورد وجود مقداری از نواحی خاصه به یونت ئیل ۱-۹۴۰ (= ۵-۱۵۳۴ م.) راجع می گردد. در تمام طول قرن شانزدهم میلادی (= قرن دهم هجری) اراضی خاصه فقط به مقدار محدود وجود داشت. در زمان شاه محمد (۹۵-۹۸۵ = ۸۷-۱۵۷۸ م.) و در ابتدای دوره سلطنت شاه عباس اول (۳۸-۱۰۳۸ = ۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) بر اثر ضعف و فتوری که در دستگاه حکومت مرکزی^۲ پدیدار بود باز هنوز نواحی معدودی جزو املاک خاصه محسوب می شد. تازه شاه عباس اول و جانشینانش تمام ایالات و حتی ایالات بزرگ را جزو املاک خاصه اعلام کردند. در حدود سال ۱۶۶۰ املاک خاصه به حد اکثر وسعت خود رسید. به همین دلیل ما این سال را مآخذ و مبنای تهیه

۱- خلاصه التواریخ، ص ۴۵. ۲- رجوع شود به آخرین قسمت فصل سوم این کتاب، بند ۵- املاک خاصه و تناسب قدرت در مملکت.

نقشه آخر کتاب خود قراردادیم. در اوقاتی که بازگرفتاری و مضيقه به حد اعلاى خود رسيد مجدداً املاك خاصه را به حکم واگذار کردند و کاهش املاك خاصه در اواخر دوره صفويه فقط بر اثر همین نکته است که ذکر کردیم.

در بحث مربوط به حدود و مقدار املاك خاصه باید بدو سؤال خاصی که در این مورد مطرح است پاسخ داد.

هنگامی که به مطالب جدولی که بعد ارائه خواهد شد نظری بیفکنیم به آسانی درمی یابیم که تاورنیه و شاردن در اعتقاد خود دایر بر اینکه سیاست اداره تمام ایالات به صورت خاصه و بدون حاکم در زمان شاه صفی به پیشنهاد وزیر اعظم میرزا تقی (ساروتقی) بوده است بر خطا بوده اند.^۳ این نیز روشن می شود که آن طور که شاردن اطمینان می دهد فارس اولین ایالتی نبود که آنرا «به اصطلاح برای شاه مصادره کردند، یعنی اداره آنرا به یک نفر وزیر سپردند»^۴.

گیلان و مازندران برای اولین بار در دوره سلطنت شاه عباس دوم (۷۷-۱۰۵۲ = ۱۶۴۲-۶۶ م.) خاصه اعلام نشد. در این اوضاع و احوال این ادعای شاردن نیز که خراسان و آذربایجان در دوره شاه عباس دوم به املاك خاصه ضمیمه شده اند تا موقعی که تأییدی برای این مطلب در مآخذ ایرانی به دست نیاید محل تردید و تأمل است.

برای بار دوم باید در این مقام به بحث در وضع «صدر خاصه» و مناسبات او با املاك خاصه پرداخت.

مینورسکی عقیده دارد که حوزه قضائی صدر خاصه املاك خاصه بوده است.^۵

۳- رجوع شود به تاورنیه، جلد پنجم، ص ۵۳۷؛ شاردن، جلد پنجم، ص ۲۵۰ و بعد از آن. تمام آثار معتبر از این نظر شاردن تبعیت کرده اند (رجوع شود به تذکره الملوك، ص ۲۶، بوسه، ص ۱۰۱؛ لمبتون، مالک و زارع در ایران (به انگلیسی)، ص ۱۰۸؛ لاکهارت، انقراض سلسله صفویه، ص ۲۳ و Lockhart, The Persian Army, 94. ۴- شاردن جلد پنجم، ص ۲۵۱. ۵- تذکره الملوك، ص ۲۶ (حاشیه نمرة ۵)، ص ۱۱۱؛ این

برای اینکه ثابت کنیم مطلب از این قرار نیست باید قدری به قبل رجوع کنیم. منظور از موقوفات سلطنتی به طور کلی موقوفاتی بود که به نام «چهارده معصوم» شهرت داشت.

در دوره شاه طهماسب اول این موقوفه‌ها وجود داشت: خلاصة التواریخ گزارش می‌دهد که خواهر شاه موسوم به سلطانم دربارس ئیل ۲-۹۶۱ (= ۵-۱۵۵۴ م.) «... املاك نفیس که در شیروان^۶ (۹) و ارسبار^۷ و تبریز و قزوین و ری و گرم رود^۸ و اصفهان و استرآباد به هم رسانیده بودند»^۹ وقف «چهارده معصوم» کردند. سمت متولی گری هم می‌بایست با پادشاه وقت باشد.

از شاه عباس اول نیز خبر داریم که املاك شخصی خود را که در اصفهان، کاشان، قزوین، نطنز، جوشقان (در جنوب غربی کاشان) یا در اطراف این شهرها داشت و

→ حقیقت را که استرآباد مطابق با تذکرة الملوك مرکز بیگلربیگی بود اما با وجود این در حوزه روحانی صدر خاصه قرار داشت مینورسکی (ص ۱۶۳) چنین توجیه می‌کند که جریان قبول کردن این ایالت در حوزه اداری املاك خاصه هنوز مختومه نبوده است. ۶- در اصل نقطه ندارد؛ امروزه در فارس دودهدکه به نام سروان شناخته شده است که ارتباطی به این مورد ندارد. ۷- طبق تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۰۶، ۶۴۳، ۷۰۹ ناحیه‌ای است این سوی رود ارس در زیر اردوباد. طبق نظر لمبتون (مالك و زارع، ص ۴۴۴) اصطلاحی است برای (قسمتی از) قراجه داغ. تذکرة الملوك در صفحه ۱۱۲b به هر تقدیر ناحیه‌ای را به نام ارسبار ذکر می‌کند که تحت نظر بیگلربیگی قرا باغ بوده است. پس بدین ترتیب در آن طرف ارس قرار داشته است. ۸- اغلب بافراهان توأماً يك حکومت را تشکیل می‌داده است (رجوع شود به خلاصة التواریخ، ص ۳۰۳a، ۳۱۱a، ۳۸۰) و ظاهراً در مغرب آن قرار داشته است (رجوع شود به خلاصة التواریخ، ص ۴۱۱a). ۹- رجوع شود به خلاصة التواریخ، ص ۱۷۶b؛ در اینجا از صفحه ۲۰۲b خلاصة التواریخ نقل شده است. شاه عباس اول از این جهت به قتل مرشد قلی خان و دیگران فرمان داد که ذوی تمام سیورغال‌ها و مالیات‌های بخشوده شاهزاده خانم سلطانم جدۀ شاه را به بعضی علل (خودخواهانه) وصول می‌کرد، (خلاصة التواریخ، ص ۴۱۰a: ... تمامی سیورغالات و مسلمیات نواب سلطانم).

املاك مختصر خود را در خراسان وقف «چهارده معصوم» کرد^{۱۰}. تاریخ عباسی ذیل وقایع بیست و دوم صفر ۱۰۱۵ (= ۲۹ ژوئن ۱۶۰۶ م.) گزارش می‌دهد که میرمعز-الدین محمد مشهور به قاضی خان به سمت صدارت کل موقوفات «صدارت عام» منصوب شد. «امیر جلال الدین حسن... پای صدارت الکای خاصه بوسید و تولیت بر موقوفاتی که نواب کلب آستان علی به جهت حضرات ائمه معصومین مقرر کرده اند... به مشارالیه رجوع شد و مقرر شد که شرعیات و وقفیات ساوه و قم و کاشان و نطنز و اصفهان و اردستان و یزد و استرآباد و مازندران و توابع به عهده حضرت میر باشد و رسومات مقرر آن مخصوص مشارالیه باشد و تتمه‌الکا از حضرت قاضی خان باشد»^{۱۱}.

از این متن منقول هیچ بر نمی‌آید که اختیار قضائی صدر خاصه فقط محدود به مناطقی بوده که موقوفات سلطنتی در آن قرار داشته است. اسکندر منشی هم بر خلاف آنچه گفته شد مطالبی دارد^{۱۲} و از آن هم بالاتر وی می‌گوید که حدود

۱۰- طبق تاریخ عباسی، ص ۲۶۹b به بعد. در این موضع اطلاعات مفصلی یافت می‌شود در این باره که از هر ناحیه به هریک از چهارده معصوم، چقدر اختصاص دارد. متأسفانه این فهرست تا امام نهم می‌رسد و از وی فراتر نمی‌رود. ۱۱- تاریخ عباسی، ص ۲۴۰b. در موضع دیگری از این تاریخ (برگ ۲۵۱b و بعد از آن) از قاضی خان به عنوان «صدر عام» و از میر جلال الدین حسن به عنوان «صدر خاصگی» یاد شده است. تا به حال چنین گمان می‌کردند که تقسیم صدارت به خاصه و عامه برای اولین بار در دوره شاه سلیمان انجام گرفته باشد (رجوع شود به تذکره الملوك، ص ۱۱۱؛ بوسه، ص ۱۳۱ و بعد از آن)؛

(Savory, Principal Offices II 80.)

۱۲- در تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۷۱۹، ۷۶۰ از تقسیم شغل صدارت هم در ابتدای سال ۱۰۱۵ (= بهار ۱۶۰۶ م.) خبر داده شده است: «و هم در این سال منصب رفیع القدر صدارت معظم محال عراق و مازندران که به میر جلال الدین حسن صلائی «تعلق» یافت. اما توسعه موقوفات «چهارده معصوم» را او برای اولین بار ذیل وقایع قوی ثیل که در ۱۰۱۵/۱۱/۲۲ (= ۱۶۰۷/۳/۲۱ م.) آغاز می‌شود گزارش می‌دهد: تولیت اوقاف مذکور به وظایف میرزا

اختیارات صدر به املاک خاصه محدود بوده است. اما این مطلب با حقایق مطابقت ندارد. ساوه و استرآباد مسلماً در سال ۱۰۱۵ (= ۱۶۰۶ م.) حاکم نشین^{۱۳} بوده است و ما اصلاً از اینکه این دو ناحیه در دوران سلطنت صفویه خاصه بوده است خبری در دست نداریم. اما برخلاف آنها گیلان که مدتی دراز قبل از سال ۱۰۱۵ (= ۱۶۰۶ م.) تبدیل به خاصه شده بود تحت نظر يك صدر خاصه اداره نمی شد و در این امر تا پایان دوره سلطنت صفویه نیز تغییری داده نشد: اختیارات قضائی صدر خاصه بعدها نیز به همان حدود قبل محدود بود^{۱۴}. استرآباد و ساوه همیشه حاکم نشین بوده است^{۱۵}. مقداری از املاک خاصه مهم و معتبر مانند گیلان و فارس در حدود اختیارات صدر خاصه واقع نبود.

از نموداری که در پائین به دست داده شده طرز تقسیم مناطق خاصه به دو صورت، يك بار برای اوایل دوره صفویه و يك بار برای اواخر آن دوره به دست داده شده است. هرگاه به تفصیل توضیحی داده نشده باشد منابع ما برای اینکه روشن کنند يك ایالت خاصه بوده است همواره لفظ خاصه یا خاصه شریفه را به کار می برند. حداکثر از زمان شاه طهماسب اول (۸۴-۹۳۰=۷۶-۱۵۲۴ م.) در خراسان^{۱۶} و

→ رضی، جانشین امیر جلال الدین حسن « صدر اکثر محال عراق و مازندران » علاوه گردید (تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۷۶۱ و بعد از آن، ۱۰۸۹). پس با در نظر گرفتن مطالب اسکندر منشی شاید بتوان گفت که وضع بدین قرار بوده است: شغل صدارت مانند گذشته از نظر گاه جغرافیائی تقسیم می شده است. صدر عراق عجم بعدها سمت تولیت موقوفات سلطنتی را نیز به عهده گرفت و از این رهگذر صدر خاصه گردید (رجوع شود به رساله ساوری، ص ۳۱۶ و بعد از آن و اثر دیگر همین نویسنده تحت عنوان Principal Offices II 80).
 ۱۳- درباره ساوه رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۷۵۸؛ درباره استرآباد رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۸۳۵، ۸۰۶، ۶۵۷. ۱۴- رجوع شود به تذکره الملوك، ص ۴۰ و بعد از آن. ۱۵- رجوع شود به تذکره الملوك، ص ۱۱۸ و بعد از آن، ص ۱۲۰ و بعد از آن. ۱۶- در دوره شاه طهماسب اول از خراسان در تاریخ ←

فارس (به عبارت دیگر داراب گرد)^{۱۷} و همچنین در بعضی از مناطق مسیحی نشین در مغرب کشور و روشن تر بگویی در منطقه نخجوان^{۱۸} اراضی خاصه ای وجود داشته است که در باره حدود و ثغور و وضع آنها هیچ اطلاع دقیقی در دست نیست و به همین دلیل در نمودار زیر در نظر گرفته نشده است.

ایالات خاصه

تا سال ۹۹۵ (= ۱۵۸۷ م.) که سال جلوس شاه عباس اول است بر تخت سلطنت

تبریز: از حد اکثر یونت ئیل ۱-۹۴۰ (= ۵-۱۵۳۴ م.) ۱۹

تا حد اکثر ۹۸۵ (= ۱۵۷۸ م.) ۲۰ (شاید با وقفه هائی).

قزوین: از حد اکثر یونت ئیل ۱-۹۴۰ (= ۵-۱۵۳۴ م.) ۲۱ (با

وقفه هائی در ۹۴۶ یا ۹۴۷ تا ۹۸۴ (= ۱۵۷۶ م.) ۲۳

اصفهان: از حد اکثر یونت ئیل ۱-۹۴۰ (= ۵-۱۵۳۴ م.) ۲۴ تا

۹۸۵ (= ۱۵۷۷ م.) ۲۵؛ از این زمان تیول یا خاصه ولیعهد

و نایب السلطنه حمزه میرزا، پس از مرگ وی (آخر

ذوالحجّه ۹۹۴ = اول دسامبر ۱۵۸۶ م.) تا محرم ۹۹۶

(= دسامبر ۱۵۸۷ م.) تیول یا خاصه شاهزاده ابوطالب

میرزا) ۲۶.

کاشان: حد اکثر از اواسط دوره شاه طهماسب اول (۸۴-۹۳۰ =

۷۶-۱۵۲۴ م.) تا ۲۷ ۹۸۴ (= ۱۵۷۶ م.) ۲۸، مدتی کوتاه

در سال ۹۸۷ (= ۱۵۷۹ م.) ۲۹ و از جمادی الثانی

۹۹۳ (= ژوئن ۱۵۸۵ م.) ۳۰ تا مرگ حمزه میرزا ۳۱.

یزد: تقریباً از اواسط دوره شاه طهماسب اول ۳۲ تا ۹۹۴

(= ۱۵۸۶ م.) ۳۳.

ابرقوه و بیابانک: از حد اکثر اود ئیل ۳-۹۷۲ (= ۶-۱۵۶۵ م.) (۴)

تا حداقل هفت سال بعد از آن ۳۴.

سمنان و دماوند، هزار جریب، از ۹۸۵ (= ۱۵۷۸ م.) خاصه ملکه خیرالنساء

هیلرود، خوار، (بعدها حتی) طالقان: بیگم ۳۵ تا اواسط ۹۸۷ (= اواسط ۱۵۷۹ م.) ۳۶

ایالات خاصه

پس از سال ۹۹۵ (= ۱۵۸۷ م.) که سال جلوس شاه عباس اول است بر تخت سلطنت

قزوین (باسا و خبلاق) ۳۷: از ابتدای ۹۹۶ (= ابتدای ۱۵۸۸ م.) ۳۸ تا آخر

دوره سلطنت صفویه (با وقفه‌ای در وسط سال ۹۹۶ که

برابر است با ۱۵۸۸ م.) ۳۹ تا وسط سال ۹۹۷ (که

برابر است با بهار سال ۱۵۸۹ م.) ۴۰

از ابتدای ۹۹۶ (= ابتدای ۱۵۸۸ م.) ۴۱ تا آخر

دوره صفویه ۴۲.

کاشان:

از رمضان ۹۹۶ (= اوت ۱۵۸۸ م.) ۴۳ تا آخر دوره صفویه.

اصفهان:

از ۹۹۸ (= ۱۵۹۰ م.) تا يك ياد و سال ۴۴.

قسمتهائی از کرمان:

حداقل از پيچی ئیل ۵-۴۱۰۰ (= ۷-۱۵۹۶ م.) ۴۵

یزد:

تا پایان دوره صفویه ۴۶.

حداقل از ۱۰۰۵ (= ۱۵۹۷ م.) ۴۷ تا پایان دوره صفویه.

قم:

از ۱۰۰۸ (= ۱۵۹۹ م.) ۴۸ تا پایان دوره صفویه.

مازندران:

از ۱۰۰۸ (= ۱۵۹۹ م.) ۴۹ تا پایان دوره صفویه ۵۰.

گیلان (رشت و لاهیجان):

از ۱۰۱۴ (= ۱۶۰۶ م.) ۵۲ تا مقارن پایان سلطنت

آستارا و گسکر ۵۱:

شاه عباس اول (متوفی در ۱۰۳۸ = ۱۶۲۹ م.) ۵۳.

از ۱۰۴۲ (= ۱۶۳۳ م.) ۵۴ تا سال ۱۱۳۰ یا ۱۱۳۱

فارس (شیراز و مناطق کوچکتر

(= ۱۷۱۹ یا ۱۷۱۸ م.) ۵۵.

به خصوص جهرم و داراب):

از ۱۰۴۵ (= ۱۶۳۶ م.) ۵۶ تا حداکثر ۱۱۲۰

لار:

(= ۹-۱۷۰۸ م.) ۵۷.

از ۱۰۵۴ (= ۱۶۴۴ م.) ۵۸ تا ۱۰۶۶ (= ۱۶۵۶ م.) ۵۹.

ناحیه بختیاری:

از یونت ئیل ۵-۱۰۶۴ (= ۴-۱۶۵۳ م.) ۶۰ تا

همدان و سایر نواحی

حداکثر مقارن اواخر دوره شاه سلیمان (متوفی در

ایالت علی شکر):

۱۱۰۵ (= ۱۶۹۴ م.) ۶۱.

از سال ۱۰۶۷ (= ۷-۱۶۵۶ م.) ۶۲ (تا کی؟).

اردبیل:

از سال ۱۰۶۷ (= ۷-۱۵۵۶ م.) ۶۳ تا بارس ئیل

سمنان، دماوند و خوار:

۱۰۷۲-۳ (= ۳-۱۶۶۲ م.) ۶۴.

از ایت ئیل ۹-۱۰۶۸ (= ۶۵-۱۶۵۸ م.) ۶۵ تا حداکثر ۱۱۰۶

کرمان (و نواحی تابعه):

(= ۱۶۹۴ م.) ۶۶.

بقیه پاورقی صفحه ۱۷۶ تا ۱۷۸

عالم آرای عباسی، ص ۱۶۶ ذکر می هست؛ از آن گذشته رجوع شود به حاشیه نمرة ۶۶ فصل دوم و قسمتی که در متن به آن مربوط است. ۱۷- از این ناحیه در دوره شاه طهماسب اول در هفت اقلیم، جلد اول، ص ۱۷۱، ۲۳۰ و تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۶۶ ذکر می هست؛ برای دوره شاه عباس اول و شاه صفی رجوع شود به فصل سوم این کتاب، بند ج - خاصه و خالصه. ۱۸- رجوع شود به فصل سوم این کتاب، بند ج - خاصه و خالصه. ۱۹- خلاصه التواریخ، ص ۱۰۲a. ۲۰- از سال ۹۶۶ تا ۹۸۱ فقط نام داروغه های بی اهمیت را ذکر کرده اند (رجوع شود به حاشیه های نمرة ۲۶ و ۲۷ فصل اول این کتاب با قسمتهای مربوط به آن در متن و همچنین فصل سوم، بند ب: اداره ایالات خاصه، قسمت ۲- قوه قضائی) اما در سال ۹۸۵ تبریز به يك نفر خان وا گذارشد. ۲۱- خلاصه التواریخ، ص ۱۰۲a. ۲۲- خلاصه التواریخ، ص ۱۳۲a؛ احسن التواریخ، ص ۲۵۹؛ امیرسلطان روملو حاکم قزوین (وسا و خبلاغ) مرد. خلاصه التواریخ در صفحه ۲۲۵a ضمن وقایع ئیلان ئیل ۶-۹۷۵ (= ۹۰۱۵۶۸م) باز از بخشیدن وزارت و تصدی خاصه شریفه، قزوین صحبت می کند (رجوع شود همچنین به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۶۶). ۲۳- خلاصه التواریخ، ص ۲۵۶b؛ در این سال «ایالت قزوین» به مصیب خان تكلو رسید. ۲۴- خلاصه التواریخ، ص ۱۰۲a. ۲۵- مقارن پایان دوره سلطنت شاه طهماسب اول (متوفی در ۹۸۴ = ۱۵۷۶م) از آن به عنوان خاصه یاد شده است؛ جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص ۱۳۸a؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۶۵، ۳۸۱؛ تاریخ حیدری، ص ۵۸۲a. ۲۶- برای دست یافتن به شرحی مفصل تر درباره اصفهان در دوره شاه محمد رجوع شود به فصل سوم همین کتاب، بند ۵- املاك خاصه و تناسب قدرت در مملکت. ۲۷- خلاصه التواریخ، ص ۲۳۱a از يك وزیر کاشان در این دوره یاد شده است. ۲۸- خلاصه التواریخ، ص ۲۵۸a به عنوان تیول به شاهزاده ابراهیم میرزا داده شد. ۲۹- خلاصه التواریخ، ص ۲۹۴b؛ همچنین رجوع شود به فصل سوم این کتاب، بند ۵- املاك خاصه و تناسب قدرت در مملکت. ۳۰- خلاصه التواریخ، ص ۳۸۰a. ۳۱- خلاصه التواریخ، ص ۳۸۶a؛ همچنین رجوع شود به فصل سوم این کتاب، بند ۵- املاك خاصه و تناسب قدرت در مملکت. ۳۲- خواجه محمد شریف طهرانی، بدو وزیر محمد خان تكلو بود و بعد از مرگ وی در سال ۹۶۴ (= ۱۵۵۷م) در یزد به وزارت رسید (رجوع شود به خلاصه التواریخ، ص ۱۸۷a؛ احسن التواریخ، ص ۴۰۱). او نخستین وزیری بود که جامع مفیدی در جلد سوم، قسمت اول، ص ۱۳۸a در دوره صفویه از وی نام برده است (رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی،

→ (ص ۱۶۵). ۳۳- مطابق خلاصه التواریخ، ص ۳۹۱a و تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۳۵۴ کمی پیش از مرگ حمزه میرزا، حاکم کرمان به نام بکناش خان عمال شاهزاده را از یزد بیرون کرد و شهر را به تصرف درآورد. درباره یکی از وزرای یزد در دوره شاه محمد رجوع شود به خلاصه التواریخ ص ۳۱۰a؛ جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص ۱۴۲. ۳۴- مطابق هفت اقلیم جلد سوم، ص ۶۷ «وزارت هفت ساله یزد و ابرقوه و بیابانک» پس از مرگ قزاق خان (یا بهتر بگوئیم پس از عزل وی در خراسان در سال ۹۷۲) به وزیر پیشین قزاق خان داده شد. این شایسته توجه است که مؤلف جامع مفیدی از این مطلب به کلی بی خبر مانده است. ۳۵- خلاصه التواریخ، ص ۲۷۸b؛ مطابق تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۲۲۷ خوار و سمنان در تقسیم ایالات بعد از جلوس شاه محمد بر تخت سلطنت به شاهویردی سلطان بیت اغلی رسید که باز هم حکومت را در دست داشت (رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۳۶۵). یادداشت مترجم:

در صفحه ۲۲۷ عالم آرای عباسی نام شاهقلی سلطان بیت اغلی ذوالقدر آمده است نه شاهویردی. ۳۶- خلاصه التواریخ، ص ۲۹۶b و بعد از آن: سمنان و طالقان باز به امرا داده شد؛ ابتدای سال ۹۹۰ (= ابتدای سال ۱۵۸۲ م.) همچنین از یک «میرالکای خوار» یاد شده است (خلاصه التواریخ، ص ۳۱۱a، ۳۳۱) ۳۷- برای موقع این محل رجوع شود به تاریخ حیدری، ص ۵۷۷: «... نواحی ساوخللاغ (عیناً!) که به قزوین یک روز راه کاروان است». خلاصه السیر (ص ۸۲b) ضمن وقایع سال ۱۰۴۲ (= ۱۶۳۳ م.) گزارش می دهد که شاه میل کرد در مخور که قورق ایلیخی های خاصه شریفه است، و در اطراف ری، شهریار و ساوخللاغ قرارداد به شکار بپردازد. ۳۸- خلاصه التواریخ، ص ۴۰۵b: «... والکای قزوین و ساوخللاغ بعضی به خاصه شریفه مخصوص داشته بیشتری به قورجیان شفقت کردند». در سال بعد دوتن از غلامان قبلی حمزه میرزا در داروغگی های (و نه در حکومت های!) قزوین و کاشان مورد تأیید قرار می گیرند (خلاصه التواریخ، ص ۴۱۳b). ۳۹- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۳۹۹. ۴۰- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۱۸. ۴۱- خلاصه التواریخ، ص ۴۰۵. ۴۲- از سال ۱۰۱۳ (= ۱۶۰۴ م.) یزد و کاشان تا چند سال زیر نظر یک وزیر مشترك اداره می شد (رجوع شود به جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص ۱۴۹b و بعد از آن). ۴۳- بلافاصله پس از قتل مرشد قلی خان که اصفهان تبول وی بود شاه عباس یک نفر داروغه بدانجا فرستاد (مطابق عالم آرای عباسی، ص ۴۰۱). ۴۴- خلاصه التواریخ، ص ۴۲۴a: شهر کرمان و بعضی از محال آن، مانند خبیص،

→ به امر داده شد و چند ناحیه نیز تبدیل به خاصه شد. صاحب روضة الصفویه، ص ۳۸۲ به طور کلی و عمومی می گوید که کرمان در آن دوره برای يك تا دو سال تبدیل به خاصه شد. ۴۵- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۲۵: ذیل وقایع این سال برای نخستین بار از يك حاکم یزد ذکر شده است (رجوع شود همچنین به جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص ۱۵۶).

۴۶- جامع مفیدی در جلد سوم، قسمت اول، صفحه ۱۴۵ به بعد فهرست وزرای یزد را تقریباً بدون افتادگی تا سال ۱۰۸۴ (= ۱۶۷۳ م.) به دست می دهد. ۴۷- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۳۳: ضمن وقایع این سال برای آخرین بار از «حاکم قم» یاد می کند.

۴۸- طبق صفحه ۱۴۸ تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی، میرزای عالمیان از دوازده سال پیش (ظاهراً در ابتدا به عنوان عامل فرهادخان که ایالت تیول وی بود. رجوع شود به عالم آرای عباسی، ص ۵۱۹؛ روضة الصفویه، ص ۳۷۹.) وزیر گیلانات، مازندران، گسکر و آستارا، از پنج سال پیش وزیر قزوین و از يك سال پیش وزیر خراسان بود که (در سال ۱۰۱۶ = ۱۶۰۷ م.) مورد بی مهری شاه واقع شد. اما در يك موضع دیگر (ص ۱۴۱) همان مؤلف در آن واحد انتصاب وی را به وزارت مازندران و خراسان خبر می دهد. ۴۹- پس از مرگ فرهادخان که این ایالت تیول وی هم بود (تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۸۰۳)؛ عبدالفتاح فومنی (ص ۱۳۳ و بعد از آن) این مطلب را تأیید می کند اما سهواً تصور کرده است که فرهادخان در سال ۱۰۰۶ به قتل رسیده است (و رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۷۴ و بعد از آن).

۵۰- از سال ۱۰۰۸ (= ۱۵۹۹ م.) گیلان، مازندران و بعدها قزوین، آستارا، گسکر و سرانجام خراسان زیر نظر میرزای عالمیان و زیر اداره می شد که قبلاً (حاشیه نمرة ۳۴ فصل دوم و قسمتی که در متن به آن مربوط است) از او یاد کردیم و در سال ۱۰۱۶ (= ۱۶۰۷ م.) معزول گردید. رشت، لاهیجان و آستارا تا سال ۱۰۲۱ (= ۱۶۱۲ م.) به هم پیوسته بود (عالم آرای عباسی، ص ۸۵۳). از آن هنگام حکومت رشت و لاهیجان را به صورت جداگانه به اشخاص دادند. سرانجام از سال ۱۰۳۸ تا ۱۰۴۴ (= ۱۶۲۹-۳۴ م.) به بعد بار دیگر اداره رشت، لاهیجان و مازندران به دست يك وزیر سپرده شد (رجوع شود به خلد برین، ص ۱۴۷ و بعد از آن ۲۷۹؛ خلاصة السیر، ص ۱۰۱ و بعد از آن؛ درباره تمام این ارقام و اطلاعات همچنین رجوع شود به تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی، ص ۱۳۳ به بعد). ۵۱- این هر دو ناحیه قبلاً از توابع آذربایجان بود؛ آستارا نیز بعدها به آذربایجان پیوست (تذکرة الملوك، ص ۱۰۷ و بعد از آن). همچنین رجوع شود به صفحات بعد که در آن از

→ دعوای وزیر گیلان و وزیر کل آذربایجان بر سر صلاحیت ذکر شده است. ۵۲- تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی، ص ۱۴۱. ۵۳- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۰۸۳؛ باز برای اولین بار از «حاکم آستارا» ذکر شده است. در مورد گسکر بعدها گاه از وزیر و گاه از حاکم سخن به میان می آید. حتی عبدالفتاح فومنی که خیلی روشن و بدون ابهام (تاریخ گیلان، ص ۱۴۱، ۱۵۰) از این صحبت می کند که گسکر به وزیر گیلان سپرده شد باز اندکی پس از آن (ص ۱۵۰، ۱۶۲) از مرتضی قلی خان به عنوان «حاکم گسکر» یاد می کند. ۵۴- خلد برین، ورق b ۵۷ و ص ۲۹۵: پس از مرگ امامقلی خان تبدیل به خاصه شد؛ در ریاض الفردوس، ص ۳۵۷ به صورت دقیقتر چنین آمده است: از ابتدای تخاقوی ٹیل (۱۶۳۳/۳/۲۰ م.) به بعد از پیچی ٹیل ۷-۱۰۶۶ (= ۷-۱۶۵۶ م.) به بعد (عباسنامه، ص ۲۱۴ = خلد برین، ص ۲۱۳) تا چند سال (رجوع شود به عباسنامه، ص ۳۱۸) به پنج وزارت نشین تقسیم شد. چهارم پس از این تقسیم دیگر همیشه وزیر نشین شد (عباسنامه، ص ۲۳۲ (غلط چاپی!)؛ جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص ۱۶۵ به بعد؛ دستور شهریاران، ص ۸۲a، ۲۳۹a) در ابتدای سال هیجدهم (یا شاید زودتر؟) داراب نیز به وزیر نشین تبدیل شد (دستور شهریاران، ص ۸۲a). ۵۵- مجمع التواریخ، ص ۳۴b، ۴۵b: انتصاب لطفعلی خان به سمت پیکر بیگی ذیل وقایع سال ۱۱۳۰؛ مراجع اروپائی (مثلاً هانوی، جلد دوم، ص ۱۲۷) سال ۱۷۱۹ م (= ۱۱۳۱ ه. ق.) را ذکر می کنند. دستور شهریاران در صفحه ۸۲a حتی در سال ۱۱۰۷ (= ۱۶۹۶ م.) از «وزارت فارس» می گوید. ۵۶- پس از مرگ امامقلی خان لار تا دو سال به کلبعلی خان رسید (ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۱۷ (= خلد برین، ص ۵۷b)؛ خلد برین، ص ۱۷۴، ۱۷۷؛ برای شرح حال وی رجوع شود به جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص ۱۷۲a). بنابراین خبر مندرج در صفحه ۲۹۵ خلد برین دایر بر اینکه این ناحیه بلافاصله تبدیل به خاصه شد اشتباه است. ۵۷- مجمع التواریخ، ص ۳۹a به بعد: عباسقلی خان حاکم لار و بندر عباسی (ارقام مجمع التواریخ دقیق نیست)؛ دستور شهریاران در صفحه ۲۳۹a باز در وقایع سال ۱۱۱۰ (= ۱۶۹۸ م.) از «وزارت لار» صحبت می کند. ۵۸- عباسنامه، ص ۵۹ به بعد (= خلد برین، ص ۱۵۱a). ۵۹- خلد برین، ص ۲۰۹a: «حکومت خوانسار به انضمام حکومت بختیاری» به خلیل خان (رجوع شود به عباسنامه، ص ۲۰۸). ۶۰- عباسنامه، ص ۱۸۰؛ خلد برین، ص ۱۹۷a. ۶۱- سانسون در صفحه ۱۱۰ به بعد کسی را می شناسد به نام عبدالقاسم خان (ابوالقاسم خان؟ رجوع شود به دستور شهریاران، ص ۱۸۶b) که حاکم همدان بوده است. بعدها دیگر اغلب صحبت از حاکم همدان است. ۶۲- عباسنامه، ص ۲۱۶ (= خلد برین، ص ۲۱۴b). ←

ب - اداره ایالات خاصه

۱- اداره امور مالی

در اینجا قصد ما این نیست که نمائی از طرز کار ادارات امور مالی به دست دهیم، بلکه کوشش ما بیشتر مصروف بدانست که مناسبات وزیر ایالت را با سایر عمال ایالتی بیازمائیم. در کاری که در پیش داریم بیشتر تکیه ما بر حقایقی است که در قرن هفدهم (= قرن یازدهم هجری) در یزد رخ داده و محمد مفید آنرا گزارش کرده است. فقط گاه گاه نگاهی اجمالی نیز به وضع سایر ایالات می افکنیم.

محمد مفید فصل خاصی را به بحث درباره مستوفیان یزد اختصاص داده است که از میان آن جمع «... بعضی از جانب دیوان اعلی و برخی به صلاح حکام و وزرا به آن مهم قیام می نموده اند.»^{۶۷} هر گاه وزیری در عین حال سمت مستوفی گری را نیز به عهده داشت^{۶۸}، می توانست انجام دادن وظایف خود را به فردی دیگر محول سازد. در چنین صورتی دیگر ما با يك نفر مستوفی سروکار داریم که «از طرف وزیر» انجام وظیفه می کرده است.

از زمان شاه محمد (۹۵-۹۸۵=۸۷-۱۵۷۸ م.) تا دوره شاه سلیمان (۱۱۰۵-

۱۰۷۷=۹۴-۱۶۶۷ م.) در یزد با امور دیگری سروکار داریم به نام «گرگ یراق

→ ۶۳- عباسنامه، ص ۲۱۶ (= خلد برین، ص ۲۱۴b). سمنان و خوار در آن عهد توأم بود. (رجوع

شود به خلد برین، ص ۲۱۱b). ۶۴- عباسنامه، ص ۳۲۰ رجوع شود به فصل سوم این

کتاب، بند ۵ - املاک خاصه و تناسب قدرت در مملکت. ۶۵- عباسنامه، ص ۲۳۹

(= خلد برین، ص ۲۲۷). ۶۶- کمپفر (ص ۱۲۹) که از سال ۱۶۸۳ تا ۱۶۸۸ در ایران

بوده از بیگلربیگی کرمان خبر ندارد؛ برای نخستین بار (دستور شهریاران، ص ۶۳a) ما

در سال ۱۱۰۶ به حاکم کرمان بر میخوریم و بعدها بیشتر نام او ذکر می شود.

۶۷- جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص ۱۷۹a. ۶۸- برای مثالی در این مورد

رجوع شود به جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص ۱۴۶.

سرکار خاصه شریفه»^{۶۹}. از توضیح هائی که گاه گاه منابع داده اند^{۷۰} چنین بر می آید که این مأمور برای تأمین انواع مختلف پارچه و همچنین «سایر اشیاء مصرفی» و از آن گذشته اشیاء قیمتی از طلا ساخته شده صلاحیت داشته است. در دوره شاه اسمعیل اول ظاهرأ هنوز کسی به نام «گرک یراق» در یزد ساکن و مستقر نبوده است. هنگامی که از طرف دربار کسی را بامبلغی وجه در طول يك سال به یزد و کاشان می فرستادند تا اشیائی را که در بالا ذکر شده تهیه کند^{۷۱} به مناسبت از چنین مأموری هم ذکری به میان می آمد.

يك مأمور مالی دیگر که از طرف اداره کل منصوب شده بود و در جوار مستوفی و گرک یراق در یزد کار می کرد «متصدی محال خالصه»^{۷۲} بود. به املاک خالصه به صورت جداگانه در صفحات بعد^{۷۳} خواهیم پرداخت. درباره نحوه فعالیت این مأمورین نمی توان اطلاعات دقیقتری به دست داد. به کمک سندی که محید مفیدی در اثر خود از آن نقل می کند باید خاطر نشان کرد که نظارت در کار وزیر و همچنین گرک یراق یکی از مهمترین وظایف این مأمور بوده است. با این سند یکی از خویشان و حامیان مؤلف مورد بحث که بعدها وزیر یزد شد موسوم به الله قلی بیگ در سال ۱۰۷۷ (= ۱۶۶۷ م.) به مناسبت جلوس شاه سلیمان بر تخت سلطنت به عنوان «گرک یراق سرکار خاصه شریفه و متصدی محال خالصه»^{۷۴} یزد مورد تأیید قرار می گیرد. تنها موضعی که به نحوه فعالیت این مأمور مربوط می شود بدین قرار است:

- ۶۹- جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص ۱۵۶a، ۱۶۶b؛ برای وضع این مأمور در زمان شاه محمد رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۳۵۴؛ خلاصه التواریخ، ص ۳۹۱. ۷۰- جواهر الاخبار، ص ۲۹۴b؛ خلاصه التواریخ، ص ۲۴۳a؛ اثر میر محمد تفرشی، ص ۱۶b. ۷۱- جواهر الاخبار، ص ۲۹۴a. ۷۲- جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص ۱۶۶b، ۱۵۶b، ۱۷۴a، ۱۷۵a؛ رونوشت فرمان انتصاب يك متصدی خالصه؛ همان مرجع، ص ۱۹۰b و بعد از آن. ۷۳- رجوع شود به فصل سوم، بند ج- خاصه و خالصه. ۷۴- جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص ۱۷۵a و بعد از آن.

«... عمال و حکام* دارالعباده یزدقضایائی که در میانه عجزه و رعایای دارالعباده مزبور و توجیهاتی که واقع می شود به وقوف... الله قلی بیگ... پرسش و توجیه نموده...» ۷۵.

مسلماً تمام این مشاغل، و بعضاً با نامهای دیگری، در همه مناطق خاصه وجود داشته است. از دوره شاه محمد (۹۵-۹۸۵ = ۸۷-۱۵۷۸ م.) از مأموری در اصفهان خبر داریم که «متصدی و ضابط محصولات خاصه شریفه»، وزیر و داروغه بوده است ۷۶.

ذیل وقایع سال ۱۰۱۶ (= ۸-۱۶۰۷ م.) در تاریخ عباسی از يك «وزیر و داروغه و مستوفی و عامل و متصدی (مجال خاصه شریفه؟) مازندران» ۷۷ صحبت است.

از این متن به روشنی و وضوح بر نمی آید که حتماً يك نفر شاغل این همه مشاغل بوده است. اما در مراجع دیده شده است که گاه يك نفر شاغل این همه مشاغل باشد. محمد مفید گزارش می دهد که شاه در سال ۱۰۳۴ (= ۵-۱۶۲۴ م.) شخصیت معینی را به «منصب جلیل المرتبه وزارت و گرک یراقی و تصدی خالصه و حکومت**» مجوسیان و مهم استیفای دارالعباده یزد» ۷۸ منصوب کرد. به همین ترتیب هم الله قلی بیگ مذکور در همین فصل هنگام اعتلای قدرت خود «وزیر دارالعباده یزد و گرک یراق سرکار خاصه شریفه و متصدی خالصه و ناظر کل اوقاف و حاکم مسلمانان و مجوسیان» ۷۹ بوده است. بنابراین با در نظر گرفتن این کثرت مشاغل که به عهده يك فرد واحد بوده عجب نیست که وزیر نیز به سهم خود خویشاوندش محمد مفید را «حسب الامر اعلی» به عنوان «نائب و وزیر» ۸۰ برگزید. ما از این واقعیت نمی خواهیم نتیجه بگیریم که وی شخصاً اختیارات مالی خود را اعمال نمی کرده یا نمی توانسته اعمال

۷۵- همان مرجع. ۷۶- خلاصه التواریخ، ص ۳۹۳. ۷۷- تاریخ عباسی،

ص ۲۶۴. ۷۸- جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص a ۱۵۶ و بعد از آن.

۷۹- جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت دوم، ص ۱۷۲b. ۸۰- همان مرجع.

* - توجه باید داشت که مراد از حکام در اینجا قضات است. م.

** - حکومت در اینجا به معنی قضاوت است. م.

کند. اما مسلم است که این گمان در مورد وزیر دیگری صدق می کند که در زمان شاه طهماسب اول (۸۴-۹۳۰=۷۶-۱۵۲۴ م.) از شغل «مشعلچی باشی» به وزارت یزد منتقل شد. محمد مفید نکته زیر را از وی بازگو می کند: هنگامی که او پس از مدتی باز به شغل سابق خود بازگشت، شاه متوجه شد که وی سواد خواندن و نوشتن ندارد و با خشم گفت تو با این بی سوادی شهر یزد را خراب کردی. مشعلچی باشی، با حضور ذهن بسیار چنان جواب مناسبی داد که شاه را خیلی خوش آمد و او را به وزارت مشهد منصوب کرد.^{۸۱}

۲- قوه قضائی

وزیر از نظر قضائی نیز می توانست بالاترین مرجع ایالت باشد. در چنین صورتی وی بر تمام تأسیسات اداری دیگر نظارت فائقه داشت و این نظارت همانطور که قبلاً دیدیم می توانست اداره موقوفات را نیز شامل شود. محمد مفید از یکی از وزرای یزد به ما خبر می دهد که حتی شبگردان خیابانها را نیز زیر نظر داشته است.^{۸۲} وزیر نیز می توانست مانند حاکم به قضاوت بنشیند. متون از نحوه فعالیت قضائی وزیر به صورت «فیصل قضایای کافه برایا»^{۸۳} یا «به غور عجزه و زیردستان رسیدن»^{۸۴} یاد می کنند. وزیر «حاکم» و شغل وی «وزارت و حکومت»^{۸۵} نامیده می شود. کلمه «حکومت» که در این مورد به کار برده می شود گاه نیز حاکی از مجموعه تکالیف و وظایف یک وزیر است و تنها به معنی قضاوت نیست و به همین دلیل نباید آنرا به معنی «فرمانداری» امروزی گرفت.^{۸۶} در تمام این موارد همواره باید

۸۱- طبق جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص ۱۴۱a و بعد از آن. ۸۲- جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص ۱۶۳a. ۸۳- همان مرجع، ص ۱۵۰a. ۸۴- همان مرجع، ص ۱۵۷b. ۸۵- جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص ۱۴۰a، ۱۴۹a؛ عبدالفتاح فومنی، ص ۱۳۴. ۸۶- برای چنین مواردی رجوع شود به جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص ۱۵۸a، ۱۷۷b؛ عباسنامه، ص ۳۱۸.

در نظر داشت که وزیر درعین حال «داروغه» هم بوده است و گاه این معنی به وضوح تمام نیز یادآوری شده است^{۸۷}. اما در نزد گویا این امر یک قاعده و قانون اصلی بوده است^{۸۸}.

اما هرگاه در کنار وزیر داروغه‌ای نیز که از طرف مرکز منصوب بوده به کار اشتغال داشته است وضع از بیخ و بن با آنچه گفته شد متفاوت بوده است. در این صورت داروغه دیگر به وزیر به این آسانی مجال قضاوت نمی‌داده است.

در جامع مفیدی دومورد از اتفاق و اختلاف بین وزیر و داروغه یزد گزارش شده است: در زمان شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵=۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) میرزا حسنعلی اصفهانی از افراد یکی از خانواده‌های محترم روستائی در حوالی اصفهان وزارت یزد را به عهده داشت. طبق فرمان شاهانه یکی از «یوزباشیان عظام»^{۸۹} داروغه یزد بود و «چنانچه شیوه بعضی از ارباب اقتدار است»^{۹۰} به اموال عجزه و زیردستان دست درازی کرد. در مدتی کوتاه در مقابل خلاف‌های کوچک و غیر قابل ملاحظه مبالغه‌آمیزی به عنوان جریمه (ترجمان) از مردم اخاذی کرد. چون مطابق فرمان شاهانه فقط صد تومان حقوق (وجه) برای داروغگان مقرر بود وزیر مطلب را به اطلاع دربار رساند. در نتیجه «حاکم»^{۹۱} که در اینجا به معنی داروغه است از شغل خود عزل شد. جانشین وزیر موصوف به نام میرزا عنایت‌الله اصفهانی بلافاصله پس از شروع به کار با داروغه زمان خود به جدال پرداخت و شکایت به دربار برد، اما بخت با او مانند سلف وی یار نبود و خودش را از کار برکنار کردند.

۸۷ - رجوع شود مثلاً به خلاصه التواریخ، ص ۳۹۳؛ عباسنامه، ص ۲۱۶؛ عبدالفتاح قومنی، ص ۱۴۱. ۸۸ - از تعمق در کارشش وزیر مندرج در جامع مفیدی، ص ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۹، و بعد از آن، ۱۵۶، و بعد از آن، ۱۵۷، ۱۶۶، کم و بیش چنین برمی‌آید که آنها به کار قضاوت هم اشتغال داشته‌اند. ۸۹ - جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص ۱۵۵، و بعد از آن. ۹۰ - همان مرجع. ۹۱ - در غیر این مورد هم داروغه‌ها «حاکم» نامیده می‌شوند: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۳۵۶، ۴۴۹، ۸۵۳.

درعین اینکه در مراجع اغلب داروغه از نظر درجه و مرتبه قدری بعد از وزیر واقع است باز مواردی هم مشاهده می شود که کار وزارت در درجه دوم و همردیف و برابر شغل داروغگی قرار می گیرد. شاید فقط بر حسب تصادف باشد که ما شاهی که در این مورد به دست می دهیم به اواخر قرن شانزدهم (= قرن دهم هجری) راجع است. بهر حال این معقول به نظر می آید که به خصوص در زمان هرج و مرج و پریشانی داخلی در نواحی خاصه همه اختیارات را به داروغه داده باشند زیرا داروغه ها در هنگام اضطراب و گرفتاری بهتر از وزرا از عهده دفاع شهر بر می آمده اند.

اسکندر منشی گزارش می دهد که شاه عباس اول در سال ۹۹۷ (= ۱۵۸۹ م.) «داروغگی و کل معاملات اصفهان»^{۹۲} را به یولی بیگ، یکی از غلامان قبلی شاه محمد داد. در خلاصه التواریخ در ارتباط با همین واقعه چنین ذکر شده است که «... یولی بیگ غلام خاصه شریفه مهمات دار السلطنه اصفهان را به طریقی که با فرهاد آقا غلام بود ازدیوانیان اعلی اجاره نموده»^{۹۳} بود. ظاهراً این گونه قرار دادهای اجاره گاه گاه برای طول یک سال محاسباتی منعقد می شد. مرجعی که هم اکنون از آن نقل شد از یکی از معتمدین شاهزاده حمزه میرزا گزارش می دهد که به «داروغگی سال قوی ئیل»^{۹۴} دار السلطنه اصفهان رسید. در موضعی دیگر چنین آمده که «... در معامله قوی ئیل داروغگی»^{۹۵} اصفهان را... گرفته...^{۹۵}. در پیچی ئیل بعد وی باز به دربار بازگشت.

۹۲- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۱۸، ۹۳- خلاصه التواریخ، ص ۴۱۴، ۹۴-

خلاصه التواریخ، ص ۳۱۷، ۹۵- خلاصه التواریخ، ص ۳۳۵.

* - ۲ - ۹۹۱ (= ۴ - ۱۵۸۳ م.)

** - یعنی در حدود اجاره نامه های مربوط به قوی ئیل، داروغگی آن سال به وی سپرده شد. م.

چنین داروغه مقتدری می توانست رتبه خانی هم داشته باشد^{۹۶}.

در اواخر قرن شانزدهم میلادی (= قرن دهم هجری) داروغه قزوین دارای مقام و منزلتی برجسته بود هر چند که محتملاً اختیارات وزیر را نداشت. او نیز اغلب رتبه خانی^{۹۷} داشت و در ابتدای دوره سلطنت شاه عباس اول در لشکرکشی ها هم شرکت می جست^{۹۸}. طبق اظهار اسکندر منشی اختیارات قضائی وی هنگامی که قزوین پایتخت بود (تا سال ۱۰۰۷ = ۱۵۹۹ م.) «بر اطراف و جوانب عراق»^{۹۹} (عجم) نیز شمول داشت. وی دویست تا سیصد نفر و طبق روضة الصفویه^{۱۰۰} تا پانصد نفر ملازم داشت. هنگامی که اصفهان به پایتختی برگزیده شد داروغه آنجا نیز به همین ترتیب دارای مقام و منزلتی خاص شد^{۱۰۱}. اما داروغه قزوین حتی در ادوار بعد نیز از بعضی امتیازات برخوردار بود^{۱۰۲}.

تبریز که تا سال ۹۶۲ (= ۱۵۵۵ م.) مقر شاه بود از نظر قضائی در نیمه دوم قرن شانزدهم (= قرن دهم هجری) وضع خاصی داشت.

در سال ۹۴۶ (= ۱۵۳۹-۴۰ م.) قاضی محمد «قاضی عسکر دارالسلطنه تبریز»^{۱۰۳}

شد. پدر او در زمان شاه اسمعیل اول (۳۰-۹۰۷ = ۲۴-۱۵۰۲ م.) و در ابتدای سلطنت شاه طهماسب اول قاضی تبریز^{۱۰۴} یا طبق يك مرجع دیگر قاضی عسکر آذربایجان^{۱۰۵} بود. از آن گذشته طبق افضل التواریخ در این خانواده سمت

۹۶- مثال: خلاصة التواریخ، ص ۲۷۷۸ (= تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۲۲۴)، ۴۰۰ b.

۹۷- رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۸۵۳. ۹۸- رجوع شود به تاریخ عالم آرای

عباسی، ص ۴۹۸ (= روضة الصفویه، ص ۳۷۷۸ و بعد از آن)، ۶۳۸. ۹۹- تاریخ عالم آرای

عباسی، ص ۶۸۶. ۱۰۰- روضة الصفویه، ص ۳۷۷۸. ۱۰۱- رجوع شود به مثلاً

کمپفر، ص ۸۴ و بعد از آن. ۱۰۲- رجوع شود به فصل اول این کتاب، حاشیه نمرة

۱۳۷. ۱۰۳- طبق افضل التواریخ، جلد دوم، ص ۱۰۶ b. ۱۰۴- طبق حبیب السیر،

ص ۳۹۱. ۱۰۵- ذیل سنه ۹۴۰ (= ۱۵۳۳-۴ م.) در جلد دوم افضل التواریخ، ص ۸۱۸

چنین آمده است؛ در احسن التواریخ، ص ۲۵۵ هم ذیل وقایع این سال آمده است.

متولی گری «موقوفات غازانی» موروثی ۱۰۶ بود. اما گویا قاضی محمد مسئولیت کلیه موقوفات تبریز را به عهده داشته است ۱۰۷. شاید قاضی محمد مقارن پایان دوره اشتغالش (وی در سال ۹۶۴ = ۱۵۵۷ م. به زندان افتاد) تمام قدرت ایالت را در دست خود داشته است. مراجع او را هم «قاضی و حاکم» ۱۰۸، «قاضی القضاة آذر بایجان» ۱۰۹، «قاضی احداث... تبریز» ۱۱۰ و حتی «وزیر تبریز» ۱۱۱ نامیده اند.

صاحب خلاصة التواریخ می نویسد «اما قاضی مشار الیه در حفظ و حراست آن بلده جنت قرین به نوعی اهتمام مرعی داشته بود که شبها در (بازار) قیصریه که از زرو اجناس مالا مال بود کسی نبستی و هیچکس از اجلاف و او باش آن شهر را قدرت بر امر قبیحی نبودی اثرک ذی قدرت از دست او به زینهار آمده بودند و عوانان بد فطرت از ترس او در اضطراب افتاده...» ۱۱۲ بودند. خلاصة التواریخ و احسن التواریخ که با وی روی خوشی ندارند می نویسند که ترك و تاجیک از دست وی به ستوه بودند ۱۱۳. به همین دلیل بازار تهمت رواج یافت ۱۱۴. در سال ۹۶۴ (= ۱۵۵۷ م.) شاه دستور داد که وی را برای همیشه به زندان بیفکنند ۱۱۵.

طبق افضل التواریخ «قضای احداث و تصدی موقوفات غازانی و نصری و کل

- ۱۰۶- طبق افضل التواریخ، جلد دوم، ص ۱۰۶. ۱۰۷- طبق افضل التواریخ، جلد دوم، ص ۲۱۵؛ در خلاصة التواریخ، ص ۱۸۵ آمده است که در دوره اشتغال وی به خدمت بر محصول و عواید موقوفات ایالت، به خصوص عواید «سرکار غازانی و رشیدی و علیشاهی» افزوده شد. ۱۰۸- خلاصة التواریخ، ص ۱۸۵. ۱۰۹- افضل التواریخ، جلد دوم، ص ۲۰۶. ۱۱۰- افضل التواریخ، جلد دوم، ص ۲۱۵. ۱۱۱- هفت اقلیم، جلد سوم، ص ۲۴۲، ۲۳۵. سآوری (Thesis 312; Prov. Ad. 127) سهم قاضی محمد را نادیده انگاشته است. ۱۱۲- خلاصة التواریخ، ص ۱۸۵. ۱۱۳- خلاصة التواریخ، ص ۱۸۵؛ احسن التواریخ، ص ۳۹۹. ۱۱۴- شرفنامه و تاریخ حیدری که با او بر سر مهراند می نویسند که وی حسادت معاصرانش را برانگیخت (شرفنامه، جلد دوم، ص ۲۱۰) و به دست ساعیان (تاریخ حیدری، ص ۵۷۸b) ساقط شد. ۱۱۵- با حیدری که انیس که قاضی را مورد حمایت قرار داده بود (هفت اقلیم، جلد سوم، ص ۲۳۵).

موقوفات تبریز» ۱۱۶ به قاضی میرمیران عبدالوهابی داده شد. هر چند که ما تابست سال بعد گاه گاه از داروغگان (که به طور ساده تر به آنها حاکم می گفتند) تبریز در مراجع نشان داریم ۱۱۷. باز تشکیل محاکم جزائی (بعضاً؟) علی الظاهر بدعهد قاضی احداث بوده است: صاحب هفت اقلیم می نویسد که نحوی و فقیه معروف امیر عبدالقادر (متوفی در ۹۸۷ = ۱۵۷۹ م.) در دوره شاه طهماسب اول پنج سال تمام سمت قاضی احداث را به عهده داشت. وی چنان به نر می و گذشت قضاوت می کرد که سرانجام اراذل و اوباش براه افتادند و داروغه (حاکم) را کشتند ۱۱۸. این معروف است که اراذل تقریباً از سال ۹۷۹ (= ۱۵۷۱-۲ م.) دو سال تمام شهر را در دست داشتند ولی شاه به علت ملاحظات مذهبی دست به اقدامی علیه آنها نمی زد ۱۱۹.

۳-۲ وضع نظامی

در نواحی خاصه قاعده نیروی قزلباش مستقر نبود، بلکه قوای محافظ و مدافع آن منحصرأً از ملازمان درباری تشکیل می شد که ماقبلاً ۱۲۰ آنرا مورد مذاقه و تحقیق قرار دادیم. فرماندهی این قوا بایوزباشیان و مین باشیان بود، نه با

۱۱۶- افضل التواریخ، جلد دوم، ص ۲۱۵. ۱۱۷- در سال ۹۶۶ (= ۱۵۵۹ م.): امیر غیب بیگ استاجلو حاکم تبریز (خلاصه التواریخ، ص b ۱۹۳؛ احسن التواریخ، ص ۴۰۹): دربارس ئیل ۴-۹۷۳ (= ۱۵۶۶ م.): یعقوب بیگ یوزباشی افشار داروغه تبریز (خلاصه التواریخ، ص b ۲۱۲): در سال ۹۷۹ (= ۱۵۷۱-۲ م.): الله قلی بیگ استاجلو حاکم تبریز (احسن التواریخ، ص ۴۵۵؛ خلاصه التواریخ، ص b ۲۳۶) یا داروغه تبریز (تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۱۷): در سال ۹۸۱ (= ۱۵۷۳-۴ م.): یوسف بیگ (چاوشلو) استاجلو حاکم تبریز (احسن التواریخ، ص ۴۵۶؛ خلاصه التواریخ، ص a ۲۳۷) یا داروغه تبریز (تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۱۸). ۱۱۸- هفت اقلیم، جلد سوم، ص ۵۹؛ طبق خلاصه التواریخ، ص ۲۳۶ تنها تنی چند از اتباع داروغه کشته شدند. ۱۱۹- خلاصه التواریخ، ص b ۲۳۶ و بعد از آن؛ احسن التواریخ، ص ۴۸۹. ۱۲۰- رجوع شود به فصل اول این کتاب، بند و - اختیارات حکام.

امرا. اکثریت این فرماندهان از خانواده‌های نجیب‌زاده و برجسته محلی بودند. و این خود مطلبی است که باید مورد تحقیق بیشتر قرار گیرد. به گفته شاردن این فرماندهان دارای «عنوان بیگی» بوده‌اند^{۱۲۱}.

در جامع مفیدی فصل مخصوصی هست دربارهٔ مین‌باشیان و یوزباشیان ناحیه یزد^{۱۲۲}. اولین مین‌باشی که «در خطه رشک بهشت یزد علم استقلال برافراشت» شخصی بود به نام مولانا فخرالدین احمد بافقی. اجداد وی از دیرباز از شمار متعینین و برگزیدگان قصبه بافق (نزدیک یزد) بودند. دائی وی فقیه بود. او نیز در دوره شاه عباس اول (قبل از پیچی‌ئیل ۵-۱۰۰۴ = ۷-۱۵۹۶ م.) ۱۲۳ بدر بار آمد و مأمور شد که در بافق و یزد در حدود سیصد مزدور به عنوان «ملازمان سرکار خاصه شریفه» گردآوری کند. اینان می‌بایست در لشکرکشی‌ها در زمرهٔ ملازمان سلطنتی خدمت کنند. هنگامی که وی با این سیصد تفنگچی در دربار حضور یافت شاه وی را مورد مرحمت قرار داد و «... ولایت بافق و سریزد و فخرج یزد و بعضی از محال حومه کرمان و مغازه و نوقات و غیر ذلک را به تیول و ضبط او مقرر فرمود... مومی‌الیه در حکومت آن ولایات استقلال یافت»^{۱۲۴}. تا زمان تألیف همین فصل جامع مفیدی، یعنی حداقل تا سال ۱۰۸۴ (= ۴-۱۶۷۳ م.) «مین‌باشی‌گری منصب موروثی» اعضای این خانواده بود. بعضی از این مین‌باشیان علاوه بر این عنوان بیگی هم داشته‌اند. دوتن از اینان موقتاً در قندهار خدمت کرده‌اند و در همانجا نیز مرده‌اند. در اواخر دوره صفویه هم باز همچنان یک نفر مین‌باشی در بافق مستقر بود. اما خبری به‌ما

۱۲۱- شاردن، جلد پنجم، ص ۲۷۵. ۱۲۲- جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص ۲۱۵a تا ۲۳۰. ۱۲۳- در تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۵۲۶ ذکر وی ذیل وقایع این سال آمده است؛ همچنین رجوع شود به تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۶۵۲، ۷۹۷. ۱۲۴- در موضع مزبور، ص ۲۱۶. دربارهٔ نواحی سریزد، فخرج، و جندق رجوع شود به فرهنگ جغرافیائی ایران، جلد دهم ص ۵۸، ۱۰۹، ۱۴۳؛ موقع درست بقیه جاها تشخیص داده نشد.

نرسیده است که آیا او هم از اعضای همین خانواده بود یا نه : در او دئیل ۹-۱۱۰۸ (= ۸-۱۶۹۷ م.) بلوچ‌های غارتگر که از زمانی دراز ایالات مرزی جنوب شرقی ایران را ناامن ساخته بودند تایزد پیش تاختند. در این هنگام «وزیر یزد با مین-باشی بافقی... با سپاهی بسیار و چریک بشمار...» ۱۲۵ به دفاع از آن ناحیه شتاب کرد. درمازندران نیز اوضاع و احوالی نظیر این حکمفرما بود. قزاقان ستنکار ازین در زمان شاه عباس دوم (۷۷-۱۰۵۲ = ۶۶-۱۶۴۲ م.) از راه دریا به کرات ایالات ساحلی ایران را مورد دستبرد قرار دادند و ویران کردند. در نتیجه فرمان عالی صادر شد که در این نواحی به خصوص دقت و مواظبت بیشتر مرعی دارند. درمازندران می‌بایست میرسید حسین شیروانی* «به اتفاق مین‌باشیان و تفنگچیان نور و کجوری و لاریجانی و هزار جریبی و غلامان خاصه شریفه ساکن مازندران به کشیک قیام کنند» ۱۲۶. به همین ترتیب لازم بود در بیه پیش (لاهیجان) غازیان صوفی به اتفاق وزیر بیه پیش آماده دفاع باشند.

در گیلان که همواره مسئولین می‌بایست مترصد و مواظب اغتشاشات داخلی باشند چند منطقه کوچک‌تر را تبدیل به حکومت کرده بودند. در تنکابن که در شرق، بین گیلان و رستم‌دار واقع است قبلاً از ابتدای سلطنت شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵ = ۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) قویله حصارلوها، شعبه‌ای از قبیله روملو ۱۲۷، مستقر بودند و یک نفر امیر حاکم آنجا بود. وقایع‌نامه‌ها باز بعدها بر حسب موقع از قویله حصارلوها نام می‌برند ۱۲۸. خاندان غازیان صوفی که اصلاً کرد-

۱۲۵ - دستور شهریاران، ص ۱۷۵. ۱۲۶ - عباس‌نامه، ص ۳۰۸. وضع میرسید حسین بر ماروشن نیست. او وزیر مازندران نبوده است. ۱۲۷ - برای شجره نسب رجوع شود به تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۰۸۵؛ ذیل عالم‌آرای عباسی، ص ۸۵. ۱۲۸ - رابینو، ایالات ساحلی دریای خزر، ص ۴۵۶؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۰۸۵؛ ذیل عالم‌آرای عباسی، ص ۱۷ و ۸۵؛ تذکره الملوك، ص ۱۱۹.

* عین مطلب از عباس‌نامه نقل شد. م.

نژاد ۱۲۹ بودند نیز از آن هنگام در گیلان متوطن بودند. امیر آنها حاکم رانکوه بود و در نیمه اول قرن هفدهم (= قرن یازدهم هجری) حکومت دیلمان را نیز داشت ۱۳۰. در قسمت غربی این ایالت غازیان چینی هم در زمان شاه عباس اول، درلشته نشا یا فومن و بعدها در گسکر به همین طریق تحت نظریک خان بودند ۱۳۱. می دانیم که کهدم نیز گاه گاه حاکم نشین بوده است.

وزرا نیز همان طور که ما در همین فصل قبلاً یاد آور شدیم فقط هنگامی که خطری فوری ایالتشان را تهدید می کرد فرماندهی نظامی را به عهده می گرفتند. آشکار است که وزرای گیلان حق احضار و جمع آوری قوای کمکی را داشته اند. در زمان شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵=۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) بین وزیر گیلان و وزیر کل آذربایجان و گسکر و آستارا بر سر صلاحیت خودشان اختلافی افتاد. وزیر گیلان به سرعت رعایا (لیام) ۱۳۲ را مسلح کرد و براه انداخت تا رقبای خود را از آستارا براند. اما همه این کارها بدون فرمان دربار انجام گرفت. هنگامی که این امر به عرض شاه رسید دستور داد تا وزیر، این لشکریان را به حضور آورد.

در چنین لحظات اضطراری وزیر در تحت شرایط و مقتضیاتی می توانست حتی بر قوای نظامی عادی منطقه خود نیز فرمان براند. بدین طریق ما ذیل وقایع سال ۱۰۴۹ (= ۱۶۳۹ م.) می شنویم که وزیر لار به فرمان شاه صفی با «قشون لار و توابع» ۱۳۳ به جنگ چادر نشینان نافرمان رفت.

۱۲۹ - برای شجره نسب رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۰۸۶. ۱۳۰ - رابینو، ایالات ساحلی دریای خزر، ص ۴۴۵، ۴۵۵، ۴۶۳؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۵۱؛ ذیل عالم آرای عباسی، ص ۱۶؛ عباسنامه، ص ۳۰۸؛ تذکره الملوك در صفحه ۱۱۹۵ فقط برای رانکوه از وجود يك حاکم خبر می دهد نه برای دیلمان. ۱۳۱ - رابینو، ایالات ساحلی دریای خزر، ص ۴۵۷؛ تاریخ گیلان تألیف عبدالفتاح فومنی، ص ۱۶۲؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۵۱۴، ۱۰۸۸؛ عباسنامه، ص ۳۰۸. ۱۳۲ - تاریخ گیلان تألیف عبدالفتاح فومنی، ص ۱۵۰ به بعد. ۱۳۳ - خلد برین، ص ۲۳۵. در خلاصه السیر، ص b ۱۵۵ نیز به همین صورت منعکس است.

ج - خاصه و خالصه

به نظر می آید که اداره امور املاک و مناطق خاصه در طول دوره سلطنت صفویه دستخوش بعضی تحولات شده باشد. در قرن شانزدهم میلادی (= قرن دهم هجری) از لفظ خاصه یا خالصه بعضی از نواحی مشمول مالیات مراد بود که به تیول داده نشده بود، بلکه عواید آنها هر لحظه در اختیار دیوان اعلی قرار داشت. ظاهراً خالصه به املاک سلطنتی کوچکتری در داخل حکومتی که به تیول داده شده بود اطلاق می شده است و برعکس، خاصه به نواحی بزرگ و حکومت هائی که کلاً جزو املاک سلطنتی قرار داشته می گفته اند.

بدواً برای روشن کردن خصوصیات و به دست دادن تعریف دقیق خالصه به مطالعه در املاک سلطنتی که داخل نواحی مسیحی نشین واقع در مغرب مملکت قرار داشته می پردازیم. شرف خان بدلیسی از طرف شاه اسمعیل دوم (۵-۹۸۴=۷۷-۱۵۷۶ م.) مأموریت یافت که از خزانه مملکت و کلیه اموال شاه طهماسب اول متوفی صورت برداری کند. شرف خان به عنوان آخرین ارقام صورت خود مالیات های (مال و خراج) معوق چند ناحیه واقع در آذربایجان، شیروان و آران (= قراباغ) را ذکر می کند که از هفت تا نه سال قبل وصول نشده و در ذمه رعایا و «اهل ذمه» باقی مانده بوده است ۱۳۴. در بسیاری از جاها تأیید شده که شاه در عمل به گرفتن مالیات رغبت نداشت ۱۳۵. اما مراجع هم آواز نیستند که برای چه مدت مالیات گرفته نشد و به صورت کلی از مالیات سخن می گویند بدون اینکه گفته خود را به نواحی خاصی محدود سازند. اما می توان پنداشت که این اخبار به نواحی

۱۳۴- شرفنامه، جلد دوم، ص ۲۵۲. ۱۳۵- رجوع شود به خلاصه التواریخ، ص ۲۴۲؛ جواهر الاخبار ص ۲۸۵، ۲۹۷؛ زبدة التواریخ، ص ۳۵۸؛ بروسه، مجموعه مورخین ارمنی، جلد اول، ص ۵۵۴.

مالیاتی که به عنوان تیول به اشخاص داده شده بود ارتباطی ندارد. از همان گزارش شرف خان نیز چنین برمی آید که همان طور که ما می دانیم مناطقی که ساکنین آنها ارمنی بودند یعنی اهل زمه شمرده می شدند خاصه بوده است ۱۳۶. اما این مطلب به وضوح تمام در گزارشی تأیید می شود که در تاریخ حیدری به مناسبت مرگ شاه طهماسب اول (متوفی در ۹۸۴ = ۱۵۷۶ م.) نقل شده است «... و در مدت هشت سال از ولایاتی که خالصه بود خراج نگرفت و می فرمود که چون بالفعل به زراحتیاجی نیست و رعایا داد و ستد نموده منافع می یابند از ایشان گرفتن و در خزانه نگاه داشتن چه ضرور است و بدین جهت رعایای خالصه به غایت مرفه الحال بودند» ۱۳۷. پس وقتی صحبت از مالیات های معوقه شد منظور عواید حاصل از املاک خاصه است. این عواید بخشوده نمی شد ۱۳۸. بلکه همواره در اختیار دربار قرار داشت پس هنگامی که شرف خان این مالیات ها را به عنوان اموال دولتی در فهرست خود وارد کرده از این نظر محقق بوده است. طبق خلاصه التواریخ در دوره شاه محمد (۹۵-۹۸۵ = ۸۷-۱۵۷۸ م.) مطالبات مالیاتی (بقیای) شیروان ۱۳۹ حواله یک صد قورچی شد. در نقل قول زیر هر چند به وضوح در مرجع ذکر نشده باز گویا صحبت از این نوع مالیات باشد: «... قریب مبلغ دویست هزار تومان از ما اوجهات الکای شیروان در دفتر ثبت بود و شاه جنت مکان آن را به واسطه مصلحت ها گذاشته حواله نمی نمود...» ۱۴۰.

اصطلاح «خالصه» توسط میر محمد تفرشی درست به همان صورت که در تاریخ ۱۳۶- برای دوره شاه عباس اول رجوع شود به پاپازیان، جلد دوم، سند نمرة ۴؛ برای دوره شاه عباس دوم و شاه سلیمان رجوع شود به نامه های پاپ در:

A Chronicle of the Carmelites in Persia I 416-18.

- ۱۳۷- تاریخ حیدری، ص ۵۸۱. ۱۳۸- رجوع شود به جواهر الاخبار، ص ۲۸۵.
 ۱۳۹- خلاصه التواریخ، ص ۲۹۵. ۱۴۰- خلاصه التواریخ، ص ۲۸۵.

حیدری به کار رفته مورد استفاده واقع شده است. این یادداشت به مناسبت جلوس شاه صفی (۱۰۳۸ = ۱۶۲۹ م.) نوشته شده: «... از آنجمله مبلغ شصت و چهار هزار تومان بود از بابت حاصل خالصات سرکار همایون در فارس و غیره که مقرر شده بود که ایالت و شوکت پناه مشارالیه* تحصیل نموده به ارباب حوالات دیوان رساند به انعام خان مشارالیه عنایت فرموده...» ۱۴۱.

یکی از خصوصیات اصلی املاک سلطنتی این بود که دربار آزادانه اختیار عواید آنها را داشت. از زمان شاه عباس اول دیگر محدودیت هائی در حدود این اختیار وارد شد. با توسعه سرزمین های خاصه و با ازدیاد ملازمان درباری به چند برابر ادوار قبل دیگر مزد دادن به ملازمان درباری مانند گذشته یعنی به صورت سال به سال عملی نبود. بدین لحاظ روش تازه ای اختیار شد که اسکندر منشی آنرا ذیل وقایع ئیلان ئیل ۷-۱۰۲۶ (= ۸-۱۶۱۷ م.) بدین صورت شرح می دهد:

«همیشه مکنون خاطر انور بود که عساکر منصوره ملازمان رکاب اشرف حتی شاگرد پیشگان عمله بیونات مواجب همه ساله از محل معین داشته باشند که هر ساله از آن محل بازیافت نموده سرگرم خدمت باشند و از تردد در دفتر و دیوان و طلب تنخواه مواجب و مرسومات فارغ گردند» ۱۴۲. ** وزیر اعظم و «ارباب قلم دفتر خانه همایون» مأموریت یافتند که این زمستان را در تبریز بمانند و «هر کس را از محلی که مناسب آن کس باشد قرب و بعد مساکن و رضای صاحب مواجب را

۱۴۱- اثر میر محمد تفرشی، ص ۲۱b؛ قسمتی که در فوق (حاشیه نمره ۳۴۰ فصل اول و قسمت مربوط به آن در متن) از خلاصه السیر نقل شد باید چنین توجیه شود که امامقلی خان این مالیات را به صورت يك مالیات مقطوع دریافت می کرده است. ۱۴۲ - تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۹۲۴.

* یعنی امامقلی خان حاکم فارس م.

** عین متن از تاریخ عالم آرای عباسی نقل گردید. م.

منظور داشته اسم به اسم تشخیص دهند و برات هریک را فرداً فرداً به قید همه ساله به دست او دهند.* وزیر اعظم و همکارانش که اسکندر منشی نیز از زمره آنان بود چهار ماه تمام را «شبانروز» وقف این خدمت کردند.

حواله های مستمر و همچنین تیول از این تاریخ دیگر روش معمول پرداخت حقوق ملازمان درباری گردید^{۱۴۳}.

از دوره قبل از شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵=۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) خبری در دست نداریم که تفاوت قابل ملاحظه ای بین خاصه و خالصه وجود داشته است. برای ادوار بعد به وضوح می توانیم بگوئیم که خاصه به هیچوجه مرادف با خالصه نبوده است^{۱۴۴}. تفاوت بین این دو مفهوم هنگامی محسوس است که به عنوان مثال درباره یکی از کاروانسراهای یزد گفته می شود که از «خالصجات سرکار خاصه شریفه» بوده است^{۱۴۵}. محتمل است که تازه پس از تدابیری که شاه عباس اول اتخاذ کرد و هم اکنون ذکر آن گذشت بین مفاهیم خاصه و خالصه تفاوت مشخصی پیدا شده باشد. در این مورد باید به آنچه شاردن درباره عواید املاک خاصه می گوید توجه داشت: از اراضی خاصه «قسمتی تیول مشاغل است؛ از محل قسمتی دیگر حقوق اغلب افسران و کارمندان دربار و همچنین مزد سر بازاری که شاه نگاه می دارد حواله می شود؛ باز بخشی دیگر صرف بخشش هایی برای مدتی معین یا مادام العمر به اشخاص می گردد و این انعام های مستمر گاهی از پدر به پسر در نسل های متعدد به ارث می رسد؛ باقیمانده در دست وزرا و یا نظار کل است که زیر نظر آنها کشت و بلا واسطه اداره می شود»^{۱۴۶}.

۱۴۳- مثلاً رجوع شود به قسمتی که در فوق (حاشیه نمرة ۳۱۵ فصل اول و قسمت مربوط به آن در متن) از عباسنامه نقل شد. ۱۴۴- این دو مفهوم مختلف بدون دلیل موجه از طرف لمبتون (مالک و زارع، ص ۱۰۷) مرادف هم پذیرفته شده است. ۱۴۵- جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص ۱۴۳. و به همین صورت مورد استعمال قرار گرفته در همین مرجع، ص ۱۷۴، ۱۹۰b و بعد از آن. ۱۴۶- شاردن، جلد پنجم، ص ۳۸۰ و بعد از آن.

* عین متن از تاریخ عالم آرای عباسی نقل گردید. م.

در مورد تیول رجوع شود به آنچه در فصل قبل راجع به مین باشی بافق گفته شد. منظور از حقوق همان حواله دائمی (برات همه ساله) است که مورد بحث قرار گرفت. قسمتی که بلاواسطه زیر نظر و در اختیار وزیر قرار می گرفت و توسط وی اداره می شد همان خالصه مورد نظرماست. عواید بعضی از نواحی مشمول مالیات هم دیگر پس از تغییراتی که در اداره املاک خاصه داده شد برای تأمین مخارج پیش بینی نشده همواره مهیا و آماده بود. مثلاً در گزارش زیر که اسکندر منشی ضمن وقایع ایت ئیل ۲-۱۰۳۱ (= ۱۶۲۲-۳ م.) می دهد خالصه* به این معنی و مفهوم است: شاه فرمان داد که وزیر مازندران مکلف است با همکاری اهالی مازندران جاده های آن ایالت را مرمت کنند «... و کارکنان اجرت واقعی از خالص مال خاصه شریفه ستانند...» ۱۴۷.

طبق تذکرة الملوك ۱۴۸ قلمرو قضائی وزیر اصفهان خالصه بوده است. ارقام و اطلاعاتی که در آنجا مذکور است تصویری از طرز اداره نواحی خالصه به ما می دهد.

د - املاک خاصه و تناسب قدرت در مملکت

وضع و خصوصیات املاک خاصه منعکس کننده تقسیم قدرت در مملکت است و بخصوص درباره دوره شاه محمد (۹۵-۹۸۵= ۸۷-۱۵۷۸ م.) این مطلب بهتر صدق می کند. این پادشاه ضعیف النفس به زحمت و به ندرت در کار حکومت دخالتی داشت. قدرت واقعی در دست ملکه یعنی خیرالنسایبگم بود و پس از قتل وی نیز

۱۴۷- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۹۹۰. ۱۴۸- تذکرة الملوك، ص ۷۲ به بعد.
* چنانکه از جمله منقول بعدی برمی آید مراد در اینجا «خالص» است نه خالصه که گویا سهوالقلم مؤلف است. خالص نیز در اینجا به معنی از محل مخارج پیش بینی نشده در بودجه است. م.

حمزه میرزای ولیعهد از طرف پدرش حکومت می‌کرد^{۱۴۹}. در تقسیم ایالات که بلافاصله پس از جلوس شاه بر تخت سلطنت عملی شد به همین دلیل نواحی سمنان، دماوند، هزارجریب، هیلرود و خوار به عنوان خاصه به ملکه داده شد. بعدها ملکه، کاشان و طالقان (نزدیک قزوین) را نیز خاصه اعلام کرد و این کار بر نارضایتی امرا که از حکومت ملکه دل خوش نبودند افزود. پس از قتل ملکه ظاهر آ این طبیعی به نظر می‌آید که باز نواحی خاصه مذکور به امرا سپرده شده باشد^{۱۵۰}.

شاهزاده حمزه میرزا حتی قدری پیش از جلوس بر تخت سلطنت اصفهان را تیول گرفت^{۱۵۱}. این ناحیه حتی در دوره شاه طهماسب اول هم خاصه بوده است. بعدها از اصفهان در خلاصه التواریخ به عنوان الکا و خاصه شاهزاده یاد شده است^{۱۵۲}. نفوذ روزافزون شاهزاده پس از مرگ ملکه در اعمال قدرت او راجع به نواحی خاصه نمودار است. در ربیع الاول سال ۹۹۴ (= ۱۵۸۶ م.) وی به قزوین لشکر کشید تا امرای یاغی ترکمان و تگللو را سرکوب کند. او مهر مخصوص فرمانهای شاهانه (مهر پروانچه اعلی) را با خود برداشته بود تا در صورت ضرورت دستور به صدور «احکام شاهی» بدهد. وی «دفاتر خاصه» را نیز به همراه داشت^{۱۵۳}. پس از پیروزی بر امرای نافرمان، شاهزاده کاشان را ناحیه خاصه اعلام کرد. محمدخان ترکمان که سرکرده یاغیان بود و حالا دیگر در اسارت دربار به سر می‌برد قبلاً این ناحیه را تیول خود داشت. کمی بعد در مورد کاشان و همچنین در مورد یزد خبری به ما

۱۴۹- رجوع شود به زوال ایران پس از مرگ اسمعیل به قلم رومر Roemer، ص ۴۴ و بعد از آن. ۱۵۰- برای تمام این مطالب رجوع شود به فهرست ایالات خاصه تا سال ۹۹۵ که در فصل سوم این کتاب به دست داده شده است. ۱۵۱- خلاصه التواریخ، ص ۲۷۷ا؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۲۲۴. ۱۵۲- خلاصه التواریخ، ص ۳۱۷. ۴۰۲ب. ۱۵۳- مطابق خلاصه التواریخ، ص ۳۶۹ a.

رسیده که در آن شهرها به حکومت عمال شاهزاده گردن گذارده اند ۱۵۴.
آنچه مؤلف خلاصه التواریخ که در آن هنگام وزیر قم بوده درباره سر نوشت
بعدی کاشان گزارش می دهد شایان توجه است: در محرم سال ۹۹۵ (= دسامبر ۱۵۸۶ م.)
در عراق عجم از قتل حمزه میرزا خبردار شدند.

کاشانی ها بلافاصله با پسر محمدخان که در قم بود رابطه برقرار کردند و او
را به شهر خود خواندند. «مردم کاشان و عمال آنجا از وزیر و داروغه که از جانب
نواب شاهزاده منصوب بودند... گمان [داشتند که] در این فترت و رحلت نواب
شاهزاده باز محمدخان در درگاه مدار علیه است و باز کاشان به او قرامی گیرد...» ۱۵۵.
با در نظر گرفتن همه این حقایق دیگر این اضطراب و قلق اسکندر منشی
مصنوعی به نظر می آید: «اول بی ادبی و خطای» مرشد قلی، وکیل شاه عباس اول در این
بود که اصفهان را «به خود متعلق و مخصوص ساخت» زیرا «اکثر املاک خاصه شاه
جنت مکان* و خاص آن حضرت» ۱۵۶ در این ناحیه واقع بوده و در دوره شاه محمد
(۹۵-۹۸۵=۸۷-۱۵۷۸ م.) به شاهزاده حمزه میرزا و بعدها ابوطالب میرزا تعلق
داشته است.

وضع مستقل پادشاهان در قبال قزلباشها از زمان شاه عباس اول (۹۹۵ تا
۱۰۳۸=۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) به بعد با توسعه املاک خاصه به بهترین وجه نمودار
می شود. پس از آنکه با ایجاد قوای مخصوص سلطنتی قدرت از قزلباشها سلب شد
دیگر لزومی نداشت ایالاتی را که در آنها فقط قوای مخصوص سلطنتی مستقر بود

۱۵۴- رجوع شود به خلاصه التواریخ، ص ۳۸۶، ۳۹۱ا، ۱۵۵- خلاصه التواریخ،
ص ۳۸۶؛ همچنین رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۳۵۳؛ هفت اقلیم، جلد دوم،
ص ۴۸۷. ۱۵۶- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۳۸۱؛ همچنین رجوع شود به خلاصه-
التواریخ، ص ۴۰۲.

* پیداست که منظور شاه طهماسب اول است. م.

به‌امرا واگذار کنند. استقلال حکام در ابتدای امر بدان جهت بود که آنان قوای نظامی و کشوری ایالت را یکجا در دست خود داشتند. اما حالا دیگر می‌توانستند قوا را به‌دلخواه خود بین صاحب‌منصبان مختلف تقسیم کنند.

هرگاه ایالتی به‌صورت خاصه اداره می‌شد این همواره بدان معنی بود که ابداً قوای قزلباش در آن ایالت نباید مستقر باشد. این مطلب به‌خوبی از گزارش‌زیر که در عباسنامه آمده است برمی‌آید: در دوره شاه عباس دوم (۷۷-۱۰۵۲ = ۶۶-۱۶۴۲ م.) سمنان و دماوند نیز در اختیار ادارهٔ املاک خاصه قرار گرفت. قبیلهٔ پازوکی که در آنجا ساکن بود «به‌علت عدم تعیین حاکم تفرقه یافته از اقوای ایشان به سبب رعایای محال سکنی ایشان تعدی واقع می‌شد» * ۱۵۷.

برائثر اتخاذ این سیاست جدید یعنی ادارهٔ ایالات به‌صورت خاصه دیگر ایرانیان (تاجیکیه) نیز می‌توانستند در حکومت (سلطنت) شرکت کنند و این کاری بود که تا آن زمان سابقه نداشت ۱۵۸. به ایرانیان همواره مشاغل اداری ارجاع می‌شد و به آنان دائماً «ارباب قلم» ۱۵۹ می‌گفتند. در جامع مفیدی از نیمهٔ قرن شانزدهم مسیحی (= قرن دهم هجری) تا سال ۱۰۸۴ (= ۱۶۷۳ م.) از نوزده وزیر به اسم و رسم ذکر می‌شود ۱۶۰. آن‌طور که از «نسبت» اینها برمی‌آید ده تن مسلماً

۱۵۷- عباسنامه، ص ۳۲۰. ۱۵۸- در تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۲۸۷ شرح کشافی دربارهٔ مخالفت‌های اساسی امرای قزلباش با امیر و وزیر اعظم ایرانی میرزا سلمان جابری آمده است؛ در این مورد گذشته از آنچه گفته شد رجوع شود به:

1- Savory R. M. The Development of the Early Safawid State... Thesis 195 ff.

2- Savory, R. M. Principal Offices I 93 ff.

۱۵۹- مثلاً: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۴۰۱. ۱۶۰- جامع مفیدی، جلد سوم، قسمت اول، ص ۱۳۸ a تا ۱۹۱ a.

* - در اینجا این عبارت از متن اصلی نقل گردید. م.

و سه تن به اقرب احتمال ایرانی بوده اند^{۱۶۱}. شش تن از وزیران رتبهٔ بیگی داشته اند که در این دوره خاص اعقاب گرجی ها بوده است. با وجود اینها باز به نظر می آید یکی از آنها اصل و نسب ایرانی داشته است^{۱۶۲} و فقط در مورد نفر دوم به اطمینان می توان گفت که از تیرهٔ گرجی بوده است. مافقط در آخر دورهٔ صفویه به يك تن وزیر بر می خوریم که دارای رتبهٔ خانی و از قبایل ترك بوده است^{۱۶۳}.

نتیجه گیری : در پایان کار به راهی که طی کرده ایم باردیگر نظری بیفکنیم در فصل اول بحث خود از جهات مختلف به مدافه در احوال وزرای ایالات پرداختیم و کوشیدیم از اطلاعات جسته و گریختهٔ فراوان موجود در مراجع تصویری جامع و مانع از وضع و حال يك فرد حاکم به دست آوریم. در ضمن این تتبع بر حسب موقع ذکر کردیم که چگونه شاهنشاهی ایران علی الدوام با قدرتهای درجهٔ دوم مملکتی در ستیز بود و همواره می کوشید تا مقام حکام ایالات را تضعیف کند.

اما آنگاه این کوشش ما به ثمر رسید که در فصل های دوم و سوم این تحقیق نظر خود را به اقدامات مثبتی که برای رسیدن به این هدف انجام گرفته بود معطوف ساختیم. تضعیف قوای ایالتی بالضروره می بایست به موازات با تمرکز اداری صورت گرفته باشد. به همین دلیل خود را موظف دیدیم طرقی را که منجر به این تمرکز گردید نشان بدهیم.

کوشیدیم آشکار کنیم که وزرای حکام که از طرف مرکز منصوب می شدند و وزرای کل تا چه اندازه در این مورد به دربار یاری کردند، اما فقط در چند ایالت و به عبارت دیگر در نواحی خاصه عملاً ادارهٔ امور به طور مطلق و همه جانبه

۱۶۱- اگر بر حسب نام قضاوت کنیم : آقا جمال الدین محمد، میرزا معین، میرزا جعفر.

۱۶۲- صفی قلی بیگ، پسر ناظر بیوتات محمد علی بیگ که در خلد برین، ص ۲۷۱ نسبت اصفهانی دارد.

۱۶۳- دستور شهریاران، ص ۸۲۸ : در ابتدای سیچقان ثیل ۸-۱۱۰۷ (= ۷-۱۶۹۶ م.) به شاهویردی خان سیل سپور «وزارت فارس» داده شد.

با نظر دربار بود. در این نواحی وزیر کاملاً جای‌گزین حاکم شده بود. همه این تدابیر با درایت و سیاست بسیار انجام گرفت و به همین دلیل دولت صفویه در قرن هفدهم مسیحی (= قرن یازدهم هجری) به هیچ‌وجه مانند قرن شانزدهم (= قرن دهم هجری) گرفتار ناراحتی‌های داخلی نبود. البته ناگفته نباید گذارد که اصلاحات شاه عباس اول و جانشینانش در زوال ناگهانی این امپراطوری نیز سهمیم بود. جمع شدن همه قوا در دست يك پادشاه لایق و با کفایت به این مملکت حیثیت و آبرو بخشید. اما آنگاه که دیگر قدرت مرکزی تنها اسم بی‌مسمائی بود کوچکترین ضربه‌ای از خارج باعث درهم شکستن و زوال آن گردید.

مآخذ

پس از فرمانها و رو نوشت فرمانها برای تحقیق در موضوع مورد بحث ما آن قسمت از وقایع نامه های معاصر این دوره که مؤلفین آنها خود مصدر خدمتی در دیوان یا اداره دربار بوده اند بیش از سایر منابع مفید فایده است.^۱ مسلم است که این افراد بهتر از سایرین به دقایق امور اداری آگاهی داشته اند. از آن گذشته ما می توانیم با اطمینان بگوئیم که القاب، عناوین و نامهای حاکی از مناصب و مشاغل مندرج در این آثار در حقیقت با آنچه در آن روزگار رایج بوده کاملاً مطابقت دارد و دیگر آنکه وصفهای این آثار همه بدون واسطه مربوط است به اوضاع عمومی و اداری دربار و در نتیجه به صاحبان واقعی آن عناوین و القاب. این کتابها رانه تنها اغلب به پادشاه وقت اهداء و یا به دستور صریح وی انشاء کرده اند بلکه گاه شخص پادشاه خود با تصحیح آن متون در کار تألیف^۲ نیز مشارکت داشته است و یا بعد در حاشیه آنها ملاحظات خود را یاد کرده است^۳. به همین دلیل هم از ذکر نام پادشاه احتراز داشته اند و به جای آن به ذکر القاب و عناوین پرداخته اند. در

۱- از این قبیل است آثار زیر: خلاصه التواریخ، تاریخ عباسی، افضل التواریخ، جواهر الاخبار، خلاصه السیر، خلد برین، تاریخ عالم آرای عباسی، ذیل تاریخ عالم آرای عباسی و عباسنامه. ۲- در مورد تاریخ عالم آرای عباسی رجوع شود به همان کتاب، ص ۳؛ در مورد خلاصه السیر رجوع شود به همان کتاب، ص ۱۸۲۵. ۳- عباسنامه، رجوع شود به مقدمه آن.

دستور شهریاران تقریباً تمام صاحب منصبان نه تنها با نام شغل و منصب خود ذکر شده اند بلکه القاب و عناوین آنها نیز فهرست شده است.

وقایع نامه هائی که مؤلفین آنها خود در سلك درباریان نبوده اند^۱ و یا در ولایات به رشته تحریر درآمده کمتر مورد استفاده قرار گرفته است^۲. آثاری که موقوف به تشریح و توصیف سرگذشت ناحیه مخصوصی است از مستثنیات این مقوله به شمار می رود^۳.

در تحقیق موضوع مورد نظر برای دوره ای که از اواسط روزگار فرمانروائی شاه طهماسب اول (۸۴-۹۳۰=۷۶-۱۵۲۴ م.) شروع می شود تا آخر سلطنت شاه عباس دوم (متوفی در ۱۰۷۷=۱۶۶۶ م.) و پایان عصر صفویه (۱۱۳۵=۱۷۲۲ م.) منابع کافی در اختیار است. از دوره شاه سلیمان (۱۱۰۵-۱۰۷۷=۹۴-۱۶۶۷ م.) هیچ منبع فارسی که در آن دوره در دربار تألیف شده باشد به دست ما نرسیده است. مؤلف تاریخ طهماسبیه که اثر خود را در اواخر قرن هجدهم در دربار مغول نوشت فقط از عباسنامه اسمی شنیده بود و از خلد برین تا وقایع اودئیل ۲-۱۰۷۱ (=۲-۱۶۶۱ م.) آگاه بود و بس. او سلسله وقایع را به این سال ختم می کند و متعذر می شود به اینکه از وقایع بعد از آن اطلاعی به دست نیاورده است و در کتابخانه های بزرگان معاصر وی هیچ اثر مشروحی درباره پادشاهان بعدی صفویه و به خصوص شاه سلیمان نبوده است^۴. درباره دوره شاه سلطان حسین (۳۵-۱۱۰۵=۱۷۲۲-۱۶۹۴ م.) وی از «تاریخ زمان آن حضرت» صحبت می کند که به احتمال

۱- آثار زیر در این شمار محسوب است: تاریخ ایلچی نظام شاه، مجمع التواریخ، احسن التواریخ، شرفنامه. ۲- رجوع شود به: نسخ جهان آرا، روضة الصفویه و حبیب السیر. ۳- رجوع شود به: احیاء الملوك، جامع مفیدی، ریاض الفردوس، تذکره شوشتریه و تاریخ گیلان. ۴- وی می نویسد که البته در کتابخانه های فضلی ایران بسیاری از شروح مفصل درباره شاه سلیمان وجود دارد. ولی پس از تقریباً یکصد سال (۱) هنوز نسخه ای از آن آثار به هندوستان نرسیده است.

زیاد منظور او دستور شهریاران بوده است. می‌گوید که این اثر در خود ایران هم کمیاب است و طبیعی است که در هندوستان اصلاً به دست نیاید^۱. در نتیجه وی ناگزیر شده به آثار تلخیص شده ذیل اکتفا ورزد: تاریخ نادری میرزا مهدی خان که ناگزیر بوده در تألیف خود نادرشاه را از مد نظر دور ندارد، تذکره الاحوال شیخ محمد حزین لاهیجی که در قسمت دوم اثرش بالاجبار به اظهارات دست دوم تکیه کرده و «تاریخ دروغ» میرزا خلیل (= مجمع التواریخ)^۲. این سه اثر همه در اروپا معروف است و مورد بحث و نقد قرار گرفته است. با وجود همه این‌ها باز ممکن است آثاری که در آن روزگار نایاب و ناشناخته بوده است بعدها یافته شود^۳. در این اثر کوشیده‌ایم افتادگی و نقائص منابع فارسی را با دقت در سفرنامه‌های جهانگردان اروپائی به حد مقدور جبران کنیم.

سکه در تألیف این کتاب مورد استفاده قرار نگرفته است. تنها سکه‌هایی که فرمانروایان باجگزار دولت صفویه هنگامی که خود را مستقل می‌شمردند به نام خود ضرب کرده‌اند در پیشرفت این اثر مفید بوده است. متأسفانه فقط معدودی از این نوع سکه‌ها به دست آمده است.

ذکر دقیق آنچه مؤلف به مینورسکی، بوسه، ساوری و دیگران در زمینه تحقیقات مربوط به تاریخ صفویه مدیون است در خور این مقال نیست و به خوبی از حواشی این کتاب برمی‌آید.

۱- یادداشتی که یکی از مراجعان بعدی در حاشیه کتاب نوشته کمیاب بودن آن را تأیید می‌کند.

۲- همه این اطلاعات به تبعیت از تاریخ طهماسبیه، ص ۱۲۸ تا ۱۳۲a ذکر شده.

۳- در «خاتمه» خلد برین (رجوع شود به استوری، ص ۱۳۱) و در جلد دیگری از دستور شهریاران (مثلاً در صفحه ۵۹b از آن ذکر می‌گردد) گویا از دوره شاه سلیمان بحث شده باشد.

مآخذ

ترتیب ذکر مآخذ در هر يك از بخش‌ها تقریباً بر حسب تاریخ تألیف آنهاست. از چند اثری که ارتباط مستقیم با موضوع این کتاب ندارد در حواشی کتاب با تمام مشخصات یاد شده است. ملاحظات داخل هلالین رهنمونی است به فهرست‌ها و آثاری از این قبیل. تنها در باره مراجعی که سنا شناخته‌اند توضیح مختصری به دست داده می‌شود.

I - مآخذ مستقیم: اسناد و رونوشت اسناد

الف: مجموعه‌های خطی

۱- انشای تیمنی، کتابخانه دیوان هند به نشانی: Ms. No. 1047 (اته، نمره ۲۱۴۱ در خارج از ایران- شاید در قلمرو حکومتی مغول- تألیف شده؛ شامل چهارده فرمان از پادشاهان است، بعضی از آنها تاریخ نیمه قرن شانزدهم برابر با قرن دهم هجری قمری را دارد و اصطلاحات خاص دوره صفوی در آن به کار رفته است؛ اغلب از ذکر اسامی اشخاص در آن احتراز کرده‌اند).

۲- ابن عبدالفتاح محمد امین الوقاری الطیسی الیزدی: گلدسته اندیشه، بریتیش میوزیوم به نشانی: Ms. Or. 3402 (ذیل ریو، نمره ۳۹۹- در این مجموعه از فرمانهای پادشاهان هیچ نیست، اما در آن به اسناد حقوقی جالب توجهی از قرن شانزدهم برابر با قرن دهم هجری قمری می‌توان برخورد (وصیت‌نامه، عقدنامه از دواج و غیره).

۳- مجموعه‌ای از ترسالات دیوانی، بدون عنوان، در: بریتیش میوزیوم به نشانی: Ms. Add. 7654 (ریو، صفحه ۸۰۸- فقط يك فرمان از شاه طهماسب اول در آن است).

۴- مکتوبات خان احمدخان، در: کتابخانه دانشگاهی توینگن، سپرده کتابخانه دولتی پیشین پروس به نشانی: Ms. Petermann 175, fol. 77 b h. (پرچ، نمره ۴۵- بین سایر اسناد دارای سه فرمان از پادشاهان صفوی از اواخر قرن شانزدهم برابر با قرن دهم هجری

قمری است؛ این اثر را با مجموعه‌ای که در شماره دوازده ذکر خواهیم کرد نباید اشتباه کرد).

۵- مجموعه‌ای از ترسلات دیوانی بدون عنوان، کتابخانه دیوان هند به نشانی: Ms. Nr. 379 (اته، نمره ۲۰۶۷).

۶- ابوالقاسم ایواغلی حیدر: نسخه جامعہ مراسلات اولوالالباب، بریتیش میوزیوم به نشانی: Ms. Add. 7688 (ریو، صفحه ۳۸۸؛ استوری، صفحه ۳۱۷).

۷- میر محمد حسین الحسینی تفرشی: (مجموعه ترسلات)، کتابخانه ملی اطریش به نشانی: Ms. N. F. 50 (فلوگل، جلد اول، نمره ۲۸۱(۲) - فقط دارای دو فرمان از شاه صفی است. برای کسب اطلاعات درباره نویسنده رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی، صفحه ۷۵۶).

۸- محمد امین بنی اسرائیل: مجمع الانشاء، کتابخانه دیوان هند به نشانی: Ms. Nr. 2894 (اته، نمره ۲۱۲۲ - فقط دارای يك فرمان از شاه عباس دوم است).

۹- مجموعه ترسلات دیوانی بدون عنوان، کتابخانه ملی پاریس به نشانی: Ms, Suppl, Persan 1660 (بلوشه، نمره ۲۳۳۹ - دارای همان فرمانی است که در نمره قبل ذکر کردیم. بسیاری از مراسلات آنهاست که در اثر نمره ۸ گرد آمده. آیا این نسخه تحریر دیگری از همان اثر است؟).

۱۰- دفتر و نوشت‌های کمپانی هند شرقی، بریتیش میوزیوم به نشانی: Ms. Sloane 2137 (ریو، صفحه ۳۹۱؛ همچنین رجوع شود به صفحه شانزده کتاب Busse که ضمن نمره ۱۶ معرفی خواهد شد).

۱۱- مجموعه اسناد و فرمانها، کتابخانه دولتی آلمان به نشانی: Ms. or. fol. 617 (پرچ، نمره ۱۰۷۱ - دارای مقداری از اصل فرمانهای شاه اسمعیل اول تا شاه سلطان حسین و بعد از اوست).

ب: مجموعه‌های منتشر شده

۱۲- مکاتیب خان احمد گیلانی، به کوشش رابینودی برگماله در تعلیقات کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان تألیف ظهیرالدین مرعشی، رشت ۱۳۳۰/۱۹۱۲ (استوری، صفحه ۳۶۲؛ دارای دو فرمان از شاه طهماسب اول و ابوطالب میرزا است، آنرا با آنچه ذیل نمره ۴ قبلاً معرفی شد اشتباه نباید کرد).

13- Chubua, Makar : Persidski firmany i ukazy Muzeya Gruzii I, Tbilisi 1949.

14- Puturidze, V. S. : Gruzino — persidskie istoričeskie dokumenty, Tbilisi 1955.

15. Papazyan, A. D. : Persidskie dokumenty Matenadarana, I. ukazy, 2 Bde., Erevan 1956 & 1959.

16— Busse, Heribert: Untersuchungen zum islamischen Kanzleiwesen (Abhandlungen des Deutschen Archäologischen Instituts Kairo, Islamische Reihe, Bd. I), Kairo 1959.

II - مآخذ توصیفی

الف: نسخ خطی فارسی

۱۷- محمود بن خواند امیر: (تاریخ شاه اسمعیل و شاه طهماسب)، بریتیش میوزیوم به نشانی: Ms. Or. 2939 (ذیل ریو، نمره ۵۳؛ استوری، صفحه ۳۰۴).

۱۷ الف - احمد بن محمد غفاری: نسخ جهان آرا، بریتیش میوزیوم، به نشانی: Ms. Or. 141 (ریو، صفحه ۱۱۱؛ استوری، صفحه ۱۱۶).

۱۸- حیدر بن علی رازی: (تاریخ حیدری)، کتابخانه دانشگاه توپینگن، سپرده کتابخانه دولتی پیشین پروس، به نشانی: Ms. or. fol. 17 AB, 2 Bde. (پرچ، نمره ۴۱۸؛ استوری، صفحه ۱۲۴. در این کتاب فقط از جلد دوم استفاده شده).

۱۹- قاضی احمد ابراهیمی حسینی: خلاصه التواریخ، کتابخانه دولتی آلمان، به نشانی: Ms. or. fol. 2202 (استوری، صفحه ۱۲۷۹) قسمتی از این تاریخ تحت عنوان زیر به کوشش هانس مولر تصحیح و طبع شده :

Müller, Hans, Die Chronik Hulāsat at - twārīh des Qāzī Ahmad Qumī, Wiesbaden 1964.

۲۰ - جلال الدین محمد منجم یزدی : تاریخ عباسی، بریتیش میوزیوم، به نشانی: Ms. Add. 27, 241 (ریو، صفحه ۱۸۴ و بعد از آن؛ استوری، صفحه ۳۰۸).

- ۲۱- جغرافیای بی نام ابتدائی ایران، در: بریتیش میوزیوم، به نشانی: Ms. Add. 7720, fol. 107-123 (ریو، صفحه ۸۱۳- در دوره شاه عباس اول برای يك محصل تألیف شده).
- ۲۲- فضلی اصفهانی: افضل التواریخ، جلد اول، کتابخانه کالج ایتون، به نشانی: Ms. Margoloth Nr. 172 (استوری، صفحه ۱۲۷۸ و ۱۲۸۰- در ثلث اول کتاب تاریخ سلسله های محلی ایران تا اواخر دوره شاه عباس اول شرح داده شده)؛ جلد دوم، بریتیش میوزیوم، به نشانی: Ms. Or. 4678 (استوری، صفحه ۳۰۸).
- ۲۳- خورشاه بن قباد الحسینی: تاریخ ایلچی نظام شاه، بریتیش میوزیوم، به نشانی Ms. Or. 153 (استوری، صفحه ۱۱۳).
- ۲۴- منشی بوداق قزوینی: جواهر الاخبار، نسخه خطی متعلق به کتابخانه عمومی پیشین سلطنتی سن پترزبورگ (درن، نمره ۲۸۸؛ استوری، صفحه ۱۱۸).
- ۲۵- حسین بن غیاث الدین محمود: احیاء الملوك، بریتیش میوزیوم، به نشانی Ms. Or. 2779 (ذیل ریو، نمره ۹۷؛ استوری، صفحه ۳۶۵).
- ۲۶- میرزا بیگ بن حسن حسنی جنابدی: روضة الصفویه، استانبول، کتابخانه سلیمانیه، به نشانی: Ms. Lala Ismail 346 (تاویر Tauer، نمره ۴۴۹؛ استوری، صفحه ۳۱۳).
- ۲۷- میر محمد حسین الحسینی تفرشی: (مبادی تاریخ زمان نواب [شاه صفی]) کتابخانه ملی اطریش به نشانی: Ms. N. F. 50 (فلوگل، جلد اول، نمره (۱) ۲۸۱؛ استوری، صفحه ۳۱۳ - برای کسب اطلاع در باره مؤلف رجوع شود به: تاریخ عالم آرای عباسی، صفحه ۷۵۶).
- ۲۸- عبدالحسین بن ادهم نصیری طوسی: مکاتیب زمانه سلاطین صفویه، کتابخانه ملی پاریس به نشانی: Ms. Suppl. Persan 1838 (بلوشه، نمره ۲۳۳۸؛ استوری، صفحه ۱۲۸۳- گذشته از نامه ها دارای فصلی است درباره انواع اسناد ونحوه اعلام وانتشار فرمانهای شاهانه).
- ۲۹- محمد معصوم بن خواجهکی اصفهانی: خلاصة السیر، کتابخانه دولتی ایالت بایررد مونیخ به نشانی: Ms. cod. pers. 231 (اومر Aumer، نمره ۲۳۱؛ استوری، صفحه ۳۱۴).
- ۳۰- کمال خان بن جلال منجم: زبدة التواریخ، استانبول، کتابخانه عاطف افندی به نشانی: Ms. 1861 (تاویر Tauer، نمره ۴۵۰؛ استوری، صفحه ۱۳۰).

۳۱- محمد یوسف: خلد برین، بریتیش میوزیوم، به نشانی: Ms. Or. 3481 (ذیل ریو، نمرة ۳۵؛ استوری، صفحه ۱۳۱. آنچه از این نسخه مورد استفاده قرار گرفته باشماره صفحات مشخص گردیده است. قسمتی نیز از چاپ سهیلی خوانساری، طهران ۱۳۱۷/۱۹۳۸ در تعلیقات ذیل تاریخ عالم آرای عباسی تألیف اسکندر منشی استفاده شده (استوری، صفحه ۱۲۴۳). این کتاب از نظرو قایع دوره شاه عباس دوم با عباسنامه (که در این فهرست مآخذ با شماره ۴۷ مشخص شده) نزدیکی فوق العاده دارد).

۳۲- محمد مفید: جامع مفیدی، مجلد سوم، دوجلد، بریتیش میوزیوم، به نشانی: Ms. Or. 210 & 211 (ریو، صفحه ۲۰۷؛ استوری، صفحه ۳۵۲).

۳۳- محمد میرک بن مسعود الحسینی: ریاض الفردوس، کتابخانه انجمن پادشاهی آسیائی به نشانی: Ms. Nr. 138 (مورلی Murley، نمرة ۱۳۶؛ استوری، ص ۲۳۷- ریاض الفردوس دارای شماره صفحات است).

۳۴- محمد ابراهیم بن زین العابدین نصیری: دستور شهریاران، بریتیش میوزیوم، به نشانی: Ms. Or. 2941 (ذیل ریو، نمرة ۶۲؛ استوری، صفحه ۳۱۹)،

۳۵- محمد خلیل بن داود میرزا: مجمع التواریخ، کتابخانه دانشگاهی توپینگن، سپرده کتابخانه دولتی پیشین پروس، به نشانی: Ms. or. quart 220 (پرچ، نمرة ۴۳۶؛ استوری، صفحه ۳۱۹).

۳۶- سید عبدالله «فقیر» بن نورالدین حسینی شوشتری: تذکره شوشتریه، بریتیش میوزیوم، به نشانی: Ms. Add. 23, 534 (استوری، صفحه ۳۶۵).

۳۷- محمد مهدی بن محمد هادی شیرازی: (تاریخ طهماسبه)، کتابخانه دانشگاهی توپینگن، سپرده کتابخانه دولتی پیشین پروس، به نشانی: Ms. or. Sprenger 204 (پرچ، نمرة ۴۱۲؛ استوری، صفحه ۳۲۰).

ب: آثار منتشر شده به زبان فارسی

۳۸- خواند امیر: حبیب السیر، چاپ سنگی، طهران ۱۲۷۱/۱۸۵۵ (استوری، صفحه ۱۰۴-۱۰۶).

۳۹- میریحی بن عبداللطیف القزوینی: لب التواریخ. منتخبی از آن تحت عنوان احوال شاه اسمعیل به کوشش ه. براون (H. Braun) تصحیح و ترجمه گردیده، رساله دانشگاهی. گوتینگن ۱۹۴۷ (چاپ نشده) (رجوع شود به استوری، صفحه ۱۱۱- استوری از این منتخب ذکری نکرده؛ ما در کار خود همواره از متن فارسی استفاده کرده ایم).

۴۰- شاه طهماسب صفوی (تذکره شاه طهماسب)، به کوشش پاول هرن تحت عنوان: Die Denkwürdigkeiten des Šah Tahmasp I. von Persien در جلد ۴۴ مجله ZDMG (۱۸۹۰)، از صفحه ۵۶۳ تا ۶۴۹ به طبع رسیده است (استوری، صفحه ۳۰۵).

۴۱- حسن روملو: احسن التواریخ، به کوشش C. N. Seddon تحت عنوان: A Chronicle of the Early Safawīs به طبع رسیده است، جلد اول، متن فارسی (Gaekwad's Oriental Series, Vol. LVII)، بارودا ۱۹۳۱ (استوری، صفحه ۳۰۷- همواره از متن فارسی آن نقل شده است).

۴۲- شرف خان بتلیسی: شرف نامه، به کوشش V. Véliaminof - Zernof، دو جلد، سن پترزبورگ ۱۸۶۰ و ۱۸۶۲ (استوری، صفحه ۳۶۷ و بعد از آن).

۴۳- امین احمد رازی: هفت اقلیم، به کوشش جواد فاضل، سه جلد (طهران) کتابفروشی علی اکبر علمی و کتابفروشی ادبیه (استوری، صفحه ۱۱۶۹).

۴۴- اسکندر منشی: تاریخ عالم آرای عباسی، چاپ سنگی تهران ۱۳۱۴/۱۸۹۶ چاپ جدید ایرج افشار، دو جلد، تهران ۳۶-۱۳۳۴/۵۷-۱۹۵۵ (استوری، صفحه ۳۱۰- این چاپ تازه از طرف استوری ذکر نشده؛ صفحات هر دو جلد کتاب دارای شماره های متوالی است).

۴۵- اسکندر منشی: ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، چاپ سهیلی خوانساری، تهران ۱۳۱۷/۱۹۳۸ (استوری، صفحه ۳۱۴، ۱۲۸۱).

۴۶- عبدالفتاح فومنی: تاریخ گیلان، به کوشش درن با خصوصیات:

B. Dorn. Muhammedanische Quellen zur Geschichte der südlichen Küstenländer des Kaspischen Meeres, Teil III, St. Petersburg 1858.

(استوری، صفحه ۳۶۳)

- ۴۷- محمد طاهر وحید قزوینی : عباسنامه، به کوشش ابراهیم دهگان ۱۳۲۹/۱۹۵۱ (استوری، صفحه ۳۱۵ - وی این چاپ را ذکر نکرده است).
- ۴۸- تذکرة الملوك، کتابی درباره سازمانهای اداری دوره صفوی (حدود ۱۱۳۷/۱۷۲۵)، چاپ و ترجمه و تفسیر توسط و. مینورسکی (E. J. W. Gibb Memorial Series, New Series, XVI)، لندن ۱۹۴۳ (شماره صفحات مربوط است به قسمت تفسیر).
- ۴۹- میرزا علی اکبر منشی وقایع نگار: حدیقه ناصری، ترجمه مختصر شده فرانسوی از B. Nikitine تحت عنوان Les Valis d' Ardalan در جلد ۴۹ (۱۹۲۲) مجله Revue du Monde Musulman صفحات ۷۰ تا ۱۰۴ (استوری، صفحه ۱۳۰۰- این ترجمه از طرف استوری ذکر نشده است).

ج : ترجمه مآخذ ارمنی و گرجی

- 50 - Brosset, Marie-Félicité : Histoire de la Géorgie depuis l'anti-
quité jusqu'au XIX siècle, 4 vols, St. Petersburg 1849 - 1858 .
(این کتاب در دو قسمت و چهار مجلد به چاپ رسیده . در قسمت دوم از جلد اول، تاریخ چهار مملکت گرجی و آن قسمت از سالنامه های گرجی کارتیل که به زمان ما مربوط می شود و اثر وخشی است به طبع رسیده است و ما در این کتاب از آنها به صورت وخشی یا سالنامه های کارتیل یاد کرده ایم . در قسمت دوم از جلد دوم وقایع به قلم سخنیا چخیدزه (Sehnia Chéidze) درج گردیده که ما از آن در تحقیق خود به صورت چخیدزه یاد کرده ایم).
- 51 - Brosset, Marie-Félicité : Collection d'historiens arméniens, 2 vols., St. Petersburg 1874 & 1876 .
(در جلد اول (از صفحه ۵۵۳ به بعد) وقایع نامه یوهانس دو دزر Iohannès de Dzar و در جلد دوم (از صفحه ۱۹۳ به بعد) وقایع نامه های حسن جلالیانتس Hasan Dschalaliantz و (از صفحه ۲۲۱ به بعد) داویت بگ Davith Beg درج گردیده است).

د : مآخذ به زبانهای اروپائی

- 52 - A Narrative of Italian Travels in Persia in the 15. & 16.

Centuries, translated by Charles Grey (Works Issued by the Hakluyt Society, vol. 49, part II), London 1873 .

53 - Don Juan of Persia, A Shi'ah Catholic 1560-1604, translated and edited with an Introduction by G. Le Strange (The Broadway Travellers), London 1926 .

54 - Olearius, Adam: Ausführliche Beschreibung der kundbaren Reyse nach Muscow und Persien usw., Schleswig 1663 .

55 - Raphael du Mans: Estat de la Perse en 1660, hrsg. von Ch. Schefer, Paris 1890 .

56 - Tavernier, Jean Baptiste : Les six voyages etc., 3 parties, Paris 1680 - 1682 (نقل‌قولهای ما منحصرأ از جلد اول است) .

57 - Chardin : Voyage de Chevalier Chardin en Perse, nouvelle édition par L. Langlès, 10 Bde. nebst Atlas, Paris 1811 .

58 - Kaempfer, Engelbert : Am Hofe des persischen Grosskönigs (1684 - 85) .

اولین کتاب از Amoenitates exoticae ترجمه به زبان آلمانی توسط W. Hinz، لپزیک ۱۹۴۰ (در تعلیقات این کتاب از صفحه ۲۲۳ به بعد فهرستی از لغات و اصطلاحات خاص است که در این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است) .

59 - Sanson: Voyage ou relation de l' état présent du royaume de Perse, Paris 1695 .

60 - A Chronicle of the Carmelites in Persia and the Papal Mission of the XVIIth and XVIIIth Centuries, anonym edited in 2 vols, London 1939 .

61 - Krusinski, Father Judas Thaddeus : Tragica vertentis belli Persici historia, Lemberg 1740 .

62 - Hanway, Jonas : Revolutions of Persia : Containing the Reign

of Shah Sultan Hussein etc. The second edition revised and corrected, vol. 2, London 1754.

An Historical Account of the British Trade : عنوان جلد اول چنین است : (over the Caspian Sea) .

III - تحقیقات جدید

63 - Caskel, W. : Ein Mahdī des 15. Jahrhundert, in : Islamica, Bd. IV (1931), S. 48-93 .

64 - Caskel, W. : Die Wali's von Huwāzeh, in : Islamica, Bd. VI (1934), S. 415-34 .

65 - Dorn, Bernhard : Beiträge zur Geschichte der Kaukasischen Länder und Völker aus Morgenländischen Quellen, I. Versuch einer Geschichte der Schirwanschahe (Mémoires de l'Académie Impériale des Sciences de Saint Petersburg, VIe Série, Vol. IV), St. Petersburg 1841, S. 523-602 .

66 - Enzyklopädie des Islam, 1. Aufl., Bd. III, IV und Ergänzungsband, Leiden/Leipzig 1934 - 38 .

67 - Hammer, Joseph von : Geschichte des Osmanischen Reiches, 2. Ausgabe, Bd. II, Pesth 1834 .

68 - Hinz, Walter : Schah Esma'il II., Ein Beitrag zur Geschichte der Sa'aviden, in : MSOS, Bd. XXXVI, 2. Abtlg. (1933), S. 19-99.

69 - Lambton, A.K.S. : Landlord and Peasant in Persia, A Study of Land Tenure and Land Revenue Administration, Oxford 1953 .

70 - Lambton, A.K.S. : Quis custodiet custodes? Some Reflections on the Persian Theory of Government, in : Studia Islamica vol. V (1956), p. 125-48 & vol. VI (1956), S. 125-46 .

71 - Lang, David Marshall : The Last Years of the Georgian Monarchy, New York 1957 .

72 - Lang, David Marshall : Georgia and the Fall of the Safavī Dynasty, in : BSOAS, vol. XIV (1952), p. 523 - 539 .

- 73 - Lockhart, Laurence : The Fall of the Safavī Dynasty and the Afghan Occupation of Persia, Cambridge 1958 .
- 74 - Lockhart, L. : The Persian Army in the Safavī Period, in : Der Islam, Bd .XXXIV (1959) , S. 89-98 .
- 75 - Rabino di Borgomale, H. L. : Mázandarán and Astarábád (E. J. W, Gibb Memorial, New Series, Vol. VII), London 1928 .
- 76 - Rabino di Borgomale, H. L. : Les provinces caspiennes de la Perse, Le Guilân, Paris 1917 .
- 77 - Rabino di Borgomale, H. L. : Coins, Medals, and Seals of the Shâhs of Irân (1500 - 1941), بدون ذکر محل چاپ, 1945 .
- 78 - Rabino di Borgomale, H. L. : Les dynasties locales du Gilân et du Daylam. in : JA, vol . 237 (1949) , p. 301 - 350 .
- 79 - Ray, Sukumar : Homayun in Persia (The Royal Asiatic Society of Bengal, Monograph Series, VI); Calcutta 1948 .
- 80 - Roemer, Hans Robert : Der Niedergang Irans nach dem Tode Isma'îls des Grausamen 1577 - 1581, Würzburg 1939 .
- 81 - Sarwar, Ghulam : History of Shah Isma'il Safawi, Aligarh 1939.
- 82 - Savory, Roger Mervyn : The Development of the Early Safawid State under Isma'il and Tahmasp, as Studied in the 16th Century Persian Sources . Thesis for the Degree of Ph. D., 1958 .
(رساله دکتری طبع نشده دانشگاه لندن) .
- 83 - Savory, R. M . : The Principal Offices of the Safawid State during the Reign of Isma'il I (907 - 30/1501 - 24), in: BSOAS, vol. XXIII (1960), p. 91-105 .
- 84 - Savory, R. M. : The Principal Offices of the Safawid State during the Reign of Tahmasp I (930 - 84/1524-76), in : BSOAS, vol. XXIV (1961), p. 65-85 .
- 85 - Savory, R. M. : Some Notes on the Provincial Administration of the Early Safawid Empire, in , BSOAS, vol. XXVII (1964), p . 114-128.
- 86 - Dickson, Martin B. : Shah Tahmasb and the Usbeks (the Duel of Khurasan with Ubâyd Khan: 930-946/1524-1540, Princeton Ph.D.thesis 1958 (چاپ نشده) .

فهرست‌ها

۱ - فهرست اعلام جغرافیائی

الف	آ
۱۸۰، ۱۷۷، ۱۰	آب آمویه رجوع شود به: آموی دریا، آمویه
۱۶۵، ۲۳، ۲۱	آخسقه ۱۲۷، ۱۱۳، ۱۱۲
۲۷	آذربایجان ۲، ۷، ۸، ۲۵، ۲۹، ۳۶،
۵	۴۴، ۵۳، ۵۷، ۷۰، ۷۹، ۸۴،
۵	۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۷،
۱۹۵، ۸، ۵	۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۹،
۸	۱۷۳، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۰،
اردبیل ۹، ۲۹، ۵۳، ۶۲، ۶۳، ۱۰۶ تا	۱۹۴، ۱۹۵
۱۷۸، ۱۴۸، ۱۰۸	آرپاچای ۶
۱۷۵	آستارا ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۴
۱۷۴، ۹۴، ۹	آلازان ۴
۸	آلکت (رود) ۱۱۴، ۴
۹، ۲	آموی دریا ۱۵۸، ۲۱
۱۷۴، ۸، ۵	آمویه ۱۵۷، ۱۵۴، ۲۵
ابر قوه	
ابیورد	
اترك	
اختا باد	
اخشنا باد	
اران	
ارجیش	
اردستان	
اردوباد	
ارزروم	
ارزنجان	
ارس	

۱۲۲	اورامان	۱۷۴	ارسبار
۱۲۶، ۱۲۵	اوق	۳	ارش
۵	اهیت	۹	ارشتناب
۱۱۸	اهواز	۲۰	ارغنداب
۱۱۴، ۱۰۵، ۹۱، ۸، ۶، ۵، ۲	ایروان	۱۵۶	ارغیان = جاجرم
۱۳۷، ۱۱۷		۹	ارفه خریط
۱۱۶	ایمرتی	۴۸	اسپانیا
ب		استرآباد ۲، ۲۳، ۲۵ تا ۲۷، ۲۹، ۳۲	
۱۴	باخته (باخت، واخت)	۳۳، ۴۱، ۵۰، ۵۵، ۶۷، ۷۱	
۲۸	باخرز	۸۴، ۹۳، ۹۴، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۴۸	
۲۴، ۲۰	بادغیس	۱۵۱، ۱۷۴ تا ۱۷۶	
۱۲۹، ۷۲	بارفروش	۱۲۶	اسکن (?)
۱۴	باروت (?)	۲۲، ۲۵، ۱۵۰	اسفراین
۱۹۰	بازار قیصریه	۱۹، ۲۰، ۱۲۶	اسفزار
۱۱۶	باشی آچوق = ایمرتی	۲۶	اشرف
۲۳	باغباد	۱۰، ۱۴، ۵۸، ۱۳۶، ۱۳۷	اصفهان
۱۹۹، ۱۹۳، ۱۹۲	بافق	۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷ تا ۱۷۹، ۱۸۵	
۳	باکو	۱۸۷ تا ۱۸۹، ۱۹۹ تا ۲۰۱	
۲۸	بالامرغاب	۱۸	افغانستان
۶	بایزید	۵	اکستفه
	بتلیس ۸ و نیز رجوع شود به : بدلیس	۸	الاکز
۱۴	بحرین	۲۷	البرز
۲۱	بخارا	۸	الشکرداواسی
۱۸۲، ۱۷۸، ۳۶	بختیاری	۲۱	اندخود
۱۲۳، ۱۳	بدره	۱۶۸	انگلیس
۱۲۹، ۱۲۸، ۸	بدلیس	۲۴	اوبه

پوشنگ رجوع شود به : پشنک	۵	برچلو
پنجه	۴	بردج
ت	۱۳۷	برده
تبادگان	۱۲۳، ۱۰	بروجرد
تبریز ۲، ۷ تا ۹، ۳۲ تا ۳۴، ۵۳، ۷۵، ۱۰۱، ۱۳۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۹ تا ۱۹۱	۹	بستان آباد
	۱۵۶، ۷۸، ۵۵، ۲۷، ۲۲	بسطام
	۱۱۹، ۱۵	بصره
تذج = تذرج = تزرچ	۵۲، ۳۳، ۳۲، ۲۸، ۱۲، ۱۱، ۲	بغداد
تربت	۱۲۳، ۱۰۹، ۸۶، ۷۷، ۵۴	
تربت حیدریه	۱۴۳، ۱۲۴	
تربت زاوه	۱۳۵، ۲۱، ۲۰، ۲	بلخ
تربت شیخ جام	۱۶	بمپور
ترشیز	۱۸	بنچاره
ترکیه	۱۲۵	بندان
تفلیس	۱۸۲، ۱۶، ۱۴	بندرعباس
تنکابن	۱۶	بن فهل، قلعه = فهل، بمپور
تولک	۱۳، ۲	به بهان
تون	۱۴	بهته، قلاع (۴)
توی	۱۸۰، ۱۷۷	بیابانک
ج	۱۵۶، ۲۷	بیارجمند
جاجرم		بیه پیش رجوع شود به : گیلان بیه پیش
جاشک بیابان		پ
جربادقان = گلپایگان	۸	پاسین
جربادگان	۱۲۱	پالنگان
جرجان	۱۹	پشنک
جرون = هرموز		پلنگان رجوع شود به : پالنگان

جزیره	۹	خ	
جسان	۱۲۳	خبوشان = قوچان	۲۲
جندق	۱۹۲	خبیص = شاهداد	۱۸۰، ۱۷
جواز	۱۲	خراسان ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۳۲،	
جوشقان	۱۷۴	۳۳، ۳۷، ۵۹، ۶۰، ۶۵، ۶۹،	
جهرم	۱۸۲، ۱۷۸	۷۰، ۷۳، ۷۸ تا ۸۱، ۱۰۱، ۱۰۳،	
جیجکتو	۲۱	۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۰،	
جیحون	۲۲	۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۱ تا ۱۶۰،	
جیرفت	۱۴	۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۵،	
		۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۱	
	چ	خرپوت، خرپت	۹
چخور سمد ۲، ۵، ۶، ۲۹، ۳۲، ۳۳،		خرم آباد	۱۲۴، ۱۲۳
۵۱، ۹۱، ۹۷، ۱۰۵، ۱۵۹،		خزر	۱۵۷
چمن بسطام	۷۸	خشک رود	۱۲۵
چوتیالی	۱۵	خلیج فارس	۱۵، ۱۳
چهارباغ	۱۸	خنوس	۸
	ح	خوار ۱۰، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳،	
		۲۰۰	
حاجیلر	۲۷	خوارزم	۲۷، ۲۳
حاش	۱۲۶	خواف	۲۸، ۲۳
حاش سرحد	۱۲۵	خوانسار	۱۸۲
حسن آباد	۲۱	خوزستان ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۴۳، ۱۴۸،	
حسن قلعه = پاسین	۸		
حصن کیفا	۹	د	
حله	۷۷، ۴۵، ۱۲	داراب	۱۸۲، ۱۷۸
حویزه ۱۳، ۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۸،		داراب، قلعه	۴۶
۱۴۳		داراب گرد	۱۷۷

۱۱۶	زکاتلی	۱۵۷	دارالمرز
۱۱۶، ۵	زگم	۱۲۹، ۱۲۷، ۱۱۰	داغستان
۶۴، ۲۰	زمین داور	۱۵۴، ۲۷، ۲۲	دامغان
۸	زنجان	۳	دربند
۱۶۵، ۱۵۰، ۴۶، ۴۰، ۲۳	زورآباد	۵۵، ۲۳، ۲۱	درون
س		۱۲۶	دره
۱۲۶	ساخر	۱۲۶، ۱۱۸، ۱۵، ۱۳	دزفول
۱۲۹، ۷۱	ساری	۱۲۶	دزک
۱۸۰ تا ۱۷۸	ساوخیلاغ	۱۲	دقوق
۱۷۶، ۱۷۵، ۱۰	ساوه	۲۰۲، ۲۰۰، ۱۷۸، ۱۷۷	دماوند
۱۹	سبزار	۱۱۹، ۱۵ تا ۱۳	دورق = فلاحیه
۱۵۸، ۱۲۶، ۶۷، ۴۶، ۱۹	سبزووار	۱۹	دوکی
۱۲۵، ۲۲	سجستان	۲۸، ۱۵، ۹، ۲	دیاربکر
۱۴	سرب	۱۹۴	دیلمان
۹	سرت = سعرت	۱۲۱، ۱۱	دینور
۱۶۵، ۱۵۰، ۴۶، ۴۰، ۲۳	سرخس	ذ	
۱۴	سرکان	۱۳، ۱۲	ذهاب
۱۷۴	سروان	ر	
۱۲۱	سعدآباد	۱۹۴	رانکوه
۹	سعرت	۱۹۳، ۱۱۵	رستمدر
۸	سلطانیه	۱۸۱، ۱۷۸، ۱۲۷	رشت
۱۲۰	سلیمانیه	۴۵، ۱۲	رماحیه
۲۱	سمرقند	۱۷	رودبار
۱۶۹، ۱۵۴، ۴۶، ۲۵، ۲۲، ۱۰	سمنان	۱۸۰، ۱۷۴، ۱۵۷، ۱۰	ری
۲۰۰، ۱۸۳، ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۷۷		۱۷	ریگه
۲۰۲			

شیراز ۲، ۱۳، ۱۴، ۴۴، ۴۶، ۷۰،	۱۲۱، ۱۱	سنقر، سنقر
۱۷۸، ۹۲، ۸۳، ۸۱	۱۱	سنقر کلیائی
شیروان ۲، ۳، ۸، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۴۶،	۱۲۲، ۱۲۰	سندج، سنه
۸۴ تا ۸۲، ۷۸، ۶۷، ۶۲، ۶۰، ۵۱	۱۴	سیرجان
۱۳۷، ۱۲۹، ۱۲۷، ۱۱۷، ۱۰۸	۱۲۵، ۱۱۲، ۶۵، ۲۲، ۱۹،	سیستان ۱۷،
۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۶،	۱۶۵، ۱۵۴، ۱۳۰، ۱۲۶	
۱۷۴، ۱۹۵، ۱۹۶	۱۲۳	سیلاخور
ص	ش	
۱۲۴، ۱۲۳	شال، شال و مستان، شال و مستنگ ۱۸، ۱۹،	
۱۱۶	۴۶	
۱۲۳	۱۲۳	شاه آباد
ط	۲۴	شاهفلان
۱۶	۱۵	شط العرب
۸	۴۴	شفت
۲۰۰، ۱۸۰، ۱۷۷	۱۵۹، ۱۲۹، ۱۲۷، ۱۱۲، ۳	شکی
۷۹، ۲۴	۳، ۲	شماخی
۲۵	۱۲۷	شمخال ترخو
۷۶	۱۳۷، ۱۱۴، ۱۱۲، ۴	شمس الدینلو
ع	۴	شمش دیلو
عراق عجم ۲، ۹، ۱۰، ۱۴، ۲۵، ۴۳، ۴۴،	۱۶، ۱۴	شمیل
۹۰، ۱۶۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۹،	۱۱۸، ۴۶، ۴۰، ۳۶، ۱۵، ۱۳	شوشتر ۱۳،
۲۰۱	۱۴۸، ۱۱۹	
عراق عرب ۲، ۱۲، ۱۳، ۲۹، ۱۲۳،	۶، ۴	شوره گل
عربستان ۲، ۱۴، ۱۵، ۱۱۰، ۱۱۲،	۱۳۸، ۱۲۲، ۱۲۰، ۳۳، ۳۲	شهرزور
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۸،	۱۸۰	
۱۳۹		

ق	۱۱۶	عرك چائی
۱۱۱، ۶	قارس	علی شکر، قلمرو رجوع شود به : قلمرو
۶۵	قاین	علی شکر
۸	قپان	عمادیه
۵	قراآغاچ	عمان (دریا)
۹، ۲	قراآمد، قراحمید	غ
قرا باغ ۲ تا ۵، ۷، ۹، ۱۸، ۲۹، ۳۲ تا		غرجستان
، ۱۱۲، ۹۶، ۶۲، ۵۱، ۴۱، ۳۴		غزنین، غزنه
، ۱۵۹، ۱۴۸، ۱۳۲، ۱۱۷، ۱۱۴		غور
۱۹۵، ۱۷۴، ۱۶۶		ف
۱۱۲	قراجه-اردهان	فارس ۲، ۹، ۱۳، ۱۴، ۲۸ تا ۳۰، ۳۲،
۸	قزلاوزن	۳۳، ۳۸، ۴۶، ۵۴ تا ۵۶، ۶۳، ۷۷،
قزوین ۸، ۱۰، ۳۰، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۴،		۸۳، ۸۴، ۸۷، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۲۹،
۱۷۷ تا ۱۸۱، ۱۸۹، ۲۰۰،		۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۲،
۱۴	قشم	۱۹۷، ۲۰۳
۱۱۱	قطور	۲۱
۱۳۷، ۲۰، ۱۸	قلا	۱۹۲
۱۸	قلا بنجاره بلوچ	۱۶۹
۲۰ تا ۱۸	قلا غلزائی	۱۹، ۲۴، ۶۴، ۱۲۵، ۱۲۶،
۱۴	قلاع بهته (۴)	۱۷۴
۴۶	قلعه داراب	۲۴
۱۲۶، ۱۲۵	قلعه گاه = گاه	۲۷
قلمرو علی شکر ۲، ۹، ۲۹، ۳۲، ۳۳،		۱۳
۱۷۸		۱۸
قم ۱۰، ۴۴، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۱،		۱۹۴
۲۰۱		۱۶

۱۱۴، ۷، ۵، ۳	کر (رود)	۱۴	قمشه
، ۵۰، ۲۹، ۱۰ تا ۸، ۲	کردستان، کرد	، ۳۲، ۲۹، ۲۲، ۲۰ تا ۱۷، ۲	قندمار ۲، ۱۷
تا ۱۲۰، ۱۱۲ تا ۱۱۰، ۸۱، ۷۱		، ۵۷ تا ۵۴، ۵۱، ۴۶، ۴۳، ۳۳	
، ۱۳۸، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۲۳		، ۱۱۰، ۹۳، ۸۸، ۸۴، ۷۸، ۶۴	
۱۹۳، ۱۴۳، ۱۳۹		، ۱۶۵، ۱۵۷ تا ۱۵۴، ۱۳۷، ۱۳۶	
۱۲۲، ۱۲	کرکوک	۱۹۲، ۱۶۹	
، ۴۲، ۳۰، ۱۷ تا ۱۴، ۹، ۲	کرمان ۲، ۱۴	۲۲	قوچان
، ۱۲۶، ۸۴، ۸۱، ۵۴، ۵۰، ۴۷		۱۹، ۱۸	قوشنج
، ۱۸۰، ۱۷۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۲۹		۱۸	قوشنگه
۱۹۲، ۱۸۳، ۱۸۱		۱۹۰	قیصریه، بازار
۱۲۰، ۱۱، ۱۰، ۲	کرمانشاهان	ک	
۱۲۲	کرد	۱۱۷ تا ۱۱۵، ۱۱۲، ۱۰۲، ۳۴، ۵	کاخت ۵، ۳۴، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۵ تا ۱۱۷
۱۳۷، ۱۱۴، ۱۱۲، ۴	کزخ	، ۱۴۰، ۱۳۷، ۱۳۵ تا ۱۳۰، ۱۲۷	
۱۸	کلات	۱۶۰، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۱	
۱۲، ۱۰، ۲	کلهر	، ۱۱۸، ۱۱۶ تا ۱۱۲، ۱۰۲، ۴	کارتیل ۴، ۱۱۲، ۱۱۶ تا ۱۱۸، ۱۱۶
۱۵۶	کلیدر	تا ۱۳۵، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۷	
۱۸	کوته	، ۱۴۴، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۳۹، ۱۳۷	
۱۴	کوشک ماهی	۱۶۶، ۱۴۵	
، ۳۰، ۲۹، ۱۶ تا ۱۳، ۲	کوه گیلویه ۲، ۱۳	۴	کازاخ، کزخ
، ۴۶، ۴۵، ۴۲، ۳۸، ۳۴ تا ۳۲		۱۰۸، ۴۴	کازرون
۱۲۰، ۸۶، ۸۴، ۵۷، ۵۴		، ۱۷۵، ۱۷۴، ۶۳، ۴۵، ۴۱، ۱۰	کاشان ۱۰، ۴۱، ۴۵، ۶۳، ۱۷۴، ۱۷۵
۱۹۴	کهدم	۲۰۱، ۲۰۰، ۱۸۴، ۱۸۰ تا ۱۷۷	
۱۶	کیج	۱۸	کاکری
ک		۱۹۳	کاجور
۱۲۵	گاه	۱۱۶	کنج
۲۷	گرایلی	۱۲	کربلا

۱۹۳	لاریجان	، ۷۷ ، ۵۸ ، ۴۵ ، ۳۰ ، ۵ تا ۲	گرستان ۲ تا ۵
، ۱۴۴ ، ۱۲۷ ، ۱۰۷ ، ۶۷ ، ۲۹	لاهیجان ۲۹	، ۱۱۶ ، ۱۱۴ تا ۱۱۰ ، ۱۰۲ ، ۷۸	، ۱۱۶ ، ۱۱۴ تا ۱۱۰ ، ۱۰۲ ، ۷۸
۱۶۰ ، ۱۷۸ ، ۱۸۱ ، ۱۹۳ و رجوع		، ۱۳۷ تا ، ۱۳۰ ، ۱۲۳ ، ۱۲۲ ، ۱۱۷	، ۱۳۷ تا ، ۱۳۰ ، ۱۲۳ ، ۱۲۲ ، ۱۱۷
شود به کیلان بیه پیش		، ۱۴۸ ، ۱۴۵ ، ۱۴۴ ، ۱۴۲ تا ۱۳۹	، ۱۴۸ ، ۱۴۵ ، ۱۴۴ ، ۱۴۲ تا ۱۳۹
، ۳۳ ، ۳۲ ، ۲۹ ، ۱۰ ، ۲	لرستان ، لرس ۲	۲۰۳ ، ۱۵۹	۲۰۳ ، ۱۵۹
، ۱۲۱ ، ۱۱۹ ، ۱۱۲ ، ۱۱۱ ، ۷۹ ، ۵۰		۱۳۶	۱۳۶
، ۱۳۸ ، ۱۳۱ ، ۱۲۸ ، ۱۲۵ تا ۱۲۳	۱۲۳ تا ۱۲۵ ، ۱۳۱ ، ۱۳۸	۲۷ ، ۲۳	۲۷ ، ۲۳
۱۳۹		۱۷۴	۱۷۴
۱۳۰	لرستان فیلی	۱۲۵ ، ۶۴	۱۲۵ ، ۶۴
۱۲۳	لر کوچک	۱۶	۱۶
۱۹۴	لشت نشا	۲۰	۲۰
۱۲	لك (قلعه)	۱۰	۱۰
۱۱۴ ، ۵ ، ۴	لوری	۱۹۴ ، ۱۸۲ ، ۱۸۱ ، ۱۷۸	۱۹۴ ، ۱۸۲ ، ۱۸۱ ، ۱۷۸
م		۴۴ ، ۱۴	۴۴ ، ۱۴
۹	ماردین	۱۵۹ ، ۵ تا ۲	۱۵۹ ، ۵ تا ۲
۲۴	ماروچاق	۱۶ ، ۴	۱۶ ، ۴
، ۱۱۵ ، ۱۱۰ ، ۷۱ ، ۶۷ ، ۲۷	مازندران ۲۷	، ۱۱۱ ، ۱۱۰ ، ۹۱ ، ۹۰ ، ۴۴	، ۱۱۱ ، ۱۱۰ ، ۹۱ ، ۹۰ ، ۴۴
، ۱۵۸ ، ۱۵۷ ، ۱۵۱ ، ۱۲۹ ، ۱۲۷		، ۱۵۷ ، ۱۵۵ ، ۱۴۰ ، ۱۳۱ ، ۱۲۹	، ۱۵۷ ، ۱۵۵ ، ۱۴۰ ، ۱۳۱ ، ۱۲۹
، ۱۸۵ ، ۱۸۱ ، ۱۷۸ ، ۱۷۶ ، ۱۷۵		، ۱۷۸ ، ۱۷۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۳ ، ۱۶۰	، ۱۷۸ ، ۱۷۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۳ ، ۱۶۰
۱۹۹ ، ۱۹۳		۱۹۴ ، ۱۹۳ ، ۱۸۲ ، ۱۸۱	۱۹۴ ، ۱۹۳ ، ۱۸۲ ، ۱۸۱
۱۱۱ ، ۶	ماکو	۱۲۷	۱۲۷
۱۶۹	ماوراءالنهر	، ۱۳۴ ، ۱۲۷ ، ۲۹	، ۱۳۴ ، ۱۲۷ ، ۲۹
۲۲	ماورای جیحون	۱۹۳ ، ۱۴۴	۱۹۳ ، ۱۴۴
۱۴	محلات	ل	ل
۱۸۰	مخور	، ۱۳۶ ، ۱۳۵ ، ۱۲۹ ، ۱۲۸ ، ۱۵ تا ۱۳	، ۱۳۶ ، ۱۳۵ ، ۱۲۹ ، ۱۲۸ ، ۱۵ تا ۱۳
۱۶۲ ، ۱۵۸ ، ۲۱	مرغاب	۱۹۴ ، ۱۸۲ ، ۱۷۸	۱۹۴ ، ۱۸۲ ، ۱۷۸

ن	۱۲۵، ۵۲، ۳۲، ۲۹، ۲۳، ۲۱، ۲۰	مرو
۱۰۸، ۷۷، ۱۲	۳۳	مروشاهی جان
۱۷۷، ۷۶، ۳۶، ۶	۱۲۲، ۱۲۰	مرویوان
۱۷	۴۶، ۱۹، ۱۸	مستان، مستانک، مستنگ ۱۸
۲۳، ۲۱	۱۲۷، ۱۱۳، ۱۱۲، ۴	مسق
۱۷۵، ۱۷۴	۱۵	مسقط
۱۹۳	۳۷، ۳۳، ۳۲، ۲۹، ۲۶ تا ۲۱، ۲	مشهد ۲، ۲۱ تا ۲۶، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۷
۱۹۲	۸۰، ۷۶، ۶۶، ۶۰، ۵۹، ۵۵، ۴۷	نوقات
۱۲۶، ۱۲۵	۱۰۸، ۱۰۴، ۹۶، ۹۳، ۹۲، ۸۴	نه
۱۰	۱۵۸، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۰، ۱۴۸	نهادوند
۱۲۵	۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۳	نیمروز = سیستان
و	۶	مغاذبرد
۱۴	۱۹۲	مغازه
۱۲	۸۶، ۳۶، ۸	مغان، مغانات
۱۲	۱۸	مغولستان
۸، ۷	۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۶	مکران
ه	۱۲۳، ۱۳، ۱۲	مندلی
۱۲۳	۶۱	منیسه
۲۸، ۲۶ تا ۲۴، ۲۲، ۲۱، ۶، ۲	۱۲	موصل
۶۰، ۵۹، ۵۲، ۵۰، ۳۷، ۲۹	۴	موقانیه
۱۰۹، ۹۳، ۸۴، ۸۲، ۷۳، ۶۵	۱۱۲، ۵، ۴	موکن
۱۵۴ تا ۱۵۱، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۲۵	۹	مهرانرود
۱۶۴	۱۶، ۱۴	مینا
۴۶، ۲۴	۱۶	میناب
۱۰	۲۱	میمنه
۱۶، ۱۳		هرمز
		هرات رود
		هرسین
		هرمز

۲۲۹	فهرست اعلام جغرافیائی	
۱۶۷، ۸۰	هندوستان، هندی	هزار جریب ۲۶، ۲۷، ۱۷۷، ۱۹۳، ۲۰۰
۱۷	هودیان	هزاره ۲۰
۱۲۵، ۲۰	هیرمند = هلمند	هشلی ۱۲۰
۲۰۰، ۱۷۷	هیلرود	هلمند ۲۰
ی		همدان ۲، ۹، ۱۰، ۱۲، ۲۹، ۵۳، ۶۳
۱۷۷، ۱۷۵، ۴۵، ۱۶، ۱۵، ۱۰ یزد	همدان ۲، ۹، ۱۰، ۱۲، ۲۹، ۵۳، ۶۳	۱۸۲، ۱۷۸، ۱۴۸، ۸۴، ۷۰ رجوع
تا ۱۸۱، ۱۸۳ تا ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۳	شود به قلمرو علی شکر.	
۲۰۰، ۱۹۸	هندمس (۴) ۱۲۴	

۲ - فهرست نام اشخاص ، قبایل و امم

۱۴۳	اتابکان لر	۲	
۹۸	احمد بيك آسايش (اغلی ؟) استاجلو	۲۰۳	آقا جمال الدين محمد
۱۵۳	احمد بيك نوركمال اصفهانی	۱۱۵	آقا سهراب لاریجانی
۱۳۴	احمد خان کیلانی	۱۷۲	آقا فتح الله بن آقا حسین منشی قمی
۲۷	اخلو (ایل)	۱۵۶، ۱۵۴	آقا کمال الدین زین العباد کرمانی
۷۵	ادهم خان	۱۴۳، ۱۱۹، ۱۱۸	آل مشعشع (سلسله)
۱۴۳، ۱۳۸، ۱۲۳	اردلان ۸۱، ۱۲۰ تا	الف	
۶۶، ۶۲	ارس (؟) سلطان روملو	۱۳۵، ۴۷	ابراهیم خان
۱۹۶، ۱۶۷، ۹۳، ۴۹، ۳۹	ارمنی	۶۷، ۵۵	ابراهیم خان چاوشلو استاجلو
۱۴۹، ۳۹	اروپائی	۶۴	ابراهیم خان ذوالقدر
۴۸	اروج بیگ بن سلطان علی بیگ بیات	۶۲	ابراهیم سلطان زیاداغلی قاجار
۵۵، ۵۲، ۲۶، ۲۴	ازبك ۲، ۲۱ تا	۶۵، ۶۳، ۶۰ تا ۶۷، ۷۶،	ابراهیم میرزا
۱۶۵، ۱۵۱، ۱۳۵، ۱۲۶، ۷۱		۱۷۹، ۱۵۰، ۱۰۲	
۷۵، ۷۱، ۴۷، ۴۳، ۲۸	استاجلو (ایل)	۱۸۲	ابوالقاسم خان
۱۰۴	اسدالله اصفهانی ، خلیفه	۱۷۷، ۱۳۱، ۱۱۸، ۱۰۶	ابوبالامیرزا
۱۲۱، ۱۱۶	اسکندر	۲۰۱	
		۱۲۳	اتابکان

اسمعیل اول ، شاه ۴۰۱ تا ۹۰۷ ، ۱۵۰	الله قلی سلطان ایچک (؟) اغلی استاجلو ۶۵
۲۰ ، ۲۱ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۶ ، ۲۸	۶۸
۳۶ ، ۳۷ ، ۳۹ ، ۴۱ ، ۴۴ ، ۴۶ ، ۵۸	امامقلی بیگه بن بدرخان (ذوالقدر؟) ۶۵
۶۰ ، ۶۳ ، ۶۵ ، ۸۶ ، ۱۰۳ ، ۱۰۸	امامقلی خان ۱۳ ، ۱۴ ، ۳۸ ، ۵۴ ، ۵۶
۱۱۳ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۲۳ ، ۱۲۵	۵۷ ، ۶۸ ، ۸۳ ، ۱۸۲ ، ۱۹۷
۱۲۹ ، ۱۳۵ ، ۱۴۳ ، ۱۴۶ ، ۱۵۱	امامقلی میرزا ۶۸
۱۵۹ ، ۱۷۲ ، ۱۸۴ ، ۱۸۹	امت بیگه ۴۱
اسمعیل دوم ، شاه ۲ ، ۱۱ ، ۲۲ ، ۵۸	امت خان استاجلو ۵۵
۶۱ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۹۳ ، ۹۸ ، ۹۹	امیر بیگه ، خواجه ۱۵۴ ، ۱۶۱ ، ۱۶۴
۱۱۴ ، ۱۱۷ ، ۱۲۱ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹	امیر تیمور ، سلطان ۷۱ ، ۷۲
۱۳۴ ، ۱۵۶ ، ۱۵۸ ، ۱۹۵	امیر جلال الدین حسن ۱۷۵
اسمعیل میرزا ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۶ ، ۶۷	امیر حسن افشار ۵۴
اسمی قیطاق (سلسله) ۱۲۷	امیر خان ۱۰۸ ، ۱۴۶
اصلان خان ۵۳	امیر خان بن رستم سلطان سوگلن ۵۷
اغزیوار خان شاملو ۶۶	امیر سلطان (خان) ۱۴۶ ، ۱۵۲
اغورلو خان شاملو ۵۵	امیر سلطان خان موصللو ۶۵
اغورلو سلطان بیات ۵۳ ، ۶۶	امیر سلطان روملو ۱۷۹
افشار (ایل) ۱۳ ، ۲۲ ، ۴۷ ، ۷۱ ، ۱۱۸	امیر سید شریف باقی بن امیر سید شریف الدین
افغانی ۱۷ ، ۱۹ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷	علی صدر ۱۶۰
القاس میرزا ۶۰ ، ۶۲ ، ۶۷ ، ۷۰ ، ۸۲	امیر شاهی خان ۷۱ ، ۷۲
۱۲۹	امیر عبدالقادر ۱۹۱
الله قلی بیگه ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۱۹۱	امیر غیب بیگه استاجلو ۱۹۱
الله ویردی خان ۱۳ ، ۱۵ ، ۴۹ ، ۵۴ ، ۵۶	امیر کیائی (خاندان) ۱۴۴
۵۷ ، ۷۷ ، ۸۳	امیر گونه خان قاجار ۵۱
الله ویردی خان مصاحب بن خسرو خان ۵۵	امیر محمد بیگه موصللو ۷۰
	امیر هارون (والی فارس) ۱۳۵

۵۵	اوتارخان	بهرام میرزا ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۱۵۳
۱۶۶، ۷۹	اورنگ زیب	۱۵۴
۸۸	اوزون حسن آق قوینلو	بیات (ایل) ۱۱۸، ۱۰۵
۷	اولامه تکلو	پ
۱۰۷	اولتاریوس	پاپازیان ۹۷
۱۱۸	ایگرمی دورت (ایل)	پازوکی (ایل) ۲۰۲
۲۷	ایلور (ایل)	پرتقالی ۱۶
	ب	پیربوداق ترکمان ۵۴
	بایزید، سلطان	پیربوداق خان بن شاه بنده خان ۵۴
۱۶۴	بایندریه (ایل)	پیربوداق خان پرنایک ترکمان ۵۵، ۵۳
۷۱	بخشان خان = مهرعلی خان	پیرغیب خان استاجلو ۵۴
۵۱	بدرخان استاجلو	پیرمحمدخان استاجلو ۶۸
۶۷	بدرخان افشار	ت
۵۵	بدیع الزمان میرزا	تاجیک ۱۹۰
۶۵	بساط بیگه بن سرخاب بیگه اردلان	تاورنیه ۱۷۳، ۱۰۲
۱۲۱	بلوچ	ترک ۲۰۳، ۱۹۰، ۱۱۷
۱۹۳، ۱۳۶، ۱۲۹، ۱۷	بکناش خان ۱۶، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۱۸۰	ترکمان (ایل) ۲۷، ۷۰، ۷۱، ۷۵
۵۲	بکناش خان راملو استاجلو	۲۰۰، ۱۲۵
۱۱۶	بگرت سوم	تقی میرزا = ساروتقی ۱۷۳
۱۳۵	بگرت ششم (بگرات خان)	تکلو (ایل) ۲۰۰، ۷۵، ۷۱
۱۱۸، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۳	بنیادخان ذوالقدر	تورنه فور ۱۴۲
۵۶	بوداق خان چگنی	تیموراز اول ۱۴۵، ۱۱۸
۶۳، ۵۵، ۴۷	بوداق خان قاجار	تیمورخان استاجلو ۶۵
۶۴	بهبودخان چرکس	تیمور سلطان، امیر ۷۲، ۷۱
۵۶		ج
		جانی خان ۵۷

۶۵	حسین بیک ایچک (اغلی) استاجلو	۲۰۳	جعفر ، میرزا
۱۵۳	حسین خان	۵۶	جعفرقلی خان نوه امامقلی خان
۵۶	حسین خان بن زمان بیگ (مازندرانی)	۷۹	جفتای
۲۸	حسین خان بیگ	۱۷۶ ، ۱۷۵	جلال الدین حسن ، میر
۵۵	حسین خان زیاده اغلی قاجار	۵۶	جمشید آقا قلا آقاسی
۱۲۴	حسین خان سلویزی (؟)	۱۱۸	جوانشیر
۶۵ ، ۶۰	حسین خان شاملو	چ	
۵۲	حسین خان عبداللوشاملو	۸۹	چاوشلو (ایل)
۵۶	حسین خان مصاحب قاجار	۷۱	چینی (ایل)
۱۴۴ ، ۱۳۷	حسینقلی خان = وختنگ ششم	۶۳	چراغ سلطان استاجلو
۶۷ ، ۶۵ ، ۶۴ ، ۲۰	حسین میرزا سلطان	۴۹	چرکس
۶۴	حمزه بیگ ذوالقدر (کور حمزه)	۷۱	چگنی (ایلما)
۲۰۱	حمزه میرزا ۱۷۷ ، ۱۸۰ ، ۱۸۸ ، ۲۰۰ ،	ح	
۱۹۰	حیدر بیگ انیس	۸۷	حاتم بیگ اردوبادی
۱۵۰	حیدرقلی خان ورساق	۵۶ ، ۵۲	حاجی منوچهر خان
خ		۱۵۳ ، ۱۴۹	حبیب الله وزیر ، خواجه
۱۳۸ ، ۱۲۲ ، ۱۲۱	خان احمدخان اردلان	۶۸	حسن آقا
۱۳۱ ، ۹۰ ، ۷۴	خان احمدخان گیلانی	۵۴	حسن افشار ، امیر
۱۶۴		۱۲۹	حسن بیگ شکی
۱۳۷ ، ۵۶ ، ۵۱	خسروخان = کیخسرو	۵۴	حسن خان افشار
۵۱	خسروخان (بیگلربیگی شیروان)	۵۷ ، ۵۳	حسن خان استاجلو
۱۳۷	خسروخان (والی کاخ)	۵۲	حسن خان شاملو
۱۰۴	خلیفه اسدالله اصفهانی	۱۸۷	حسنعلی اصفهانی ، میرزا
۱۸۲	خلیل خان	۷۱	حسنلو (ایل)
۱۶۴ ، ۱۶۱ ، ۱۵۴	خواجه امیر بیگ	۶۳	حسن میرزا پسر شاه عباس اول
		۶۵	حسین بیگ = اللهقلی خان

خواجه حبیب‌الله وزیر	۱۵۳، ۱۴۹	ر
خواجه روح‌الله اصفهانی	۱۵۵	رجب‌نیا، مسعود
خواجه شجاع‌الدین محمود شیرازی	۱۵۴	رستم‌خان (سپهسالار)
خواجه ضیاء‌الدین سلمانی اصفهانی	۱۴۷	رستم‌خان (والی کارتیل) ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۱
خواجه قاسم‌علی	۱۵۹	رستم‌میرزا
خواجه محمد شریف طهرانی	۱۷۹	رضی، میرزا
خواجه محمدصنی	۱۵۷	روح‌الله اصفهانی، خواجه
خواجه محمود	۱۵۱	رومر
خواجه مظفر بیکچی	۱۵۱، ۷۱	روملو (ایل)
خیرالنسایکم	۱۷۷، ۱۹۹	ز
داودخان = داوید	۱۳۳، ۱۳۲	زنکنه (ایل)
داودخان بن‌الله ویردی‌خان	۵۱	زیاداغلی (خاندان)
درویش محمدخان	۱۲۹	زین‌الدین سیدعلی، میر
دلواله	۷۷، ۷۵	زینل‌خان
دورق‌بیگ	۷۲	زیک (ایل)
دورمیش‌خان ۳۷، ۴۳، ۶۵، ۱۴۶، ۱۵۳		ژ
دومن، ر.	۱۷۱، ۱۷۰، ۶۹	ژرژ دهم
دون‌ژوان ایرانی = اروج بیگ بن سلطان		ژرف، ماری دوبورژ
بیگ بیات ۴۸		س
ذ		ساروتقی
ذوالفقارخان (بیکریگی قندهار) ۵۵، ۵۱		ساروخان سلطان
ذوالفقارخان قرامانلو	۵۳، ۵۱	سالور (ایل)
ذوالقدر (ایل) ۴۶، ۵۷، ۷۰، ۷۱		سام‌میرزا
		سانسون ۴۰، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۹، ۱۵۰
۷۵		۱۷۱

۲۰۲	سلمان جابری ، میرزا	۱۹۳	سنگارازین
۱۱۰ ، ۹۴ ، ۳۵ ، ۱۴ ، ۱۱	سلیمان ، شاه ، ۱۱ ، ۱۴ ، ۳۵ ، ۹۴ ، ۱۱۰	۶۵	ستوده ، منوچهر
۱۱۹ ، ۱۲۵ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۷۵		۱۲۰	سرخابیگ
۱۷۸ ، ۱۸۴ ، ۱۹۶		۱۰۴ ، ۹۲	سلطان ابراهیم میرزا
۱۲۲ ، ۸۱	سلیمان خان اردلان	۱۴۴	سلطان احمدخان
۶۴	سلیمان میرزا بن طهماسب اول	۷۹	سلطان اکبر
۱۲۱	سولاق حسین تکلو		سلطان حسن (یا حسین) میرزا بن سلطان محمد
۱۱۵	سهراب لاریجانی ، آقا		میرزا ۶۷
۵۵	سیاوش خان (قلا آقاسی)		سلطان حسین ، شاه ، ۵ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۹ ، ۵۷ ، ۶۱ ، ۶۹ ، ۷۹ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۲۲
۱۹۳	سید حسین شیروانی ، میر		۱۳۲ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۵۹
۱۶۰	سید حسین فراغانی ، میرزا		سلطان حسین میرزا ۶۷ ، ۶۵ ، ۶۴ ، ۲۰
	سید شریف باقی بن امیر سید شریف الدین علی		سلطان خان موصولو ، امیر ۶۵
	صدر ۱۶۰		سلطان روملو ، امیر ۱۷۹
۱۶۰	سید شریف شیرازی ، میرزا		سلطان علی مشعشع (فرمانروای خوزستان)
۱۳۸	سید عبدالله		۱۴۳
۱۱۸	سیل سپر (ایل)		سلطان علی میرزا (پسر شاه طهماسب اول) ۶۲
	سیمون اول ۱۱۳ تا ۱۱۵ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۴۱		سلطانم (خواهر شاه طهماسب اول) ۱۷۴
	ش		سلطان محمد ، شاه ۶۶
	شاردن ۴۴ ، ۶۸ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۸ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۸ ، ۹۹		سلطان محمد میرزا (پسر شاه طهماسب اول) ۱۵۴ ، ۶۶ ، ۶۴
	۱۰۲ ، ۱۱۸ ، ۱۳۰ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰		سلطان محمود خان رجوع شود به : سیمون
	۱۶۹ ، ۱۷۰ ، ۱۷۳ ، ۱۹۲		اول
	شاملو (ایل) ۷۱ ، ۷۵ ، ۱۱۸ ، ۱۵۰		سلطان محمود میرزا ۶۸ ، ۶۲
	شاه اسمعیل رجوع شود به : اسمعیل اول ، شاه		سلطان مراد سوم (شاه عثمانی) ۶۱
	اسمعیل دوم ، شاه		سلطان مراد میرزا ۶۴

۱۹۶، ۱۹۵	شرف‌خان بدلیسی	۵۴، ۵۳	شاه‌بنده‌خان پرنایک ترکمان
۱۹	شفیعی کدکنی	۱۴۶	شاه‌حسین، معمار اصفهانی، میرزا
۱۵۶	شکراالله اصفهانی	۱۱	شاهرخ سلطان زنکنه
۱۵۱، ۱۲۵، ۲۰	شیبک‌خان	۱۲۴، ۱۲۳	شاه‌رستم (امیرلر)
۱۴۴، ۱۴۳	شیخ‌شاه		شاه‌سلطان حسین رجوع شود به: سلطان حسین، شاه
۳۵، ۱۱	شیخ‌علی‌خان زنکنه	۶۶	شاه‌سلطان محمد
۱۴۶	شیخ‌مجدالدین محمد کرمانی		شاه‌سلیمان رجوع شود به: سلیمان، شاه
ص			شاه‌صفی رجوع شود به: صفی، شاه
۲۷	ساین‌خانی (ایل)		شاه‌طهماسب رجوع شود به: طهماسب اول، شاه
۶۷	صدرالدین‌خان استاجلو		شاه‌طهماسب دوم، شاه
۱۶۰	صدرامیر سیدشرف شیرازی		شاه‌عباس رجوع شود به: عباس اول، شاه
۳۱، ۲۹، ۱۹، ۱۲، ۱۱، ۲	صفی، شاه		عباس دوم، شاه
۳۵، ۴۱، ۵۰، ۵۱، ۵۳ تا ۵۷		۶۶، ۲۸، ۷	شاه‌قلی سلطان
۶۹، ۷۷، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۸		۱۸۰	شاه‌قلی سلطان بیت‌اغلی قاجار
۱۱۸، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۵۸			شاه‌محمد رجوع شود به: محمد، شاه
۱۷۳، ۱۷۹، ۱۹۴، ۱۹۷		۵۵	شاه‌نظرخان توکلی
۲۰۳	صفی‌قلی بیگ	۱۳۶	شاه‌نواز دوم
۵۶	صفی‌قلی‌خان (پسر رستم‌خان)	۱۲۴	شاه‌ویردی (امیرلر)
۵۴، ۵۲	صفی‌قلی‌خان گرجی	۲۰۳	شاه‌ویردی‌خان سیل‌سپر
۶۷	صفی‌میرزا	۱۸۰	شاه‌ویردی سلطان بیت‌اغلی
ض		۹۶، ۳	شاه‌ویردی سلطان زیاداغلی قاجار
۷۲	ضیاءالدین سلطان	۷۲، ۷۱	شاهی‌خان، امیر
۱۴۷	ضیاءالدین سلمان اصفهانی، خواجه	۱۱۸	شاهی‌سیون
ط		۶۴	شجاع‌الدین محمد میرزا
۱۵۹	طاهر، میرزا	۱۵۴	شجاع‌الدین محمود شیرازی، خواجه

طهماسب اول ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۳، ۱۶،	۸۳، ۸۷، ۹۰، ۹۳، ۹۷، ۱۰۰،
۱۹ تا ۲۹، ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۴۰ تا	۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶ تا ۱۲۲،
۴۲، ۴۵ تا ۴۸، ۵۸، ۶۰، ۶۲ تا	۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۵،
۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۹، ۸۴،	۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۵۹،
۸۶ تا ۹۰، ۹۲ تا ۹۴، ۹۶، ۹۸،	۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۴،
۱۰۳ تا ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰،	۱۷۷ تا ۱۸۰، ۱۸۷ تا ۱۸۹، ۱۹۲ تا
۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۴،	۱۹۴، ۱۹۶ تا ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۳،
۱۲۵، ۱۲۷ تا ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۴۲،	عباس دوم، شاه ۱۱، ۱۹، ۲۴، ۴۱، ۵۰ تا
۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۶،	۵۷، ۷۸، ۸۴، ۱۰۰ تا ۱۰۲، ۱۰۶،
۱۵۹ تا ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۴،	۱۱۸، ۱۲۲، ۱۷۳، ۱۹۳، ۲۰۲،
۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۸۹،	عباسقلی خان (قاجار؟) ۵۷
۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۱،	عباسقلی خان (حاکم لار و بندرعباس) ۱۸۲
طهماسب دوم، شاه ۱۳۷	عباسقلی خان بن امیر گونہ خان قاجار ۵۲،
طهماسب قلی خان ارسلو افشار ۵۳	۵۳
طهماسب قلی خان اینانلو ۱۲۴	عباس میرزا ۲۵، ۶۶
طهماسب قلی خان ترخان ترکمان ۵۷	عبدالقادر، امیر ۱۹۱
طهماسب قلی خان قاجار ۵۱، ۹۱، ۹۲،	عبدالله خان استاجلو ۶۲، ۱۴۷
طهماسب میرزا ۶۰، ۶۳، ۶۵، ۸۲،	عبدالقاسم خان ۱۸۲
ظ	عبیدالله ۱۲۴
ظہیرالدین محمد ابراہیم میرزا ۱۳۶	عبیدخان ۲۰
ع	عثمانی ۲، ۴، ۶، ۸ تا ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۵،
عاشورخان چکنی ۵۲	۵۳، ۶۱، ۸۱، ۹۱، ۱۱۱ تا ۱۱۴،
عباس اول، شاه ۲ تا ۶، ۹، ۱۲، ۱۶،	۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳،
۱۹، ۲۱، ۲۴، ۲۶ تا ۲۹، ۳۸،	۱۲۹
۴۱، ۴۲، ۴۷ تا ۵۸، ۶۱، ۶۳،	عرب ۱۵، ۷۹، ۱۱۸
۶۷ تا ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۱،	عرب خان اغزیوار اغلی شاملو ۵۱

۳۵	فتحعلی خان داغستانی	۲۷	عرب عامری
۱۹۲	فخرالدین احمد بافتی ، مولانا	۷۱	عربگیرلو (ایل)
۵۱	فرخ خان	۱۵۸	عطاءالله خوزانی اصفهانی ، میرزا
۶۲	فرخزاد بیگ قراداغلو	۵۵	علیارخان ایمرور
۱۸۸	فرهاد آقا	۷۰	علی خان ذوالقدر
۵۷ ، ۵۵ ، ۵۳ ، ۵۲ ، ۱۸۱	فرهادخان قرامانلو		علی خان زنکنه ، شیخ رجوع شود به : شیخ علی خان زنکنه
۵۵	فریدون خان چرکس	۶۴	علی سلطان تاتی اعلی
ق		۵۳	علیقلی خان
۷۱ ، ۴۱ ، ۳۶ ، ۱۵ ، ۳	قاجار	۵۴	علیقلی خان (سپهسالار)
۱۵۹	قاسم علی ، خواجه	۶۶ ، ۵۲ ، ۲۵	علیقلی خان شاملو
۱۷۲	قاضی احمد	۶۵	علیقلی میرزا
۶۳	قاضی جهان حسینی	۱۳۸ ، ۵۵ ، ۵۴	علیمردان خان
۱۷۵	قاضی خان	۸۷	علی مستوفی الممالک ، میرزا
۱۹۰ ، ۱۸۹	قاضی محمد		علی مشعشع ، سلطان (فرمانروای خوزستان)
۱۹۱	قاضی میر میران عبدالوهابی	۱۴۳	
۵۷	(قرا) حسن خان چاوشلو استاجلو	۱۸۷	عنایت الله اصفهانی ، میرزا
۵۶	قرچقای خان بن منوچهر خان	۱۳۳	عیسی خان = یسه
۵۵ ، ۵۴	قرچقای خان سپهسالار	غ	
۱۸۰ ، ۶۶	قزاق خان	۱۹۴ ، ۱۹۳ ، ۷۱	غازیان چینی
۲۲	قزاق خان تکلو	۱۵۴ ، ۱۵۳ ، ۶۶	غازی خان تکلو
۵۶ ، ۵۱	قزاق خان چرکس	۷۵	غریبلو (ایل)
۴	قزاقلر	۸۱	غیاث الدین محمد
۱۳۵	قسطنطین اول	۱۹۱	غیب بیگ استاجلو ، امیر
۱۳۴	قسطنطین دوم	ف	
۵۵	قلیچ خان		فتح الله بن آقا حسین منشی قمی ، آقا
۵۳	قورخمس خان (بیگلربیگی مرو)	۱۷۲	

۲۷	گوکلان (ایل)	۵۳	قورخمس خان شاملو
۵۱	گونه خان قاجار ، امیر	۱۹۳	قویله حصارلو (ایل)
	ل		ک
۷۵	لاکهارت	۷۲	کپلی سبزواری ، میر
۱۳۳	لئوس دوم		کرد رجوع شود به : کردستان ، کرد در اعلام
	لر رجوع شود به : لرستان ، لر در فهرست		جغرافیائی
	اعلام جغرافیائی	۱۳۵	کستندیل خان
۱۳۷	لزگی	۱۶۹	کلهر
۸۳	لطف الله ، میرزا	۱۸۲ ، ۵۱ ، ۳۴	کلبعلی خان
۱۸۲ ، ۱۵	لطفعلی خان داغستانی	۱۳۱ ، ۴۱ ، ۳۴	کلبعلی خان زیاداغلی قاجار
۱۴۵ ، ۱۳۳ ، ۱۱۵ ، ۱۱۴	لوارصاب دوم	۱۳۲	
	م	۱۰	کلهر (ایل)
۵۸	مجلسی ، ملا محمد باقر		کمال الدین زین العباد کرمانی ، آقا ۱۵۴ ،
۱۸۵	مجوس	۱۵۶	
	محراب خان ۵۶ ، ۱۶۳ ، (قاجار) ۵۲ ،		کمپفر ۴۵ ، ۷۵ ، ۹۵ ، ۱۱۰ ، ۱۲۵ ،
	۵۵ ، ۸۰ ، (چرخچی باشی) ۵۵	۱۸۳	
	محمد ، شاه ۳ ، ۷ ، ۲۵ ، ۳۸ ، ۴۱ ، ۴۲ ،	۱۲۵	کیانپان (سلسله)
	۴۳ ، ۵۸ ، ۶۰ ، ۷۰ ، ۹۳ ، ۱۰۹ ،		کیخسرو رجوع شود به : خسروخان
	۱۱۳ ، ۱۲۳ ، ۱۲۸ ، ۱۳۵ ، ۱۵۹ ،		ک
	۱۷۲ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۱۸۳ تا ۱۸۵ ،		
	۱۸۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۱	۱۳۶	گئورگ یازدهم
۵۸	محمد باقر مجلسی ، ملا	۵۵	گرجاسب بیگ = منصورخان
۶۷ ، ۶۳	محمد باقر میرزا		گرجی رجوع شود به : گرجستان ، گرجی
۶۴	محمد بیگ بیات		در اعلام جغرافیائی
۷۰	محمد بیگ موصلو ، امیر	۵۷ ، ۵۴	کنجعلی خان زیگ
۶۵	محمد جان بیگ ذوالقدر	۱۳۶	کورگین خان
		۶۲	گوکچه سلطان قاجار

محمد خان	۲۰۱، ۸۶	مراد سلطان	۹
محمد خان استاجلو	۱۵	مراد سوم ، سلطان (شاه عثمانی)	۶۱
محمد خان بن خلیل خان زیاد اعلی	۵۱	مراد میرزا ، سلطان	۶۴
محمد (ی) خان بن سیاوش بیگ	۵۲	مرتضی قلی خان	۱۸۲
محمد خان ترکمان	۲۰۰	مرتضی قلی خان بن محراب خان قاجار	۵۳ ،
محمد خان تکلو	۱۷۹	۵۴ ، ۵۶	
محمد خان شرف الدین اعلی تکلو	۶۶	مرتضی قلی خان بیجارلو شاملو	۵۷
محمد خان موصلو ترکمان	۶۵	مرتضی قلی خان قاجار	۵۴ ، ۵۱
محمد زمان خان	۳۴	مرشد قلی خان استاجلو	۴۷ ، ۵۵ ، ۷۳ ، ۸۹
محمد زمان خان بن قزاق خان	۵۵	۹۰ ، ۱۸۰ ، ۲۰۱	
محمد سفرچی استاجلو	۴۳	مرشد قلی خان زیاد اعلی	۵۱
محمد سلطان ترکمان	۴۱	مرعشی (سلسله)	۷۲
محمد سلطان شمس الدینلو	۱۱۴ ، ۱۱۵	مسیحا خواجه روح الله اصفهانی *	۱۶۷
محمد صفی ، خواجه	۱۵۷	مصیب خان تکلو	۱۷۹
محمد طاهر بیگ	۱۵۹	مظفر بتکچی ، خواجه	۷۱ ، ۱۵۱
محمد علی بیگا	۲۰۲	مظفر حسین میرزا	۶۴
محمد قلی خان	۵۱ ، ۱۳۷	مظفر سلطان	۷۲
محمد قلی خان = قسطنطین دوم	۱۳۴	میرالدین محمد مشهور به قاضی خان	۱۲۵
محمد قلی خان بن سیاوش خان	۵۶	معین ، میرزا	۲۰۳
محمد قلی چغتای	۵۱	مغول	۱۷ ، ۱۸۰ ، ۱۶۶
محمد قلی خان شاملو	۳۵	ملک سلطان محمود سیستانی	۱۲۵ ، ۱۲۶
محمد میرزا ، سلطان	۶۴ ، ۶۶ ، ۱۵۴	منتسکیو	۱۰۱
محمد یار خان	۵۵	منصور خان	۴۳
محمود ، خواجه	۱۵۱	منشی الحسینی ، میر	۶۶
محمود افغان پسر میرویس	۴۳ ، ۵۹	منوچهر خان ، حاجی	۵۲ ، ۵۶
محمود میرزا ، سلطان	۶۲ ، ۶۸		

و	۵۶	منوچهر خان بن قرقچای خان
۱۴۴، ۱۳۷، ۳۶، ۳۴	۷۱، ۷۰	موصللو (ایل)
۱۶۵، ۱۵۰، ۷۱	۸۹	مولر
۲۸	۷۰	مهدیقلی بیگ سار و شیخ ذوالقدر
۵۷، ۵۶		مهدیقلی خان بیجارلو شاملو (چاوشلو استاجلو؟)
۶۴	۵۳	
ه	۵۶	مهدیقلی خان ذوالقدر
۱۳۵	۱۲۴	مهدیقلی خان شاملو
۱۲۱	۵۳	مهدیقلی سلطان شاملو
۱۶۴	۵۱	مهرعلی خان = بختان خان
هندی رجوع شود به : هندوستان ، هندی		میر، میرزا: به غیر از چند مورد معدود زیر لفظ
در اعلام جغرافیائی		میر و میرزا از جلو نامها حذف شد .
ی	۷۲	میرکپلی سبزواری
۶۰	۶۶	میرزا بیگ سابق
۱۳۳	۱۷۳	میرزاتقی = ساروتقی
۱۹۱	۱۷۶	میرزا رضی
۵۶	۱۶۱، ۱۵۸، ۱۵۷، ۸۰	میرزای عالمیان
۲۷	۱۸۱، ۱۶۳	
۱۹۱	۸۷	میرزین الدین سیدعلی
۸۱، ۵۶	ن	
۵۵، ۵۱	۵۲	نجفقلی خان بن قزاق خان چرکس
۶۲	۹۴، ۳۴	نخجوانی ، حاج حسین آقا
۵۵	۵۵	نظار بیک زیک مغول
۴۹	۵۵	نقدی خان شاملو
۱۸۸		
یولی بیک		

۳- فهرست مشاغل، عناوین و اصطلاحات خاص

الف

۱۳۱ و نیز رجوع شود به: بیکلریکی.

۳۸، ۳۰

امیرتایین

۵۹

اتاییکی

امیردیوان ۹۹، ۱۳۶ و نیز رجوع شود به:

۱۰۳، ۹۷، ۹۶، ۸۷

احداث اربعه

دیوان بیکلی.

۱۶۲

استصواب

۵۶، ۵۵، ۴۵، ۴۱

امیرشکارباشی

۸۵، ۸۴، ۸۲، ۴۹

اقطاع

۱۹۶، ۱۹۵

اهل ذمه

۱۰۱

التزام

ایشک آقاسی باشی ۳۲، ۳۵، ۴۴، ۵۳، ۵۵،

۱۷۵، ۱۵۶، ۱۵۰، ۸۳، ۴۷، ۴۵

۱۴۶، ۹۸، ۶۲

۲۰۰

ب

۴۲

بابا

امیر، امارت ۱۲، ۲۸، ۳۰ تا ۳۳، ۳۵،

۱۴۲

باج و خراج

۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۵، ۴۹، ۵۰،

۸۶، ۸۵

بارخانه

۵۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۸۱، ۹۲،

۱۹۸، ۱۶۵

برات

۹۹، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳،

برات همه ساله رجوع شود به: همه ساله.

۱۲۴، ۱۲۹، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۶۱،

۱۶۲، ۱۶۸، ۱۸۱، ۱۹۲ تا ۱۹۴،

۱۹۶

بقایا

۲۰۲

۷۵، ۷۴

بوکاول

امیرالامرا = سپهسالار ۲۲، ۲۸، ۲۹،

۲۰۳، ۱۹۲، ۳۸، ۳۵، ۳۳، ۲۸، بیکه

۳۲ تا ۳۴، ۳۶، ۴۴، ۶۹، ۱۲۴،

تبول ۱۰، ۴۳، ۶۳، ۶۹، ۷۸، ۸۱،	بیگلریگی ۳، ۵، ۷، ۸، ۱۰ تا ۱۲،
۸۴، ۸۵، ۹۲، ۹۶، ۱۲۲، ۱۳۹،	۱۴، ۱۵، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۹ تا
۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۵،	۳۸، ۵۰، ۵۶، ۶۳، ۶۹، ۷۲،
۱۶۱ تا ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱،	۷۷، ۷۸، ۸۵، ۹۱، ۱۰۵، ۱۰۸،
۱۷۷، ۱۷۹ تا ۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹۵،	۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۲،
۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰،	۱۳۰ تا ۱۳۲، ۱۳۶ تا ۱۳۸، ۱۶۵،
ج	تا ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۷، و نیز رجوع شود به : امیرالامرا.
۸۲ جار و یساق	پ
۵۹ جانشین	پروانچه عجزه و مساکین
۱۶۵ جزائری اندازن	۹۸ پیشکش
۴۰ جقه	۱۴۲، ۱۰۰، ۸۵
چ	ت
۵۵ چرخچی باشی	تاج
۷۷ چریک	تبرائیان
۱۷۵، ۱۷۴ چهارده معصوم، موقوفات	ترجمان = جریمه
ح	تفنگچی آقاسی
۵۹، ۴۲، ۳۹، ۳۷، ۳۰ تا ۲۸ حاکم	تفنگچی باشی
۱۹۱، ۱۸۷ حاکم = داروغه	تفنگچیان کماندار
۱۸۶، ۱۸۵ حاکم = قاضی	تقبل
خ	تمنا
۱۶۰، ۱۴۹، ۱۰۲، ۴۴، ۱۰، ۷ خاصه	تنخواه
۱۶۴ تا ۱۶۶، ۱۶۹ تا ۱۷۳، ۱۷۵،	تواچی باشی
۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۵ تا ۲۰۱، ۲۰۳،	توپچی باشی
۱۹۹ تا ۱۹۵، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۵۵ خالصه	توق و نقاره
	۴۰ تولیت
	۱۰۷، ۶۷، ۴۳

دیوان الصداره	۱۰۴	خان ۶، ۲۸، ۳۰ تا ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۴۰،
دیوان بیگی ۳۵، ۵۶، ۹۵، ۹۶، ۹۹،		۴۱، ۴۹، ۶۸ تا ۷۰، ۹۷، ۱۰۰،
۱۰۰، ۱۰۲ تا ۱۰۴، ۱۳۶، ۱۵۷ و		۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۳۱،
نیز رجوع شود به: امیردیوان.		۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۲، ۱۷۹،
دیوان بیگی باشی ۳۲، ۹۹، ۱۳۵،		۱۸۹، ۱۹۴، ۲۰۳،
دیوان عدالت ۹۹، ۱۰۰،		خانلرخانی ۲۹
ذ		خانه زر ۱۶۴
ذمه ۱۹۵، ۱۹۶،		خلعت ۴۰، ۴۲ تا ۴۴
ر		خواجه ۳۹، ۷۲،
رسوم ۸۵		د
ریش سفید ۴۷، ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۷۶، ۸۰،		داروغه ۷، ۲۷، ۳۰، ۳۷، ۳۸، ۹۱،
۱۵۰		۹۲، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۳۶،
ز		۱۶۲، ۱۶۷ تا ۱۶۹، ۱۸۰، ۱۸۵،
زرشاهلق ۸۲، ۸۳،		۱۸۷ تا ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۰۱ و رجوع
س		شود به: حاکم = داروغه
ساوری ۱۴۰، ۱۴۱،		داروغه احداث ۱۶۸
سپهسالار ۳۲، ۴۴، ۵۴، ۵۵، ۸۰، ۱۰۱،		دایگی ۶۰
۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸ و رجوع شود به		دده ۶۰
امیرالامرا.		دده بیگی ۵۹
سردار ۱۱، ۳۶، ۶۹،		دستورالعمل ۸۸، ۹۱،
سرکار، سرکارعالی ۹۱، ۱۰۴،		دفتر خاصه ۲۰۰
سرکار خاصه شریفه ۱۴۲، ۱۶۴،		دفترخانه ۷۲، ۹۱،
سرکارغازانی ۱۹۰،		دفتر دیوان ۸۲، ۸۳،
سره زر ۱۶۴،		دیوان اعلیٰ ۳۶، ۸۳، ۹۱، ۱۳۱، ۱۳۹،
سلطان ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۴۵،		۱۴۶، ۱۴۸، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۸۳،
۹۷، ۱۰۰، ۱۳۱، ۱۶۲،		۱۸۸، ۱۹۵،

۱۳۶ ، ۷۸	غلامان سلطنتی	سیورغال ۸۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۸ ، ۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱۷۴	
ف			
۴۲	فرزند	ش	
ق			
=	قاضی ۱۸۹ تا ۱۹۱ و رجوع شود به حاکم =	شاهیه زر ۱۶۴	
	قاضی	شمخال ۱۲۹	
	قاضی احداث ۱۹۱ ، ۱۹۰	شیخ الاسلام ۱۰۹ ، ۱۰۵ ، ۱۰۴ ، ۹۴	
	قاضی القضاة ۱۰۹	ص	
	قاضی عسکر ۱۸۹	صدارت عام ۱۷۵	
	قزلباش ۳ ، ۹ ، ۱۲ ، ۱۷ ، ۲۰ تا ۲۳ ، ۲۶ تا ۴۵ ، ۴۲ ، ۳۹ ، ۳۸ ، ۲۹ ، ۲۶	صدر ۳۳ ، ۳۵ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۹۷ ، ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹	
	۴۷ ، ۴۹ ، ۵۷ تا ۵۹ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۳ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۹ ، ۹۹ ، ۱۰۴ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۳ تا ۱۱۵ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ تا ۱۲۴ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۳۱ ، ۱۳۵ ، ۱۴۸ ، ۱۹۱ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲	۱۶۲ ، ۱۶۰ ، ۱۵۲ ، ۱۴۳	
	قلر ۴۸ ، ۷۶ ، ۷۷ و رجوع شود به : غلام .	صدر خاصه ۱۷۳ ، ۱۰۳ تا ۱۷۶	
	قلر آقاسی ۳۲ ، ۳۵ ، ۴۴ ، ۴۹ ، ۵۵ تا ۵۷ ، ۷۷	صدرممالك ۱۰۳	
	قورچی ۴۹ ، ۷۰ ، ۷۲ ، ۷۴ تا ۷۸ ، ۸۱ ، ۸۹ ، ۱۷۰ ، ۱۹۶	صوفی ۵۸	
	قورچی باشی ۳۱ ، ۳۲ ، ۴۴ ، ۴۹ ، ۵۴ ، ۷۷	ط	
	قورچی داش ۷۴	طبل و علم ۴۰ ، ۴۹ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۸۱	
	قورچی شمشیر ۵۲	ع	
	قول بیگی ۳۰	عالیجه ۳۲ تا ۳۶ ، ۱۳۱	
		علم و نفاذ ۴۰	
		عمال ۹۲	
		عمله بیوتات ۷۲	
		غ	
		غازانی ، موقوفات ۱۹۰	
		غلام ۴۸ تا ۵۲ ، ۵۶ ، ۷۷ ، ۱۸۸ و رجوع شود به : قلر .	
		غلامان خاصه ۱۹۳ ، ۷۷	

۸۰ ، ۷۸	ملازم سرکار خاصه	ک	
۱۶۹ ، ۱۵۵ ، ۱۵۴	ممیزی	۹۲	کد خدا
۱۷۴	موقوفات چهارده معصوم	۱۶۱ ، ۹۲	کلانتر
۱۹۰	موقوفات غازانی	گ	
۱۹۰	موقوفات نصری	۱۸۵ تا ۱۸۳	گروک پیرای
۲۰۰	مهرپروانچه اعلی	ل	
۱۵۴ ، ۵۷ ، ۴۴ ، ۳۲ ، ۳۱	مهردار	۶۸ تا ۶۱ ، ۵۹ ، ۲۵	لله
۹۲	میر آب باشی	م	
۵۹	میرزا	۱۶۲	مال راستی
میرشکار باشی ۵۵ و رجوع شود به : امیر شکار باشی.		۱۴۲	مال مقرری
		۱۹۵	مال وخراج
۱۹۹ ، ۱۹۳ تا ۱۹۱	مین باشی	۱۹۰ ، ۱۰۷ ، ۶۳	متولی
ن		۳۵	مجلس نویس
۱۴۹ ، ۱۴۸ ، ۹۲ ، ۹۱	ناظر	۳۱	محصل
۲۰۳ ، ۳۵	ناظر بیوتات	۱۶۲	مخصص
۳۶	ناظر دیوان اعلی	۱۰۳	مدرس
۱۹۸ ، ۱۸۵	ناظر کل	۱۴۱	مرچل
۱۰۳	نایب الصداره	۵۸	مرشد کامل
۱۹۰	نصری ، موقوفات	۱۸۵ تا ۱۸۳ ، ۹۱ ، ۷۲ ، ۴۹	مستوفی
۴۰	نقاره	۳۵ ، ۳۳	مستوفی الممالک
۷۱	نقیب	۱۸۶	مشعلچی باشی
و		۴۱	مصاحب
۱۴۹	واقع نویس	۳۵	مقرب
، ۱۰۹ ، ۴۵ ، ۴۲ ، ۴۰ ، ۳۵ ، ۳۱	والی	۱۰۵ ، ۱۰۰ ، ۹۸ ، ۸۶ ، ۸۲ ، ۸۱	ملازم
۱۲۹ ، ۱۲۰ تا ۱۱۸ ، ۱۱۲ ، ۱۱۰		۱۹۸ ، ۱۹۷ ، ۱۱۵	
تا ۱۶۶ ، ۱۵۱ ، ۱۴۴		۸۰ ، ۷۶ تا ۷۴	ملازم خاصه

ه	وزیر اعظم ۱۱ ، ۳۳ ، ۳۵ ، ۹۹ ، ۱۵۶ ،
همه ساله ۷۸ ، ۸۶ ، ۱۶۶ ، ۱۹۷ تا ۱۹۹	۱۵۹ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۲۰۲
همیشه کشیک ۷۸	وزیر ایالت خاصه ۱۷۲ تا ۲۰۴
ی	وزیر جزو ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۶۴
یادبود ۸۶	وزیر حکومت ۸۵ ، ۱۴۵ ، ۱۴۷ تا ۱۵۰ ،
یساق ۷۷	۱۵۲ ، ۱۷۱
یساول ۷۴ ، ۷۵	وکیل ۳۶ ، ۴۷ ، ۶۴ ، ۶۸ ، ۷۰ ، ۸۹ ،
یوزباشی ۷۲ ، ۷۸ ، ۱۶۵ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲	۱۴۳ ، ۲۰۱

کتابخانه

۷۶۸۷

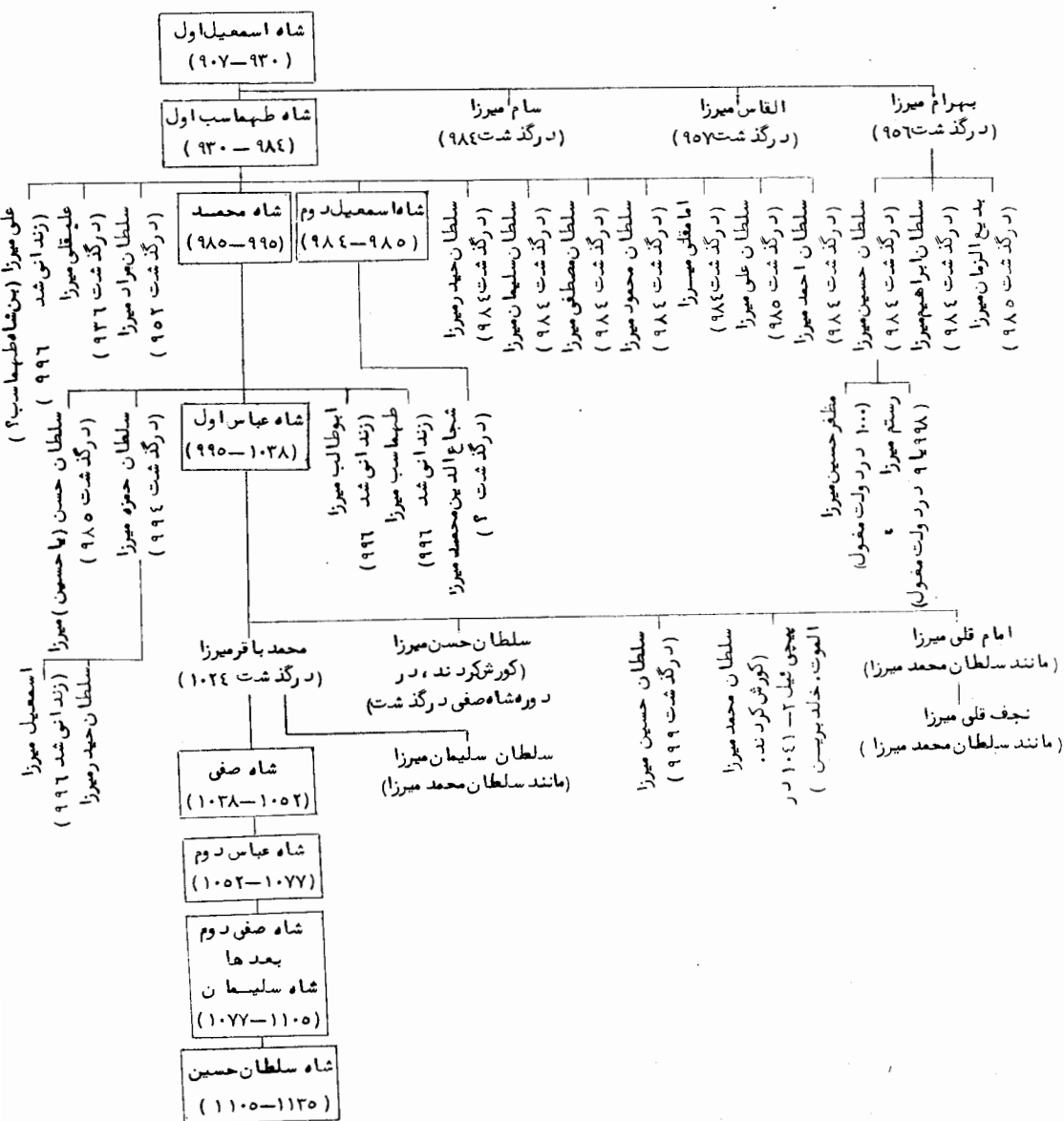
۵۱، ۳، ۲

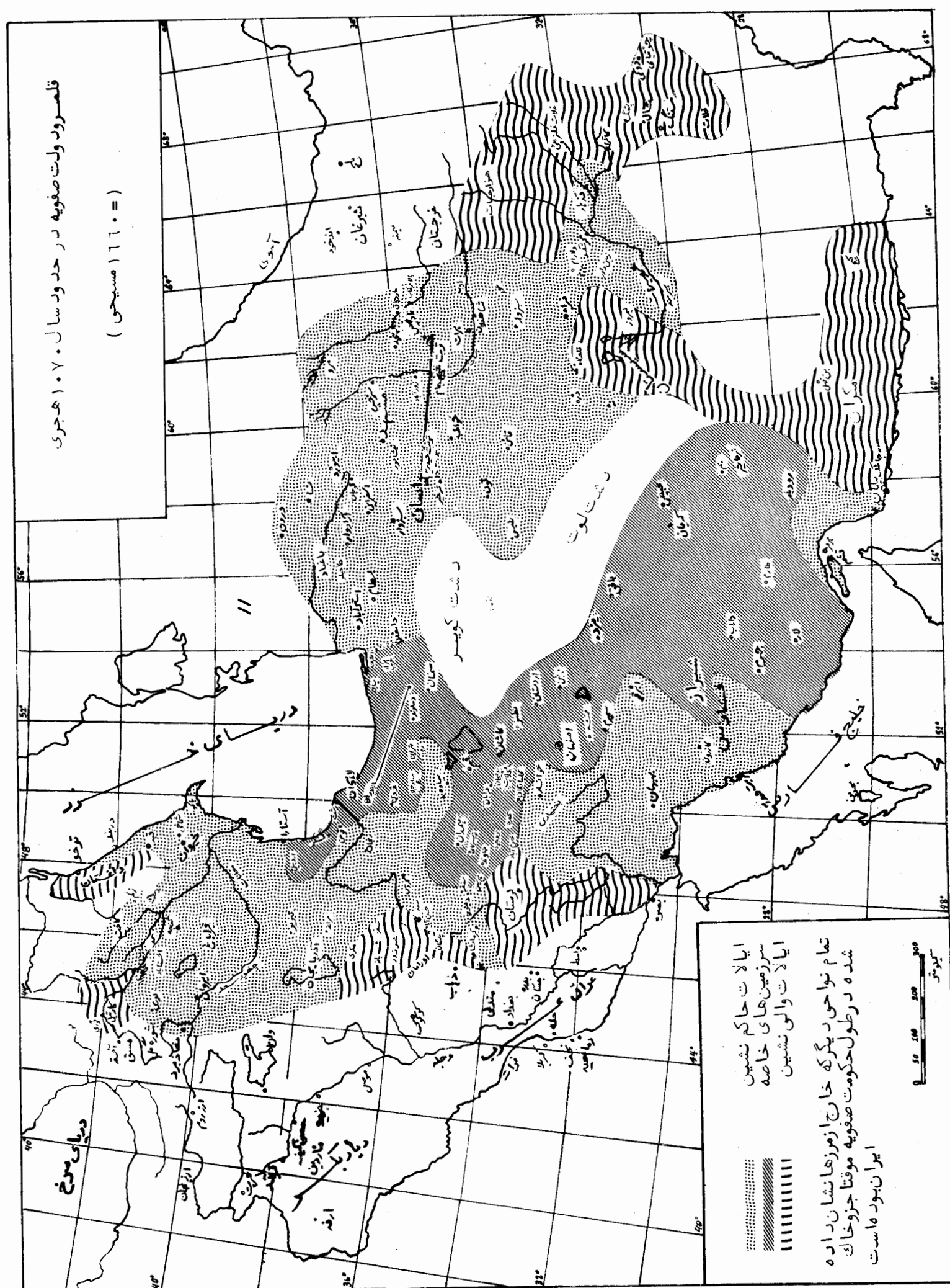
۹۵۵/۰۷

ک ۱۵۹

لطفاً اصلاح بفرمائید

صفحہ	سطر	درست
۱۴	۱۲	جاشك پیا یان
۱۷	۳	خبیص
۲۸	۱۲	ولی خان
۵۶	۲۷	ولی خان
۵۷	۱	ولی خان
۶۹	۲۳	Achal_Teke
۸۰	۲	امری عظیم
۱۱۷	۵	ترکھا
۲۰۳	سطر آخر	سیل سپر





انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب

مجموعه متون فارسی

نام کتاب	اثر	ترجمه
۱ - دیوان انوری (جلد اول)		به اهتمام مدرس رضوی
۲ - تاریخ یزد	جعفر بن محمد جعفری	» ایرج افشار
۳ - جامع التواریخ (اسماعیلیان)	رشیدالدین فضل الله	» محمد تقی دانش پژوه
۴ - داراب نامه (جلد اول)	محمد بیغمی	» دکتر ذبیح الله صفا
۵ - دیوان انوری (جلد دوم)	-	» مدرس رضوی
۶ - قصص الانبیاء	ابن خلف نیشابوری	» حبیب یغمائی
۷ - مقامات ژنده پیل	خواجہ سدیدالدین محمد غزنوی	» دکتر حشمت مؤید
۸ - سیر الملوك (سیاست نامه)	خواجہ نظام الملک	» هیوبرت دارک
۹ - مسالك و ممالك	ابو اسحق ابراهیم اصطخری	» ایرج افشار
۱۰ - مهمان نامه بخارا	فضل الله بن روزبهان خنجی	» دکتر منوچهر ستوده
۱۱ - تحفه	-	» محمد تقی دانش پژوه
۱۲ - صحاح الفرس	محمد بن هندوشاه نخجوانی	» دکتر عبدالعلی طاعنی
۱۳ - دیوان عثمان مختاری	-	» جلال الدین همائی
۱۴ - داراب نامه (جلد دوم)	محمد بیغمی	» دکتر ذبیح الله صفا
۱۵ - منطق الطیر	شیخ فریدالدین عطار	» دکتر سید صادق گوهرین
۱۶ - مختصر نافع	محقق حلّی	» محمد تقی دانش پژوه
۱۷ - اسکندر نامه	-	» ایرج افشار
۱۸ - حدیقه الحقیقه	ابوالفتح بن مطهر	» دکتر محمد علی موحد
۱۹ - سیرت جلال الدین	شهاب الدین خرندزی	» مجتبی مینوی
۲۰ - روایات الجنان	ابن الکر بلائی	» جعفر سلطان القرائی
۲۱ - رساله العلیه	بیهقی سبزواری	» دکتر محدث
۲۲ - لسان التنزیل	-	» دکتر مهدی محقق
۲۳ - داراب نامه طرسوسی	ابوطاهر طرسوسی	» دکتر ذبیح الله صفا
۲۴ - کشف الحقایق	عبدالعزیز نسفی	» دکتر مهدوی دامغانی
۲۵ - احیاء الملوك	ملک شاه حسین	» دکتر منوچهر ستوده
۲۶ - مقاصد الالجان	عبدالقادر بن غیبی	» تقی بېمنش
۲۷ - روضة الریاحین	درویش علی بوزجانی	» دکتر حشمت مؤید
۲۸ - بحر الفوائد	-	» محمد تقی دانش پژوه
۲۹ - عشق و عقل	نجم الدین دایه	» دکتر تقی تفضلی
۳۰ - ترجمه تاریخ یمینی	ناصر جرفادقانی	» دکتر جعفر شعار
۳۱ - دیوان عطار	عطار نیشابوری	» دکتر تقی تفضلی
۳۲ - رساله کشمیریّه	-	» بدیع الزمان فروزانفر
۳۳ - قابوس نامه	قابوس بن وشمگیر	» دکتر غلامحسین یوسفی

مجموعه ایران شناسی

نام کتاب	اثر	ترجمه
۱ - ایران از آغاز تا اسلام	دکتر گیرشمن	دکتر محمد معین
۲ - مسافرت به ایران	سولتیکف	دکتر محسن صبا
۳ - راهنمای صنایع اسلامی	دیماند	دکتر عبدالله فریار
۴ - برمکیان	لوسین بووا	عبدالحسین میکده
۵ - مازندران و استرآباد	راینو	غ. وحید مازندرانی
۶ - کیانیان	کریستن سن	دکتر ذبیح الله صفا
۷ - مقدمه ابن خلدون (جلداول)	ابن خلدون	محمد پروین گنابادی
۸ - میراث ایران	تحت نظر ا. ج. آربری	چندتن از فضلا
۹ - فهرست کتب چاپی فارسی	(جلداول) - (گردآورنده)	خانبا بامشار
۱۰ - سفرنامه کلاویخو	کلاویخو	مسعود رجب نیا
۱۱ - سفرنامه ابن بطوطه	ابن بطوطه	دکتر محمد علی موحد
۱۲ - طب اسلامی	ادوارد براون	مسعود رجب نیا
۱۳ - تاریخ ادبیات فارسی	هرمان اته	دکتر رضا زاده شفق
۱۴ - تمدن ایرانی	چندتن از خاورشناسان	دکتر عیسی بهنام
۱۵ - سرزمینهای خلافت شرقی	لسترنج	محمود عرفان
۱۶ - سیاحت درویشی دروغین	آرمینیوس وامبری	فتحعلی خواجه نوریان
۱۷ - مقدمه ابن خلدون (جلد دوم)	ابن خلدون	محمد پروین گنابادی
۱۸ - دون ژوان ایرانی	اروج بیکیات	مسعود رجب نیا
۱۹ - جنگهای ایران و روم	پرو کوپیوس	محمد سعیدی
۲۰ - مالک و زارع	پروفسور لمتون	منوچهر امیری
۲۱ - زندگی شگفت آورتیمور	ابن عربشاه	محمد علی نجانی
۲۲ - اسناد و مکاتبات تاریخی	- (گردآورنده)	دکتر عبدالحسین نوائی
۲۳ - بیست مقاله تقی زاده	-	احمد آرام
۲۴ - تاریخ یعقوبی (جلداول)	ابن واضح یعقوبی	دکتر محمد ابراهیم آیتی
۲۵ - کوروش نامه	کزنفون	مهندس رضامشایخی
۲۶ - فهرست کتب چاپی فارسی (جلد دوم)	(گردآورنده)	خانبا بامشار
۲۷ - سفرنامه فردریچاردز	فردریچاردز	مهین دخت صبا
۲۸ - البلدان	ابن واضح یعقوبی	دکتر محمد ابراهیم آیتی
۲۹ - تاریخ یعقوبی (جلد دوم)	ابن واضح یعقوبی	«
۳۰ - انقراض سلسله صفویه	دکتر لاکهارت	دکتر اسماعیل دولتشاهی
۳۱ - مروج الذهب (جلد اول)	مسعودی	ابوالقاسم پاینده
۳۲ - داستانهای ایران باستان	-	نگارش دکتر احسان یارشاطر
۳۳ - تاریخ ماد	م. ا. دیاکوف	کریم کشاورز
۳۴ - نظام اجتماعی مغول	ب. ولادیمیرتسف	دکتر شیرین بیانی
۳۵ - شیراز	ا. ج. آربری	منوچهر کاشف

Copyright 1970, by B. T. N. K.
Printed in Bahman Press
Tehran, Iran

IRAN LIBRARY

General Editor

E. YAR - SHATER

KLAUS - MICHAEL RÖHRBORN

PROVINZEN UND ZENTRALGEWALT PERSIENS

im 16. und 17. Jahrhundert

Übertragen ins Persische

von

K. Djahandari



B.T.N.K.

Theran 1970